www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مرغ سحرگاهان

یادنامه استاد آواز ایران
محمود محمودی خوانساری

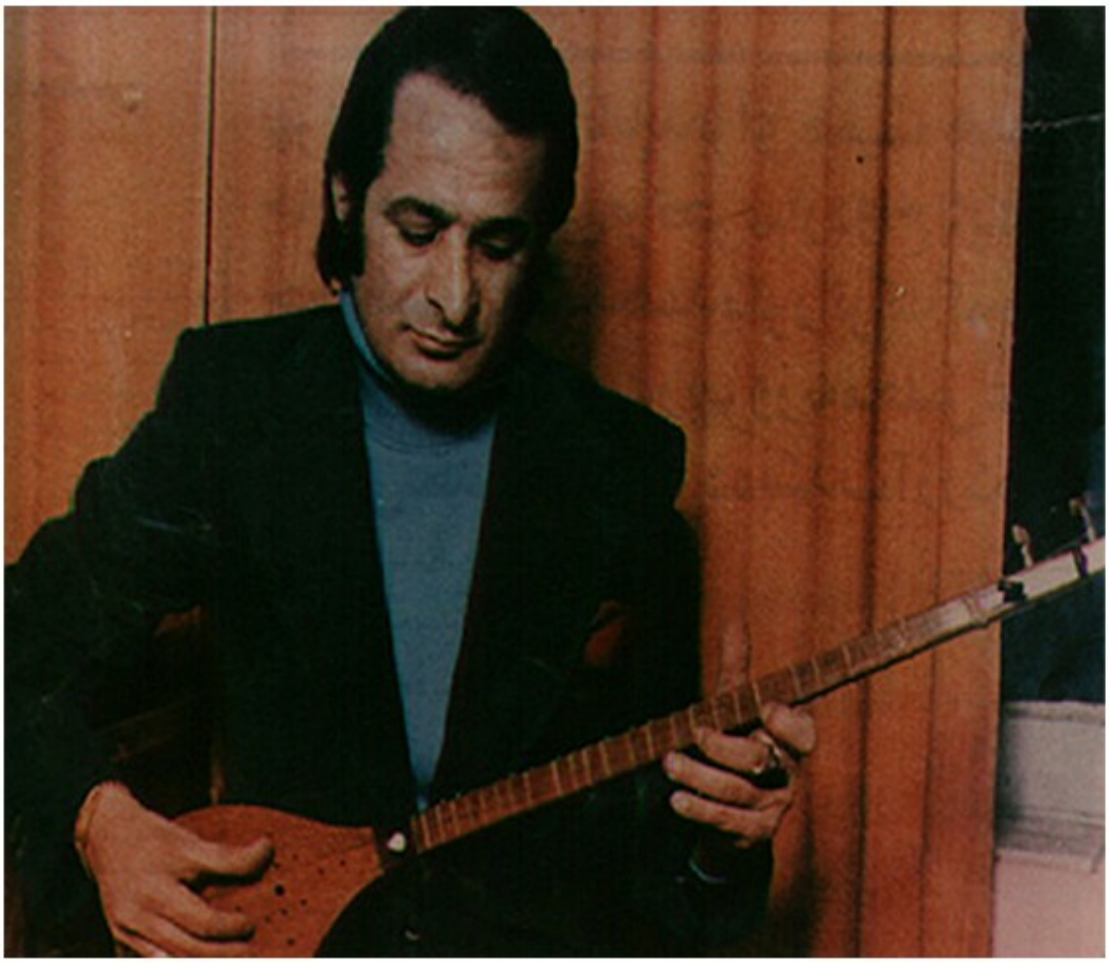

حمید تجریشی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بخش اول

مرغ شباهنگ

به روایت حمید تجریشی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مرغ شباهنگ

زندگینامه‌ی استاد آواز ایران

محمود محمودی خوانساری

حمید تجریشی

انتشارات فکر روز

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

انتشارات فکرروز

مرغ شباهنگ (زندگینامه‌ی استاد آواز ایران، محمود محمودی خوانساری)

نویسنده	حمید تجریشی
آماده‌سازی، طرح و اجرا	فکرروز
لیتوگرافی	الهه علیخانی
طرح جلد	حمید جهان‌فر
فتوتایپوگرافی متن و جلد	فکرروز
مونتاژ متن و جلد	محسن حقیقی
رونویس	ماکان زهرایی
تهیه‌ی زینک	علیرضا احتشام زاده
چاپ متن	گلشهر
ناظر چاپ	محسن حقیقی
نوبت چاپ	اول، ۱۳۷۷
تعداد	۲۲۰۰ نسخه
بها	۱۱۰۰ تومان

حق چاپ و نشر این اثر برای شرکت انتشاراتی فکرروز محفوظ است.

دفتر مرکزی: تهران، کریمخان‌زند، آبان شمالی، خیابان ۱۲، شماره‌ی ۲۲
تلفن: ۸۹۱۳۵۴ نمابر: ۸۸۹۲۲۲۰

اداره‌ی فروش: تهران، سید جمال الدین اسدآبادی (یوسف‌آباد)، کوچه ششم، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۵۶۹۶۳

عضو هیئت مؤسس شرکت سهامی پخش و توسعه‌ی کتاب ایران (پکا)
فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، بین فلسطین و وصال شیرازی، شماره‌ی ۱۰/۳۹
تلفن: ۶۴۹۸۴۲۶ ـ ۶۴۹۳۳۹۱ نمابر: ۶۴۱۰۸۶۹

شابک ۹۶۴-۵۸۳۸-۸۱-۹ ISBN: 964-5838-81-9
ای. آ. ان ۹۷۸۹۶۴۵۸۳۸۸۱۰ EAN: 9789645838810

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

سپاس و قدردانی ۷
به یاد دوست / شعری از حمید تجریشی ۹
مقدمه ۱۱

بخش اول
راه دور و دراز و پر مخاطره‌ای که محمودی خوانساری طی کرد ۱۷

بخش دوم
محمودی خوانساری آنگونه که از تأمل در آثارش شناخته می‌شود ۱۲۷

بخش سوم
محمودی خوانساری در نظر دوستان و دوستدارانش ۱۷۱

بخش چهارم
سبک‌شناسی آواز محمودی خوانساری ۲۳۳

بخش پنجم
محمودی خوانساری و شأن و منزلت آواز ایرانی ۲۷۵

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

«سپاس و قدردانی»

روزی که قصد انجام این کار نمودم، هرچند می‌دانستم مشکلات آن یکی دو تا نیست، و از هر جهت دشوارتر از آن است که من ضعیف تاب آن داشته باشم، امّا با توکّل به خدای کارساز براه افتادم. در عین حال که می‌دانستم دوستان و دوستداران محمودی بزرگ در این کشور بسیاراند، و بی‌تردید چنانچه از ایشان مدد جویم هریک به نحوی کمک خواهند نمود و کار تا حدودی آسان خواهد گشت.

به خصوص که به حکم ادب موظّف بودم تا آنجا که برایم امکان داشته باشد با تمام دوستان و آشنایانش تماس بگیرم و ضمن مددجوئی از ایشان آراء و عقایدشان را در این دفتر منعکس نمایم. تا خدای ناکرده جائی برای گلایه از طرف ایشان باقی نماند.

از جمع کثیر دوستان و دوستداران محمودی، که طی یک سال جستجوی خانه به خانه، و همچنین از راه‌های دور (به وسیله‌ی تلفن و نامه) توفیق آشنایی با ایشان را یافتم، به جز یکی دو تن که متأسفانه با کم‌لطفی‌هایشان از همکاری امتناع ورزیدند، باقی سروران از جان و دل به یاری‌ام آمدند و با قبول زحمات بنده را رهین بزرگواری‌های خویش نمودند.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

به همین مناسبت در نهایت خضوع، با سپاس و تشّکر بسیار، مراتب حق‌شناسی و قدردانی خویش را خدمت اساتید معظّم موسیقی، اُدبا، فضلاء، هنرمندان، دوستان و سروران گرانقدرم، آقایان؛

حسن کسائی، علی تجویدی، فرهنگ شریف، مهندس همایون خرّم، اسدالله ملک، محمد موسوی، محمد میر نقیبی، منوچهر همایون‌پور، ناصر مسعودی، محمد نوری، بیژن ترقی، رحیم معینی کرمانشاهی، مرتضی ورزی، دکتر علیرضا تبریزی، دکتر محمد سیاسی، دکتر اکبر کلی، مهندس ناصر کشاورز، منوچهر بحری، نعمت‌الله ستوده‌نیا، جمال جناب، محمدرضا نوابی، رسول بزرگزاد، سیامک غفاری، اسدالله جهانفر، حاتم عسگری، جواد فاضلی، نورالله محمودی، تقدیم نموده و از خداوند بزرگ برای فرد فرد این عزیزان سلامتی و سعادت آرزومندم. علاوه بر این خوبان، لازم است تشکر خاص الخاص داشته باشم از آقای احمد محمودی که به دفعات زحمات وقت و بی‌وقت مرا با مهربانی پذیرا شدند و با ارائه‌ی عکس‌ها، نامه‌ها و یادداشتها و مدارک و اسناد مطبوعاتی، و نوارهایی از آثار محمودی خوانساری موجبات هر چه کامل‌تر شدن این دفتر را فراهم نمودند.

همچنین سپاسگزار عزیزان مهربانم خانمها فرزانه خلیلی و رضوان مختاری، هستم که در امر بازنویسی، تایپ و تکثیر مطالب این دفتر بر بنده منّت نهادند.

متأسفانه از آنجا که کار چاپ و نشر این کتاب بیش از ۲ سال طول کشید، طی این مدت دو تن از کسانی که مشتاقانه منتظر آن بودند دار فانی را وداع گفتند. نخست مادر محمودی و بعد هم دائی بزرگ او (حاج محمد حسن فاضلی) که ایشان بخصوص در عین بیماری و ناتوانی، با صبر و حوصله‌ی بسیار با تهیه‌ی مدارک و اسناد ارزنده‌ای از آرشیو مطبوعاتی خود در رفع برخی مسائل مربوط به هنر موسیقی در دوران گذشته بنده را یاری نمودند. برای این هر دو در گذشته از درگاه خداوند طلب مغفرت و رحمت بسیار دارم.

خلاصه آنکه از خداوند برای همه‌ی کسانی که مستقیم یا غیرمستقیم در این راه به من یاری رسانده‌اند و بعضاً حتی نامی از ایشان ذکر نگشته طلب اجر و پاداش شایسته دارم.

حمید تجریشی ۷۵/۹/۲۱

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

به یاد دوست

آواز تو رازی بود
و زندگی‌ات رازی.

چون دو همراه صدیق
که در حکایت شیدائی
آئینه‌ی تمام نمای هم بودند.

***

یا چون دو پروانه‌ی خیال
که به جستجوی عشق
در باغ و بیشه‌ی غم بودند.

***

تو که بودی؟
«ستاره سوخته‌ای بی‌غمگسار»
که به قحط سال صفا،
در خلوت کبود رنج
غریبانه گریستی،

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

و در ولایت حرمان و هنر
به سلطنت فقر و فخر
فاتحانه زیستی.

***

آزاده چون سرو
تنها و تهی‌دست
در بوستان هنر بالیدی
و چون طوفان رحلت برخاست
از قامت فرازمندت
چندان برگ و بار آفرین بر خاک ریخت
که مام وطن آرایه از تکریم نام تو برگرفت.

***

شگفتا از عشق،
که چشم بند قضایش،
ترا که عزّت عظیمت به هفت اقلیم اندر نمی‌گنجید
در خانه‌های جدول تقدیر
به پنج حرف ستوده
محدود ساخت
و بدینسان
یادت را
چون نامت
محمود ساخت

حمید تجریشی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مقدمه

در شب دوّم اردیبهشت ماه ۱۳۶۶ محمود محمودی خوانساری، مرغ شباهنگ موسیقی اصیل و سنّتی ایران به عارضه سکته‌ی قلبی چشم از جهان فرو بست.

با انتشار این خبر، به سنّت معمول، تمام کسانی که از دور یا نزدیک او را می‌شناختند برای شرکت در مراسم ترحیم وی قدم رنجه فرمودند، و از ایشان آنها که شناخت و آشنایی بیشتری نسبت به احوال وی داشتند هریک به فراخور شرایط و امکانات در تجلیل از مقام شامخ او مطالبی نیز گفتند و نوشتند. مثل همیشه، و بیش از همیشه با کلام و بیانی همه تحسین و تکریم.

البته آن همه مدح و ثنا در رثای محمودی خوانساری اگر چه لازم بود، امّا کافی نبود. زیرا از زندگی آن رادمرد هنرآفرین آنچه بیشتر واجد اهمیّت است و می‌تواند برای روشنگری وقایع و حقایق تاریخ موسیقی در روزگار او به کار آید، و مایه‌ی عبرت و آموزش رهروان آینده‌ی این راه گردد شناخت اوست، نه فقط تجلیل و ستایش بدون شناخت.

اکنون ما در آستانه‌ی دهمین سال درگذشت او هستیم. طیّ این مدّت، هرچند گهگاه، اینجا و آنجا، خبری کوتاه، یا مقاله‌ای (رادیویی ـ مطبوعاتی) راجع به او انتشار یافت، و بدین

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ترتیب دوستان و دوستدارانش نشان دادند که او را از یاد نبرده‌اند، اما به هر حال آن کار شایسته و بایسته که بتواند به نحوی جامع و کامل او را به هموطنانش (به خصوص آیندگان سرزمین فرهنگ ایران) بشناساند انجام نشد.

دو سال پس از کوچ آن شوریده‌ی بی‌سامان از دیار خاک (در سال ۱۳۶۸) این بنده با انتشار مقاله‌ای در فصلنامه‌ی آهنگ (شماره‌ی ۲ و ۳ از سال دوّم) ضرورت تهیّه یک بیوگرافی کامل از او را به فامیل، آشنایان، و خصوصاً دوستان و دوستداران اهل هنرش یادآور شده، و امید بستم به این که انشاءا... برای انجام این کار خیر از میان صاحب‌نظران و فضلای واجد صلاحیّت به قول حافظ: «مردی از خویش برون آید و کاری بکند».

البته از آنجا که انجام چنین کاری نیاز به صرف وقت، تحمّل زحمات و دشواری‌های بسیار، و تقبّل مسئولیّت‌های بی‌شمار داشت، در روزگار وانفسایی که مشکلات مادّی ـ اجتماعیِ زندگی همه را در تنگنای امکانات و عدم فراغت و مجال به «ششدر حیرت» انداخته، و هرکس را به نحوی دست به گریبان با مشکلات خویش ساخته، به طور بدیهی قابل پیش‌بینی بود که چنان امیدی به یأس مبدّل گردد.

چنان قحط سالی شد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق

بهر تقدیر، وجود این مشکلات و شرایط نامساعد باعث شد تا همه‌ی کسانی که برای انجام این کار به راستی «کس»ی بودند با عذری موجّه از آن معذور بمانند و لاجرم «هیچکس»ی چون منُ دست به کار گردد و با اذعان به کاستی بضاعت معنوی خویش، علیرغم محدودیّت امکانات و کثرت موانع و مشکلات پای در راه گذارد.

گویی مقدّر بود که شرح گنجنامه‌ی هنر، و رنجنامه‌ی حیات آن نازنین به خامه‌ی چون من بیچاره‌ی نادان و اندک مایه‌ای نگارش یابد و حکایت زندگی پاک نهادی، توسّط سیاه نامه‌ای قلمی گردد. خداوندا:

چگونه سرِ خجالت برآورم برِ دوست که خدمتی به سزا برنیامد از دستم

***

و امّا بعد، در توضیح چند و چون انجام این کار نکاتی چند در خور ذکر است که اجمالاً بیان

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

می‌گردد. هدف اصلی و عمده از نگارش این دفتر عبارتست از اثبات همسانی و همگونی میان شخصیّت واقعی و شخصیّت هنری محمودی خوانساری. با این توضیح که به اعتقاد حقیر، محمودی خوانساری از زمره‌ی معدود هنرمندانی بود که زندگی واقعی و آثار هنری‌اش آئینه‌ی بازنمای یکدیگر بودند. چه، در میان هنرمندان بسیار یافت می‌شوند اشخاصی که باید شخصیّت متّجلی در هنرشان را جدا از شخصیّت واقعی ایشان در زندگی مطالعه نمود. چنانکه انگار این دو وجه از هستی ایشان به تمام معنی با هم متفاوت و گاهی حتّی متضادّاند. یعنی در زندگی واقعی‌شان کاملاً خلاف آن چهره‌ای هستند که در هنرشان می‌نمایند. امّا محمودی از اینگونه هنرمندان نبود. هنر او عین زندگی‌اش و زندگی او عین هنرش بود. به عبارت بهتر، میان بود و نمودش تناقضی وجود نداشت.

برای اثبات این همگونی و همسانی میان دو وجه از هستی او ابتدا کوشیده‌ام تا حکایت زندگی‌اش را در حدّی میان اجمال و اطناب، به نحوی کاملاً مستند و دقیق بازگو نمایم. آنگاه در فصول بعدی، اصلی‌ترین خطوط و کلّی‌ترین شاخصه‌های آن بیوگرافی مستند را، نخست در آثار هنری‌اش (با تحلیل بسیاری از آوازهای او) و بعد هم در نظریات و سخنان دوستان و آشنایانش نشان بدهم.

علاوه بر این موضوع که تقریباً غالب مطالب این دفتر منوط بدان است، در فصل دیگری به سبک‌شناسی هنر محمودی پرداخته‌ام. البته تا آن حدّ که قلم برای این پرداخت امکان داشته است. زیرا از آنجا که موسیقی هنریست که زیبائی را نه به وسیله‌ی قوه‌ی بینایی بلکه به مدد قوّه شنوایی منتقل می‌سازد، طبیعی است که علی‌الاصول برای تشریح و تفهیم ظرایف آن باید از نوار استفاده کرد و کوشش برای نگارش آن دقایق هر قدر هم کامل باشد باز به هر حال آنطور که باید ما را به مقصود نمی‌رساند. فی‌المثل اگر بخواهیم انواع تحریرهای یک آواز خوان را مشخّص کنیم، این کار حتّی چنانچه با نگارش به خط نت هم انجام شود باز ما را در القاء منظور به طور کامل یاری نمی‌کند.

مسئله‌ی دیگر نیز آن بود که متاسفانه چون راجع به «سبک‌شناسی در هنر آواز» بجز برخی اشارات و نکته‌های پراکنده در لابلای مقالات اهل موسیقی به هیچ مطلب مستقّل و مبسوطی در این زمینه دست نیافتم، لذا ناگزیر از آن شدم که در این فصل (به میزان دانش قلیل و فهم ضعیف رأی خویش) ابتدا با توضیح مبادی نظری موضوع، ضرورت سبک‌شناسی در هنر آواز را (به

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

عنوان زمینه‌ای برای تشخیص مقلّد از مجتهد) تبیین نمایم، و سپس ضمن بررسی ویژگی‌های سبک آوازی محمودی، متد و شیوه‌ی ورود به این بحث را نیز نشان بدهم. از آنجا که در بیان مطالب این فصل از اصطلاحات موسیقی استفاده شده برای آنکه این نوشته علاوه بر خوانندگان اهل فن برای سایرین هم قابل استفاده باشد، در مواقع لازم با توضیح کافی راجع به برخی از آن اصطلاحات در این امر آسانی ایجاد کرده‌ام. خلاصه آنکه با وجود دشواری‌های مذکور امیدوارم قلم ضعیف من توانسته باشد تا اندازه‌ای در تحریر آن ظرایف بر کاغذ موفق گردد.

***

اسناد و مآخذ مورد رجوع من عبارت بوده‌اند از کتاب‌ها، نشریات، مصاحبه‌ها و گزارش‌های رادیویی، دو حلقه نوار ویدئو، نوارهای مصاحبه‌های خویش با هنرمندان و سایر شخصیّت‌های فرهنگی، و بالاخره نامه‌هایی که توسّط دوستان و دوستداران محمودی از نقاط مختلف به دستم رسیده. آنجا که نقل اخبار و مطالب از مطبوعات و کتب و گزارش‌ها و مصاحبه‌های رادیویی بوده، مشخصّات ماخذ مورد نظر را ذیل صفحات معرّفی نموده‌ام. مطالب منقول از نوارهای ویدئو را با نشانه‌های «ویدئو ۱» و «ویدئو ۲» زیرنویس کرده‌ام. با این توضیح که «ویدئو ۱» مربوط به مجالس ترحیم و «ویدئو ۲» مربوط به محفل ذکر خیر و گرامیداشت محمودی توسط چند تن از هنرمندان موسیقی و دوستان نزدیک اوست که در منزل آقای اسدالله جهانفر برگذار گشته است. همچنین مطالب نقل شده از مصاحبه‌های خویش و نامه‌ها را نیز فقط با نشانه‌ی «مصاحبه» و «نامه» زیرنویس کرده‌ام.

این اسناد و ماخذ تماماً نزد بنده موجود است.

***

و بالاخره، آخرین مطلب واجب‌الذکر در این مقدّمه مربوط است به رعایت حق و انصاف در تحقیق، و امانت‌داری در نقل اخبار و مطالب دیگران. در این باره به جِدّ کوشیده‌ام از ذکر سخنان غیر مستند، و مطالبی که صحت و سقم آنها به درستی بر من روشن نبوده بپرهیزم، و در بیان هر

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

موضوع و تحلیل هر مسئله جز حقیقت هیچ مصلحتی را در نظر نگیرم. لذا همین اقتضای حقیقت‌جویی و صراحت کلام به لحن نگارش این دفتر حالتی خاص بخشیده که مسلماً مایه‌ی خشنودی برخی از خوانندگان نخواهد بود.

بسیار مایل بودم حاصل این کار کتابی گردد که از مطالبش «هرکسی بربخورد و به کسی برنخورد». امّا متاسفانه زمینه موضوع در خصوص امری بود که جایی برای اینگونه «همه پسندنویسی» نداشت. حتّی نقل پاره‌ای از مطالب بقدری بر خود حقیر گران بود که بارها در مجادله با وجدان خویش قصد حذف آنها را نمودم. امّا چه می‌توانستم کرد، که در آستان حقیقت و پیشگاه مردم دست و دلی که بتواند آن مطالب را حذف کند با خود نداشتم. چه، می‌دانستم که به فرموده‌ی حافظ:

فردا که آستان حقیقت شود عیان شرمنده رهروی که عمل بر مَجاز کرد

پس به خدا پناه می‌برم از آنکه به عمد مطالب خطا و خلاف حقیقت را نشر داده باشم، و برای خطاهای سهوی (که مسلّماً در این کار زیاد خواهید یافت) طلب عفو و تذکّر بزرگوارانه‌ی شما خواننده‌ی صاحب نظر را آرزومندم.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بخش اول

راه دور و دراز و پر مخاطره‌ای که
محمودی خوانساری طی کرد.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

راهی‌ست راه عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست
حافظ

محمود محمودی خوانساری به تاریخ ۱۳۱۳/۴/۲۳ (هش) در محلّهٔ «ری‌سان» یا «رئیسان» از شهر زیبا، و سبز و خرّم خوانسار دیده به جهان گشود. مادرش خانم فاطمهٔ محمودی (دختر آیت‌الله فاضل خوانساری) و پدرش مرحوم آقا سیّد جمال‌الدّین محمودی از روحانیون بنام، و علمای بسیار مورد احترام در شهر خوانسار بود.

مردی متّقی، اهل علم و عمل، که زندگی‌اش در نهایت سادگی به کسب معارف و ترویج شریعت مقدّس اسلام و خدمت به مردم طی شد، و در نیمه راه زندگی به سبب ابتلا به عارضهٔ آپاندیسیت درگذشت. مطلب ذیل متن خبرِ مربوط به درگذشت ایشان است که از شمارهٔ ۱۸، مجله آئین اسلام، سال ۱۳۲۶ برگرفته شده.

[سرکار ملاذالسلام مروج‌الملّة والدّین آقای آقا جمال‌الدین محمودی که از خانوادهٔ سادات عظام و روحانیون فخام بودند، و خود معظم‌له نیز از اجلّه علمای اعلام به شمار می‌رفتند صبح جمعه ۲۶/۵/۳۰ بعد از فرضیه صبح چهار تکبیر گفته و از ماسوی‌الله دست شسته و به جوار حضرت حق شتافتند و فوری در مسجدی که خود آن فقید سعید

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

امامت می‌فرمودند مجلس ترحیم با شکوهی منعقد گردید که عموم طبقات شرکت نمودند. حضرت آیت‌الله خوانساری متع‌الله المسلمین بطول بقائه بعد از ظهری برای مرتبه دوم مجلس را به قدوم مبارک مزیّن و نماز به جنازه (با جماعت زیادی که اقتداء نمودند) قرائت فرمودند و روز شنبه و صبح دوشنبه تا مقارن ظهر مجلس ترحیم از طرف حضرت آیت‌الله برپا بود و تجار و کسبه هم به احترام آن مرحوم از روی میل این دو روز را تعطیل نمودند...]

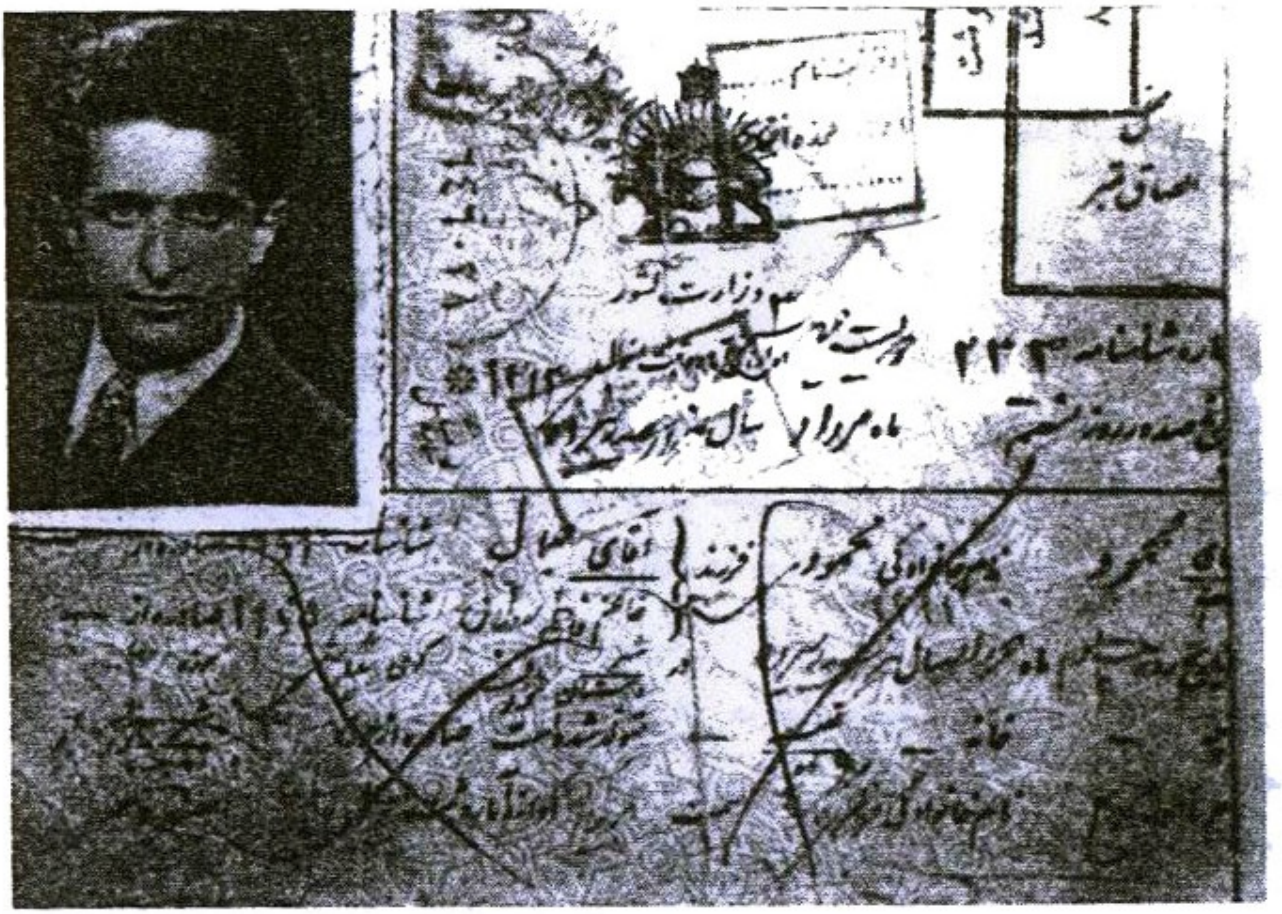

محمودی هرگاه در مصاحبه‌ای (مطبوعاتی یا رادیوئی) راجع به پدرش سخن گفته دو نکته را خاطر نشان داشته. اول اینکه به قول سعدی «همه قبیله او عالمان دین بوده‌اند»، و همان «معلم عشق» که سعدی را در طریقی جدا از طریقت آباء و اجدادش هنر شاعری آموخته، او را نیز هنر آواز آموخته. دوّم اینکه، گویا پدرش از صدای خوشی بهره‌مند بوده، و هنگامیکه کودکانش را در بغل می‌گرفته گاهی این شعر زیبای حافظ را زمزمه می‌کرده:

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت وندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت

همچنین یکبار نیز گفته است که از قرار در فامیل مادری‌اش (مثلاً نزد دائی بزرگ او) نیز صدای خوب یافت می‌شده. با این ملاحظات می‌توان احتمال داد که وجود آواز در فامیل او بی‌سابقه نبوده، و آن تفضّل الهی که بصورت پنهان و بالقوّه نزد برخی از نیاکان و نزدیکانش امانت بوده، چون نوبت به او رسیده آشکارا در هنر آواز بالفعل و متجلّی گشته.

چنانکه گفته‌اند:

[در سن ۸ سالگی، یکبار در ایّام ماه رمضان در یک جلسه‌ی قرائت قرآن سوره‌ی کوچکی از کتاب خدا را چنان زیبا و اثربخش می‌خواند که همه می‌گویند براستی صدایش آسمانی است][1]

به هر حال، از دوران طفولیت او در خوانسار آنچه حائز اهمیّت است توجهات دقیق پدر نسبت به تربیت اوست. به گفته حاج آقا محمّد حسن فاضلی (دائی بزرگ محمودی) پدرش در ساختمانی همجوار با منزل مسکونی خود محلّی را (بعنوان مکتب‌خانه) برای تعلیم و تربیت فرزندان اختصاص می‌دهد، و خود به کمک معلّمی آموزش ایشان را از مرحله‌ی «پیش دبستانی» آغاز می‌کند. در این مکتب خانه که کار خود را با تعلیمات مقدّماتی آغاز می‌کند و در سالهای نخستین آموزش رسمی دبستان نیز همچنان دایر است مختصری از حساب، همراه با آموزش قران، نقل حکایات اخلاقی گلستان سعدی، ابیات مبتنی بر پندیّات خواجه شیراز، خوشنویسی و دیگر از این قبیل تعلیمات را به کودکان می‌آموزند.

از سال‌های کودکی است که در واقع نخستین مراحل تکوین شخصیّت انسانها آغاز می‌شود، و صاحبان قابلیّت‌ها و استعدادهای خدائی معمولاً از همین اوقات به علایق و دلمشغولی‌های ذاتی خود پی می‌برند. محمودی چنانکه خود گفته، از زمانی که «دست چپ و راست خویش» را شناخته به داشتن صدا و علاقه به خواندن آواز در وجود خویش پی برده، و از همان ایّام نیز به تدریج سرگشتگی او با شنیدن نغمات خوش و آوازهای زیبا آغاز گشته. اگر

۱. روزنامه اطلاعات ـ شماره ۱۳۸۱۹ ـ مورخه‌ی ۵۱/۳/۲۱.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مجموعه‌ی سخنانی را که اطرافیانش راجع به ویژگی‌های شخصیّتی و حالات روحی‌اش در دوران کودکی گفته‌اند یکجا مورد مطالعه قرار دهیم، و بر اساس آن گفته‌ها بخواهیم «منحنی شخصیتی» او را رسم کنیم، بی‌گمان این منحنی با منحنی نرمال و طبیعی عموم کودکان فرق خواهد داشت.

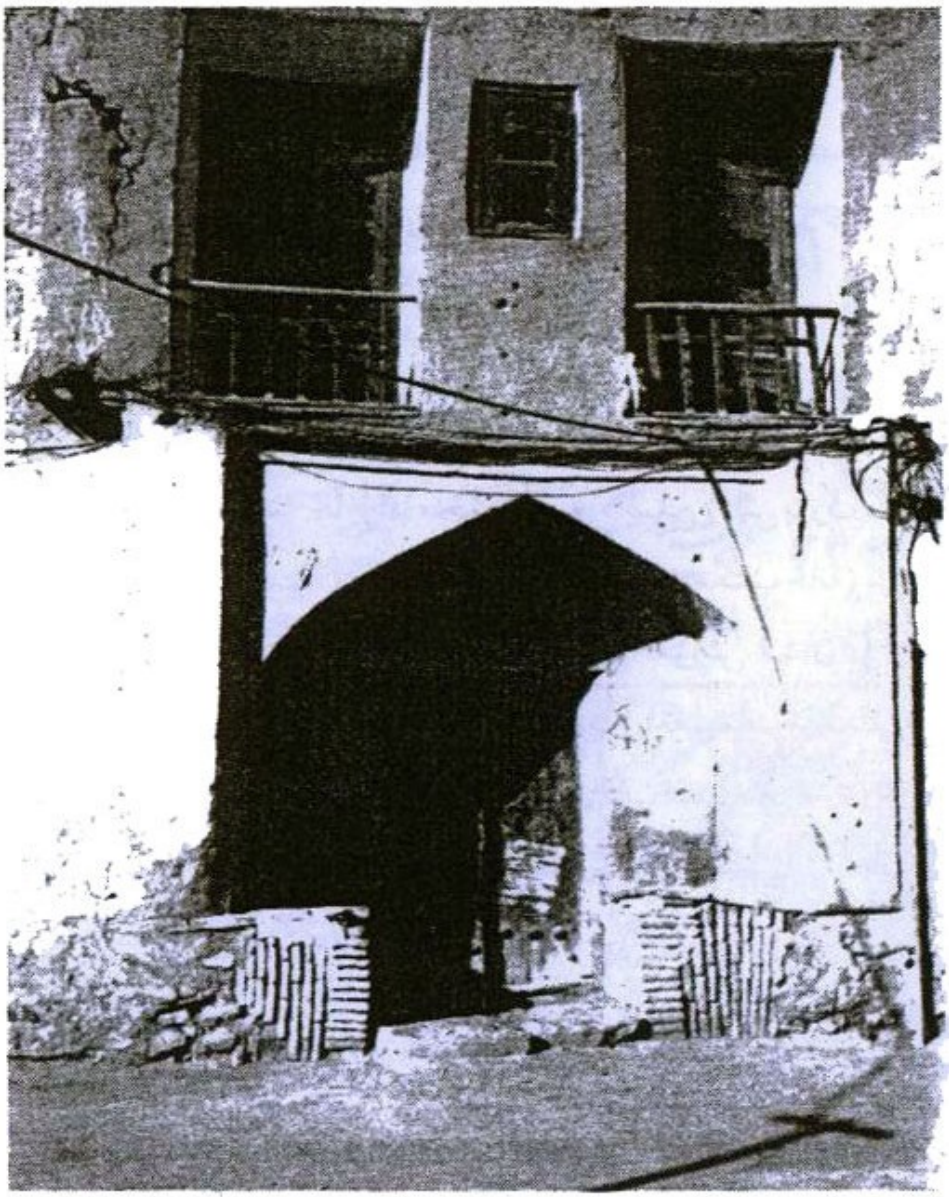

نمای بیرونی خانه زادگاه محمودی در خوانسار

آنچه به طور کلّی از گفته‌های نزدیکانش می‌توان دریافت این است که او از یک طرف به

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

اقتضای سنّ و سالش اهل شیطنت و بازیگوشی است، و از این جهت در سرتاسر محلّه شاخص و انگشت‌نما است. از همانهاست که به قول معروف «از دیوار راست بالا می‌رود» و هرجا هست به نحوی آتش می‌سوزاند و غلغله بپا می‌کند، و در تمام بازی‌ها کودکان دیگر را مطیع خویش می‌سازد.

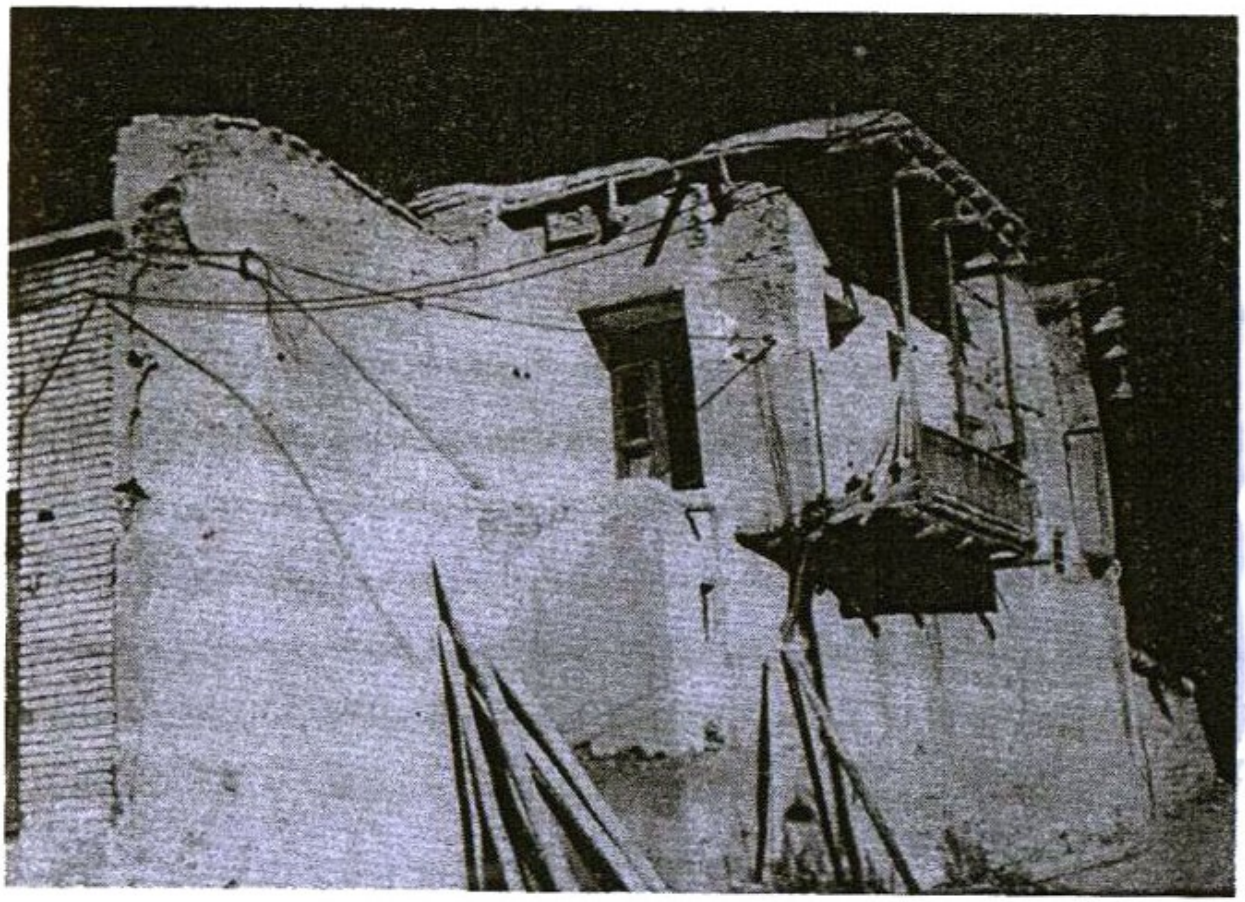

مکتب‌خانه‌ای که محمودی در آن آموزشهای اولیه را فرا گرفته.

(عکسها در سالهای اخیر از ویرانه‌ی این بناها گرفته شده)

در باغ‌های سبز و خرم محله چابک و سبکبال، مثل پرندگان از این درخت به آن درخت می‌پرد و از مردم اعیان محلّه (که به جای اتومبیل الاغ یا قاطر دارند) هیچکس نیست که چهارپایش لااقل یکبار توسّط محمود برای دو سه ساعتی مفقود نگشته باشد. با

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

همکلاسی‌هایش معمولاً به رفق و مدارا رفتار می‌کند امّا اگر اذیّت و آزاری از ایشان ببیند از آنها نیست که به معلّم و مدیر مدرسه مراجعه کند، بلکه خود به مقابله و تنبیه ایشان می‌پردازد. امّا از سوی دیگر همین شیطانک شلوغ و بازیگوش به خاطر کششی پنهان به درون‌گرایی و انزوا، در پاره‌ای مواقع از جمع بچّه‌ها کناره می‌گیرد، سر به گریبان خویش می‌برد و در خاموشی و خلوت می‌گذراند. گاهی چشم به آسمان می‌دوزد و آرزوی سوار شدن بر ابرها و رفتن به دوردست‌های جهان را در دل می‌پروراند.[۲]

در جمع بزرگترها که قرار می‌گیرد درک و فهمی بیش از سنّ و سالش نشان می‌دهد. رفتارش «بزرگسالانه» است و در گفتار و کردارش رشد و بلوغی زودرس مشهود است.

گوئی جان او عرصه‌ی تاخت و تاز نیروهای گوناگون و تمایلات ناخودآگاهی است؛ که هر ساعت یکی از آنها بر وجودش غلبه و سیطره دارند. این تضّاد و کشمکش نیروهای درونی که در ایّام کودکی بدین نحو تجلّی می‌یابد، بعدها، در دوران بزرگسالی نیز با یک استحاله‌ی کیفی به شکل دیگری خود را نشان می‌دهد. یعنی همانطور که در ایّام کودکی در جمع بچه‌ها و بزرگ‌ترها دو شخصیّت کاملاً متفاوت را بروز می‌دهد، در سال‌های پس از بلوغ و بزرگسالی هم این تضاد را با حالات روحی مختلف (در خلوت و در اجتماع) به نمایش می‌گذارد. در جمع چهره‌ای کاملاً شاد، بذله‌گو، معاشرتی، سرخوش و امیدوار است، اما در خلوت (چنانچه از یادداشت‌های خصوصی او و گفته‌های مادرش می‌توان فهمید) فردی است به شدّت افسرده و ملول. در اجتماع عاقل است و اهل زندگی، امّا در خلوت عاشق است و فارغ از زندگی. از درون پریشان است و در برون بسامان. گوئی به فرموده‌ی حافظ عمل می‌کند که: با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام.

بهر تقدیر، چنانکه گفتیم از همان روزهای کودکی است که محمودی متوجّه استعداد و علاقه‌ی خویش نسبت به موسیقی و هنر آواز می‌گردد.

در یک مصاحبه‌ی رادیوئی گفته است: [در خوانسار خانه‌ی ما در جای قشنگی بود. کنار آب بود و مردمی که برای تفریح به آن حوالی می‌آمدند صفحه‌ی گرامافون داشتند. هشت، نه ساله بودم که صدای بدیع‌زاده، ادیب خوانساری، و ظاهرزاده را از گرامافون آنها شنیدم. استعداد

۲. آرزوی سوار شدن بر ابرها خاطره‌ایست که نصرت‌الله فرهی دوست ایّام کودکی محمودی از او نقل کرده است.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

عجیبی داشتم که این نواها را بگیرم و برگردانم][3]

بله از همین روزهاست که مردم محلّه گهگاه در کوچه باغ‌های زیبا و نشاط‌انگیز، صبحگاهان، یا غروب هنگام صدای آسمانی و بانگ لطیف پسرکی را می‌شنوند که در لابلای درختان سر به فلک کشیده می‌پیچد و در خانه‌ی دل ایشان فرود می‌آید. امّا هیچکس صاحب این صدا را نمی‌شناسد، و جالب‌تر اینکه اگر هم بشناسد آنگاه باور آنکه چنان اشعار زیبا با آن لحن و نوای دلنشین از حنجره همان شیطانک شلوغ و بازیگوش برخاسته برایش مشکل است.

مردم همیشه این صدا را از فاصله‌های دور، از جائی که نمی‌دانند کجاست می‌شنوند. چون او ناگزیر است خود را از دیگران «بدزدد» و پنهانی در نقاطی و ساعاتی بخواند که معمولاً در آن نقاط و ساعات کسی آن حوالی رفت و آمد نمی‌کند.

در همان مصاحبه گفته است: [خوانسار یک شهر مذهبی بود، و اصلاً امکان خواندن و مجال عرض اندامی برای من نبود].

این احتیاط در خواندن پنهان و آشکار نشدن پیش چشم مردم (در مجالس و محافل) گذشته از ارتباط با شخصیّت مردم گریز او، از یک نقطه نظر نیز مربوط به تناقضی است که بر

۳. نقل از مصاحبه با آقای بهمن بوستان در برنامه‌ی «سلامی چو بوی خوش آشنایی» سال ۵۷. و امّا راجع به استعداد محمودی در حفظ و تقلید از آواز دیگران بد نیست خاطره جالبی بشنوید از آقای جواد فاضلی، (دائی کوچک محمودی که با دو سه سال اختلاف سن از نزدیک‌ترین رفقای دوران کودکی و نوجوانی او بوده‌اند).

ایشان برای بنده نقل کرده‌اند که: [تا چهل سال پیش در خوانسار رسم بود که وقتی کسی از زیارت اماکن مقدسه به شهر خود بازمی‌گشت دسته‌ای از آشنایان و فامیلش برای خیر مقدم و نثار قربانی تا محله‌ای واقع در مدخل شهر به استقبال او می‌رفتند. یک چاووشی خوان هم با خواندن اشعاری به بانگ رسا بازگشت مسافر را خبر می‌داد و خوش آمد می‌گفت. از قضا یکبار فامیل ما منتظر بازگشت برادرم از سفر مشهد بودند و قرار بود در روز معینی به خوانسار برسند. یک روز قبل از وقت موعود ناگهان به ما خبر دادند که چه نشسته‌اید، مسافرتان از مشهد بازگشته و مردم صدای چاووشی خوان را در مدخل شهر شنیده‌اند. ما که نه انتظار چنین خبری را داشتیم و نه قربانی را آماده کرده بودیم، با عجله خودمان را به محلّ مذکور رساندیم. ولی با کمال تعجّب دیدیم نه از مسافر خبری هست، نه از چاووشی خوان. کاشف به عمل آمد که محمودی (که آنروزها ۱۳ـ۱۴ ساله بود) از سر شیطنت و به قصد مزاح با تقلید عالی از صدای چاووشی خوان بسیاری از مردم را از خانه و محل کارشان به کوچه و خیابان کشیده بود. حتی خود چاووشی خوان وقتی از ماجرا با خبر شد و از محمودی خواست تا یکبار صدایش را تقلید کند، از مهارت او در این کار حیرت کرد].

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

حسب ظاهر میان خوانندگی و شأن مذهبی فامیلش وجود دارد.

سخن از عهد و زمانه‌ای می‌گوئیم که در آن، اکثریّت مردم ایران (حتّی در پایتخت) چیزی به اسم هنر موسیقی را اصلاً به رسمیّت نمی‌شناسند. به عبارت دیگر موسیقی هنوز به هنر تبدیل نگشته، و کماکان به عنوان شغل گروهی از مردم بازاری بدان نگریسته می‌شود. در نظر توده‌ی مردم آن روزگار کسی که آواز می‌خواند و با اهل ساز و ضرب سر و کار داشت هر که بود «مطرب» محسوب می‌شد. وجودی بی‌ارج و قدر که به فعل مذموم غِنا اشتغال داشت. زبده‌ترین اساتید مربوط به نسل‌های قبل از محمودی جز در میان قلیلی از افراد صاحبدل و آگاه کمترین حرمّت و ارجی نداشتند. عناوینی چون «عمله‌ی طرب» و «مزقونچی» که رجّاله‌های عصر قاجاری، و به تقلید از ایشان توده‌های مردم برای معرّفی اهل موسیقی ساخته بودند منافی هر گونه حیثیّت و شأن و منزلتی در وجود هنرمندان بود.

در چنان روزگاری، مردم شهر کوچک خوانسار چگونه ممکن بود مجاب شوند به اینکه از خانه‌ی یک عالم دینی پسری به جرگه‌ی اهل موسیقی بپیوندد. چه کسی می‌توانست جلوی زبان مردم را بگیرد. در یک محیط محدود که مردمش یکدیگر را از نزدیک می‌شناسند و اکثراً حتّی با هم قوم و خویش‌اند عشق و علاقه‌ی محمود به موسیقی و شور و شوقی که از کودکی چنان بر دل و جان او غلبه یافته که از مهار و کتمانش عاجز مانده، آیا مسبّب چه رسوائی و شرمساری برای فامیل خواهد شد؟ مردم آشکار و نهان چه خواهند گفت. آیا قصه‌ی نوح و پسر ناخلفش را تداعی نخواهند کرد؟ تنها خدا می‌داند که در آن ایّام در دل سرگشته و بی‌پناه محمود آتش چه غصّه‌ی گدازنده‌ای روشن است، و او بر سر دوراهی چه انتخاب تراژدیکی ایستاده است. از اینجاست که آرزوی رهائی از جامعه‌ی بسته و محدود خوانسار و رهیابی به جامعه‌ای باز در دلش پیدا می‌شود. امّا در کجا؟ هر جا که خوانسار نباشد. هر جا که او برای مردمش آنطور شاخص و انگشت‌نما نباشد. جائی که او را نشناسند تا بتواند لااقل برای دل خودش بخواند، بی‌آنکه حرمّت خود و دودمانش را ضایع سازد. باری، او در آتش این تب و تاب گدازنده است، که ناگاه روزگار یکی از بازی‌های پنهانش را به نمایش می‌گذارد، و کِلک تقدیر در پنجه‌ی قضا تقریر قصه‌ای پر حکمت را آغاز می‌کند. هرچند قصّه‌ای تلخ و غم‌انگیز، امّا به حکمت بالغه‌ی الهی بسیار پرمعنی و چاره‌ساز.

هنوز این عندلیب خوش‌آواز ره و رسم پرواز نیاموخته که پدر را از دست می‌دهد. در این

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

هنگام او نه چندان بزرگ شده است که بتواند ناسازگاری تقدیر را به مثابه‌ی حکمت خداوندی، و رقم زدن خطِ نخستینِ طالعِ شکوهمند خویش انگارد، و نه چندان خردسال است که به بازی مشغول گردد و غم هجر پدر را در نیابد.

به یاد دارم یکروز در صحبتی که با او داشتم به مناسبتی از مرگ پدرش یاد کرد و به عنوان زبان حال خویش این شعر سعدی را زمزمه کرد که:

مرا باشد از درد طفلان خبر که در خردی از سر برفتم پدر

مرگ پدرش را حکمت بالغه‌ی الهی گفتم، و انشاالله تا پایان این دفتر نشان خواهم داد که چرا به اعتقاد حقیر، آن اتّفاق بنابر مشیّت خاص خداوند بود، تا راهی و انگیزه‌ای برای خروج محمود از خوانسار پیدا شود و آن مهیمن رحمان و رحیم با تقریر این قصّه‌ی پر غصّه با پرورش یک «رند پارسا» در مکتب عشق و ذوق و صفا، یکبار دیگر به ما نشان دهد که در طریق حق کار به نیّت است، و با نیّت پاک به گفته‌ی شیخ بهائی: «از میکده هم به سوی حق راهی هست».

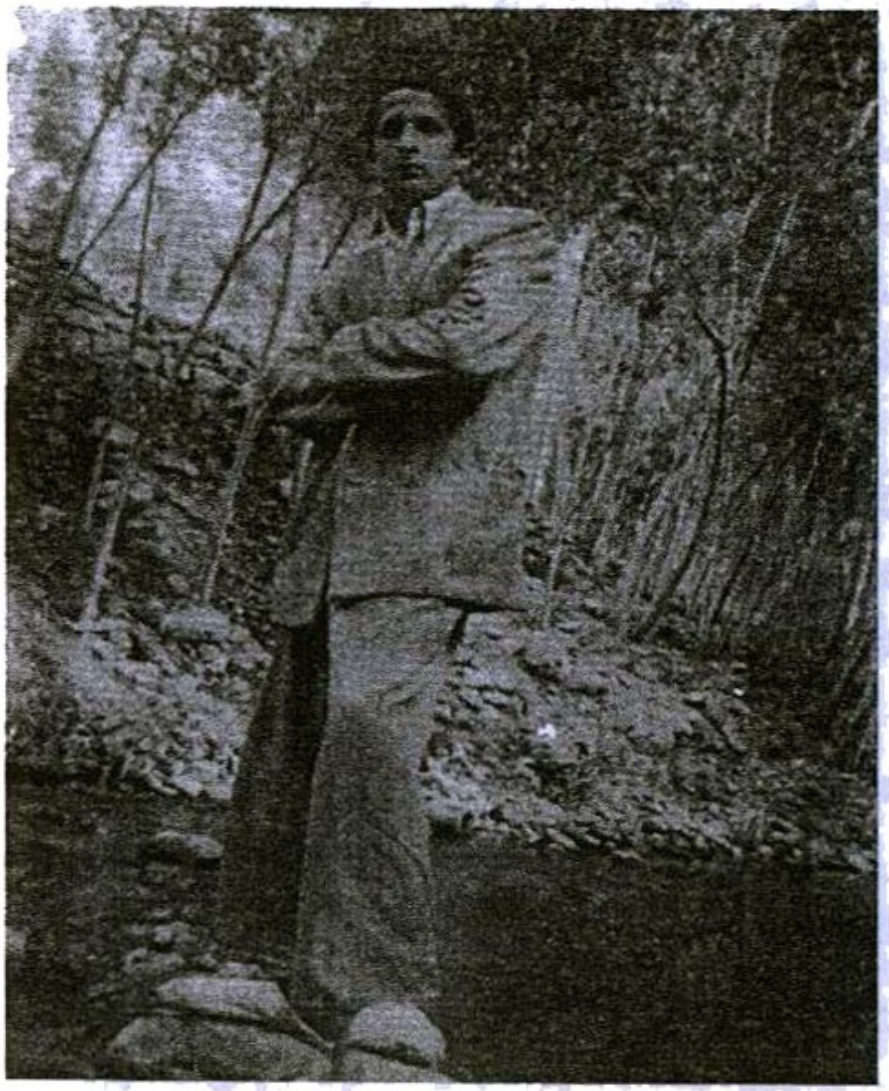

عکس از نوجوانی محمودی در خوانسار (سال ۱۳۲۷)

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

سفر به تهران

چندی پس از فوت پدر، مشکلات زندگی و تنگنای امکانات مادر را ناگزیر می‌سازد که برای کاهش گرفتاری‌ها محمود را که فقط ۱۳ سال دارد (در سال ۱۳۲۶) در معیّت دائی بزرگش به تهران بفرستد. محلّ سکونت ایشان منزلی است واقع در کوچه‌ی سیف‌الملک از خیابان مازندران (حدّ فاصل میان دروازه شمیران و میدان امام حسین). در این خانه که سه طبقه دارد محمود به عنوان یکی از اعضا خانواده فاضلی و همچنین در کنار خانواده‌ی پسرعمو و شوهر خواهرش آقای نورالله محمودی (که یکی از طبقات را در اختیار دارند) زندگی می‌کند.

هرچند برای ادامه‌ی تحصیل او را نیز به همراه دائی کوچکش آقای جواد فاضلی در مدرسه‌ی ادیب ثبت نام می‌کنند امّا هجوم مشکلات مادّی از یکسو، و شیدائی و بی‌قراری محمود برای فراگیری هنر از سوی دیگر، باعث می‌شوند که بیش از چندی قیل و قال مدرسه را تاب نیاورد.

البته این صحبت مربوط به سال‌هایی است که در ایران نه تنها اکثریّت مردم به علت فقر و محرومیّت به طور جبری از تحصیل معاف بودند، بلکه حتّی در میان اقشار نسبتاً مرفّه نیز تحصیل (به خصوص در سطح عالی) چندان رایج نبود. به همین دلیل مدرک دیپلم متوسّطه با آنکه چندان مدرک بالائی به حساب نمی‌آمد حتّی برای بسیاری از آنها که به عنوان وسیله‌ای برای احراز «گروه و پایه» بدان توجه داشتند نیز آرزوئی دور از دسترس بود. مردم متوسط شهرنشین هم پس از آنکه مختصری خواندن و نوشتن و راه و رسم «حساب و چرتکه» را می‌آموختند به کسب و کاری مشغول می‌شدند و از تحصیل می‌گذشتند. در آن اوضاع محمود هر چند به خاطر مشکلات مادی ناچار از ترک تحصیل شد، ولی با شناختی که از او داریم می‌توانیم بگوییم به یقین حتّی چنانچه هیچ مشکلی هم نمی‌داشت باز جز به راه هنر نمی‌رفت. در مدرسه آنچه به او می‌آموزند علم کتاب و دفتر است، حال آنکه محمود تشنه و بی‌قرار علم دیگریست. علم عشق که به قول حافظ در کتاب و دفتر یافت نمی‌شود.

بشوی اوراق اگر همدرس مائی که علم عشق در دفتر نباشد.

در حقیقت فرار از مدرسه که بنیاد سلوک معنوی بسیاری از صاحبدلان اهل درد در کشور ما بوده، و معمولاً همه با شعار، «از مدرسه برنخاست یک اهل دلی ـ ویران شود این خرابه دارالجّهل است» بدان عمل کرده‌اند برای محمود نیز هیچگاه احساس پشیمانی و تاسّف برنینگیخت.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

شاهد من در اثبات این مدعا کار شگفت‌انگیز او در جشن هنر شیراز است که بر سر مزار خواجه‌ی بزرگ از زبان آن سالار طایفه‌ی عاشقان احساس بی‌اعتنایی به قیل و قال مدرسه را چنان از بن جانش آواز کرد که هر صاحبدلی را به تحسین و تمجید برانگیخت و شور و غوغایی در جمع شنوندگان برپا نمود.[۴]

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت یک چند نیز خدمت معشوق و می‌کنم.

* * *

به هر تقدیر، در تهران، زندگی او را با یکی از زشت‌ترین چهره‌های خود، یعنی چهره‌ی بی‌رحم و پُر قساوت فقر مواجه می‌سازد. باید برای تأمین معاش خود، و اینکه لااقل تا حدّ ممکن سربار کسی نباشد مدرسه را رها کند و دنبال کسب و کاری بگردد. امّا در این شهر غربت برای یک نوجوان شهرستانی که در ابتدای راه زندگی نه سرمایه‌ای دارد، نه حرفه و فنّی می‌داند، و نه پارتی صاحب نفوذی دارد که «دستش را جائی بند کند» چه کاری ممکن است فراهم گردد.

راه و رسم زندگی در تهران همیشه با راه و رسم زندگی در شهرستان (به خصوص شهرستان‌های کوچک) فرق بسیار داشته است. لااقل چند سالی طول می‌کشد تا شخصِ تازه وارد (اگر خیلی زیرک و باهوش باشد) بتواند آن راه و رسم را بیاموزد، و به اصطلاح موقعیّت برایش توجیه شود.

محمودی حالا ۱۳-۱۴ سال بیش ندارد که زندگی با کوله‌باری از فقر و محرومیّت که بر دوش او نهاده برای مبارزه با مشکلات به میدان جامعه‌اش کشانده. میدانی فراخ که دیوار ستبر و بلندی از مشکلات گوناگون بر آن محیط گشته. همه‌جا تاریک است، و در چشم‌انداز آینده‌اش جز ناامیدی و اضطراب هیچ‌چیز پیدا نیست. از کجا باید شروع کند؟ چند صباحی نزد دائی بزرگش مشغول می‌گردد. در یک دفتر ثبت اسناد واقع در میدان بهارستان مقابل مجلس شورای ملّی. این کار چندان دوام نمی‌آورد. زیرا او چون عاقل نیست و راه و روش معقول سازگاری با واقعیّات را نمی‌داند از کار باز می‌ماند. دائی که گمان می‌کند با انتخاب شغل دیگری می‌تواند

۴. راجع به شور و غوغایی که محمودی در جشن هنر شیراز بپا می‌کند، بیژن امامی، و جواد مجابی گزارشگران روزنامه اطلاعات به تاریخ ۴۹/۶/۱۵ می‌نویسند: [آواز این برنامه را محمودی خوانساری خواننده‌ی معروف رادیو خواند. محمودی از صدای صاف و گیرا و تسلّط کافی بهره‌مند است. او با مهارتی بسزا غزلی از حافظ را در دستگاه شور خواند و تحسین همگان را برانگیخت. بخصوص تنالیته‌ی صدایش در اوج فوق‌العاده بود].

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

محمود را سربراه و اهل زندگی سازد به اتّفاق آقای نورالله محمودی با تأمین سرمایه‌ی مختصری یک مغازه‌ی کوچک خرازی دایر می‌کند و محمود را آنجا به کار فرا می‌خواند. مدّتی می‌گذرد و کار مغازه رونق نمی‌گیرد. یعنی محمود نمی‌تواند آنطور که لازم است برای رونق کار تلاش کند. خرازی تعطیل می‌شود و محمود سرگردان. آقای نورالله محمودی که در شغل خیاطی استاد کارورزیده‌ایست محمود را نزد خود به کار خیّاطی دعوت می‌کند. بدین امید که انشاءالله در آینده یک خیاط ماهر و مشهور گردد. این کار هم نمی‌تواند محمود را به خود علاقه‌مند سازد. بی‌انضباطی در کار و بی‌استعدادی در فراگیری استادش را از او ناامید می‌سازد. دل و جان محمود در هوای شغل دیگریست. تصمیم دارد به دنبال هنر برود. امّا کمترین امکانی برای این کار ندارد. از اینکه راهی به محضر اهل هنر ندارد مأیوس نمی‌شود.

عقل است که از بی‌امکانی می‌هراسد و ناامید می‌شود. عشق اصلاً برای اینکه عشق باشد همیشه از بی‌امکانی آغاز می‌کند و در بی‌امکانی آزمون پس می‌دهد. پس چرا ناامید بشود؟ به حدّ کافی از سرمایه‌ی عشق بهره‌مند است و می‌داند که بالاخره راهی بسوی محبوب خویش خواهد یافت. از صفر آغاز می‌کند. کمترین کاری که برایش امکان دارد اینست که اوقات فراغتش را در محلّه‌های پر رفت و آمد شهر (لاله‌زار، بهارستان، چهار راه اسلامبول...) نزدیک تأترها و سینماها یا مراکز فروش آلات و صفحات موسیقی بگذراند و از بلندگوی مغازه‌ها سازی یا آوازی بشنود. خدا را چه دیدی؟ شاید در این حیص و بیص با اهل موسیقی نیز برخوردی پیدا کند.

حالا خیّاط نوجوان قصّه ما تصمیم گرفته است به جای آنکه لباسی بر قامت خلق بدوزد، لباسی بر قامت دل خویش ببافد. آنهم به قول باباطاهر: «ز پود محنت و تار محبّت».

چند سالی از ورود او به تهران گذشته است. دیگر تقریباً با این محیط و نحوه‌ی زندگی مردمش آشنا گشته، و با آموختن زیر و بم نغمات رنج تجربیّات کمابیش قابل توجّهی درباره‌ی کارهای گوناگون کسب کرده. هرچند صباحی به شغلی سرگرم شده و بالاخره یا خود آن را ترک گفته، یا صاحب کار به ناگزیر عذر او را خواسته. رسیده‌ایم به حدود سال‌های ۱۳۳۰ به بعد. محمودی در یک بنگاه معاملات املاک به نام گلستان یا گلستانه، واقع در میدان بهارستان، مقابل دبیرستان شاهدخت (سابق) و شریعتی (فعلی) مشغول به کار است. این کار از جهاتی برایش مناسب‌تر است. چون لااقل مجبورش نمی‌کند که تمام روز را در یک دکّه زندانی باشد.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بلکه به او فراغت بیشتری می‌دهد که ضمن انجام کار و تأمین حداقل معاش گاهی نیز در سطح شهر پرسه بزند و این و آن را ببیند. به فاصله کمی نزدیک آن بنگاه مغازه‌ی قاسم جبلّی واقع است. محمودی با جبلّی آشنا شده. از آنجا که تا حدودی با موسیقی آشناست و علاوه بر آن به خاطر صدای لطیفی که خدا به او داده معمولاً در ملاقات‌هایش با اهل ذوق توجّه ایشان را جلب می‌کند. گاهی که در جمعی دوستانه می‌خواند همه را مجذوب خود می‌سازد. در تهرانِ آن روزها قاسم جبلّی خواننده‌ایست که در زمینه‌ی خواندن ترانه‌های غیر اصیل (به صورت تلفیقی از موسیقی‌های ترکی، عربی، ایرانی...) شهرتی بسیار یافته و در مراوده با اهل هنر امکانات خوبی دارد.

تهران ـ سال ۱۳۳۰

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

محمودی اگرچه با جبلّی آشنا شده و از طریق او نیز دوستان دیگری یافته، امّا در مجموع شیوه‌ی خواندن جبلّی را نمی‌پسندد. او می‌خواهد اصیل بخواند و اصیل بماند. می‌خواهد ردیف دستگاه‌های آوازی را بیاموزد و مبتنی بر اصول دقیق موسیقی سنتی ایران بخواند.

بهترین کسی که می‌تواند از حال و روز او در این دوران به ما اطلاعات موثق بدهد آقای ناصر مسعودی خواننده‌ی خوب و قدیمی است. مسعودی و محمودی دو یار نوجوان از عاشقان هنر آوازند که هر دو با ذوق و استعدادی سرشار، در مقام طلب، پا به میدان فراگیری گذاشته‌اند.

روزها در زمین‌های سبز و خرّم مناطق دولاب و شهباز (کنار مزارع صیفی) پرسه می‌زنند و در خلوت با صفای آن نواحی داد و ستد آوازی دارند. این می‌خواند و آن جواب می‌دهد. اطلاعات ردّ و بدل می‌کنند. هر سخنی میان ایشان از هر موضوعی آغاز می‌شود در خاتمه به نقل سه‌گاه و شور دشتی ... می‌انجامد. تا مجالی می‌یابند به لاله‌زار می‌روند و اطراف تأترهای قدیمی و مغازه‌های فروش صفحات موسیقی به شنیدن آواز هنرمندان پیش‌کسوت می‌گذرانند. ترانه‌های منوچهر همایون‌پور را بسیار دوست می‌دارند و با هم زمزمه می‌کنند. ناصر مسعودی برای ما تعریف می‌کند که چطور: [تا آقای گلستانه مغازه را ترک می‌کرد من و محمودی درب مغازه را می‌بستیم و در پستو (آبدارخانه)ی آن صدای خود را رها می‌کردیم و به تمرین آواز مشغول می‌شدیم]. امّا روزگار خیلی زود این دو رفیق جوان را از یکدیگر جدا می‌سازد. مسعودی ناگزیر می‌شود با خانواده‌ی خود به رشت برود. البته او با رسیدن به رشت کار خود را در زمینه‌ی موسیقی محلی گیلان آغاز می‌کند و در شهر خود تا حدودی به موفقیّت دست می‌یابد. امّا محمودی هنوز در تهران سرگشته است و راه به جائی نبرده. پس از سال‌ها مسعودی در سفری به تهران، یکشب در حالی‌که در یک رستوران مشغول صرف شام است ناگهان صدای محمودی را از رادیوی رستوران می‌شنود. موفقیّت محمودی و راه یافتنش به برنامه‌ی گل‌ها چنان مسعودی را خوشحال می‌کند که پس از ۳۵ سال وقتی این خاطره را برای بنده نقل می‌کرد احساس کردم همان وجد و شادمانی قدیم یکبار دیگر در نگاهش درخشید. با بغض کوتاهی که به کلامش گره خورد گفت: [من واقعاً از آواز محمودی لذّت می‌بردم و پر و بال می‌گرفتم. از همان اوایل دوستیمان هر وقت می‌خواند حال غریبی در صدایش موج می‌زد که بی‌اختیار مرا می‌گرفت. اوّلین شعری که با آواز او شنیدم چنان به دلم نشست که گویی بر آن حک شد. بطوری‌که تا کنون از خاطرم نرفته:

کار گل‌زار شود چون تو به گلزار آیی نرخ یوسف شکند چون تو به بازار آیی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

عمری از جان بپرستم شب بیماری را گر تو یکشب به پرستاری بیمار آیی]

باری، حوادث گوناگون گهگاه باعث آشنایی محمودی با نوجوانان دیگری می‌شود که آنها نیز در آن ایّام مثل او تازه به راه افتاده‌اند اما مقدّر است که بعدها برخی از ایشان چون خود او در زمره‌ی مشهورترین هنرمندان موسیقی کشور درآیند. از مجموع دوستان نوجوان او در آن ایّام می‌توان منصور احمدی، ابراهیم سلمکی، پرویز ملک‌زاده، حبیب وزیری، مسعود برزین، جهانگیر ملک، رسول بزرگزاد، اکبر گلپایگانی، علی رفعتی، شاپور نیاکان و پرویز یا حقّی را نام برد. برخی از این رفقا امکان آن را یافته‌اند که در بعضی از برنامه‌های رادیو، از قبیل برنامه کارگران، و به خصوص در برنامه‌های رادیو نیروی هوایی شرکت کنند. از این روزهاست که آشنایی محمودی با منصور احمدی برای اولین بار او را به رادیو نیروی هوایی می‌کشاند. این رادیو یک فرستنده‌ی کوچک با بُرد محدود (واقع در خیابان پیروزی ـ نیروی هوایی سابق) بود که اختصاص به پخش برنامه‌های ویژه نظامی داشت و علاوه بر آن آهنگ‌ها و نمایش‌های رادیویی نیز در آن اجراء و پخش می‌گشت. مجموع ساعات کار این رادیو در شبانه‌روز حدود چند ساعت بیشتر نمی‌شد. تا آنجا که بنده به خاطر دارم معمولاً از هنگام غروب آفتاب تا ساعت ۹ یا ۱۰ شب. اغلب هنرمندان گمنام و جوان به طور افتخاری (بی‌مزد و منّت) با این رادیو همکاری می‌کردند. به گفته رسول بزرگزاد، [اولین کار محمودی در این رادیو که با همکاری منصور احمدی اجرا شد خواندن تصنیفی زیبا با شعر مشهور مولوی، یعنی (من مست و تو دیوانه) بود که بعدها همان ترانه را با همکاری هنرمندان بزرگ و مشهور برنامه‌ی گل‌ها با کیفیّت و تنظیم بسیار عالی‌تری اجرا کرد][۵].

در آن ایّام مرحوم حسن یکرنگی انسان شایسته و صاحبدل و موسیقی‌شناس مشهوریست که منزلش در واقع کانون اجتماع اهل ذوق و محلّ اُنس و اُلفت و آشنایی هنردوستان است و از قرار معلوم بسیاری از هنرمندان موسیقی و شعرا و ادبای قدیمی در منزل آن مرد هنرشناس با هم آشنا شده‌اند.

محمودی سال‌های میان ۱۳ تا ۱۷ سالگی را با وجود مشکلات بسیار، به طور خودآموز (بدون آنکه توفیق درک محضر اساتید را یافته باشد) به فراگیری موسیقی مشغول است. او خود گفته است که برای یادگیری آواز فقط از صفحات خوانندگان قدیمی بهره برده است. امّا چگونه؟

۵. مصاحبه.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مُسَلماً در اختیار او و خانواده‌اش گرامافونی وجود نداشته. چه، در آن زمان که بسیاری از مردم حتّی از داشتن رادیو نیز محروم بودند، کالایی مثل گرامافون جزو کالاهای لوکس و گران قیمت بوده و استفاده از آن فقط برای ثروتمندان امکان داشته است.

آنطور که محمودی خود تعریف کرده، برای استفاده از صفحه به مغازه‌های فروش صفحات یا فروشندگان دوره‌گردی که در گوشه و کنار شهر بساط پهن می‌کرده‌اند مراجعه می‌کرده، و مثلاً می‌گفته؛ آقا لطفاً فلان صفحه را بگذارید، بعد از آنکه قسمتی از آن را می‌شنیده و در دم مثل ضبط صوت به خاطر می‌سپرده ضمن عذرخواهی از فروشنده، با ذکر بهانه‌ای مثلاً از این قبیل که از این صفحه خوشم نیامد، یا آن را قبلاً خریده‌ام... و غیره به محلّ دیگری می‌رفته و با همین ترفند باقی همان صفحه یا قسمتی از صفحه دیگری را می‌شنیده.. و الخ][۶].

از سال‌های ۱۳۳۰ به بعد است که گاهی به منزل مرحوم یکرنگی می‌رود و به تدریج با بعضی از جوانان اهل موسیقی آشنا می‌شود. از همین روزهاست که به قول آقای بزرگزاد در جمع گمنام‌های آن زمان موسیقی به محمودی خوانساری مشهور می‌شود. زیرا در شناسنامه‌ی او برای نام فامیلش پسوند خوانساری وجود ندارد. از همان جوانان و دوستان پاکدل، برخی که با وجود علاقه به درک محضر استاد ادیب خوانساری از آن محرومند گهگاه در جمع خودشان به شوخی می‌گویند چه غم اگر استاد ادیب خوانساری در جمع ما و با ساز ما نمی‌خواند، برای ما در عوض محمودی خوانساری می‌خواند. بدین ترتیب است که محمود محمودی، به قول آقای بزرگزاد در جمع رفقا به محمودی خوانساری تبدیل می‌شود، و از آن پس در دنیای موسیقی کشور ما خوانساری‌ها دوتا می‌شوند.

یکی ادیب خوانساری که از همان ایّام جزو اساتید و بزرگان اهل هنر است و طبعاً فقط در جمع بزرگان و با ساز بزرگان می‌خواند، و دیگری محمودی خوانساری که جوانی گمنام، تازه‌کار و کم تجربه است و فقط در جمع جوانان و با ساز ایشان می‌خواند. اما گویی مقدر است که او نیز بعدها با قرار گرفتن در صف رِجال موسیقی مایه‌ی افتخار برای مردم شهر خویش گردد و بدین جهت است که زمانه پسوند خوانساری را به نام فامیل او می‌افزاید، چنانکه استاد دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در کتاب حماسه کویر خویش (چاپ سوم صفحه ۱۲۵) بدین نکته توجه نموده

۶. این خاطره از قول آقای احمد محمودی نقل گشته.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

و گفته‌اند؛ [اگر خوانسار به جای آن همه خطاط و شاعر و کتابشناس و... تنها همین دو خواننده‌ی معروف یعنی ادیب خوانساری (از محله گله‌گوش) و محمودی خوانساری (از محله ری‌سان) را نیز داشت باز برای ابراز فضیلت آن آبادی کافی بود].

به هر تقدیر، محمودی در آن سال‌ها علیرغم سرزنش و ملامت اطرافیان که او را وجودی عاطل می‌دانند با تنی خسته از آوارگی و کار، و دلی مجروح از ملامت بی‌خبران به جستجو و تلاش خود ادامه می‌دهد.

برای درک اهمیت کار و بزرگی همّت محمودی در آن دوران کافیست خواننده‌ی صاحبدل این دفتر لحظاتی خود را به جای او بگذارد و به انصاف خویش دریابد که به راستی بر او چه گذشته است.

به فتوای عقل برای هر انسانی ضروری‌ترین کار ـ قبل از هر کاری ـ تأمین معاش است. چرا که بدون تامین معاش تأمین هر چیز دیگر دشوار، بلکه محال است. اطرافیان محمودی در آن ایّام به رأی‌العین شاهد آنند که او این فتوای بزرگ عقل را زیر پا گذاشته و در راهی می‌رود که عاقبت خوشی برای آن متصوّر نیست.

انصاف را که برای عاقلان رؤیت یونس عشق در وجود عاشقی که نهنگ حوادث خوف‌انگیزِ واقعیت او را بلعیده و ظاهراً معدوم ساخته کاریست محال. عقل اساساً فداکاری و ایثار را تحت هیچ عنوان (عشق یا هر عنوان دیگر) نمی‌تواند درک کند. به عبارتی هیچگاه نتوانسته است عشق را باور کند. پیش چشم عقلِ محافظه‌کار و محتاط، عاشقی فقط با شکم سیر می‌تواند مفهوم باشد و با معنی. برای همین است که به محض گرسنگی اولین چیزی که از یاد عقل می‌رود عاشقی است. عاقلان طی قرن‌ها این ضرب‌المثل را ساخته‌اند که: «هنوز گرسنگی نکشیده‌ای که عاشقی از یادت برود» پس بدیهی است که چنین کسانی آن همه بی‌اعتنایی نسبت به ضروری‌ترین مسئله‌ی زندگی (یعنی معاش) و اتلاف عمر به ویلانی و بلاتکلیفی را جز یک سودای خام جوانی، و غفلت در اثر وسوسه‌های شیطانی نمی‌دانند. آنها هرگز نمی‌توانند حقانیت ادعای جوانی را که در راه عشق حتّی از گرسنگی نهراسیده باور کنند. خیلی که با محمودی مدارا کنند، برای چنین سهل‌انگاری و بی‌مبالاتی فقط در قبال زندگی خودش ممکن است به او حق بدهند. امّا وقتی پای مسئولیّت در قبال خانواده (به خصوص که بعد از فوت پدر او پسر بزرگ خانواده نیز هست) پیش آید، احتمالا هیچ عنوانی جز خودخواهی،

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

گمراهی، بی‌همتی... برایش نخواهند یافت. در یکی از مصاحبه‌های مطبوعاتی گفته است: [پس از آمدن به تهران سرگشتگی من شروع شد. چون می‌بایستی بر خلاف مسیر آب شنا می‌کردم. چون بستگانم می‌خواستند هر آنچه آنها می‌خواهند باشم. ولی روح من در گرو عشق به آواز بود که با تمام وجود من آمیخته بود][۷].

این گرفتاری‌ها و شنیدن این ملامت‌ها به قدری او را رنج داده که در سال ۱۳۵۷ در یک یادداشت کوتاه خصوصی می‌نویسد: [هرگز کسی ذره‌ای مرا نشناخت. از نزدیک‌ترین نزدیکانم چه‌ها دیده و شنیده‌ام. هرگز نخواهم نوشت و نخواهم گفت. چرا دیگران را آزار بدهم. من هرگز حق ندارم غم‌هایم را برای کسی بگویم].

می‌توان حدس زد که به خصوص شدّت این ناسازگاری‌ها از آن جهت بوده که او در میان تمام هنرها، این شیدایی و عشق و ایثار را نسبت به هنر موسیقی نشان داده. یعنی هنری که در این سرزمین در تمام قرون گذشته همواره از جهاتی بدنام‌ترین هنرها بوده و نه تنها معتقدین سخت‌گیر مذهبی، بلکه عامّه اهل تساهل و تسامح از مردم بازاری نیز چندان نظر خوشی نسبت بدان نداشته‌اند. مُسَلماً اگر محمودی به جای موسیقی این شیفتگی و سرگشتگی را نسبت به هنر دیگری مثلاً خوشنویسی، یا نقاشی، یا شعر... و غیره نشان می‌داد مشکلاتش هزاران مرتبه کمتر می‌بود، و یحتمل که به جای تخالف و تضادّی چنان آشتی‌ناپذیر، حتّی حس همدلی و همنوایی را در بعضی از آشنایان برمی‌انگیخت. به زبان تمثیل اگر بگوییم، آنچه اطرافیانش تقریبا هرگز بر او نبخشیدند فقط قربان کردن زندگی‌اش در پای یک معشوق نبود. بلکه در عین حال شدّت این مخالفت بیشتر از آن جهت بود که می‌دیدند این معشوق یک «موجود بدنام» و مشهور به «پتیاره» نیز هست.

چقدر ماجرای این تمثیل ظریف و عمیق است. تقدیر الهی گهگاه چه بازی‌های شگفت‌انگیزی به نمایش می‌گذارد. پشت بسیاری از عناوین به ظاهر بدنام و بی‌حیثیّت، و در جمع طایفه‌های مشهور به لهو و لعب، اگر نه بر سبیل قاعده، ولی به طور استثناهمیشه یافت می‌شده‌اند انسان‌هایی که گوهر ذاتی ایشان مُستعد پذیرش تعالی و کمال در حدّ اعلا بوده است. میان فاحشگان روسپی خانه‌ها نیز گاه وجودهای ارجمندی چون مریم مجدلیه یافت می‌شده‌اند

۷. اطلاعات شماره ۱۳۸۱۹ـ مورخه‌ی ۵۱/۳/۲۱

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

که در نظر خداوند نجات ایشان از تباهی و گمراهی حتّی به قیمت آلودن دامان عصمت مسیح به لکّه تهمت و افترا می‌ارزیده است. به همین قیاس اگر موضوع سخن را از اشخاص به هنرها تغییر دهیم، می‌توانیم بگوئیم در کشور ما ذیل عنوان از حیثیت افتاده و خفّت‌زای مطربی و مغنی‌گری طی هزاران سال گوهر پاک و گرانقدری به نام هنر موسیقی پنهان بوده که بنابر مشیّت خداوندی نجات و اعاده‌ی حیثیتش به آن می‌ارزیده است که هر از گاهی دامان آبروی شخص و فامیل با فضیلتی به لکّه تهمت و افترای نافرهیختگان آلوده گردد.

امّا چنانکه گفتیم بسیار طبیعی بوده است آنکه اطرافیان محمودی نتوانسته باشند به چنین ریسک بزرگ و مخاطره‌آمیزی متقاعد شوند، و با تبعیّت از کار جوانی «خام» آبروی یک فامیل را در معرض خطر اندازند.

آنچه اطرافیان او در آن سال‌ها راجع به اهل موسیقی می‌شنیده و به چشم خود می‌دیده‌اند، اکثراً منحصر می‌شده است به وقایع و شایعات راست و دروغی که در مجموع از هیچ‌کدامشان بوی رستگاری و خوشبختی به مشام نمی‌رسیده است. اضافه بر اینها در نظر بگیرد تأثیر بدگویی‌ها و تهمت زدن‌های مردم (به خصوص همشهریان) را در روحیات ایشان. آقای نورالله محمودی و آقای جواد فاضلی برای بنده نقل کرده‌اند که تا مدّت‌ها پس از مطرح شدن محمودی در برنامه گل‌ها، همچنان نامه‌هایی بی‌امضاء از طرف همشهریان به دست ایشان می‌رسیده که مدام توصیه به منصرف نمودن محمود از «مطربی و ابتذال» می‌کرده‌اند. همچنین مادر محمودی برای من از گوشه و کنایه‌ها و زخم زبان‌های مردمی سخن گفته که «تربیت یک پسر مطرب» را به او تبریک می‌گفته‌اند.

با این توضیحات، انصاف را که باید قبول کنیم اطرافیان محمودی در سخت‌گیریشان اگر نگوییم بر حق بوده‌اند، دست کم آنقدر هست که بگوییم بی‌تقصیر بوده‌اند. به راستی چه کسی می‌تواند ادعا کند که اگر به جای ایشان می‌بود با محمودی به رفق و مدارا رفتار می‌کرد؟ بی‌تردید بسیاری از کسانی که در این دوران جزو مشوقین او بوده‌اند خود در زندگی واقعی‌شان به کردار او اقتدا نکرده‌اند، و مسلّماً چنانچه جای او قرار می‌گرفتند هرگز رسم و راه او را برنمی‌گزیدند. اینکه در قصّه‌ی مجنون می‌خوانیم پدر و مادر و باقی ناصحان هریک به نحوی سعی می‌کنند او را از عشق لیلی منصرف سازند و سودای آن جنون را از دلش بزدایند، نه تنها از عداوت و بدخواهی‌شان در حق او نبوده، بلکه به طور قطع به خاطر حُسن نیّت و خیرخواهی انسانی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ایشان نسبت به مجنون بوده. جایی که استاد بزرگ آواز ایران، شادروان ادیب خوانساری با آنکه خود در تمام عمر به هنر موسیقی اشتغال داشت، و به خوبی می‌دانست که آموزش هنر از فضایل بزرگ انسانی است، معذالک؛ [به خاطر ناهنجاری‌ها و بی‌بند و باری‌هایی که در فضای هنری زمان خویش می‌دید فرزندانش را با آنکه علاقه و استعداد فوق‌العاده‌ای هم داشتند از کار کردن در زمینه‌ی موسیقی به شدّت منع می‌کرد][8] ، دیگر چگونه می‌توان از فامیل محمودی توقع موافقت با او و تشویقش به کار موسیقی، (آنهم در آن شرایط سخت و بد) را داشت.

محمودی خود بهتر از هرکس درباره اطرافیانش شرط انصاف را رعایت کرده و در نهایت مهربانی نسبت به ایشان هیچگاه گله و شکایتی ابراز نداشته. حتّی گاهی که یادی از خاطرات آن ایّام نموده آنها را به عنوان خاطرات شیرین خود نقل کرده. [کاری ندارم به اینکه قبل از رهیابی به برنامه گل‌ها چه مشکلاتی داشتم از طرف خانواده، و خیلی موارد دیگر که به هر حال همه اینها یادآوری‌اش نیز برایم شیرین و خاطره‌انگیز است][9] .

امّا در همان حال راجع به مشکلات زندگی‌اش در آن سال‌ها می‌گوید: [بعد از مرگ پدر دیگر تنهای تنها مانده بودم، عشق به موسیقی و آواز از یک طرف، و نبودن هیچ وسیله‌ای از طرف دیگر مرا در محاصره گرفته بودند...][10] .

***

به تاریخ ۳۳/۲/۱۵ محمودی عازم به خدمت سربازی می‌گردد و دو سال تمام در قسمت قرارگاه دژبان، گروهان ۲ رزمی به خدمت مشغول است. در این مدّت به خاطر صدای زیبا و آگاهی نسبتاً خوبی که در کار آواز کسب نموده بسیار مورد توجّه فرماندهان خویش قرار می‌گیرد. همین امر باعث می‌شود که به عنوان انباردار گروهان در شرایط نسبتاً راحتی به صورت نیمه وقت در پادگان حاضر شود، و باقی اوقاتش را خارج از پادگان به کار جستجو و یادگیری هنر آواز

۸. نقل از نوشته‌ی آقای پرویز مشکاتیان در جُنگ چراغ، شماره ۳، بهار ۱۳۶۱.
۹. اطلاعات، شماره ۱۳۸۱۹ مورخ ۵۱/۳/۲۱
۱۰. جوانان امروز، شماره ۵۲۸ـ مورخه‌ی ۵۱/۱۱/۳

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بگذراند.

در این ایّام محمودی تقریباً به حدود کلّی دستگاه‌ها و ساختمان ردیف آوازی آشنایی و احاطه‌ی کافی یافته، و بسیاری از گوشه‌های هر دستگاه را به خوبی اجرا می‌کند. در عین حال که در اثر حشر و نشر با اهل موسیقی و حضور در محافل اهل ذوق تا حدودی نیز شناخته شده است. خواننده‌ی قدیمی و هنرمند مهجور، منوچهر همایون پور گفته است: [حدود سال‌های ۳۴ـ۳۵ یک بار در شب نیمه‌ی شعبان در خانقاه نعمت‌اللهی‌ها (واقع در خیابان شاپور) بودم که دیدم جوانی با سر و وضعی آراسته و موقر، با چهره‌ای جذاب و صمیمی پشت میکروفن ایستاد و شروع کرد به خواندن آوازی در سه‌گاه. خیلی مرتب و دقیق گوشه‌ها را یکی پس از دیگری پیمود و مخالف و مغلوب را نیز به راحتی و گرمی و قدرت بسیار اجرا کرد و خیلی آرام و لطیف به پرده سه‌گاه فرود آمد و آواز را تمام کرد. من که بسیار از آواز او لذّت برده بودم در فرصتی مناسب خودم را به او رساندم و ضمن تحسین و تشویق او خودم را معرفی نمودم. امّا با کمال تعجّب دیدم او خیلی خوب مرا می‌شناسد و حتّی خاطره‌ای را نقل کرد که متوجّه شدم قبلاً نیز یک بار در سال ۱۳۳۲ به اتّفاق دوستش آقای نصرت‌الله فرهّمی یکی دو ساعتی را با او گذرانده بودم...][11].

این خاطره‌ی آقای همایون‌پور را نقل کردیم تا به استناد آن بگوییم با آنکه محمودی در سال‌های ۳۴ـ۳۵ مهارت و شناخت کافی در زمینه‌ی موسیقی به دست آورده، ولی هنوز از اساتید بزرگ موسیقی ما کسی او را نمی‌شناسد.

در سال ۳۴ برادر کوچک محمودی (مرتضی) نیز به تهران می‌آید. دو برادر برای زندگی با هم در حوالی شاه‌آباد سابق، در کوچه‌ای به نام محمودی اطاقی اجاره می‌کنند. بر خلاف محمود که اصلاً عقل معاش ندارد و بیشتر اوقاتش را سرگرم کار خود است، مرتضی راه و رسم فرمانبرداری از عقل را می‌داند، و با جدیّت بسیار به هر دری می‌زند که بتواند با سعی خود از مشکلات خانواده بکاهد. سال ۳۵ خدمت سربازی محمود تمام می‌شود و در همان سال مرتضی لباس نظام می‌پوشد.

از قضا در همان محلّ که محمود خدمت کرده، مرتضی نیز با همان پرسنل خدمت خود را می‌گذراند و لذا به خاطر محبوبیّتی که محمود نزد فرماندهان خود داشته او نیز مورد محبّت و

۱۱. مصاحبه.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

حمایت ایشان واقع می‌شود.[۱۲]

سرباز وظیفه محمود محمودی، قرارگاه دژبان، گروهان رزمی ۲

سال ۳۵ در زندگی محمودی اتفاق بسیار پر اهمیتی روی می‌دهد. بر اثر یک اتّفاق ساده او با

۱۲. در میان اعضا خانواده کیفیّت ارتباط این دو برادر و بستگی سرنوشت آنها به هم قابل تأمل است. مرتضی از آن‌جا که مدّت کوتاهی از دوران بی‌پناهی محمود را از نزدیک لمس کرده و در سختی‌ها و مشکلاتش با او شریک بوده او را قلباً دوست دارد. این محبت باطنی که علاوه بر پیوند خونی مبتنی بر یک دنیا همدردی، راز و نیاز، و غمخواری و نگهداری از یکدیگر در آن ایّام است بسیار محکم و عمیق است. امّا با این همه مرتضی نیز نمی‌تواند خود را از ملامت محمود برحذر دارد و نسبت به بی‌خیالی‌ها و عدم مآل‌اندیشی او ساکت بماند. برای محمود و سرنوشت او و مشکلات خانواده نگران است. هر چه می‌کند نمی‌تواند محمود را با خود هم عقیده سازد. اینست که بعدها به دلیل اختلاف راه و شیوه‌ی زندگی علیرغم آن محبت پاک رابطه‌اش با محمود بسیار کم و گاه به گاه می‌شود. روزی که خبر مرگ محمود را می‌شنود از شدّت اندوه و تألم روحی به چنان ضعف و سرگیجه‌ای مبتلا می‌شود که برای ساعتی از پای درمی‌آید. سه ماه پس از آن معلوم می‌شود که مرتضی به سرطان ریه مبتلا گشته و علیرغم معالجات موقت کار از کار گذشته است. به زودی شب سال محمود فرا می‌رسد در حالی‌که مصادف با چهلمین شب درگذشت مرتضی است.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بزرگ مرد هنر موسیقی، یعنی استاد ابوالحسن خان صبا آشنا می‌گردد. همین اتّفاق ساده را از زبان آقای رسول بزرگزاد بشنوید که گفته‌اند: [یک روز محمودی در بنگاه گلستانه با شخصی که برای تهیه یک خانه مراجعه کرده آشنا می‌شود. آن شخص شرایط خانه‌ی مورد نظرش را به محمودی می‌گوید که مثلاً در چه محلّی باشد، نقشه‌اش چگونه باشد، چند اطاق داشته باشد،... و غیره. در ضمن چون من با اهل موسیقی رفت و آمد دارم دلم می‌خواهد این خانه در یک محلّی باشد که مردمش نسبت به صدای ساز حساسیّت نداشته باشند. صحبت به این‌جا که می‌رسد محمودی به آن شخص می‌گوید از قضا من خودم عاشق موسیقی هستم و خیلی هم برای اهل هنر احترام قائلم حالا که چنین است سعی می‌کنم خانه‌ای از هر نظر مناسب برای شما پیدا کنم. به زودی خانه‌ی مناسب یافت می‌شود و آن شخص ضمن تشکّر از محمودی به او می‌گوید دختر من از شاگردان استاد صبا است و استاد گاهی به اتّفاق هنرمندان دیگر به منزل ما می‌آیند. شما هم اگر مایل باشید می‌توانید فلان شب به منزل ما تشریف بیاورید...][13].

رسول بزرگزاد سپس ادامه می‌دهد: [آن شخص از دوستان من بود و شب اولی که محمودی به خانه‌ی او آمد من هم آنجا بودم. البته قبل از من استاد صبا، استاد برومند، و آقای گلپایگانی هم دعوت داشتند. خلاصه پس از مدتی که به ساز و آواز گذشت آقای میزبان به حضار گفتند که این دوست بنده آقای محمودی هم آواز می‌خوانند. ما تازه متوجّه حضور محمودی شدیم که خیلی مودب و ساکت گوشه‌ای نشسته بود. به آقای میزبان اعتراض کردیم که چرا زودتر ایشان را معرّفی نکردید. استاد صبا از محمودی خواستند که اگر مایل است آوازی بخواند و به بنده هم دستور دادند که با سنتور محمودی را همراهی کنم. خلاصه بگویم، محمودی شروع به خواندن کرد و من دیدم که استاد صبا و استاد برومند با دقّت تمام به آواز او گوش سپرده‌اند و گهگاه با علامت تحسین و تشویق آفرین می‌گویند... محمودی با آوازش همه‌ی ما را تحت تأثیر قرار داد و من از همان شب افتخار دوستی او را پیدا کردم که تا آخرین روزهای عمرش ادامه داشت...][14].

بدین ترتیب اولین بار در آن خانه محمودی با استاد صبا و استاد برومند آشنا می‌شود و گویا چند بار دیگر نیز در همان منزل توفیق دیدار آن بزرگان را می‌یابد. از حسن اتّفاق منزل استاد صبا

۱۳. مصاحبه.

۱۴. مصاحبه.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

واقع در خیابان ظهیرالاسلام است و تا مغازه‌ی خیاطی آقای نورالله محمودی فاصله‌ی زیادی ندارد. یک بار که تصادفاً استاد صبا برای انجام کاری به مغازه‌ی خیاطی می‌رود محمودی را نیز آنجا می‌بیند و در حضور آقا نورالله به او محبّت بسیار می‌کند.

آقا نورالله نقل می‌کند که: [من وقتی علاقه‌ی استاد صبا به محمودی را دریافتم دائماً او را تشویق می‌کردم که از این فرصت استفاده کند و برای تعلیم نزد استاد برود. امّا محمودی به دلایلی از این کار پرهیز می‌کرد. من حتّی گاهی سعی می‌کردم با بهانه‌ای او را به خانه‌ی صبا بفرستم. مثلاً لباس ایشان را به منزل ببرد و یا مطلبی بپرسد،... و غیره][15].

هر چند محمودی در آن ملاقات‌ها مهر استاد صبا را به دل می‌گیرد و همواره از او به عنوان استاد خویش یاد می‌کند، امّا واقعیّت این است که دفعات دیدار او با استاد صبا بسیار معدود و کم بوده و این ملاقات‌ها نیز هیچگاه به طور مستقیم صرف تعلیم و تعلّم نگشته. بلکه اگر آموزشی هم بوده به طور ضمنی و در حین گفتگوهای غیرمستقیم راجع به موسیقی صورت گرفته. بنابراین اهمیّت وجود صبا برای محمودی پیش و بیش از آنکه مربوط به تعلیم موسیقی باشد، از جهت معنوی و یافتن یک مشوّق و پشتیبان مورد وثوق بوده است. زیرا برای او که در آن ایّام با آن همه سختی و محرومیّت به دنبال هنر رفته و هیچکس با او همدلی و موافقت نداشته، مسلماً اینکه یک استاد بزرگ موسیقی او را مورد تشویق قرار داده به راستی یک موفقیت و پیروزی محسوب می‌شده. در واقع صبا برای او در آن مدّت کوتاه در حکم یک پدر روحانی است که محمودی در اوج تنهایی و بی‌پناهی خویش از وجود او (نه چندان از هنرش، بلکه بیشتر از تشویق و دلگرمی‌هایشان) مدد می‌گیرد. بهتر است از زبان خودش بشنویم که: [در سال ۱۳۳۵ بود که با استاد بی‌همتای موسیقی و انسان عالی‌قدر شادروان ابوالحسن خان صبا آشنا شدم. این آشنایی با وجودی که دیری نپایید در زندگی من تأثیری زیاد گذاشت. تشویق‌هایی که استاد از من می‌کرد و حرف‌های قشنگی که می‌گفت مرا با همه‌ی ناراحتی که به خصوص از نظر مادّی داشتم دلگرم می‌ساخت. کمی گذشت که او هم رفت و پس از مرگ پدرم مهلک‌ترین ضربه را به من وارد کرد][16].

۱۵. مصاحبه.

۱۶. اطلاعات شماره‌ی ۱۳۸۱۹ ـ مورخه ۵۱/۳/۲۱.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

به گفته‌ی آقای بزرگزاد [حتی مرحوم برومند با آنکه در آن ایّام به تعلیم آقای گلپایگانی مشغول بود با این همه نسبت به تعلیم محمودی نیز علاقه نشان می‌داد. امّا محمودی به دلایلی از رفتن به کلاس درس استاد برومند هم اجتناب می‌ورزید][17] . به طور کلّی در جنس صدای محمودی شور حال و جذبه‌ی عاطفی فوق‌العاده‌ای وجود داشت که هر شنونده‌ای (به خصوص شنونده‌ی اهل فن و صاحب ذوق) را تحت تاثیر قرار می‌داد. بی‌گمان استاد برومند هم که خود گوهرشناس خبره‌ای بود نمی‌توانست از تأثیر آن صدای ملکوتی و نفوذ آن «آواز آغشته به جوهر درد» بر حذر بماند.

چنانکه مرحوم جهانبگلو نیز وقتی راجع به مقام گلپایگانی در آن سال‌ها سخن می‌گوید، از او به عنوان گوهری که «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» یاد می‌کند و می‌افزاید با آمدن محمودی مردم فهمیدند آن اصالت و حقیقتی که عمری در آواز ایرانی به دنبالش گشته بودند نزد محمودی است[18] .

امّا چرا محمودی در آن ایّام از رفتن به کلاس اساتید اجتناب دارد؟ مگر نه اینکه او از دل و جان عاشق موسیقی است و برای دانستن یک نکته‌ی کوچک آن حاضر است تا کوه قاف برود. پس حالا که امکانی فراهم شده این همه گریزپایی برای چیست؟ با آگاهی از این قبیل مسائل است که می‌توان فهمید به راستی محمودی به خاطر فقر و مشکلات مادّی خود در ابتدای راه چه زیان‌های بزرگی را متحمل شده است. چنین اساتید گرانقدری در دسترس اویند و حتّی مورد لطف و تحسین ایشان واقع گشته امّا هیچگاه این امکان را ندارد که برای مدّتی در محضر ایشان تلمّذ کند و از چشمه‌سار گوارای علم و هنرشان سیراب گردد. اگرچه ایشان بزرگوارتر از آن بودند که هنرآموزی چون او را مثلاً به خاطر اینکه نمی‌تواند از خجالت حق‌الزحمه مختصر

۱۷. مصاحبه.

۱۸. نقل از ویدئو (۲). اصولاً در آن سال‌ها اکبر گلپایگانی با درخشش فوق‌العاده چنان تمام نظرها را به سوی خود جلب کرده بود که با وجود او تصور اینکه کس دیگری بتواند مطرح بشود تصوری محال به نظر می‌رسید. اهل موسیقی گمان کردند که لااقل تا ۵۰ سال دیگر هیچ خواننده‌ای مجال اظهار وجود نخواهد یافت. اما چنانکه مرحوم جهانبگلو اشاره کرده محمودی در چنان شرایطی طی مدتی کوتاه در دل‌ها جای می‌گیرد. و کار را به جایی می‌رساند که به قول آقای منوچهر بحری هنردوستان در حضور خود آقای گلپایگانی سراغ محمودی را می‌گیرند و اشتیاق به دیدار او را ابراز می‌دارند.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

کلاس‌هایشان برآید محروم بگذارند. امّا محمودی از آن افرادی نبود که به هیچ وجه بتواند خود را به استفاده رایگان از زحمات دیگران مجاب سازد. غرور و عزّت نفس حیرت برانگیز او که تا پایان عمرش ذره‌ای از آن کاسته نشد برایش ارزشمندتر از هر چیز بود. او همیشه می‌گفت هنری که آموختنش خدای ناکرده توأم با یک لحظه سرشکستگی باشد انسان را به جایی نمی‌رساند. چنین است که می‌بینیم محمودی در تمام آن سال‌ها که ظاهراً می‌بایست در حال آموزش و فراگیری موسیقی نزد اساتید مختلف باشد بی‌آنکه به کسی بگوید با صمیمی‌ترین رفیق خود (یعنی فقر که تا پایان عمر لحظه‌ای او را تنها نگذاشت) صبورانه از کنار آنهمه امکانات گذشته و به راه خود ادامه داده است.

اساتید محمودی!

به غیر از مرحوم صبا که راجع به نحوه‌ی ارتباطش با محمودی مطالبی نقل کردیم، مرحوم جهانبگلو کمال دهگان را نیز به عنوان استاد محمودی در شیراز معرّفی می‌کند. البته این سخن فقط گفته‌ی ایشان است و دیگران هم اگر نقل کرده‌اند با اتکاء به گفته ایشان بوده است. اولین نکته‌ای که باید در این زمینه یادآور شد این است که چنانچه گفته‌ی مرحوم جهانبگلو صحیح بود لااقل یک بار محمودی در یکی از مصاحبه‌های خود و یا در صحبت‌های خصوصی‌اش با دوستان نامی از کمال دهگان (به عنوان استاد خویش) می‌برد. هنرمند گرامی آقای اسدالله ملک در این باره می‌گویند: [۲۰ سال با محمودی شب و روز گذراندم و یک بار نام کمال دهگان را از او نشنیدم]. چطور ممکن است محمودی نزد کسی تعلیم گرفته باشد و آن وقت حتی با نزدیکترین دوست خود هم راجع به او مطلبی نگفته باشد. در عین حال آقای منوچهر همایون‌پور که از دوستان صمیمی هر سه نام برده، (یعنی محمودی، جهانبگلو و دهگان) بوده‌اند، اکیداً موضوع مربوط به تعلیم گرفتن محمودی از کمال دهگان را تکذیب می‌کنند. ایشان می‌گویند: [بنده با کمال دهگان دوست صمیمی بودم. ایشان کارمند وزارت کشور، و از یکی از خانواده‌های بسیار قدیمی و سرشناس شیراز و از رابطین با حلقه‌ی دراویش نعمت‌اللهی (در اصفهان) و از مریدان مرحوم آقا میرزا زین‌العابدین (شیخ خانقاه اصفهان) بودند. مرحوم دهگان فردی خوش ذوق، ظریف، نکته‌دان، اهل دل، با بصیرت در شناخت شعر و موسیقی بود که سه تار هم می‌نواخت و گاهی آوازی هم می‌خواند. ممکن نبود یک آدم اهل هنر (به خصوص اهل موسیقی) در شیراز

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

زندگی کند و با کمال دهگان آشنایی پیدا نکند. پس بی‌تردید میان محمودی و کمال دهگان روابطی وجود داشته. امّا اینکه نزد ایشان شاگردی کرده باشد... این دیگر از آن حرفهاست که بنده نمی‌دانم چرا آقای جهانبگلو گفته‌اند. (یعنی می‌دانم ولی چه بگویم) آقای جهانبگلو می‌خواسته‌اند به مناسبتی نامی از کمال دهگان ببرند و مرگ محمودی را بهترین مناسبت یافته‌اند].

همچنین آقای منوچهر بحری (اوّلین و قدیمی‌ترین دوست محمودی در شیراز) در این باره می‌گویند: [اصلاً وسیله‌ی ارتباط محمودی با محافل درویشی آقای دهگان و آقای جهانبگلو و دوستان دیگرشان بنده بودم. نخ. تین بار محمودی با بنده به جمع ایشان پا گذاشت. تا آنجا که به یاد دارم میزان آگاهی و دانش محمودی از ردیف آوازی و مسائل دیگر بیشتر از آن بود که نیازی به تعلیم گرفتن از آقای کمال دهگان داشته باشد. محمودی وقتی به شیراز آمد در حدّ خوبی به هنر آواز مسلّط بود و خیلی زود هم به شهرت رسید. اصلاً یک شیراز بود و یک محمودی خوانساری. به جرأت می‌گویم که آن روزها در شیراز خواننده‌ای به خوبی و مهارت محمودی نداشتیم. به نظر بنده رابطه‌ی محمودی و کمال دهگان فقط یک رابطه‌ی دوستانه بود و بس][19].

پس از فوت محمودی یادداشت کوتاهی با یک عکس از او در روزنامه‌ی کیهان شماره ۱۳۰۱۴ مورخه‌ی ۶۶/۲/۹ به چاپ رسید که در آن خود مرحوم جهانبگلو نیز به عنوان استاد محمودی، و کسی که محمودی نزد او (در کار آشنایی با ردیف و گوشه‌های موسیقی اصیل کوششی فعالانه را آغاز می‌کند و همین امر باعث می‌شود که سبک و روش خاص و منحصر به فردی در آن روز پیدا کند...) معرّفی شده است.

پنج روز بعد همان یادداشت عیناً در روزنامه‌ی بازار روز (شماره‌ی ۳۲۸ مورخه ۶۶/۲/۱۴) به چاپ می‌رسد. همچنین در کتاب چهره‌های موسیقی ایرانی[20] نیز همین یادداشت با تفصیل بیشتری آمده، و در آنجا نیز مرحوم جهانبگلو به عنوان استاد محمودی معرّفی شده. هیچکس نمی‌داند که آن دو یادداشت و مقاله‌ی مندرج در کتاب چهره‌های موسیقی نوشته کیست[21]. مسلماً آنها نوشته‌ی مرحوم جهانبگلو نباید باشند. چون ایشان خود در مجله‌ی مفید

۱۹. مصاحبه.

۲۰. چهره‌های موسیقی ایران ـ تالیف شاپور بهروزی انتشارات کتاب‌سرا، چاپ اول صفحه ۴۹۳.

۲۱. آقای منوچهر همایون‌پور اعتقاد دارند که آن مقالات هر سه نوشته مرحوم جهانبگلو بوده‌اند.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

صریحاً به این حقیقت اشاره کرده‌اند که محمودی [آموزش و بهره‌گیری‌اش از بزرگان موسیقی به صورت کلاسیک و جای جای خواندن و زانو زدن و نزد استادان رفتن نبود. بل چیزی در حدّ ذوق و حال و کیفیّت حالتش بود][۲۲] . بنابراین نویسنده‌ی آن یادداشت‌ها و مقاله‌ی کتاب چهره‌های موسیقی از کجا، و با استناد کدام مأخذ مرحوم جهانبگلو را استاد محمودی معرّفی کرده‌اند؟

اکنون خلاصه‌ی تمام مطالب ما را از زبان آقای منوچهر همایون‌پور بشنوید که گفته‌اند: [محمودی خوانساری شاگرد مستقیم هیچکس نبود. نه صبا، نه کمال دهگان، نه منوچهر جهانبگلو و نه هیچکس دیگر][۲۳] .

امّا اگر بخواهیم به طور غیرمستقیم در محافل دوستانه چیزی از کسی آموختن را «شاگردی کردن» بدانیم در آن صورت باید بگوییم محمودی چنانکه خود نیز همیشه گفته، شاگرد همه بوده و همه‌ی هنرمندان را اعم از کوچک و بزرگ استاد خود خوانده است.

همچنین آقای دکتر ساسان سپنتا در کتاب چشم‌انداز موسیقی ایرانی (انتشارات مشعل، چاپ اول، سال ۱۳۶۹، صفحه ۲۴۸) نوشته‌اند: [محمودی مدت کمی نزد کمال دهگان و سپس در تهران نزد ابوالحسن صبا و منوچهر جهانبگلو به فرا گرفتن موسیقی پرداخت] این مطلب بی‌تردید سخن بی‌مطالعه‌ای است که فقط با اتکاء به گفته‌های مرحوم جهانبگلو ذکر گشته. زیرا چنانکه در صفحات بعدی همین کتاب خواهید خواند محمودی اصولاً پس از مرگ صبا به شیراز می‌رود. حالا چطور ممکن است که ابتدا در شیراز نزد کمال دهگان تعلیم گرفته باشد و سپس به تهران بازگشته و نزد صبا که هنگام بازگشت محمودی به تهران دقیقاً ۳ سال از مرگش گذشته تعلیم گرفته باشد!

***

به هر حال، سال ۱۳۳۶ باقی اعضاء خانواده، یعنی مادر و دو برادر کوچکتر محمودی نیز به تهران می‌آیند. آمدن خانواده به تهران بر شدّت ناراحتی و شرمندگی او از نگاه در چشم مادر می‌افزاید. تا قبل از آمدن ایشان این شرمندگی تا این حدّ نزدیک و دائم نبود. امّا حالا کسانی که او در قبال زندگی ایشان خود را مسئول می‌داند در یک قدمی‌اش هستند. اگر با ایشان مواجه گردد در

۲۲. مجله مفید، تیرماه ۱۳۶۶، شماره مسلسل ۱۴.

۲۳. مصاحبه.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

هر نگاهی هزاران سئوال بی‌جواب از او دارند. یک صدای آزار دهنده مثل پتک گرانی دائماً بر ناقوس وجدانش فرو کوبیده می‌شود. فرشته شرم با زمزمه‌ی بی‌هنگام حقیقتی تلخ او را ملامت می‌کند که: روزگار سختی‌ها و مشکلات است. خانواده به کمک تو احتیاج دارد. آن وقت تو به چه کاری مشغولی. به دنبال چه می‌گردی. در خواب و بیداری این نصیحت رندانه و زخم زبان مؤدبانه را می‌شنود که: «پسر جان فکر نان کن که خربزه آب است». چه باید بکند؟ دو تا حق در مقابل هم قرار گرفته‌اند. حق مادر و حق معشوق. حق جسم و حق روح. تراژدی در شرف تکوین است. از این روزهاست که محمودی به قول خودش مثل شمع شیوه‌ی گریستن بدون شیون را می‌آموزد. امّا گوئی این دردها برای او کافی نیست، که روزگار ضربه‌ی دیگری به او می‌زند. استاد صبا به عالم بقا پر می‌کشد. جامعه‌ی هنر موسیقی عزادار می‌شود و محمودی نیز. حالا یاور مهربان و مشوّق مشفق خویش را نیز از دست داده است. غم و خستگی و ناامیدی بیش از همیشه او را در خود می‌شکند. از خانه و کاشانه بریده است و اغلب سرگردان. در کجا؟ کسی نمی‌داند.

بسیاری از شب‌ها را جائی برای ماندن ندارد. شبی در منزل این دوست، شبی در منزل دیگری. روی لبه‌ی تیز تیغ راه می‌رود. تمام آرزوهایش را بر باد رفته احساس می‌کند. صبا در شب یلدای سال ۱۳۳۶ از دنیا رفته و حالا فقط چند روزی به آغاز سال ۱۳۳۷ باقی مانده. محمودی در همان آشفتگی و سرگردانی همیشگی به سر می‌برد که دوستی از دوستان ایّام خیاطی که اصلاً شیرازی است به او پیشنهاد می‌کند تا تعطیلات عید را به شیراز برود. تا هم تنوعّی باشد و هم از آن کسالت بیرون آید. محمودی از این پیشنهاد استقبال می‌کند و عازم شیراز می‌گردد. بقیه ماجرا را از زبان منوچهر بحری بشنوید که گفته‌اند: [در یکی از روزهای اوّل آن مسافرت محمودی در مغازه‌ی خیاطی دوستش آقای روشن ایستاده است که از رادیوی شیراز صدای ویولونی را می‌شنود. به دوستش می‌گوید، به به، رادیو شیراز چه تکنوازی‌های خوبی پخش می‌کند. ساز آقای خالدی را می‌شنوم. دوستش می‌گوید این ساز آقای خالدی نیست. صدای ساز یک جوان شیرازی به نام منوچهر بحری است که سبک خالدی را تقلید می‌کند. محمودی حرف او را باور نمی‌کند. در نتیجه شرط می‌بندند. بعد از پایان برنامه گوینده رادیو اسم منوچهر بحری را می‌گوید و محمودی شرط را می‌بازد. به دوستش می‌گوید چطور می‌شود منوچهر بحری را دید. دوستش می‌گوید باید به اداره‌ی رادیو بروی شاید از آنجا آدرس او را بتوانی پیدا کنی. فردای آن روز محمودی به اداره‌ی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

رادیو می‌رود و آدرس مرا پیدا می‌کند. همان روز نزدیک غروب به منزل ما می‌آید. من در خانه کلاس داشتم. به من گفتند آقائی آمده با شما کار دارد. گفتم بگوئید منتظر بماند تا کلاسم تمام شود. پس از رفتن آخرین شاگرد به اطاق من آمد بعد از سلام و تعارفات ماجرای شرطبندی را گفت و بعد هم اضافه کرد که اگر شما با رادیو شیراز همکاری دارید من مایلم امتحان بدهم و چنانچه قبول شدم در شیراز بمانم و با شما همکاری داشته باشم. من فکر کردم از آن مراجعینی است که گهگاه برای خوانندگی می‌آمدند امّا نه صدا داشتند و نه از خواندن چیزی می‌دانستند. با آنکه خسته بودم و حوصله نداشتم با خود گفتم به هر حال یک مختصر آزمایش بکنم بد نیست. ساز را برداشتم و گفتم چه می‌خوانی. گفت لطفاً سه‌گاه، راست کوک، سل. از حرف زدنش و بیان اصطلاحات موسیقی دانستم که با قبلی‌ها فرق دارد. به هر حال مختصری ساز زدم و او شروع کرد به خواندن. یک درآمد کوتاه، مرکب از تحریر لطیف و یک بیت شعر،... که من دیگر ادامه ندادم ساز را به زمین گذاشتم و نزدیکش رفتم و دست دور گردنش انداختم و او را بوسیدم. گفتم به به از این صدای لطیف و آواز دلنشین. به به از این تحریر زیبا و عالی. ما تا این لحظه در شیراز خواننده‌ای به خوبی شما نداشته‌ایم. بنده سرپرست موسیقی رادیو شیراز هستم. حتماً مسئولان رادیو که همگی از دوستان من هستند با همکاری شما موافقت خواهند کرد... دردسرتان ندهم آنقدر در همان برخورد اوّل از محمودی خوشم آمد و چنان شیفته‌ی آوازش شدم که اصلاً نگذاشتم آن شب از منزل ما برود. از آن به بعد هم اغلب اوقات را با او بودم. به هر حال روزی که او را به دفتر رئیس رادیو شیراز بردم قرار شد با حقوق مختصری (به گمانم دو سه برنامه در ماه و به ازاء هر برنامه فقط ۲۰ تومان) استخدام شود. چون می‌دانستم که این مقدار حقوق برای گذران زندگی او (هر قدر هم با قناعت و درویشی) کفایت نمی‌کند، به کمک دوستان یک کار دفتری هم در جنب کار خوانندگی برایش ترتیب دادیم که مبلغ کمی هم از آن بابت برایش بنویسند و خلاصه بتواند زندگی ساده‌ای را بگذراند. محمودی قبول کرد و قرارداد بسته شد][۲۴].

بدین ترتیب از آغاز سال ۱۳۳۷ تا اوایل سال ۱۳۳۹ را محمودی در شیراز به سر می‌برد. یک سال پس از اقامت محمودی در شیراز منوچهر بحری که کارمند دولت است به تهران منتقل می‌شود. محمودی از آن پس به جای او سمت سرپرستی موسیقی رادیو شیراز را نیز به عهده

۲۴. مصاحبه.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

می‌گیرد.

دوره‌ی کوتاه زندگی محمودی در شیراز را باید فصل مهمّی از تاریخ زندگی هنری او دانست. در شیراز مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی‌اش به مقدار خیلی کمی تخفیف می‌یابد. یک سرپناه محقّر و یک زندگی پر از قناعت فراهم کرده و شب و روز تلاش می‌کند تا از این حدّاقل امکانات برای پرورش استعداد خویش بهره بگیرد. بعدها در نامه‌ای به یکی از دوستان قدیم شیرازی‌اش می‌نویسد: [.. هر روز سر در جیب به گذشته‌ها فکر می‌کنم. به یاد آن روزها و شب‌ها که در ابتدای راه همیشه جیب‌هایمان خالی و برعکس دل‌ها و جان‌هایمان از عشق لبریز بود. به یاد آن شب‌ها که در اطاقک گونی‌پیچ شده‌ی رادیو شیراز خوراک جسممان سیب‌زمینی بود و روح آزاده‌مان را با سینه‌ی سوخته به صبح می‌رسانیدیم... روزگاری که پنج تومان برای ما خیلی پول بود و بعضی وقت‌ها آن را هم نداشتیم. با چه رمل و اسطرلابی به دست می‌آوردیم].

شیراز شهر علم و هنر و ذوق و صفاست. با مردمی خونگرم، بسیار خوش برخورد و اغلب اهل دل، مضافاً اینکه آرامگاه دو عارف و عاشق بزرگ (سعدی و حافظ) هم آنجا را «زیارتگه رندان جهان» ساخته و اهل نظر و ارباب فضل و هنر از گوشه و کنار وطن به آنجا می‌روند و محمودی مجال آشنائی با برخی از ایشان را می‌یابد. مسّلماً محمودی عمده‌ی دانش خود راجع به ادبیات، شناخت صنایع شعری (به خصوص علم عروض) و بسیاری از معارف مربوط به موسیقی را در آن دوره‌ی کوتاه کسب نموده. به گفته‌ی منوچهر بحری: [اگرچه محمودی در شیراز با همان دو سه برنامه‌ی اوّل که اجرا کرد مورد قبول اهل هنر واقع شد و همه‌کس طالب دیدار او بودند، امّا او جز با معدودی از فضلاء و ادبا و شخصیت‌های برجسته معاشرتی نداشت. زیرا بیشتر اوقاتش را سرگرم کار بود و فرصت چندانی برای بودن با این و آن نداشت][۲۵].

شیراز برای محمودی در واقع یک دوره‌ی دانشگاهی است. او جسماً و روحاً شاداب و سرحال و از هر نظر آماده‌ی رشد و شکوفایی است. خصوصاً که دلش نیز از آتش عشقی گدازان است و سوز و گداز آن عشق پاک آوازهای او را جان مایه‌ای از شور و حالی انسانی و اصیل می‌بخشد.

عشقی که به او شوق پرواز روح در عوالم متعالی را می‌دهد. عشقی که به او صداقت و

۲۵. مصاحبه.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

اخلاص را می‌آموزد. عشقی که با تجلّی در اشعار انتخابی‌اش کلمات را در آوازهای او حیات می‌بخشد. عشقی که برای همیشه چون چشمه‌ی جوشانی از فضیلت ایثار و مهربانی در وجودش باقی می‌ماند.

اداره کل انتشارات و رادیو

اداره انتشارات فارس و رادیو شیراز

شماره ۲۵۰۰...
تاریخ ۳۷/۳/۱۰
پیوست .....

آقای محمودی خونساری

باستناد ماده ۱۴ تصویب نامه شماره ۷۸۶۳ مورخه ۳۵/۵/۴ و موافقت بنامه شماره ۳۱۲ ش/ ۱۹۰۵ مورخه ۳۷/۳/۷ اداره کل انتشارات و رادیو بسمت خواننده رادیو شیراز منصوب میشوید.
دستمزد شما بقرار جلسه ای ۲۰۰ ریال و ۴ جلسه در ماه خواهد بود که باگواهی انجام کار از محل کمک شهرداری از اول خرداد ماه ۳۷ قابل پرداخت میباشد.

رئیس اداره انتشارات فارس و رادیو شیراز
محمد شفیع صداقت

اولین حکم استخدامی محمودی در رادیو شیراز

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

شماره ۴۴۸
تاریخ ۲۲/۹/۲۲
پیوست

اداره کل انتشارات و رادیو
اداره انتشارات فارس و رادیو شیراز

آقای محمودی خوانساری خواننده و متصدی دفتر اداره انتشارات فارس

بموجب این ابلاغ علاوه بروظایفی که روزانه در اداره انجام میدهید تصدی دفتر حضور و غیاب کارمندان بعهده شما گذاشته میشود که با کمال دقت و پاکنکاری رسیدگی کرده و هرهفته گزارشی از حضور و غیاب کارمندان تنظیم نمائید.
به حسابداری اداره دستور داده شده که در موقع تنظیم لیست پرداخت دستمزد کارمندان منحرا به گزارش تنظیمی شما توجه نماید.

رئیس اداره انتشارات فارس و رادیو شیراز
صداقت

حکم مربوط به کار اداری در جنب کار خوانندگی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

اداره کل انتشارات و رادیو

اداره انتشارات فارس و رادیو شیراز

شماره ۸۰۷

تاریخ ۱۳۲۸/۹/۷

پیوست

آقای محمود محمودی مدیر دفتر ادارهٔ انتشارات ورادیو شیراز

ازاین تاریخ سرپرستی موسیقی وارکستر رادیو شیراز باحفظ سمت بشما محول میشود.

بطوریکه درمذاکرهٔ شفاهی تذکر داده شد در صورتیکه فعالیت و طرزکار شما رضایت بخش باشد وبتوانید سروصورتی بوضع آشفتهٔ وتأثرآور ارکستر رادیو بدهید زحمات شما مورد توجه قرار گرفته و پاداش شایسته ای منظور خواهد گردید.

در ظرف یك هفته نتیجه اقدامات خودرا باطلاع اینجانب رسانیده وموانعی که بنظر میرسد گزارش نمائید.

سرپرست ادارهٔ انتشارات ورادیو شیراز - فضل الله شرقی

حکم مربوط به انتساب محمودی به سمت سرپرستی موسیقی و ارکستر رادیو شیراز

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بدین سان آرام آرام ذکر خیری از او در افواه هنردوستان می‌افتد و نرم نرمک نسیم صبا خبر تولد هنرمندی بزرگ را به گوش هموطنانش می‌رساند. از دوستان تهرانی‌اش رسول بزرگزاد از آنجا که خانواده‌ی همسرش ساکن مرودشت شیراز هستند برای دیدار آنها گهگاه به شیراز می‌رود و هر بار هم سری به محمودی می‌زند.

عکس مربوط به اجرای کنسرتی در شیراز سال ۱۳۳۸ به همراه اعضای
ارکستر رادیو شیراز

خیلی دلش می‌خواهد که به نحوی امکاناتی فراهم شود تا محمودی به تهران بازگردد. او می‌گوید: [محمودی در شیراز بود و من در تهران. یکشب در منزل آقای حسن یکرنگی بودیم. استاد تجویدی هم آنجا تشریف داشتند. اتفاقاً آن شب استاد تجویدی یک قطعه چهار مضراب

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بسیار تند را نواختند و آقای جهانگیر ملک با ایشان ضرب گرفتند. پس از اتمام کار استاد تجویدی به آقای جهانگیر ملک گفتند شما بسیار خوب ضرب می‌زنید. من این چهار مضراب را چند جای دیگر هم اجرا کرده‌ام و برخی از نوازندگان ضرب نتوانستند به خوبی از عهده‌ی همراهی برآیند. آن شب پس از پایان مجلس آقای ملک با استاد تجویدی از منزل آقای یکرنگی رفتند و ما چند روز بعد شنیدیم که آقای جهانگیر ملک به برنامه‌ی گل‌ها راه یافته‌اند. بدین ترتیب آقای ملک پس از راه یافتن به برنامه‌ی گل‌ها نزد اساتیدی چون تجویدی، عبادی، محجوبی و آقای پیرنیا خیلی راجع به محمودی و آواز زیبایش صحبت می‌کنند. آقای پیرنیا بسیار علاقه‌مند به دیدار محمودی می‌شوند. یک روز از آقای ملک می‌خواهند که با محمودی تماس بگیرد و او را به تهران دعوت کند تا آوازش را محک بزنند و چنانچه مقبول واقع گردید برای همکاری در برنامه گل‌ها از محمودی استفاده کنند. جهانگیر ملک همان روز پیش من آمد و گفت رسول فوراً تلگرامی به شیراز مخابره کن و به محمودی بگو هر چه زودتر به تهران بیاید. آقای پیرنیا می‌خواهد او را ببیند. فردای آن روز من تلگرامی به شیراز مخابره کردم و از دوستمان آقای مصباحی که در دفتر آقای شرقی (رئیس اداره‌ی رادیو شیراز) بودند خواستم که خبر را به محمودی برساند.

یکی دو روز بعد محمودی در تهران بود و به اتّفاق هم به رادیو رفتیم. آقای پیرنیا پس از آشنایی با محمودی، در جمعی که استاد کسائی، استاد عبادی، استاد محجوبی و چند تن دیگر از هنرمندان هم بودند از محمودی خواستند که قطعه‌ای بخواند. محمودی یکی دو بیت شعر در سه‌گاه خواند و آقای پیرنیا و اساتید نامبرده همگی آواز او را پسندیدند. بعد در همان ساعت به محمودی گفتند اگر آمادگی دارد همان آواز را با ساز آقای فرهنگ شریف (برای ضبط) اجرا کند. محمودی همان لحظه به استودیوی مخصوص رفت و آوازش را با ساز آقای فرهنگ شریف اجرا کرد.

شب جمعه‌ی همان هفته آن آواز از برنامه‌ی گل‌ها پخش شد. بدین ترتیب محمودی با موفقیت و سربلندی به تهران بازگشت][۲۶].

۲۶. محمودی خود نیز در یک مصاحبه‌ی رادیویی راجع به نحوه‌ی آمدن به تهران و همکاری با گل‌ها همینگونه مطالب را نقل کرده است. همچنین متن تلگراف آقای بزرگزاد را در میان کاغذهای خود محمودی به دست آورده‌ایم.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

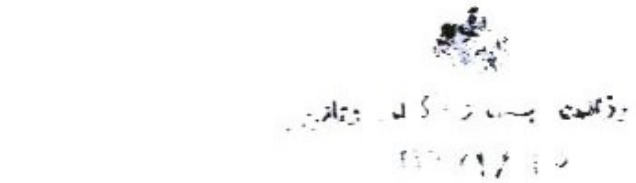

تهران شیراز شماره ۱۷۸۸ ک ۲۱ ت ۱۰

شیراز دارد رادیو آقای مصباحی بمحض رویت این تلگراف آقای محمود را بتهران

حرکت دهند اختر مهدی رسول بزرگزاد

متن تلگرافی که رسول بزرگزاد به شیراز مخابره می‌کند،
برای آمدن محمودی به تهران (به تاریخ ۳۹/۱/۱۵)

اکنون ما در آغاز سومین مرحله از زندگی محمودی هستیم. سال ۱۳۳۹ گوهرشناسی چون داوود پیرنیا او را برای همکاری با برنامه گل‌ها به تهران دعوت کرده. ببینیم خودش در این باره چه می‌گوید: [حدوداً ۲۶ ساله بودم که یکروز به رادیو رفتم و در حضور استادانی چون کسائی، عبادی و همچنین در حضور مرحوم پیرنیا آواز خواندم. صدا و استعداد من آنقدر مورد توجه ایشان قرار گرفت که بلافاصله غزلی از حافظ را با تار فرهنگ شریف در یکی از استودیوها اجرا کردم و از گل‌ها پخش شد. به این ترتیب فعالیّت‌هایم در زمینه‌ی آوازخوانی از رادیو آغاز شد][۲۷]. همچنین جای دیگر گفته است: [۲۶ ساله بودم که به دعوت مرحوم پیرنیا فعالیت خود را در گل‌ها آغاز کردم. برنامه‌ی گل‌ها برایم ایده‌آل و دست نیافتنی بود. برای خوانندگان اجرای برنامه در گل‌ها رویایی بزرگ به نظر می‌آمد و من چنین آغازی داشتم و محبّت و تشویق و تایید هنرمندانی چون خالقی نیز پشتوانه‌ام بود][۲۸].

۲۷. مجله زن روز شماره ۷۰۲.
۲۸. جوانان امروز شماره ۵۸۲ ـ مورخه ۵۶/۱۱/۳.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

تهران ـ سال ۱۳۴۰ یک سال پس از ورود محمودی به برنامه‌ی گل‌ها

باز جای دیگر: [راستی هیچ چیز جز عشق، عاشق بودن و دیوانه‌ی موسیقی و آواز اصیل بودن نمی‌توانست مرا ۲۰ سال سرپا نگهدارد و بی‌صدا و با تحمّل بسیار ناراحتی‌ها و ناملایمات را به جان بخرم و شاهد بوده‌اید که هیچگاه از این ناراحتی‌ها دم نزده‌ام][۲۹].

از این به بعد درهای موفقیّت یکی پس از دیگری بر روی او گشوده می‌شود. در محافل اهل هنر نام محمودی خوانساری بر سر زبان‌ها می‌افتد. مطبوعات راجع به او خبرهای کوتاه و مقاله‌های مفصّل چاپ می‌کنند. توّجه بفرمائید: [اخیراً خواننده‌ی خوش‌آواز دیگری به جمع خوانندگان گل‌ها افزوده شده و با اجرای یکی دو برنامه طرفداران زیادی برای خود به دست آورده.

۲۹. جوانان امروز شماره ۵۸۲ ـ مورخه ۵۶/۱۱/۳.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

محمود محمودی خوانساری خواننده‌ی جدید برنامه‌ی گل‌ها تا کنون در چند برنامه شرکت کرده و صدای گرم وی به این برنامه رونق تازه‌ای بخشیده. برای خواننده‌ی جدید گل‌ها موفقیّت زیادی پیش‌بینی می‌شود و ممکن است با اجرای چند برنامه‌ی دیگر به سر حدّ شهرت برسد...][۳۰].

با رسیدن به مرحله شهرت و محبوبیت است که تفاوت هنرمندان اصیل با هنرمند نمایان به نحو بارزی آشکار می‌شود. بدین عبارت که هنرمند نمایان به محض رسیدن به شهرت دیگر راه خود را تمام شده می‌انگارند و شروع به بهره‌برداری مادّی از فروش هنرشان می‌کنند. امّا هنرمندان اصیل تازه خود را در آغاز رسالت انسانی خویش می‌بینند. محمودی چنانکه متفّق‌القول همگان است به جایی رسید که اگر می‌خواست می‌توانست با فروش هنرش هرچه می‌خواهد به دست آورد. درست مثل آنها که فروختند و به دست آوردند. امّا کار او برعکس هنرفروشان بود. یعنی از شهرت و محبوبیّتی که به دست آورد نه تنها برای انتفاع مادّی استفاده نکرد، بلکه از آن موقعیت به طور دائم برای اعتراض به اوضاع نابسامان هنر موسیقی و انتقاد از عاملین آن استفاده کرد. تقریباً از سال ۴۵ـ۴۶ به بعد که او تا حدودی مطرح شده است و می‌داند اگر سخنی بگوید ممکن است کسانی را به تأمّل و توجه برانگیزد در هیچ مصاحبه‌ای و هیچ گفتگویی در محافل اهل هنر نیست که به نحوی مشکلات اجتماعی هنرمندان را مطرح نسازد و ضمن اعتراض به هنر فروشی کسبه‌ی هنر از مسئولان برای نابسامانی‌ها توضیح نخواهد. قبل از آنکه عین سخنان وی را نقل کنیم باید این نکته‌ی کلّی را یادآور شویم که محمودی اصولاً علت عمده‌ی انحراف هنرمندان را ناشی از وضع بد زندگی و عدم تأمین اقتصادی ایشان می‌دانست. معتقد بود که به غیر از برخی که اشتهای دنیاطلبی‌شان سیری‌ناپذیر است، اکثریّت هنرمندان چنانچه در حدّ یک زندگی معمولی از رفاه برخوردار باشند و دغدغه‌ی گرفتاری‌های مادّی عشق و ذوق آنها را نکشد، مسّلماً با آرامش بیشتری به کار می‌پردازند و آثار ارزنده‌تری نیز ارائه خواهند داد.[۳۱]. او می‌دید و می‌دانست که وقتی شرایط طوری باشد که هرکس بتواند با خواندن یا ساز زدن در محافل عیش و عشرت ثروتمندان به پول برسد، آنگاه مشکل بتوان به کسی گفت که از این لقمه‌ی چرب و نرم صرف‌نظر کند، و اساساً وجود چنین جوّی باعث می‌شود تا بسیاری از همان ابتدا برای رسیدن به

۳۰. مجله ترقی، شماره ۹۷۹.

۳۱. نقل به معنی از مصاحبه رادیویی با برنامه مشاهیر موسیقی ایران

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

چیزهای دیگر وارد عالم هنر شوند. چنانکه در پنجاه سال اخیر تعداد این هنرمندان به هوای پول آمده آنقدر زیاد بوده که خود به خود کثرت عظیم ایشان دلیل بر حقانیت کارشان انگاشته شده، و فریادهای هنر دوستانی چون محمودی در میان قیل و قال برخواسته از وجود آنها اصلاً به گوش کسی نرسیده. امّا خوشبختانه کثرت این حریفان و قلّت امثال خودش هیچگاه او را ناامید نساخت. هنر و زندگی او آمیخته با اعتراض بود. در یکی از مصاحبه‌های رادیویی از او می‌پرسند برای جوانانی که در آینده به راه موسیقی گام می‌نهند چه توصیه‌ای دارید، و او مختصر و مفید می‌گوید: [**خواهشی که من از جوانان آینده دارم این است که اگر به راه هنر می آیند برای خود هنر بیایند نه چیزهای دیگر، فکر نکنند که تا مختصر شهرت و موفقیتی پیدا کردند باید به دنبال خانه و ویلا و اتومبیل... بروند.**][۳۲] در جای دیگر می‌گوید: [اگر واقعاً صندوق تعاون رادیو پا بگیرد، اگر خواننده در رادیو و تلویزیون پشتوانه و امید و آینده‌ای داشته باشد مسلّماً دور کاباره را خط می‌کشد][۳۳] و باز جای دیگر: [موسیقی امروز ما حالت بوتیک پیدا کرده است. تا زمانی‌که دروازه‌های موسیقی رادیو ـ تلویزیون بر روی بی‌هنران باز است و برای هنرمندان واقعی پشتوانه‌ای وجود ندارد من هم نمی‌خوانم. در تمام دنیا در کنار هنرمندان تجاری و بازار روز از هنرمندان واقعی و اصیل هم حمایت می‌شود.

امّا آنها که به کاباره نرفتند و به حقوق ماهیانه ساختند چه دارند؟ ترانه‌ها سفارشات عشق و عاشقی خوانندگان شده و آهنگسازانی چون تجویدی، یا حقّی، بدیعی، خرّم و ملک دست از کار کشیده‌اند][۳۴]

دامنه این اعتراضات چنانکه می‌دانید به جایی می‌کشد که محمودی رسماً اعلام می‌کند تا زمانی‌که مسئولان به طور جدی برای گرفتاری هنرمندان کاری نکنند از اجرای برنامه‌های هنری دست خواهد کشید.

چند سال پس از اعتراضات و مبارزات محمودی آقای محمدرضا شجریان نیز به حمایت از محمودی در مصاحبه‌ای مطبوعاتی می‌گویند: [آیا برای یک هنرمند تن به کار کاباره‌ای ندادن و

۳۲. مصاحبه با برنامه مشاهیر موسیقی.

۳۳. جوانان امروز شماره ۴۷۱

۳۴. جوانان امروز ـ شماره‌ی ۵۸۲ ـ مورخه ۵۶/۱۱/۳

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

پرداختن به کار خوب و سازنده باید عاملی باشد برای سقوط او؟ آیا اگر این وضع ادامه یابد نتیجه آن نخواهد شد که هنرمندان واقعی به سوی کاباره‌ها بروند یا به طور کلّی هنر را کنار بگذارند؟ من توقّع درآمدی در حدّ خوانندگان کاباره‌ها که گاه به صد تا دویست هزار تومان در ماه می‌رسد ندارم. توقع من این است که زندگی خود و خانواده‌ام را تأمین کنم. البته تنها من نیستم که کار در رادیو را ترک کرده‌ام. بلکه دیگران هم هستند. از جمله محمودی خوانساری خواننده‌ی خوب ما، که او خیلی پیش از من کناره‌گیری کرده است...][35].

شجریان همچنین در مصاحبه‌ی دیگری می‌گوید: [در کار شورای موسیقی هیچگونه ضوابطی وجود ندارد، تهیه کنندگان هر از راه رسیده‌ای را به رادیو ـ تلویزیون می‌برند و صدای او را بارها و بارها پخش می‌کنند][36]

بدین ترتیب مدّت‌ها موضوع کناره‌گیری محمودی و شجریان از عرصه‌ی هنر جزو خبرهای داغ مطبوعات و زمینه‌ای برای اعتراضات گاه به گاه برخی هنرمندان دیگر می‌شود.

به هر حال، دوره‌ی ۱۷ ساله‌ی مربوط به مرحله‌ی سوّم زندگی محمودی (یعنی سال‌های ۴۰ تا ۵۷) با آنکه مرحله‌ی درخشان شهرت و موفقیّت هنری اوست، امّا زندگی‌اش از لحاظ مادّی کمترین رونق و بهبودی نیافته. او هنوز کارمند «کارمزدی» رادیو است. آخرین فیش حقوقی او که در دست ما است مربوط به سال ۱۳۵۰ است، که در هر ماه اجرای هفت برنامه را به او تکلیف کرده‌اند، و در ازاء هر برنامه مبلغ ۵۰۰ تومان (در مجموع ۳۵۰۰ تومان در هر ماه) حقوق برای او تعیین کرده‌اند. البته همین مبلغ ناقابل هم فقط در صورت اجرای آن برنامه‌ها به دستش می‌رسیده. والاّ چنانچه به هر دلیلی موفق به اجرای هر تعداد از آن برنامه نمی‌شد، مسّلماً کارمزد مربوط به آن را نیز از دست می‌داد. ولی این همه کم و کاستی‌ها حقیرتر از آنند که بتوانند روح او را به سازش با ابتذال وادار سازند.

او که از کودکی زندگی توأم با قناعت و مناعت را آموخته نه تنها از این «ناکامی‌ها» هراسی ندارد، بلکه با استغناء طبع و علّو همّت این فقر و درویشی را مایه فخر و مباهات خویش می‌سازد.

۳۵. روزنامه اطلاعات ـ شماره ۱۵۴۸۸، مورخه ۵۶/۹/۲۴

۳۶. جوانان امروز ـ شماره ۵۸۳، مورخه ۵۶/۱۱/۱۰

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

وزارت اطلاعات

اداره کل امور مالی

برابر گواهی شماره ۱۲/۱۵۳۰ مورخ ۵۰/۲/۸ اداره کل هفتر رادیو ایران

چون آقای محمود محمودی خوانساری در فروردین ماه / ۵۰ هفت / ۷

جلسه بعنوان خواننده انجام وظیفه

کرده است موافقت میشود مبلغ سی وپنجهزار (۳۵۰۰۰/) ریال دستمزد

ایشانرا با توجه بصورت جلسه مورخ ــــــــ کمیسیون موسیقی

برابر درجه ۳ ردیف ۲ جدول آئین‌نامه اجرائی تصویبنامه شماره۴۱۳۴۶ مورخ ۴۶/۷/۸

هیئت وزیران بقرار هرجلسه پنجهزار (۵۰۰۰/) ریال

برابر مقررات از محل اعتبار مربوط مقطوعاً پرداخت خواهد نمایند

ازطرف وزیر اطلاعات . عزت‌اله همایونفر

امضاء

تاریخ صدور ۱۳۵۰/۳/۱۲

شماره ۹۱۲۶ ۹۱/۳۲۰۹

خانم آقای فرانری

ب ۱۰۰۶۰-۲۸۶۰

فیش حقوق محمودی در سال ۱۳۵۰

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

تا آنجا که صاحب نظری چون استاد غلامحسین بنان بالاتر و برتر از همه به ستایش او برخاسته و می‌گوید: [... آنکه پیش از همه دوستش می‌دارم محمودی خوانساری است. نه مثل بعضی از امروزی‌ها سنت شکنی کرده و نه از قبال موسیقی تجارت کرده... مخصوصاً دلم می‌خواهد این را بنویسید که این خواننده هیچ درآمدی ندارد. مگر پولی که ماهیانه بابت چند اجرای برنامه در گل‌ها از رادیو می‌گیرد. من تقدیرش می‌کنم زیرا بدون ادّعاست و حرمت موسیقی سنتی را به جای می‌آورد. او راه خودش را رفته است و موفق هم بوده است][۳۷].

البته این تنها بنان نیست که از او تجلیل به عمل می‌آورد. در تاریخ موسیقی معاصر ما حدیثِ غرور سر به آسمان سای محمودی و سرسختی و مقاومتش در تسلیم نشدن به زر و زور «چون حدیثی است که بر هر سربازاری هست». بسیاری از دوستانش در این باره حکایات تامّل برانگیزی نقل می‌کنند که به عنوان نمونه به ذکر چند مورد می‌پردازیم.

هنرمند خوش قریحه، آقای محمد موسوی می‌گویند: [آن روزها توسّط مقامات و اشخاص صاحب قدرت مملکتی از برخی هنرمندان برای شرکت در محافل خصوصی ایشان دعوت به عمل می‌آمد. محمودی همواره از حضور در آن محافل اکراه داشت و به هیچ عنوان قبول نمی‌کرد. با آنکه می‌دانست اگر برود می‌تواند همه چیز به دست آورد. حتی اگر یک وقت ناچار می‌شد بر مبنای اجبار و برخی ملاحظات دیگر ناگزیر دعوت ایشان را قبول کند، در آن صورت هم به هیچ عنوان پولی از کسی قبول نمی‌کرد. خلاصه بگویم، فلک نتوانست محمودی را بخرد و به اصطلاح مدیون خویش سازد][۳۸].

دوست دیگر محمودی، آقای اسدالله جهانفر نقل می‌کنند: [یک بار به خواهش و تمنّای بسیار از محمودی تقاضا کردم شبی را میهمان من باشد. گفتم که آن شب چند تن از مقامات و اشخاص صاحب امکانات نیز خواهند بود. یک روز قبل از قرار موعود محمودی تلفن زد و گفت یک گرفتاری برایش پیش آمده و نمی‌تواند به میهمانی بیاید. من که او را خوب می‌شناختم دیگر اصرار نکردم. امّا با کمال تعجب دیدم فردای پس از میهمانی محمودی مجدداً تلفن زد و گفت برای دیشب خیلی معذرت می‌خواهم. امیدوارم دلگیر نشده باشی.

۳۷. روزنامه کیهان، مورخه ۵۵/۶/۲۳

۳۸. مصاحبه.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

گفتم چرا ناراحت بشوم. راحتی شما از همه چیز برای من مهم‌تر است. اگر می‌آمدید و به شما سخت می‌گذشت من بیشتر شرمنده می‌شدم. گفت پس حالا که مرا درک می‌کنی و می‌دانی مشکلات من با آن جماعت چیست لطفاً از طرف من از خانم خواهش کن یک لقمه نان و پنیری آماده کند که امشب را در خدمت شما باشم...][۳۹].

دوست و همکار قدیم محمودی، هنرمند گرامی آقای محمد میرنقیبی می‌گویند: [بارها شاهد بودم که برای شرکت در محافل و مجالس از او دعوت می‌شد امّا به یک صدم آنها پاسخ مثبت نمی‌داد. به کرّات کاباره‌دارها به دنبال صدایش بودند، امّا فلک در چه خیال و ما در چه خیال...][۴۰].

هنرمند بزرگ، آقای تجویدی می‌گویند: [آقای محمودی بسیار بسیار منیع‌الطبع بود و هرگز شنیده نشد که خدای ناکرده در محافل لهو و لعب حضور یافته باشد][۴۱].

هنرمند نامی و رفیق دیرین محمودی آقای فرهنگ شریف می‌گویند: [اصلاً باورش محال است که یک انسان تا آن حد نسبت به زرق و برق دنیا و مسائل مادی بی‌اعتنا باشد. آن همه موقعیت‌های عالی که برای او فراهم شد، برای هرکس دیگر اگر فراهم می‌شد بی‌تردید استفاده می‌کرد. امّا محمودی انگار اصلاً آن موقعیت‌ها را نمی‌دید. آن همه به خودش سختی می‌داد که مبادا خدای ناکرده لکّه‌ای یا غباری از تحقیر و توهین بر دامان هنر و شخصیتش بنشیند][۴۲].

آقای دکتر علیرضا تبریزی می‌گویند: [خیلی به لطایف الحیل و سختی ممکن بود کسی بتواند برای شرکت در محفلی قبول محمودی را به دست آورد: بنده در جریان بودم. موقعیّت‌هایی برای محمودی پیش آمد که اگر می‌خواست می‌توانست به خیلی جاها برسد و خیلی چیزها به دست آورد. امّا او اصلاً به تنها چیزی که توجه نداشت زرق و برق زندگی و شهرت و مقام بود. فقط به هنرش فکر می‌کرد و با علّو همّت و مناعت طبع افسانه‌ای خود از دنیا روی برگردانده بود][۴۳].

۳۹. مصاحبه.
۴۰. نامه
۴۱. مصاحبه
۴۲. مصاحبه
۴۳. مصاحبه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران

www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

وزارت اطلاعات

شماره ۶۹۴۷
تاریخ ۱۳۴۶/۴/۷
پیوست

آقای محمدی خزانه‌دری هنرمند ارجمند برنامه گلها

برنامه کارشما در تیرماه ماه ۱۳۴۶ بشرح زیر:

۱- شنبه ۱۰ تیرماه ساعت ۱۰ صبح استودیو
۲- چهارشنبه ۱۴ تیرماه ساعت ۱۷½ عصر دیدار و گفتگو با هنرمندان
۳- چهارشنبه ۲۸ تیرماه ساعت ۱۰ صبح استودیو

تعیین گردیده خواهشمند است برای اجرای برنامه خود در روز فوق الذکر راستود بوگلها حضور بهمرسانید.

اداره کل رادیو

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

دوست هنرمند محمودی، آقای نعمت‌الله ستوده‌نیا (از اصفهان) نوشته‌اند: [خاطرم هست شبی به اتفاق محمودی مهمان یکی از بزرگان تهران (که به ایشان آقای ارباب می‌گفتند) بودیم. آخر شب هنگام خداحافظی آقای ارباب که از دوستداران و عاشقان شخص محمودی بود دستور داد یک قالی کاشان آوردند و تقدیم آقای محمودی کردند. امّا شاید باور نکنید که محمودی با خواهش و تمنّا با گریه آن هدیه را رد کرد و موجب دلخوری آن مرد کریم شد. وقتی به اتفاق به منزل برمی‌گشتیم به او گفتم محمودجان می‌دانی که ردّ احسان کار خوبی نیست. کاش هدیه ایشان را ردّ نمی‌کردی و بدین وسیله باعث خوشحالی او می‌شدی. محمودی در جوابم گفت: «من این عزّت و احترام را در اثر همین نگرفتن‌ها به دست آورده‌ام. والاّ آهسته آهسته به صورت خدمه و عمله‌ی طرب بزرگان در می‌آمدم][۴۴].

آقای احمد محمودی نقل می‌کنند: [یکی از نوازندگان آن ایّام که در اوایل کار خود نسبتا جدی و اصیل بود، ولی بعدها به کلّی «مرد بازار» شد، به دفعات و با اصرار و ابرام بسیار تلاش می‌کرد که محمودی را به اینجا و آنجا بکشد. مدام او را نصیحت می‌کرد که: به خدا تو اشتباه می‌کنی. همیشه این جوانی و این صدای زیبا برایت نمی‌ماند. پیری در راه است و زندگی مشکلات دارد. به فکر آینده باش. من فلانی را بردم به کاباره، با چند ماه کار الان برای خودش صاحب همه چیز شده. آخر چرا به فکر زندگی‌ات نیستی. و در مقابل این نصایح محمودی فقط از او می‌گریخت و سعی می‌کرد سر راهش قرار نگیرد.

القصه: یک روز همان نوازنده به خانه‌ی ما آمد. برادرم به محض اینکه متوجه شد چه کسی آمده خودش را پنهان کرد و از من خواست که به نحوی او را «دست به سر» کنم. من در مقابل سئوالات او از اینکه برادرم کجاست و کی به خانه برمی‌گردد اظهار بی‌اطلاعی کردم. وقتی ناامید شد اجازه خواست که تلفنی بزند. می‌شنیدم که به طرف صحبت خود می‌گوید، قربان بنده الان در منزل آقای محمودی هستم. متأسفانه ایشان تشریف ندارند و معلوم نیست که تا امشب به ایشان دسترسی پیدا کنیم. اگر اجازه بفرمایید از فلانی، یا فلانی و یا... برای امشب دعوت کنم. (توضیح آنکه این آقایان فلانی‌ها از خوانندگان مشهور آن روزگار بودند). ولی گویا طرف صحبت ایشان اصرار داشت که حتماً محمودی را برای آن شب دعوت کند. بالاخره آقای نوازنده

۴۴. نامه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

پس از اینکه ناامید شد، یادداشتی نوشت و گفت خواهش می‌کنم اگر آقای محمودی به منزل آمدند حتماً این یادداشت را به ایشان بدهید. و امّا آن یادداشت: **محمودی جان تصدّق تو، خیلی وقت است که دیداری تازه نشده. اگر امشب سعادت یاری کرد درددل‌های بی‌شماری است که گفته شود. باری امروز آقای... که معرّف حضورتان هستند خواسته‌اند که بنده به اتفاق سر کار و آقای... که نوازنده‌ی ضرب هستند از ساعت ۷/۵ یا ۸ شب در خدمت‌شان باشیم. چون تیمسار خاتم مهمان ایشان هستند. من به این مناسبت آمدم پرسان پرسان منزل را یاد گرفتم که متاسفانه تشریف نداشتید. من الان بایستی بروم به رادیو. در برنامه‌ی شما و رادیو برنامه دارم. تا ساعت ۵ رادیو هستم. اگر توانستی با من تماس بگیر. وگرنه در منزل باش. من از رادیو که آمدم می‌آیم پیش تو و بقیه ماجرا را برایت تعریف خواهم کرد. حتماً منزل باش. اگر می‌آئی یا نمی‌آئی. بد نیست یکدیگر را چند دقیقه ملاقات کنیم. باز هم تصدقت. (گو اینکه به حرف‌هایم هیچ‌وقت توجه نکردی).**

امضاء

یک نمونه‌ی دیگر از اینگونه خاطرات را از زبان آقای دکتر اکبر کلّی بشنویم که از بروکسل برای ما می‌نویسند: [در سال‌های بسیار دور یکی از وابستگان دربار اظهار علاقه کرده بود که محمودی در مجلسی حضور داشته باشد. ندیمه‌ی آن شخص که هرچه کرده بود نتوانسته بود به محمودی دسترسی پیدا کند. به طریقی اطلاع یافته بود که ممکن است من بتوانم محمودی را پیدا کنم. با من تماس گرفت و از من خواست که به محمودی اطلاع بدهم. شب موعود میهمانی فرا رسید و خانم ندیمه با نگرانی به من تلفن کرد که همه‌ی امراء و وزراء آن شب جمع هستند و جناب ارتشبد هم اصرار کرده‌اند که حتماً باید محمودی در این مجلس باشد. ساعت ۷/۵ بعدازظهر به نارمک رفتم و او در خانه نبود. به منزل والده‌ی گرامی‌اش که چند کوچه بالاتر بود رفتم. برای من پیغام گذاشته بود که ساعت ۹ بروم به پاتوقِ همیشگی‌مان (یک قهوه‌خانه‌ی زیبا واقع در ناحیه‌ی دربند) که اغلب اوقات فراغت را به آنجا می‌رفتیم و شامی می‌خوردیم و در خلوت به گپ و گفتگو می‌گذراندیم. روز اول برج بود و او حقوق ناچیز خود را از رادیو گرفته بود (و همیشه مقداری از آن را به من کمک خرج ماهیانه می‌داد). وقتی به محل قرار رفتم با کمال تعجب دیدم با چند کارگر و راننده کامیون نشسته و به عادت همیشه با آنها از هر دری سخن می‌گفت. به او گفتم که می‌دانی امشب جناب ارتشبد و اعوان و انصارش منتظر تو هستند. با

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

لبخند همیشگی خودش گفت: اکبر جان من که قول نداده‌ام، و اصلاً جای من آنجا نیست.

به هر حال، آن شب تا دیروقت با هم بودیم و او سر حال و خوش و خرّم برای کارگرها می‌خواند و خودش بیشتر از همه کیف می‌کرد. پس از مراجعت خبردار شدیم که یک ماشین با سرباز و دژبان هم برای اسکورت او به خانه‌اش فرستاده بودند. ولی محمودی زمزمه می‌کرد:

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگو که روزی مقرّر است][۴۵].

یک نمونه‌ی دیگر از این خاطرات را هم از زبان آقای دکتر منوچهر ملک‌زاده بشنویم که گفته‌اند:

[قرار بود یک شب به اتفاق دو سه تن از دوستان در کلبه‌ی درویشی محمودی مهمان او باشیم. نزدیک غروب بود که زنگ خانه به صدا درآمد و ما دیدیم که یک سرباز با ماشین نمره سیاسی آمده بود به دنبال محمودی که او را برای مهمانی در منزل تیمسار مبصر (رئیس شهربانی یا راهنمایی آن روز تهران) دعوت کند. سرباز به محمودی می‌گفت تیمسار در این چند روزه چند بار تماس گرفته و موفق نشده است شما را پیدا کند. به ناچار امشب مرا که راننده‌ی مخصوص ایشان هستم فرستاده که شما را با خود همراه ببرم. محمودی به سرباز گفت از قول من از تیمسار تشکر کنید و به عرض ایشان برسانید که امشب من خودم مهمان دارم و نمی‌توانم به مهمانی ایشان بیایم. سرباز هر چه اصرار کرد فایده‌ای نداشت و محمودی نپذیرفت. بعد از رفتن سرباز ما که از موضوع آگاه شده بودیم، از آنجا که فکر می‌کردیم ممکن است این کار برای محمودی پی‌آمد خوبی نداشته باشد خیلی به او گفتیم که ایکاش قبول می‌کردی، ما می‌توانیم شب دیگری باز هم با هم باشیم. اما محمودی قبول نکرد و گفت من نمی‌توانم مهمان‌های خودم را برای مهمانی دیگران از خانه بیرون کنم. ما هنوز سرگرم این قبیل حرف‌ها بودیم که حدود ۱ ساعت بعد دوباره همان سرباز مراجعت کرد و این بار به محمودی گفت، تیمسار از شما و مهمانان شما به اتفاق دعوت کرده‌اند. موضوع آنقدر برای ما جالب شده بود که به محمودی گفتیم اگر شما مایل باشید ما هم می‌آئیم. یعنی به این ترتیب در واقع با یک تیر دو نشان می‌زنیم. هم با شما هستیم و هم می‌توانیم یک شب را بر حسب تصادف به مهمانی کله‌گنده‌های کشور برویم و این برای ما هم جالب است. امّا محمودی باز هم موافقت نکرد و به راننده‌ی مذکور جواب سربالا داد. به هر حال آن شب گذشت. امّا تهوّر و در عین حال بی‌اعتنایی محمودی نسبت به این قبیل

۴۵. نامه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

محافل و مجالس برای ما مایه‌ی حیرت و تحسین همیشگی شد][۴۶].

به هر حال، نقل این مطلب صرفاً بدان جهت بود که خواننده‌ی محترم این کتاب تا حدودی از جزییات احوال محمودی و سیره‌ی پسندیده‌ی زندگی‌اش در آن سال‌ها مطلع گردد، و بداند (امّا نه لمس کند) که محمودی در آن سال‌ها به چه امکانات گسترده‌ای دسترسی داشته و همچنان زندگی سخت و توأم با ناکامی خویش را (در حالی‌که به قول آقای فرهنگ شریف، حتی برای ابتدائی‌ترین حوائج زندگی‌اش معطل است) می‌گذراند[۴۷].

محمودی هیچ‌گاه از فقر خود گله و شکایتی نداشت. بلکه از بانیان ایجاد فقر و هرگونه نابسامانی و تبعیض در جامعه شکایت می‌کرد. او همه‌ی غم و دردهای شخصی خویش را در آوازهایش تبدیل به فغان و فریادهای کلی و همگانی می‌کرد. کسانی که با دقت و تأمّل آوازهای او را شنیده باشند احتمالاً با این نظر موافق خواهند بود که: [محمودی خوانساری بیش از هر خواننده‌ای به درون خویش راه می‌جوید تا خود را به جریان تند عواطف بسپارد و از من خویش به کلّی جدا شود. او یکی از درونگراترین پدیده‌های موسیقی آوازی ماست. **خوانساری خواننده‌ی محزونی است که آوازش به جوهر درد آغشته است. تو گوئی همه‌ی دردهای تاریخی این سرزمین را فریاد می‌زند...**][۴۸].

نقطه‌ی اوج معنویت در هنر محمودی مربوط به همین پاکی باطن و سلامت نفسانی او بود. بی‌هیچ تردید در خلق اثر زیبا خواه ناخواه حسن و قبح خصوصیات اخلاقی هنرمند تجلّی می‌کند. چند قرن پیش از میلاد، کنفوسیوس حکیم باستانی چنین گفته است: [«زیبا» بی‌آنکه

۴۶. نقل از خاطرات آقای احمد محمودی از قول دکتر منوچهر ملک‌زاده.

۴۷. هرچند امروزه نام اشخاصی چون ارتشبد خاتم (شوهر فاطمه‌ی پهلوی و داماد شاه سابق) به سبب وابستگی به سپاه طاغوت در لیست سیاه ثبت گشته و مسلماً هر ایرانی به چشم دشمن در او و امثال او می‌نگرد. امّا اگر یک لحظه به دوران گذشته برگردیم، و به یاد آوریم که امثال او در آن روزگار چه موقعیت‌ها داشتند، و تقرب به درگاه ایشان برای بسیاری از بی‌هنران و با هنران از آرزوها بود، و با آن همه قدرت سیاسی و نظامی که داشتند هر چه اراده می‌کردند باید بی‌درنگ میسر می‌شد، آنگاه بهتر می‌توانیم به مقام استغناء و عزت نفس محمودی پی ببریم. و آگاه شویم که زندگی او چه شیوه‌ی شایسته‌ای داشته که حتی از معاشرت با خاتم‌ها تا آنجا که برایش مقدور بوده پرهیز می‌کرده.

۴۸. فخرالدین پور نصری‌نژاد ـ مجله آینه، شماره ۵۷ـ۵۸ اردیبهشت ۱۳۷۰.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

«نیک» باشد زیبا نیست. و «نیک» بی‌آنکه «زیبا» باشد نیک نیست][۴۹] . یعنی او میان بی‌التزامی هنر (زیباشناسی) و التزام اخلاقی، بین جمال و خیر فرقی قائل نیست. این تجلی فضایل اخلاقی در اثر زیبای هنری، روشن‌تر از هر جا در هنر آواز ـ که هنریست مستقیماً درگیر با عاطفه و مرتبط با درون مایه شخصیّت هنرمند ـ محسوس است.

چنانکه به گفته‌ی استاد تجویدی: [شخصیّت یک هنرمند را می‌توان در آوازش یا نوای برخاسته از سازش شناخت][۵۰] . و به قول استاد کسائی: [هنر اصیل آن هنریست که قبل از هر چیز صاحبش را ترمیم کند. اگر کسی هنر عالی داشته باشد امّا اهل زد و بند و کم و زیاد و ناپاکی باشد، من فکر نمی‌کنم که هنرش اصیل باشد. حتماً هنرش هم خلل دارد. برای اینکه ذاتش خلل دارد][۵۱] .

بر اساس این ملاحظات است که می‌توان گفت در حقیقت حاصل یک خلق هنری چیزی نیست جز نمایش شخصیّت هنرمند. این تنها جائی است در عالم هستی که تقلّب در آن امکان ندارد. زیرا که لاجرم: «از کوه همان برون تراود که در اوست».

باری، تمام آن ۱۷ سال در زندگی سراسر کوشش محمودی دو اتفاق نسبتاً در خور توجه روی می‌دهد. اولی مربوط می‌شود به سخن‌چینی و بدگویی برخی از حاسدان و مغرضان از محمودی نزد مرحوم پیرنیا، که باعث می‌شود در سال ۱۳۴۳ برای یکی دو سال همکاری محمودی با برنامه‌ی گل‌ها قطع گردد.

در این دوره‌ی کوتاه محمودی از آنجا که دیگر محل مناسبی برای ارائه هنر خود ندارد، ناگزیر شب‌نشین محافل «دوستانه» می‌گردد. در این رفت و آمدها ضربه‌های عاطفی سنگینی (که ناشی از رفتار سودجویانه و رندی‌ها و ریاکاری‌های بعضی از دوست نمایان است) بر او وارد می‌شود به طوری‌که تصمیم می‌گیرد برای همیشه از خواندن دست بکشد. امّا خوشبختانه قبل از آنکه زیان‌های ناشی از این بلاتکلیفی و سرگردانی غیر قابل جبران گردد با وساطت استاد عبادی مجدداً میان او و مرحوم پیرنیا مصالحه برقرار می‌گردد و محمودی به خانه‌ی هنر خویش (برنامه

۴۹. کارل پاسپرس، (کتاب کنفوسیوس) ـ انتشارات خوارزمی چاپ اول، سال ۱۳۶۲ ـ ترجمه احمد سمیعی

۵۰. مصاحبه

۵۱. نقل از سخنان استاد کسائی در پایان یک نواز خصوصی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

گل‌ها) بازمی‌گردد. در حالی‌که این بار مسئولین با دقت بیشتری نگران احوال او هستند و به محض مواجهه با اخلال و بی‌نظمی در کارهایش با نگرانی سراغ او را گرفته و نمی‌گذارند فاصله‌اش از گل‌ها و نشستن با خارها چندان به طول انجامد. به طوری‌که در سال ۱۳۴۶ وقتی محمودی به خاطر مشکلات روحی ـ عصبی و ناراحتی قلبی مدتی در اجرای برنامه‌هایش دچار بی‌نظمی می‌گردد مسئولین به موجب نامه‌ی ذیل از او توضیح می‌خواهند.

آقای محمودی خوانساری

به طوری‌که گزارش می‌رسد در چند هفته‌ی اخیر جهت اجرای برنامه‌های خود در اداره حاضر نشده‌اید. مقتضی است کتباً پاسخ دهید که علت عدم حضور شما چه بوده و اصولاً می‌توانید با رادیو ایران همکاری مرتب داشته باشید یا نه و در صورتی‌که می‌توانید تاریخ قطعی آمادگی خود را اطلاع دهید.

اداره کل رادیو

و محمودی پاسخ آن نامه را چنین می‌نویسد:

اداره‌ی محترم رادیو ایران

در پاسخ نامه‌ی شماره‌ی ۹۲۳۰ مورخ ۴۶/۵/۳۱ آن اداره‌ی محترم معروض می‌دارد که اینجانب در ماه مرداد بر اثر ناراحتی اعصاب و قلب به مدت ۱۵ روز در بیمارستان باهر بستری بوده‌ام که البته آن هم با اطلاع قبلی آقای استاد عبادی بوده که به سرپرست گل‌های رادیو ایران داده شده بود و فعلاً دوره‌ی نقاهت می‌گذرانم. امیدوارم تا تاریخ ۲۷ شهریور ماه که روز اجرای اولین برنامه‌ی بنده که وسیله‌ی آن اداره‌ی محترم تعین گردیده آمادگی کامل یافته و همکاری مداوم و صمیمانه‌ای با برنامه‌ی گل‌ها داشته باشم.

با تقدیم احترام محمودی خوانساری ۴۶/۶/۲

بدین ترتیب محمودی تا سال ۵۶ همکاری مداوم خود را با برنامه گل‌ها حفظ می‌کند.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

واقعه‌ی دوم نیز مربوط به سفری است که برای اجرای کنسرت به همراه چند تن از هنرمندان کشور به انگلستان می‌رود. از این مسافرت (در سال ۱۳۵۳) خاطره‌ی جالبی نقل کرده: [... همراه با آقایان بدیعی، تجویدی، وفایی... راهی خارج شدیم تا برای دانشجویان مقیم خارج برنامه بگذاریم. در میان راه دوستان مرتب نگران بودند می‌گفتند شما که می‌خواهید فقط آواز بخوانید چطور اقبالی را توجه دارید. معمولاً جوان‌های مقیم خارج آواز را دوست ندارند. من به آنها دلداری می‌دادم که زیاد مضطرب نباشید، خدا بزرگ است...

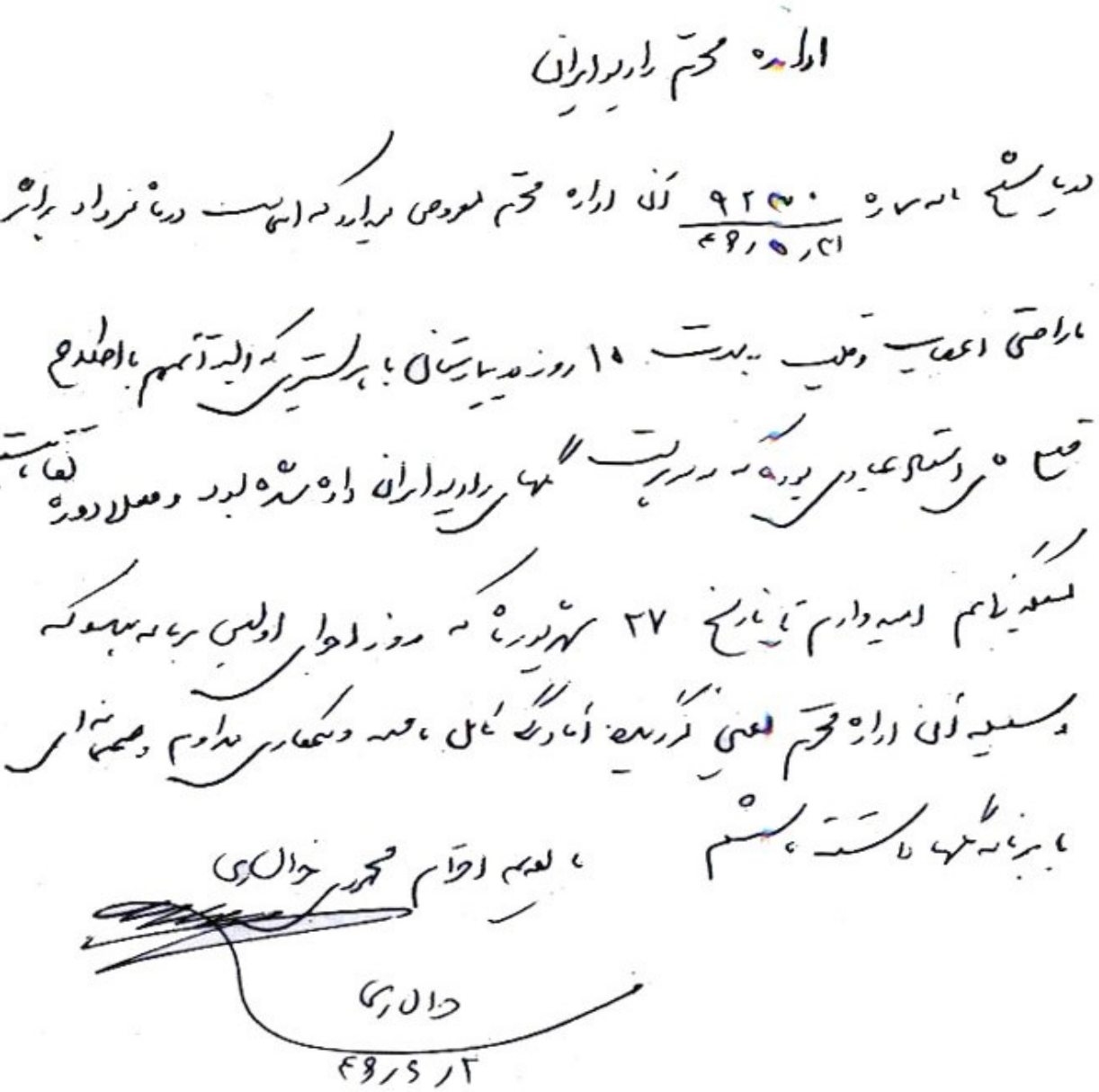

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

وزارت اطلاعات

اداره .....
شماره ۹۲۴
تاریخ ۱۳۴۶/۵/۱۸
پیوست .....

آقای محمودی خوانساری

بطوریکه گزارش میرسد در چند هفته اخیر جهت اجرای برنامه‌های خود در اداره حاضر نشده اید مقتضی است کتباً پاسخ دهید که علت عدم حضور شما چه بوده و اصولاً میتوانید با رادیو ایران همکاری مرتب داشته باشید یا نه و در صورتیکه میتوانید تاریخ قطعی آمادگی خود را اطلاع دهید ./ط

اداره کل رادیو ایران

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

سرانجام من هم روی صحنه رفتم و در پیش روی آن همه جوانان پر شور و تحرّک آواز خواندم. نمی‌دانم آن صحنه را چطور برایتان توصیف کنم. چون نه تنها چند بار با تشویق روی صحنه آمدم و سیل اشک را به چشمان آنها دیدم، بلکه عدّده زیادی روی صحنه آمده مرا بوسه‌باران کردند و لباس‌هایم را پاره نمودند و من چه می‌توانستم بگویم. فقط از آن همه محبت و این تأثیر موسیقی اصیل ایرانی سخت به هیجان آمده گریستم][۵۲].

همچنین در سال ۱۳۵۲ با اجرای یک کنسرت بسیار موفق در تالار رودکی (سابق) همینگونه مورد استقبال هنردوستان واقع می‌گردد. امّا به جز همین یکی دو مورد محمودی دیگر به غیر از برنامه‌ی گلها در هیچ شرایط دیگری مایل به اجرای برنامه نبود. آقای منوچهر بحری نقل می‌کنند: [یک بار مرحوم بدیع‌زاده که زمانی سرپرستی برنامه‌ی صبح جمعه (شما و رادیو) را به عهده داشتند از محمودی خواستند که در آن برنامه‌آوازی بخوانند. محمودی نپذیرفت و آقای بدیع‌زاده بسیار ناراحت شدند و آن را توهینی نسبت به برنامه‌ی خود تلقی کردند.

محمودی برای اینکه ایشان را از ناراحتی و رنجش خاطر مانع شود گفت اگر در برنامه شما شرکت نمی‌کنم نه به خاطر آن است که آن را شایسته نمی‌دانم بلکه فقط از آن جهت است که من اصولاً در اجتماعات و در حضور مردم نمی‌توانم آواز بخوانم. امّا همه می‌دانند که او در واقع به قدری نسبت به شأن برنامه‌ها اهمیت می‌داد که به هیچ قیمت حاضر نمی‌شد جز در برنامه گل‌ها و چند برنامه سنگین دیگر (مثلاً برنامه‌ی موسیقی ایران موج FM و یا نوائی از موسیقی ملّی) شرکت نمایند][۵۳].

برنامه گل‌ها نخستین بار به همّت شادروان داوود پیرنیا تأسیس شد و سپس به ترتیب مرحوم رهی معیّری، آقای محمد میرنقیبی، آقای هوشنگ ابتهاج (سایه) سرپرستی آن را به عهده گرفتند.

در آن روزگار محمودی از آنجا که برنامه‌ی گل‌ها را خانه‌ی هنر خویش می‌داند به غیر از دوران سرپرستی آقای ابتهاج در دوره‌های قبلی چندان نارضایتی از آن ندارد. در یکی از مطبوعات می‌گوید: [بعد از مرحوم پیرنیا مرحوم رهی معیّری، بعد هم محمد میر نقیبی گل‌ها را

۵۲. جوانان امروز، شماره ۴۷۱ مورخه ۵۴/۹/۳

۵۳. مصاحبه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

تهیه کردند. البته نه به اندازه‌ی پیرنیا، ولی نسبتاً موفق بودند. امّا با آمدن ابتهاج دیگر رونق گل‌ها از دست رفت. البته ابتهاج شاعر خوبی است، ولی شناخت و آگاهی لازم از موسیقی را ندارد][۵۴].

ظاهراً از سال ۱۳۵۲ سرپرستی برنامه گل‌ها و به طور کلی سرپرستی واحد تولید موسیقی رادیو به آقای ابتهاج سپرده می‌شود. هرچند هنرمندان در دوره‌های قبل از تصّدی ابتهاج نیز به هر حال در پاره‌ای جهات از نابسامانی اوضاع گله کرده‌اند، امّا چنانکه مشهود است این نارضایتی در دوران ایشان به اوج می‌رسد. در این دوره است که مطبوعات با طنز و تردید می‌نویسد: [آیا گل‌ها در «سایه» هم گل می‌کند؟][۵۵] در این دوره است که هنرمندانی چون تجویدی، بدیعی، یاحقّی، خرّم دست از کار می‌کشند و اسدالله ملک ناچار می‌شود برای امرار معاش در یک کارخانه به فعالیت بپردازد[۵۶].

در این دوره است که آقای شجریان می‌گوید: [من تصمیم خودم را گرفته‌ام و با این ترتیب دیگر حاضر به ادامه فعالیّت خود در رادیو و تلویزیون نخواهم بود. مشغول مقدّمات اشتغال به کار کشاورزی در کرج و هشتگرد می‌باشم... زیرا در کار شورای موسیقی رادیو هیچگونه ضوابطی وجود ندارد. تهیه کنندگان هر از راه رسیده‌هایی را به رادیو ـ تلویزیون می‌برند و صدای او را بارها و بارها پخش می‌کنند. به طوریکه نسبت پخش موسیقی ایرانی در مقایسه با موسیقی‌های آنچنانی ناچیز است. به همین جهت تلاش‌های ما برای معرّفی موسیقی اصیل ایرانی بی‌ثمر می‌ماند][۵۷] در این دوره است که برخی از خوانندگان چون پریسا، الهه، دلکش نیز به جمع معترضین می‌پیوندند، و خانم الهه سخن از نابودی گل‌ها[۵۸] می‌گوید. در این دوره است که محمد حیدری می‌گوید: [ابتهاج موسیقی ایرانی را کشته است][۵۹].

این اعتراضات مربوط به سال‌های ۴۹ـ۵۰ نیست که فقط محمودی خوانساری یکّه و تنها سخن از حق و ناحق در عالم هنر می‌گوید. حالا وخامت اوضاع به قدری آشکار شده که حتی

۵۴. مجله زن روز، شماره ۷۰۲.
۵۵. سپید و سیاه مورخ ۵۲/۴/۶
۵۶. جوانان امروز شماره ۵۸۲ مورخ ۵۶/۱۱/۳
۵۷. جوانان امروز شماره ۵۸۱ مورخ ۵۶/۱۰/۲۶
۵۸. جوانان امروز مورخ ۵۵/۱۰/۸
۵۹. اطلاعات مورخ ۵۶/۴/۹

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

هوشمند عقیلی نیز در آستانه‌ی سفر به امریکا می‌گوید [از محیط هنری دلسرد شده‌ام][۶۰].

امّا به راستی چه اتفاقی افتاده است که اینطور از هر سو بانگ نارضایتی بر آسمان است؟

بگذارید اصل موضوع را در روزنامه اطلاعات مورخه ۵۴/۲/۱۷ بخوانیم که ذیل عنوان (ابتذال آواز ایرانی را احاطه کرده) خیلی روشن و ساده به طرح مسئله پرداخته است.

[رسمی رایج شده است که خوانندگان خوش‌صدا در آغاز به رادیو ـ تلویزیون روی می‌آورند و پس از آنکه شهرتی به هم زدند و محبوبیتی یافتند راهی کاباره‌ها می‌شوند و با دستمزدهای شبی پنج هزار تا ده هزار تومان در آن‌جا خلق‌الله را مشعوف می‌کنند. پیش از این پاره‌ای از هنرمندان خوش‌صدا مثل بنان، الهه، و محمودی خوانساری با رفتار متین و والای خود برای جماعت خواننده اعتباری کسب کرده بودند، امّا وسوسه‌ی پول بالاخره هنرمندان خوش‌آواز را فریفت. رفتن به کاباره با دستمزدهای کلان ظاهراً از گلپایگانی شروع شد و حالا خوانندگانی چون هایده و حمیرا نیز سرقفلی تبلیغاتی کاباره‌ها هستند. حرف آنها شنیدنی است؛ (ما به درآمد مختصر ماهیانه‌ای که رادیو و تلویزیون می‌دهد نمی‌توانیم قانع باشیم. صدای ما عمر کوتاهی دارد. باید از این سرمایه‌ی خداداد استفاده کرد. تازه مگر در کاباره برای چه کسانی می‌خوانیم؟ معلوم است، برای مردم. پس چه فرقی می‌کند که در کجا برای مردم برنامه اجرا کنیم.). این حرف ظاهراً معقول به نظر می‌رسد چرا که هنرمندان باید زندگی مرفهی داشته باشند. هیچکس از درآمد سرشار بدش نمی‌آید. امّا خواندن در کاباره دو زیان بزرگ برای خواننده دارد. نخست آنکه به تدریج نوعی ذوق کاباره‌ای بر خواننده تحمیل می‌شود. ترانه‌های سبک و جلفی باید اجرا کند که آدم‌های مست و خمار را به هیجان بیاورد و هرکسی را از هر طبقه‌ای خشنود کند. چون پای مشتری در میان است سطح کار را باید آنقدر پایین آورد که سقط فروش پولدار محلی نیز خوشحال و راضی شود و صورتحساب چند هزار تومانی میزش را بپردازد. دوم اینکه خواندن ترانه‌های جلف و سبکسرانه و عامیانه به تدریج برای خواننده خوش‌صدا به صورت عادت در می‌آید. برای همین است که سالی، ماهی یک ترانه خوب می‌شنویم. این سهل‌انگاری و عوام‌پسند بودن خطر بزرگی است که آوازخوان‌های خوب ما را تهدید می‌کند و چه کسی می‌تواند در برابر وسوسه دستمزدهای کلان مقاومت کند و به کاباره نرود. امّا هنوز تک و توکی خواننده‌ی

۶۰. اطلاعات بانوان مورخ ۵۶/۳/۲۵

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

خوب و جوان هستند که تا کنون به وسیله‌ی کاباره‌ها شکار نشده‌اند. آینده را چه کسی می‌داند؟

نخست از محمودی خوانساری، سپس از منتشری و شجریان باید نام ببریم. این خوانندگان خوش‌آواز و مسلط که خوب تعلیم دیده‌اند و عاشق موسیقی ایرانی هستند خوشبختانه به عنوان یک خواننده‌ی سنتی چون اسلاف خود، قوامی، شهیدی، بنان و مانند آنان حرمت آواز خویش را دارند و صدای خود را به سکّه‌ای بیشتر نفروخته‌اند. حرف عبدالوهاب شهیدی به یادم می‌آید که گفته بود، روزی برسد که آنقدر خواننده‌ها پول‌پرست شده باشند که مشتری بگوید به اندازه‌ی صد تومان ابوعطا بخوان و ایشان بخوانند. آنچه پشتوانه‌ی همّت کسانی چون شجریان، منشری، سیما بینا، و خوانندگان جوان و خوش صدایی چون آنهاست حمایت بی‌دریغ رادیو و تلویزیون باید باشد که رفاهی نسبی برای آنان به وجود آورد که ناگزیر نشوند راهی ویترین‌های رقص و آواز و شوهای عجیب و غریب شوند].

بسیار خوب، پس موضوع روشن شد. امّا مسئول این اوضاع کیست؟ مثل روز روشن است که دولت. پس ببینیم دولت در این باره چه اقداماتی کرده است. یک واحد تولید موسیقی تشکیل داده که سرپرستی آن به عهده‌ی آقای ابتهاج است. پس باید به سراغ ایشان برویم و جویای مطلب شویم. امّا قبل از آن بهتر است یک بار هم طرح مسئله را از زبان آقای شجریان بشنویم. به تاریخ ۵۶/۹/۲۴ در روزنامه اطلاعات تحت عنوان (شجریان صحنه‌ی آواز را ترک می‌کند) می‌خوانیم: [به شجریان می‌گویم، شک ندارم که شما از کوشندگان واقعی موسیقی ایرانی هستید. به همین خاطر است که از کناره‌گیری شما پس از آن همه فعالیّت متعجب می‌شوم. به خصوص که می‌دانم این روزها دیگر با رادیو و تلویزیون ملّی ایران همکاری نمی‌کنید. در این مورد اصلاً چه مشکلاتی دارید؟ شجریان ـ مشکلات من ارج نگذاشتن به کار هنرمندان است. در شرایطی که زندگی کردن در اجتماع ما روز به روز مشکل‌تر می‌شود و هزینه زندگی دائما رو به افزایش است زندگی کردن با پولی که سازمان رادیو و تلویزیون به من می‌دهد بسیار مشکل است. با این درآمد نمی‌توانم به چیزی دلخوش باشم. اداره کردن یک خانواده هفت نفری با پولی در حدود پنج تا شش هزار تومان در ماه برای آدمی مثل من که حتی خانه‌ای از خود ندارد دیگر وقت و فکر و خیال راحتی برایم باقی نگذاشته است که به هنرم بیاندیشم. بنابراین علّتی هم نمی‌بینیم که همچنان به کارم ادامه دهم. الان بیش از دو ماه است که هیچ کاری عرضه نکرده‌ام و این بسیار ناراحتم می‌کند. حتی تمریناتم را نیز به تدریج کنار گذارده‌ام... اکنون بیش از سه سال است که

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

هر از گاهی در سازمان رادیو ـ تلویزیون به منظور رسیدگی به مشکلات ما جلساتی برپا می‌شود ولی تا به حال هیچ نتیجه‌ای از این نشست‌ها گرفته نشده است. نمی‌دانم این چه مشکلی است که برطرف شدنی نیست...][۶۱].

بسیار خوب، مشکل را از زبان آقای شجریان نیز شنیدیم. حالا وقت آن است که به آقای ابتهاج رجوع کنیم و ببینیم ایشان به عنوان یک مقام مسئول اولاً مسئله را چگونه می‌دیده‌اند، ثانیاً چه راه حلّی برای آن داشته‌اند. در روزنامه اطلاعات شماره ۱۵۵۱۶ـ مورخه ۵۶/۱۰/۲۸ می‌خوانیم: [گفتگو با هوشنگ ابتهاج سرپرست واحد موسیقی رادیو، چرا هنرمندان موسیقی ایرانی رادیو را ترک می‌کنند؟] به دنبال اعتراض سیاوش شجریان به نحوه‌ی پخش موسیقی ایرانی از رادیو و اعلام کناره‌گیری هنرمندانی چون محمودی خوانساری با هوشنگ ابتهاج سرپرست واحد موسیقی رادیو گفتگو کردیم و نظر او را درباره‌ی چند و چون پخش برنامه‌های موسیقی از رادیو خواستار شدیم.

سئوال ـ در موارد بسیاری دیده شده است که رادیو از کسانی دعوت به همکاری در تولید موسیقی خود نموده که صلاحیت این کار را ندارند و بیشتر وقت خود را به کار در کاباره‌ها اختصاص داده‌اند و ضمناً نشان داده‌اند که موسیقی ایرانی را نمی‌شناسند. بهتر نیست رادیو کسانی را که کار به شیوه‌ی کاباره‌ای و کافه‌ای را به کار خوب هنرمندانه ترجیح داده‌اند کنار بگذارد و به دنبال هنرمندانی به شیوه کار بهتر و ارزنده‌تر برود؟!

ابتهاج ـ سعی ما در این بوده است که هنرمندانی که قسمت اعظم کارشان در کافه و کاباره است وقتی به رادیو می‌آیند در این محدوده در راه اعتلای موسیقی خوب ایرانی کوشش کنند و در این راه از روش‌های کاباره‌ای استفاده نکنند. به عقیده‌ی من نباید سلیقه‌ی خاصی را حاکم بر دستگاه موسیقی رادیو کنیم.

مردم از انواع موسیقی خوششان می‌آید. و در این مورد نظرات شنوندگان و خواست آنان نیز باید مورد توجه قرار گیرد. گروهی از مردم به اینگونه خوانندگان توجه دارند و کار آنان را

۶۱. مصاحبه آقای شجریان حاوی مطالب دیگری نیز بوده است که چون به موضوع سخن ما مربوط نمی‌شد از نقل آنها خودداری کردیم. البته چند سطر از مطالب ایشان را نیز در صفحات قبل (به هنگام ذکر اعتراضات محمودی) نقل کرده بودیم که در اینجا از ذکر مجدد آنها خودداری کردیم.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

می‌پسندند.

اطلاعات ـ پس در این‌جا باید بپذیریم که شما به دلایلی که ذکر می‌کنید ناچارید خط مشی خودتان را در زمینه‌ی موسیقی ایرانی مورد توجه قرار ندهید. چرا که شما می‌گویید هدفتان اشاعه‌ی موسیقی خوب و واقعی و هنرمندانه‌ی ایرانی است. یعنی همان موسیقی که با زندگی مردم پیوند و رابطه‌ی انکارناپذیر دارد. حال آنکه به کار گرفتن اینگونه به اصطلاح هنرندان موسیقی ایرانی به علّت رخوت، سستی و کج‌روی که در کارشان است و انعکاس دهنده‌ی هنر تجارتی و کاباره‌ای هستند نه تنها پیشرفتی را موجب نشده است، بلکه باعث بروز لطماتی نیز گردیده که نمایان‌ترین شکل آن همان تصور غلطی است که بسیاری از مردم در مورد موسیقی ایرانی پیدا کرده‌اند.

ابتهاج ـ اینکه هنرمندی در کاباره کار کند نمی‌تواند دلیلی بر محکومیّت او باشد. به هر حال همانطور که گفتیم رادیو در مقابل گروه کثیری از مردم با سلیقه‌ها و خواست‌های متفاوت و گوناگون قرار دارد و باید به ارضاء همه‌ی این خواست‌ها بپردازد.

اطلاعات ـ به هر حال تضادی وجود دارد میان هدف و عمل تولید موسیقی رادیو (حتی اگر این تضاد، تضادی ناگریز به حساب آید) نتیجه‌ی وجود همین دو گانگی است که دفاع از رسالت این واحد را مشکل می‌کند. البته این را نباید ناگفته گذاشت که واحد تولید موسیقی رادیو برنامه‌های خوبی مثل گلچین هفته، و بعضی برنامه‌های گل‌ها را نیز تهیّه کرده است... اطلاعات ـ نکته دیگری که مدتی است توجه ما را جلب کرده مشکل کم‌کاری در رادیو است. به این معنی که گروهی از هنرمندان مثل محمودی خوانساری، شجریان، پریسا، تجویدی و... مایل به همکاری با رادیو نیستند، و دلایلی که برای این کار ابراز می‌کنند اگر فرض کنیم که بسیاری از دلایلشان برای این کار مقرون به صحّت نیست، از یکی از این دلایل نمی‌توانیم بگذریم که در واقع همان تفاوت فاحش درآمد هنرمندان رادیو و هنرمندان بازار آزاد و کاباره‌هاست. همانطور که می‌دانید این تفاوت درآمد (البته تفاوت به زیان هنرمندان رادیو) باعث بروز اعتراض‌هائی شده و نتیجه این اعتراض‌ها ترک محیط هنری از جانب عده‌ای و کم‌کاری از جانب عده دیگری بوده است.

ابتهاج ـ بله، می‌پذیرم که میان درآمد داخل و خارج از رادیو تفاوت وجود دارد. این تفاوت میان همه‌ی رشته‌های دیگر نیز وجود دارد. همان تفاوت درآمدی که میان یک مهندس اداره و یک

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مهندس مقاطعه‌کار وجود دارد. اختصاص دادن این درآمد کم به معنای ارج ننهادن بر کار هنرمندان رادیو نیست. مادیات نباید در زندگی یک هنرمند به صورت یک هدف جلوه کند. حرص و جوش زدن برای به دست آوردن پول در نقطه‌هایی مغایر هدف هنر قرار می‌گیرد. مسیر را عوض می‌کند و هنرمند را به یک سوداگر تبدیل می‌نماید. تأکید می‌کنم این حرف من به این معنی نیست که هنرمند گرسنه باشد و تهیدست رفاه هنرمند باید تامین شود ولی فراهم کردن رفاه نباید به تامین کردن یک حرص و آز و یک ولنگاری تبدیل شود. در شرایط حال درآمد یک هنرمند موسیقی رادیو قابل مقایسه با درآمد یک خواننده‌ی کاباره‌ای نیست.

این وضع درست نیست و باید تغییر کند. ولی سطح درآمد هنرمندان رادیو هیچگاه به سطح درآمد هنرمندان کاباره‌ای نخواهد رسید. ولی همانطور که گفتم این تفاوت باید کم شود. به صورتی که هنرمند آسایش داشته و از رفاه نسبی برخوردار باشد. به هر حال کوشش واحد موسیقی رادیو این بوده است که وضع مالی هنرمندان موسیقی ایرانی تا حد ممکن بهبود یابد.

***

در کشاکش این ماجراها به مصاحبه‌ی استاد بنان برمی‌خوریم که در رابطه با همین موضوع (یعنی هجوم بی‌صلاحیت‌ها به رادیو تلویزیون) می‌گویند: [آقای قطبی گفته است درهای رادیو را به روی جوانان باز کنید. ولی نگفته است به روی هر جوانی بلکه به روی آن کسی که استعداد دارد. رادیو کاروانسرای شاه عباسی که نیست.

مصاحبه‌گر ـ ولی الان عملاً همینطور است.

بنان ـ بله اینطور است، ولی این کار را نه ما کردیم و نه آقای ابتهاج.

مصاحبه‌گر ـ در این مورد تاکید خاصی نیست که این کار را چه کسی کرده است. حتی من معتقدم که آقای ابتهاج در این زمینه مقصر نیست. صحبت ما در مورد فضائیست که همه ـ حتی خود آقای ابتهاج هم ـ در آن زندگی می‌کنند. خود آقای ابتهاج هم چون دیگران در این حال و هوا قرار دارند. با این تفاوت که ظاهراً ایشان منکر وجود چنین وضعی هستند.

بنان ـ من از انکار ایشان اطلاعی ندارم. فقط می‌دانم که مقامات بالاتر به آقای ابتهاج دیکته می‌کنند و ایشان هم ناچاراند بپذیرند. مگر آنکه در چنان وضعی باشند که بتوانند از شغل و

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

درآمدشان بگذرند...][۶۲].

تهران، سال ۱۳۵۴

هرچند توضیحات استاد بنان به طور خیلی مختصر و مفید تکلیف مقصر و نقش آقای ابتهاج در ایجاد آن شرایط را روشن کرد، ولی اگر از آن بگذریم و بخواهیم از سخنان خود آقای

۶۲. بریده روزنامه مربوط به مصاحبه بنان در میان کاغذهای محمودی پیدا شده متاسفانه این قطعه طوری از صفحه روزنامه جدا گشته که تاریخ و شماره روزنامه و حتی نام آن را معلوم نمی‌کند. ولی از قراین موضوع برمی‌آید که مربوط به حدود اوایل ۱۳۵۶ باشد. به هر حال این قطعه روزنامه نزد بنده موجود است.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ابتهاج به مشکل کارشان پی ببریم باید بگوییم مطالب ایشان در پاسخ به اصل موضوع (که از زبان شجریان مطرح کردیم) حاوی دو تناقض (در جنبه نظری و عملی آن) است. از جنبه‌ی نظری تناقض محتوای کلام ایشان (همانطور که مخبر زیرک اطلاعات نیز دریافته ولی بهتر دیده است که زیاد راجع به آن صحبت نکند) آن است که از یک سو می‌فرمایند، [حرص و جوش زدن برای به دست آوردن پول در نقطه‌هایی مغایر هدف هنر قرار می‌گیرد. مسیر را عوض می‌کند و هنرمند را به یک سوداگر تبدیل می‌کند]. و از سوی دیگر در مقابل این سئوال که آیا بهتر نیست رادیو کسانی را که کار به شیوه کافه‌ای و کاباره‌ای را به کار خوب و هنرمندانه ترجیح داده‌اند (یعنی همان سوداگران حریص در جمع پول) را کنار بگذارد و به دنبال هنرمندانی با شیوه‌ی کار بهتر و ارزنده‌تر برود، می‌فرمایند: [اینکه هنرمندی در کاباره کار کند (یعنی به تعبیر خود ایشان با حرص و جوش زدن برای پول بیشتر به سوداگر تبدیل شود) نمی‌تواند دلیل بر محکومیت او باشد.

واقعیت این است که با این استدلال پرتناقض آقای ابتهاج نتیجه آن می‌شده است که هنرفروشان کاباره‌ای (هم خدا را داشته باشد و هم خرما را). اگر آقای ابتهاج عمیق‌تر به کنه موضوع توجه می‌فرمودند در می‌یافتند که اعتراضات امثال محمودی پیش از آنکه جنبه‌ی مادی داشته باشد جنبه‌ی معنوی داشته است. زیرا او نمی‌گفت که حریفان مقابلش به کاباره نروند و پول در نیاورند. بلکه می‌گفت وقتی رفتند و خود را فروختند دیگر نباید به عنوان هنرمند در برنامه‌های سنگین و با اصالتی چون برنامه گل‌ها راه داشته باشند. تا لااقل عدالت بدینسان برقرار گردد. یعنی اگر محمودی و شجریان (البته شجریان آن روزها) از سود مادی هنرمندان بازار آزاد سهمی ندارند، آنها نیز از سود معنوی و ارزش و اعتباری که حضور در گل‌ها برای یک هنرمند ایجاد می‌کند سهمی نداشته باشند. این است آن نکته‌ای که آقای ابتهاج در مقابلش به تناقض‌گویی پرداخته‌اند. ایشان فقط با اتکاء به اینکه مردم از این هنرمندان خوششان می‌آید، و رادیو باید تابع خواست مردم و ارضاء کننده‌ی همه‌ی سلیقه‌ها باشد درهای رادیو را به روی بی‌هنران باز گذاشته بودند. در حالی‌که مثلاً مرحوم پیرنیا در دوران کار خود به هیچ وجه چنین «مردم نوازی‌ها» را زمینه‌ای برای راه دادن هنرفروشان به برنامه‌ی گل‌ها نساخته بودند. به قول محمودی: [پیرنیا حریم برنامه‌اش را حفظ می‌کرد و با وسواس و دقتی که به خرج می‌داد کمتر خواننده‌ای می‌توانست به گل‌ها راه یابد].[۶۳]

اما تناقض دوّم که مربوط به جنبه‌ی عملی کار ایشان می‌گردد در این قسمت از گفته‌های

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ایشان است که فرموده‌اند [باید تفاوت میان درآمد هنرمندان رادیو و هنرمندان کاباره‌ها کم شود و کوشش واحد موسیقی رادیو این است که وضع مالی هنرمندان موسیقی ایرانی تا حدّ ممکن بهبود یابد]. امّا این مطالب را ایشان و بالا دست‌هایشان فقط می‌گفته‌اند، و البته در عمل چنانکه آقای شجریان گفته بود، (طی سه سال جلسات برگذار کردن) هیچ گرهی از کار فرو بسته‌ی هنرمندان اصیل نگشوده بودند.

***

باری، موسیقی مملکت در چنین وضعیت آشفته‌ای قرار داشت که سال ۱۳۵۷ فرا رسید و انقلاب اسلامی مردم به وقوع پیوست. از آن‌جا که مسئولین اداره‌ی جامعه در نظام جمهوری اسلامی شرعاً متعهد به عمل در چهارچوب مقررات فقه اسلامی بودند، لذا تقریباً از اواسط سال ۱۳۵۸ به تدریج ارائه‌ی هرگونه موسیقی (به جز موسیقی‌های سنگین کلاسیک، و موسیقی رزمی) در رادیو تعطیل، و در سطح جامعه با محدودیت‌های خاص مواجه شد. از آن به بعد محمودی که زندگی‌اش فقط و فقط منحصر به کار هنری‌اش می‌شد و هنرش نیز هیچ خانه و پناهگاهی مطمئن و آبرومند جز رادیو نداشت، با تعطیل آن به کلّی از زندگی فاصله گرفت. سال ۵۶ محمودی ۴۵ ساله بود که از خواندن دست کشید. در حالی‌که برای یک حنجره خوب و سینه‌ی صاف لااقل تا حدود ۶۵ـ۷۰ سالگی امید بهره‌دهی و کار مثبت وجود دارد. به هر حال وقتی زمینه کار و فعالیت برای او ناممکن شد گوشه‌نشینی اختیار کرد. بعضی از دوستانش به او پیشنهاد جلای وطن کردند. امّا نپذیرفت. چون از همان اوایل کار خود اعلام کرده بود: **[من عاشق مملکتم هستم. من اینجا را با همه‌ی حال و هوایش دوست دارم. من به موسیقی ایرانی عشق می‌ورزم و با این همه ادعائی ندارم و خودم را هنرمند نمی‌دانم و منّتی هم بر سر مردم نمی‌گذارم]**[۶۴]. پس در ایران ماند. در حالیکه دیگر خودش را از حیّز استفاده برای هموطنانش ساقط می‌دید. البته در چند سال اول انقلاب اکثر هنرمندان موسیقی اصیل ایرانی (به خصوص هنرمندان بزرگ و قدیمی) در چنان وضعی به سر می‌بردند. زیرا چنانکه گفتیم مسئولان نظام جمهوری اسلامی خود را موظف می‌دانستند که با توجه به مبانی عقیدتی راجع به نحوه‌ی ارائه‌ی موسیقی در جامعه تصمیمات

۶۳. زن روز شماره ۷۰۲ ←

۶۴. جوان امروز شماره ۵۸۲ مورخ ۵۶/۱۱/۳

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مقتضی اتخاذ کنند و این مهم (با در نظر داشتن شرایط حساس جامعه از نظر سیاسی، که خود به خود مسایل جدی‌تر و فوری‌تری را در دستور روز برنامه‌های اجتماعی ایشان قرار می‌داد). نیازمند فرُصت و فراغت برای تامل در ابعاد گوناگون مسئله بود. لذا اهل موسیقی اکثراً در شرایط انتظار و از لحاظ فعالیت‌های جدّی بی‌کار بودند. امّا شرایط ایشان اکثراً با شرایط محمودی یک تفاوت عمده داشت، و آن اینکه دیگران اگر در زندگی‌شان برای کار هنری زمینه‌ای نداشتند، ولی از سایر جهات برای دلخوشی دارای انگیزه‌های قوی و پایدارنده بودند. وجود خانواده و رفت و آمد و باقی فعالیت‌های اجتماعی هنوز ایشان را با زندگی مرتبط می‌ساخت. بگذریم از اینکه برای برخی از ایشان آنگونه دل مشغولی‌ها چندان کم بهاتر از کار هنری‌شان نبود.

بسیاری از انسان‌ها در وجودشان برای مقابله با ناسازگاری‌های گاه و بی‌گاه زندگی استعدادهای بی‌شمار و گاه حیرت‌برانگیزی دارند، که طبعاً ایشان را دارای نوعی خاصیّت نرمش و انعطاف‌پذیری برای نجات از تصادمات ناگهانی و غیر قابل پیش‌بینی می‌سازد. مثلاً علمی یا هنری یا اعتقادی، یا شغلی دارند، و در شرایطی در می‌یابند که دیگر با آن علم یا هنر یا اعتقاد و یا شغل... نمی‌توانند زندگی کنند. شغل و هنر و علم و اعتقادشان رواج و رونق سابق را از دست داده است. آنگاه به راحتی و چنان سریع آنها را تغییر می‌دهند که خودشان هم متوجه نمی‌شوند. مثلاً استکان فروش‌اند، شاعر می‌شوند. نقاش‌اند، کفاش می‌شوند. فیلمسازند، نجار می‌شوند، فیلسوف‌اند، طباخ شوند، روزنامه‌نگارند، دلاک حمام می‌شوند... و قس علیهذا.

بالاخره باید زندگی کرد. چاره‌ای نیست. امّا خوشبختانه محمودی هیچیک از این استعدادها را نداشت. او فقط و فقط در هنر خود تخصّص و مهارت کسب کرده بود. تمام عمرش را صرف کاری کرده بود که در حقیقت پاسداری از یک آرمان در سنگر هنر بود. مسئولیت و تعهد در گسترش فرهنگ بود. حفظ یکی از نوامیس ملّی بود. اگر در روزهای اوج شهرت خود از آن همه مشاغل که برای کمک به زندگی‌اش به او پیشنهاد کردند هیچ‌کدام را نپذیرفت برای آن بود که پذیرش آن مشاغل را مساوی با «مرئوس یک رئیس شدن» و لاجرم هر روز با خواهشی و تقاضائی از رجال سلسله روابط اداری مواجه شدن می‌دانست.

مگر نه اینکه چند صباحی دوستانش برای او یک کار «سبک» با حقوق مناسب در شهرداری ناحیه ۳ فراهم کردند، و او پس از مدت کوتاهی عطایش را به لقایش بخشید؟ راستی چرا؟ برای آنکه از همان ماه اول آقای شهردار ناحیه و بعد معاون ایشان و بعد سایر همکاران هر کدام به زبانی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

التماس دعا فرموده بودند که: (محمودی جان، فلان شب را افتخار بده که در خدمت شما باشیم...) و آن وقت او چه می‌توانست بکند. یا باید قبول می‌کرد، که در آن صورت غرور و شخصیت و عزتی را که در کاباره‌ها به قیمت‌های کلان و فوق کلان نفروخته بود در مهمانی‌های حضرات به قیمت شندرغاز حقوق خاک بر سر و ناقابل به باد می‌داد. یا باید قبول نمی‌کرد، و مرتب «توبیخ‌های اداری» و طعن و تمسخر آن جماعت را دریافت می‌داشت.

حقیقت این است (و تمام دوستان و آشنایان محمودی شاهداند بر این گفته) که او بیش از هر چیز در این دنیا برای شخصیت و حیثیت انسانی‌اش ارزش قائل بود. اگر کسی حتی پس از سال‌ها آشنائی و رابطه فقط یک بار نام او را با لحنی سبک و ناخوش‌آهنگ بر زبان می‌آورد محمودی از آن پس در ارتباط با او بسیار محتاط و محافظه‌کار می‌شد، و سعی می‌کرد فاصله‌اش را با او به نحوی تنظیم کند که از آن پس چنان اتفاقی نیفتد.

جالب این است که محمودی چنین حساسیّت‌هایی را فقط برای خودش و در مواقع به خطر افتادن شخصیّت خودش نبود که نشان می‌داد. او برای حیثیات تمام هنرمندان اصیل و با ارزش به همین دقت و با همین «تعصّب» پاسبانی می‌کرد. هیچکس را خوار نمی‌داشت و نام کسی را با لحن تحقیر و توهین بر زبان نمی‌آورد. هیچگاه در خطابش با دیگران کلمات عزیزم، عزیزجان، نازنین، آقا، حضرتعالی،... و غیره را فراموش نمی‌کرد. در این زمینه بد نیست ماجرایی را بشنوید از قول برادرش احمد آقا محمودی بدین قرار که: [محمودی شبی را در منزل یکی از دوستانش به اتفاق چند تن از اهل هنر مهمان است. از قضّا یک «آقای دکتر»ی هم تشریف داشته‌اند که به خاطر «آقای دکتر» بودنشان خیلی از خودشان متشکر بوده‌اند. تصادفاً گویا این آقا میان حرف‌هایشان نسبت به استاد بنان اسائه‌ی ادبی می‌کند. محمودی در حالی‌که از ناراحتی برافروخته است به آن آقا می‌گوید: عزیزجان از درب این منزل که بیرون برویم تا سر خیابان نرسیده لااقل تابلوی مطّب چند تن امثال جنابعالی را می‌توانیم ببینیم. امّا اگر تمام این کشور را کوچه به کوچه و خانه به خانه بگردید به جز همین یک بنان، بنان دیگری نمی‌توانید بیابید. بعد هم بی‌درنگ برمی‌خیزد که از آن محفل برود. دوستان به وساطت می‌آیند و هرچه سعی می‌کنند فایده‌ای ندارد. تا اینکه آخر آن آقا از ترک آن مجلس ناگزیر می‌شود...] حالا که سخن به نقل خاطرات کشید بد نیست این خاطره را هم از جناب منوچهر بحری بشنوید که: [چون محمودی از نظر مادّی بسیار در مضیقه بود و مناعت طبعش هم اجازه نمی‌داد که از کسی تقاضائی بکند،

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ما از یک دوست متمول و صاحب امکانات خود خواستیم که برای محمودی شغلی فراهم کند. تا از این طریق با کار کردن پولی به دست آورد و مشکلاتش کمتر گردد. بدون اینکه به محمودی چیزی بگوئیم، توسط دوستمان رسول بزرگزاد به بهانه‌ای محمودی را به منزل آن شخص بردیم. پس از دقایقی که آشنایی ایجاد شد من و آقای بزرگزاد خودمان را از آنها دور کردیم تا آن دوست به نحوی موضوع را با محمودی در میان بگذارد. آنها زیاد با هم صحبت کردند. امّا موقع خداحافظی آن دوست مرا به کناری کشید و گفت، فلانی گمان می‌کنم شما راجع به محمودی اشتباه می‌کنید. او اصلاً احتیاجی ندارد. وضع زندگی‌اش بسیار خوب است. در تمام این مدت که من با او صحبت می‌کردم طوری حرف می‌زد که انگار او باید برای من یک شغلی پیدا کند. اصلاً هیچ اظهار احتیاجی در رفتار و سخنش حس نمی‌شد. به آن دوست گفتیم نه، ما اشتباه نمی‌کنیم. او واقعاً در سختی روزگار می‌گذراند. ولی از مناعت طبع اوست که آنطور حرف می‌زند. محمودی در عین نیازمندی بی‌نیاز است و به اصطلاح صورتش را با سیلی سرخ نگه می‌دارد].

البته ممکن است از نظر برخی آدم‌های خیلی واقع‌بین این همه سختی و شداید زندگی را تحمل کردن و دم بر نیاوردن به خاطر حفظ غرور انسانی و ارزش هنر، یک نوع وسواس غیر واقعی و غیر ضروری باشد. ولی با اینگونه واقع‌بینی هرگز نمی‌توان امثال محمودی را شناخت. چون او همیشه فراتر از واقعیت بود. به دنبال ایده‌آل‌ها می‌گشت و می‌خواست تا سطح ایده‌آل ارزش‌ها را در وجودش تجلی بخشد. طبیعی است که برای رسیدن به مقامی ایده‌آل جز یک چنین راه پر مشقت و سختی پیش پای انسان نیست. مسئله این است که محمودی واقعاً مجنون بود. ادا در نمی‌آورد. یقیناً اگر یک انسان عاقل با چشم و عینک واقع‌گرائیِ عاقلانه قصه‌ی مجنون را بخواند ممکن است به خاطر بسیاری غرایب و غلط‌های نامتعارف و حساسیت‌های رویایی (و ظاهراً غیرضروری) که از او مشاهده می‌کند از رفتارش عصبانی شود و «لج‌اش بگیرد». امّا اگر تحمّل کند و قصه را تا آخر بخواند چاره‌ای برایش نمی‌ماند جز آنکه مجنون راحتی برای تمام آن غیر واقعی بودن‌ها ستایش کند. متاسفانه مشکل اینجاست که عظمت‌های وجودی مجنون فقط به چشم مجنون‌ها آشکار می‌شود، و مجنون فقط برای مجنون‌ها دوست داشتنی است. همه گفته‌اند و از صمیم قلب نیز گفته‌اند که برای محمودی اصل و اساس زندگی در هنرش بود، و باقی مسایل فرع بر آن قرار می‌گرفت. برای عاقلان زندگی هیچگاه یک اصل ثابت و لایتغیر

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ندارد. به اقتضای هر شرایط و مناسب با هرگونه امکاناتی یک موضوع برای ایشان اصل می‌شود. این اصل در شرایطی ممکن است هنر باشد، در شرایطی دیگر علم، یا معاش، یا شغل، یا سیاست، یا خوش‌گذرانی، یا هرزگی، و بی‌خیالی و لاابالی‌گری... و غیره. امّا مجانین عشق در طول زندگی‌شان همواره یک اصل لایتغیر و بدل‌ناپذیر دارند که چنانچه آن اصل و استوانه‌ی بقاء در هم شکند دیگر سرگرمی با فرعیّات نمی‌تواند به زندگی ایشان معنی ببخشد. بیائید خود مجنون را در نظر بگیریم. برای قیس عامری دنیا خلاصه می‌شود در وجود لیلی. بدون لیلی خاک بر سر دنیا و زندگی دنیا. اگر لیلی باشد همه چیز زیباست و اگر لیلی نباشد خیر. لیلای محمودی هنر است. اگر بتواند با هنرش زندگی کند هستی قابل تحمل است. والا خیر. بهتر است قول خودش را بشنویم که درست ۲۰ سال پیش گفته است: [آواز خواندن از زندگی من جدا نیست. من اگر نتوانم بخوانم دیگر نمی‌توانم زندگی کنم][۶۵]. همچنین در یک مصاحبه‌ی رادیوئی در پاسخ به این سئوال که چرا ازدواج نمی‌کنید؟ گفته است: [به عقیده من یک هنرمند اگر ازدواج بکند آن در واقع ازدواج دوم اوست. زیرا او قبلاً یک بار با هنرش ازدواج کرده است][۶۶]. ملاحظه می‌فرمائید که هنر برای او چطور به مثابه‌ی زندگی، همسر، خانمان و همه چیز است. در این صورت آیا نباید به ما حق داد که می‌گوئیم محمودی به راستی مجنون بود.

آقای حاتم عسگری، ردیف‌دان و استاد آواز ایرانی که با محمودی از نخستین روزهای ورودش به تهران آشنا بوده‌اند، می‌گویند: [من بیش از ۵۰ سال است که در جریان موسیقی این کشور هستم، و همه‌ی راهیان این هنر را ـ از قدیمی‌ترین‌ها تا کنون ـ از دور یا نزدیک می‌شناسم به خصوص نسبت به احوال هم دوره‌ای‌های محمودی خیلی خوب آشنا هستم. امّا به یقین و به جرات می‌گویم که تاریخ موسیقی معاصر ما مجنون‌تر از محمودی به خود ندیده است. او دیوانه‌وار به موسیقی ایرانی عشق می‌ورزید. همه‌ی زندگی‌اش در آن خلاصه می‌شد. دلباخته و شیدای این هنر بود][۶۷]. با این ملاحظات می‌توانیم بگوئیم که محمودی دوره‌ی چهارم زندگی (یعنی دوره‌ی خانه‌نشینی) خود را مجنون بی‌لیلائی است که جسماً زنده، امّا روحاً مرده است.

۶۵. زن روز شماره ۷۰۲

۶۶. مصاحبه رادیوئی با برنامه‌ی (راه زندگی)

۶۷. مصاحبه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

روز به روز بر شدت انزوایش می‌افزاید. او خود اسم این دوره را گذاشته بود «دوره‌ی بوف کوری». به راستی هم صرفنظر از برخی اختلافات اساسی که میان جهان‌بینی او و جهان‌بینی هدایت وجود داشت، ولی از لحاظ اشتراک در تنهایی، و درد عشق ناامید، او یک هدایت دیگر شده بود. با آنکه اصولاً اهل مطالعه‌ی قصّه و رُمان نبود، امّا بر اثر کنجکاوی بوف کور را خوانده بود. خودش می‌گفت نمی‌دانم چیزی از آن فهمیده‌ام یا نه. ولی چند تا از جملاتش خیلی زبان حال من هستند. از بس آنها را با خود گفته‌ام کاملاً حفظ گشته‌ام.

آقای نعمت‌الله ستوده‌نیا نقل می‌کنند: [شاید سال ۶۴ بود که روزی استاد عبادی به من فرمودند، ستوده آیا محمودی خوانساری را می‌بینی؟ عرض کردم بله آقا، گاهی به سراغ ایشان می‌روم. ولی خیلی کم چون او دیگر محمودی سابق نیست. آقای عبادی به من دستور دادند که برو به محمودی بگو عزیز دلم اینکه طرز زندگی نشد. چرا دوستانت را از دیدار خود محروم کرده‌ای، چرا رفت و آمد نمی‌کنی. مردم تو را خیلی دوست دارند. همان روز عصر به سر وقت او رفتم. اکنون بشنوید جواب او را: از طرف من به عرض استاد عبادی برسانید آنوقت‌ها که من بین مردم رفت و آمد داشتم جوان بودم و صاحب صدا و مردم واقعاً مرا می‌خواستند. امّا حالا هرکس به من تلفن می‌زند که از من دعوت به عمل آورد فکر می‌کنم که شاید به من ترحّم کرده و از راه دلجوئی این کار را می‌کند][۶۸].

به نظر می‌رسد که محمودی در سال‌های آخر زندگی‌اش دیگر از واقعیّت خیلی دور شده است. گوئی در عالمی میان خواب و بیداری، یا در خلسه‌های طولانی، دنیای ذهنی ویژه‌ای برای خود ساخته که به قول هدایت اگر چه ممکن است از نظر دیگران افکار پوچ باشد، اما برای او از هر واقعیتی واقعی‌تر است.

مسلماً استاد عبادی از روی ترحّم نسبت به او نیست که احوالش را می‌پرسد. اما چه چیز باعث شده است تا محمودی در این قبیل موارد با تعبیری خطا حتی اظهار لطف دوستانش را به وسیله‌ای برای آزار خویش تبدیل کند و به جای خشنودی از آن مهربانی‌ها برای خویش اندوه فراهم سازد. چنان می‌نماید که در سال‌های آخر به نوعی خودآزاری مبتلا گشته. البته درست است که عاشقی معمولاً توام با نوعی خودآزاری است، و عاشقان به راهی می‌روند که به قول حافظ

۶۸. نامه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

«بیماری اندر این ره بهتر ز تن درستی» است، و در نظر ایشان غم رسیده از محبوب بهتر از هر شادی است، و برای درد عشق به دنبال درمان نباید رفت، و خلاصه مرگ در راه عشق را به زندگی باید ترجیح داد، و با ملاک‌های ظاهری اهل زندگی اینها همه یعنی طلب آزار برای خود. امّا اینگونه خودآزاری از محدوده‌ی روابط بسته‌ی عاشق و معشوق به بیرون (مثلاً عرصه‌ی جزئیات اجتماعی زندگی فرد) تسرّی پیدا نمی‌کند. یعنی هیچگاه به آنجا نمی‌کشد که انسان در استنباط خود از روابط اجتماعی‌اش با دیگران به خطا افتد.

در دوره‌های پیشین زندگی محمودی نشانی از اینگونه خودآزاری‌ها دیده نمی‌شود. انزوای او و غم و دردهایش کمابیش حال و هوائی عرفانی دارد. اگر بلاکش است بلاکش عشق و آرمان خویش است. اگر غم‌پرست است غم‌پرست عشق است... و در موارد دیگر نیز به همین سان. امّا گوئی در اثر تنهائی بیش از حد و ماندن در ناکامی و نامرادی طویل‌المدت چنان پریشان خاطر گشته که دیگر نمی‌تواند از آنچه در پیرامونش می‌گذرد به نحوی واقعی غمگین یا شاد گردد. اموری که باید او را شاد کند برعکس غمگینش می‌سازد. برای همین است که گهگاه وقتی به خود می‌آید و از این فاصله‌ی وحشتناک که میان او و واقعیّت ایجاد گشته به هراس می‌افتد، در عین ناامیدی برای اتصّال با جریان زندگی تلاش‌هائی می‌کند.

حتی تصمیم به ازدواج می‌گیرد. در سال ۶۱ از او شنیدم که: [باید حتماً ازدواج بکنم. تنهائی بدجوری مرا پریشان ساخته. البته ازدواج در اطراف سن ۵۰ سالگی منبعث از شور و شوق و احساس و عاطفه‌ی جوانی نیست. ولی برای نجات از تنهائی و داشتن یک کانون گرم و یک همسخن نزدیک که حضورش در همه حال میّسر باشد خیلی برای من ضروری است].

به تکاپو و جستجو برمی‌خیزد. بلکه بتواند مونسی برای روزها و شب‌های تار خویش بیابد. گویا فرصتی هم پیش می‌آید و خانمی حاضر می‌گردد در این راه با او همگام شود... امّا به هر حال قاضی قضا به چنین پیوندی رضا نمی‌دهد. چه، با وجود کوشش‌های بسیار طرفین برای مدارا با شرایط یکدیگر، این وصلت صورت نمی‌گیرد. مجموعه‌ی چنین شرایطی آتش افسردگی حادّ را در روح و روان او دامن می‌زند. به تشخیص اطبّاء معالجش کار به استراحت در یک آسایشگاه و معالجه با شوک‌های الکتریکی می‌کشد. البته مراقبت‌های پزشکی آنقدر افاقه می‌کنند که او بتواند چند صباح باقیمانده‌ی عمرش را در حاشیه‌ی واقعیّت، و در ارتباط کم رنگ با چند تن از دوستانش بگذراند. امّا متاسفانه تأثیر آن معالجات آنقدر نبود که او را کاملاً در مسیر

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

واقعیّت قرار دهد و با زندگی آشتی دهد.

بدین ترتیب محمودی خوانساری که از نوجوانی تا پایان دوره‌ی سوّم زندگی‌اش فقط به معنای ادبی و سمبلیک مجنون است، در دوره‌ی چهارم به معنای معروف در محاوره، به طور واقعی نیز مجنون می‌شود، و این خود آخرین نشانه‌ی صداقت او در عشق و آرمانش بوده است.

چه زیبا و اثربخش خوانده است منوچهر خیرخواه ترانه‌ی خسته‌جانی چون شاپور نیاکان را در رثای محمودی که:

دلم از غم تو خون شد چه بگویم آنکه چون شد حاصل هنر جنون شد.

آنها که آوازهای محمودی را شنیده‌اند بی‌گمان اکنون طنین و زنگ صدای غم اندود و خسته‌ی او را به گوش جان خود می‌شنوند که می‌خواند:

چو دود بی‌سر و سامان شدم که برق بلا به خرمنم زد و آتش در آشیانه گرفت

امید عافیتم بود، روزگار نخواست قرار عیش و دامان داشتم، زمانه گرفت

حالا دیگر محمودی مانده است و اطاقش. در یک خانه‌ی کوچک واقع در منطقه‌ی نارمک، خیابان ۴۵ متری غربی، میدان ۵۸، کوچه‌ی اول، پلاک ۱/۴، که ساختمان آن به قول معروف «کلنگی» بود و تمام قیمتش منحصر می‌شد به ارزش ۱۱۰ تا ۱۲۰ متر زمین آن. این ساختمان ۱/۵ طبقه بود. سه اطاق کوچک و یک آشپزخانه کوچک‌تر (پستوی زیر پلّه) در طبقه پایین و ۲ اطاق در نیم طبقه‌ی بالا. مالک قانونی این خانه مادر است و پس از عمر طولانی و با عزت او میراث می‌ماند برای دو دختر و چهار پسرش. از این آشیانه یک اطاق با مساحتی حدود ۱۰-۱۲ متر مربع در اختیار محمودی قرار داشت. از درب این اطاق که داخل می‌شدید مقابلتان یک «طاقچه»ی دیواری مشاهده می‌گردید، و سمت شمال آن پنجره‌ای که رو به حیاط پشتی باز می‌شد. کنار طاقچه و چسبیده به دیوار آن تخت خواب او قرار داشت که بیشتر سطح اطاق را اشغال کرده بود. پایین تخت خواب یک قفسه‌ی چوبی با درب کشوئی از شیشه جای کتاب‌های او بود و در کنار آن یک پخش صوت با جعبه‌ی نوارهای موسیقی جای داشت.

در همان نزدیکی یک تنبک روی زمین بود که در نقطه‌ای نزدیک محیطش (به فاصله‌ی یکی دو سانتی‌متر) سوراخ کوچکی (در اثر افتادن آتش سیگار روی پوست) ایجاد شده بود. یادم هست که محمودی می‌گفت از قضا پس از پیدایش این سوراخ صدای ضرب بهتر شده. کف اطاق یک قالیچه‌ی کهنه و تقریباً مندرس پهن بود. کنار پنجره‌ی شمالی یک بخاری آزمایش قرار

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

داشت که لوله‌ی آن از شیشه‌ی پنجره خارج شده و به سوی پشت بام سر بالا رفته بود. در فاصله‌ی درب اطاق و بخاری، روی دیوار یک سه تار (ساخته مرحوم عشقی) آویخته بود و نزدیک آن قابی نصب شده بود که با خط خوشی این شعر را در خود جای داده بود:

یا رب بر خلق ناتوانم نکنی　　بر بوته صبر امتحانم نکنی
از طعنه‌ی دشمنان مرا باکی نیست　　مستوجب رحم دوستانم نکنی

روی دیوار بالای طاقچه یک بیت از حافظ بر ورق کاغذی خوش‌نویسی شده با پونز به دیوار چسبیده بود.

هنر نمی‌خرد ایّام و غیر از اینم نیست　　کجا روم به تجارت بدین کساد متاع

همچنین داخل قاب دیگری این شعر به چشم می‌خورد که:

با هر که حرف دوستی اظهار می‌کنم　　خوابیده دشمنی است که بیدار می‌کنم
از بس که در زمانه یکی اهل درد نیست　　اظهار درد خویش به دیوار می‌کنم

روی طاقچه هم چند قاب عکس با تصاویری از پدر و دوستان هنرمندش قرار داشت.

این اطاق با این محتویّات عبارت بود از کلّ دار و ندار محمودی از این جهان بزرگ. اطاقی کوچک که انسانی بزرگ را در خود جای داده بود. همان اطاقی که خودش برای من از زبان هدایت می‌گفت: (این اطاق مقبره‌ی زندگی و افکار من شده) و برای منوچهر بحری از آن به «دخمه» تعبیر کرده بود.

برای تنهایان تحمّل شب آسان‌تر است از تحمل روز. شاید از آن جهت که روز به هر حال در دل و جان آدمی کار و تلاش و حرکت و قیل و قال را تداعی می‌کند، و آنان که از چنین «مواهب»ی محرومند مسلماً از تداعی‌شان لذت نمی‌برند. اما شب برعکس، آدم در هر شرایطی که باشد، شاه یا گدا به هر حال در یک چهار دیواری و یک حصار می‌گذراند. خواه این حصار یک اطاق کوچک باشد، خواه یک تالار بزرگ، یا هر جای دیگر. به قول مولانا:

شب ز زندان بی‌خبر زندانیان　　شب ز دولت بی‌خبر سلطانیان

زندانی‌ها اصولاً شب را بیشتر از روز دوست دارند، و محمودی که در آن سال‌ها به حکم جبر شرایط و به خاطر بیماری‌های روحی خویش محکوم به حبس در اطاقش بود لاجرم ترجیح می‌داد که شب‌ها را تا صبح بیدار بماند، و روزها را هرچه می‌تواند در خواب (که برادر مرگ است) باشد، تا کمتر ناچار شود صدای گوش خراش زندگی را بشنود.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

امّا در این شب‌ها بر او چه می‌گذرد؟ در میان مقداری کاغذ و مجلّه و روزنامه و کتاب... غیره که از او بر جای مانده به چند یادداشت کوتاه برمی‌خوریم که مضمون بعضی از آنها تا حدودی بر ما معلوم می‌دارد که محمودی در آن شب‌های زنده بگوری با سایه‌ی خود و اشیاء اطاقش بسیار درددل گفته است. یکی از این یادداشت‌ها گفتگویی است که او با یک شمع دارد.

یادداشت کوتاهی برای خودم. نه هیچکس دیگر

شب گریه‌ی شمع انجمن از طرفی من غرقه‌ی اشک خویشتن از طرفی
ای صبح اجل تبسّمی کن کز شوق او از طرفی افتد و من از طرفی

امشب هم با شمع گریستم. مثل خیلی از شب‌های تار عمرم. گریه‌ی امشب من برای شمع است که زبانش را بریده‌اند ولی زبان دلش را نه. ای شمع امشب به پای سوختنت می‌نشینم و با تو هم آواز می‌شوم. می‌خواهم به درد دلت (که مثل دل من می‌سوزد) گوش جان بسپارم. ای شمع هرگز کسی از دردت و رازت با خبر شده است؟ آبی بر آتشت افشانده است. ولی امشب من برای تو گریه می‌کنم که شب همه شب می‌سوزانندت و خوش می‌سوزی. من درد دل سوزانت را می‌دانم. **من که سال‌ها به جای چشم هر عاشقی گریه کرده‌ام و برای هر سوخته‌ای فریاد کشیده‌ام**[۶۹]. من هم مثل تو گریه‌ی بی‌شیون کرده‌ام. نه مثل تو که صبح خاموش می‌شوی. من شب و روز در آتشم. ای شمع بگو کدامین بزم را پرتو افشانده‌یی. ای شمع بگو کدامین بزم غیر را روشن کرده‌ای. ای شمع اگر زبانت سخن می‌گفت چه رازها از شب‌ها می‌گفتی. ای شمع چه شب‌های سردی که بر سر بالین بیماری اشک فشانده‌ای. ای شمع قصه غصّه‌ی ترا من می‌دانم.

به جرم آنکه شبی بزم غیر روشن کرد کفن ز اشک و ز خونابه شمع بر تن کرد

ای شمع تو بدنام دهری و پاکدامنی. ای شمع من هم مثل تو بدنامم. جرم من مانند توست. چه شب‌ها شمع بزم‌افروز بودم. تو پروانه‌ای داری که از آتشت می‌سوزد. ولی من...

کدامین دل داغدار تو را گریانده است. درد و داغ پروانه را با تو گفتند و آنقدر گریه کرده‌ای و سوخته‌ای. ای شمع از راز دل من هم کسی آگاه نیست. ای شمع من و تو شیوه‌ی گریستن

۶۹. تاکید از ماست.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بی‌شیون را بنا کرده‌ایم.

این شیوه‌ام ز شمع خوش آمد که هیچ‌گاه پروانه را نسوخت مگر در حضور خویش

ای شمع از آتش دلت من آگاهم. فقط من که به جای چشم هر عاشقی در جهان گریه کرده‌ام. امشب من برای سوختنت گریستم ولی برای سوختن من چشمی... ای شمع چه راز و رمزها در دل داری که گریه می‌کنی. برای ماتم خود است یا ماتم پروانه. ای شمع ما هر دو افسانه‌ایم. بسوز که کار من و تو سوختن است و سوختن و سوختن...

تاریخ ۶۵/۹/۱۲ ساعت ۱ بامداد

این یادداشت که در نثر صمیمی و ساده، با جمله‌های بریده بریده و تکراری‌اش اثر از هیچگونه تکلف و صنعت و هنرنمایی نیست سند دیگری است در اثبات شیدائی محمودی.

به راستی وجود چنین روحیه‌ای در انسانی که از نظر تاریخی سال‌های آخر قرن بیستم را می‌گذراند اگر نشانه‌ی جنون نیست پس نشانه‌ی چیست؟ قرن بیستم قرن احساس‌های رمانتیک و دیوانگانی که با شمع سخن می‌گویند نیست. فقط شعراء ممکن است چنین حرف‌هایی زده باشند. ولی در قرن بیستم حتی شعرای رمانتیک هم اکثراً در عالم واقع همان کسی نیستند که در شعرشان می‌نمایند. قرن بیستم به طور کلی قرن سوداگران بوده است. سوداگران زر و زور و تزویر. قرن توحش افسار گسیخته‌ی سرمایه‌داری پول‌پرست و انسان‌کش. قرن مجنون‌هائیست که جز به لیلای پول به هیچ چیز فکر نمی‌کنند. قرن بیستم قرنی است که در آن اصلاً گریستن بی‌معنی است. حتی گریستن بر مظلومیت انسان‌های بی‌گناه و گریستن بر مصائبی که آتش‌افروزان مرگ و بلا و بیماری برای بشریّت مهیّا می‌کنند، تا چه رسد به گریستن برای مظلومیت شمع. انسان‌هایی با چنین تخیل فعال و عاطفه‌ای تا این حدّ زلال حتی در اعصار رمانتیک فرهنگ بشری نیز فقط در کتاب‌ها و افسانه‌ها یافت می‌شدند نه در واقعیت. والا در دنیای خشن و بی‌رحم عصر موشک و فانتوم و ش ـ م ـ ر، فقط یک دیوانه می‌تواند تا این حدّ لطیف باقی بماند که شبی را به هم‌صحبتی با شمع یا سایه‌اش به صبح برساند.

***

دیگر به آخرین سال‌های حیات محمودی نزدیک گشته‌ایم. در آن اطاق کذائی چراغی هر شب تا طلوع سپیده روشن است و در تداوم مکرّر این خاموش و روشن شدن‌ها، یک شب زنده‌دار خسته و ملول باقیمانده‌ی فرصت زندگی را در عوالم ذهنی، خویش، پرسه می‌زند و تنهایی سرد و

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

کسالت‌باری را طی می‌کند. این اوست که می‌خواند:

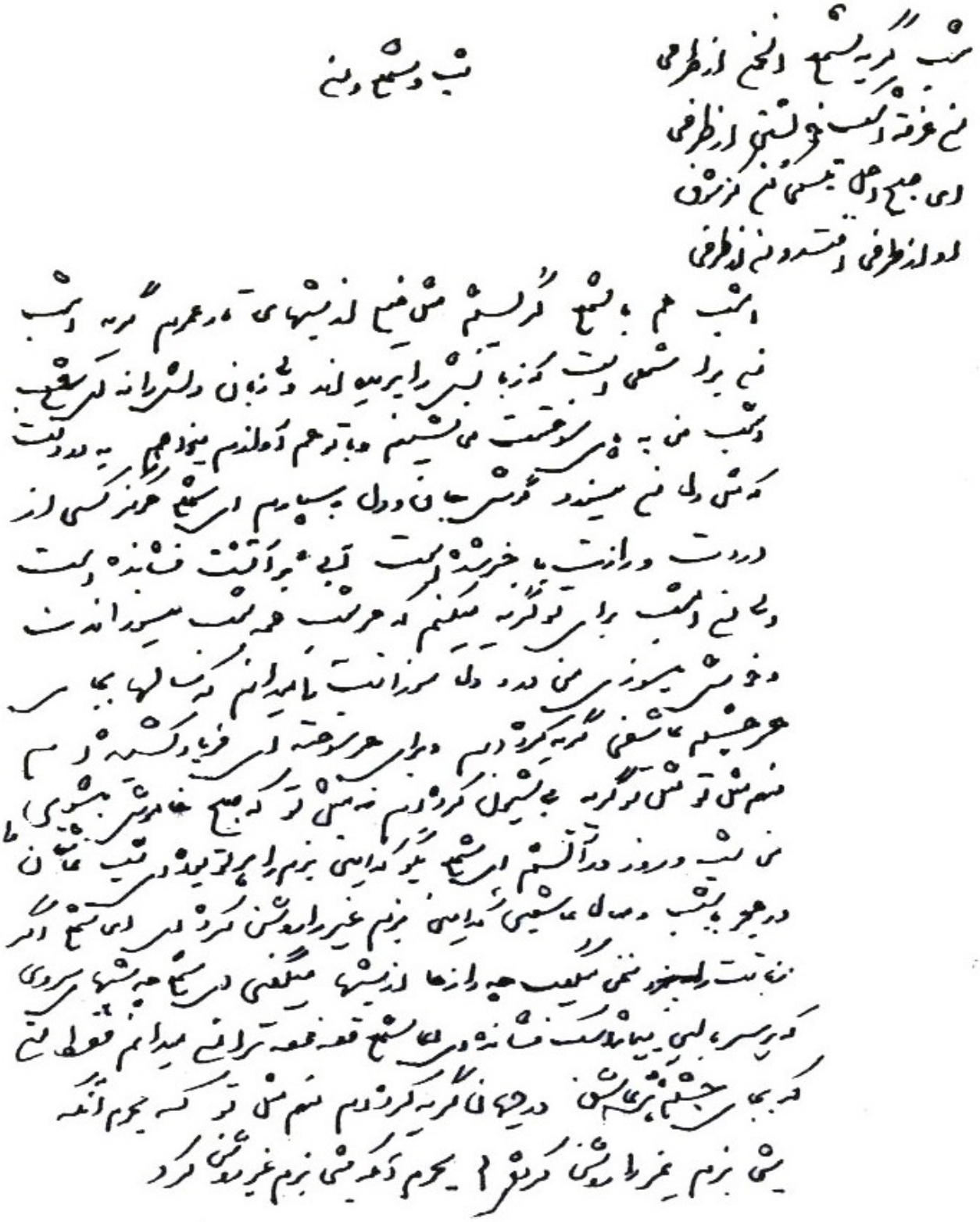

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

کشید کار ز تنهایی‌ام به شیدائی ندانم این همه غم چون کشم به تنهائی

و یا:

در فغانم از دل دیر آشنای خویشتن خو گرفتم همچو نی با ناله‌های خویشتن

جز غم و دردی که دارد دوستی‌ها با دلم یار دلسوزی ندیدم در سرای خویشتن

از آن همه حرف‌ها که در دل دارد و با کس نگفته است، گاه بعضی از مطالب کوتاه و گفتنی‌اش را بر کاغذی یادداشت می‌کند. به یکی دیگر از این یادداشت‌ها توجه کنید.

«یادداشتی کوتاه برای خودم، نه برای کسی»

اگر از من در مورد زندگی‌ام بپرسند خیلی کوتاه و مختصر می‌گویم از کودکی تا کنون دردها و رنج‌ها و شکنجه‌هایی که کوه هم طاقت آن را نداشته است کشیده‌ام. همچنین زیباترین حال‌های دنیا را کرده‌ام و داشته‌ام. اکنون که این چند خط را رقم می‌زنم رهاترین و بی‌آرزوترین دقایق عمرم را می‌گذرانم. هرگز ناسپاس نبوده و برعکس حق‌شناس‌ترین بنده‌های کوچک خدای یگانه‌ام. از آن همه رنج‌ها و شکنجه‌های استخوان‌سوز که کشیده‌ام صیقلی‌تر شده و آزاده‌تر و بی‌نیازتر و مستغنی‌تر شده‌ام و سعی کرده‌ام قبل از هر چیز انسان باقی بمانم و در این باره از هیچ تلاشی کوتاهی نکرده و صریح می‌گویم که این مورد برایم خیلی برتر از اندیشه گران تمام شده است. در حدّ نفس‌کشی و حتی غریزه‌های انسانی. در یکی از نواهایم در حالی‌که در آتش بوده‌ام فریاد برآورده‌ام:

غم آن نیست که در آتش غم سوخته‌ایم حسرت ما همه این است که کم سوخته‌ایم

هرگز کسی ذرّه‌ای مرا نشناخت. از نزدیک‌ترین نزدیکانم چه‌ها دیده و شنیده‌ام. هرگز نخواهم گفت و نخواهم نوشت. چرا دیگران را آزار دهم. من هرگز حق ندارم غم‌هایم را برای کسی بگویم. من خود همیشه سنگ صبور همه‌ی آنها بوده‌ام که با کوهی از غم و درد به من رو کرده‌اند و خود سبک شده و همه‌ی روز و شب‌های مرا دیگرگون کرده‌اند.

چه خودخواهی‌ها و نامردمی‌ها دیده‌ام. خدایا تو گواهی که بر من چه گذشته است. همه‌ی این سوزها در آوازهایم متجلّی شده. این سئوال بی‌جواب را از چه کسی باید کرد که در این روزگار وانفسا که فضایل بشری و انسانی همه در گرو پول (که از حدّ نیاز که بگذرد کثیف‌ترین چیز است) می‌باشد من با سرافرازی و افتخار فریاد می‌زنم که در اطاقی که چند عکس از سوته‌دلان

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

روزگار است و یکی دو تا سه تار هم در کنار آنها است روز و شب می‌گذرانم و اگر بگذارند سلطان وقت خویشم و می‌گویم:

بنده‌ی پیر خرابانم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

یا

از پا درآمدیم براه وفا دریغ یاران بی‌وفا نگرفتند دست ما

و یا

خار خشکم شاخ بی‌برگم نمی‌دانم ولی خویش می‌سوزد مرا بیگانه می‌سوزد مرا

***

در این سال‌ها محمودی میان ۴۸ تا ۵۲ سال دارد. امّا از فرط شکستگی و پژمردگی به مردی ۶۰ـ۷۰ ساله می‌ماند. به بیماری‌های مختلفی مبتلاست که اکثراً از نوع امراض «روان ـ تنی» هستند.

با اعصابی پریشان که از فرط حساسیّت او را مثل شیشه نازکدل و شکننده ساخته است. به هر تحریک عاطفی، مثلاً با شنیدن یک قطعه موسیقی خوب، یا یک شعر ناب، یا یک کلام حق... به قول مرحوم اخوان ثالث «همچون یتیم دشنام شنیده‌ای» اشک از چشمانش سرازیر می‌گردد.

کوچک‌ترین مسئله‌ی آزار دهنده به شدّت او را برافروخته می‌کند و فشار خونش را به هم می‌زند. قلب رنجورش نیز گهگاه در انجام وظیفه تنبلی می‌کند و به قول خودش (یک خط در میان) می‌زند. علاوه بر دیسک کمر و درد سیاتیک، آب آوردن چشم‌هایش از آن بیماری‌هاست که به شدّت آزارش می‌دهد. برای سلامت قوّه‌ی بینائی احتیاج به عمل جراحی دارد. هرچند بسیارند دوستان و پزشکانی که اگر به ایشان رجوع کند در همین تهران ترتیب معالجه‌ی چشمانش را می‌دهند. امّا چون نمی‌خواهد به کسی «رو بیندازد» به پای تقدیر راهی اصفهان می‌شود تا در یک بیمارستان دولتی با هزینه‌ای که خود بتواند از عهده‌اش برآید کار را به انجام رساند. یکی از آشنایان قدیمی‌اش برای او «وقت گرفته» و در موعد مقرّر برای انجام عمل جراحی او را به «نیمه دیگر جهان» می‌خواند. علیرغم آنچه تصوّر می‌کرد این معالجه برایش بسیار گرانتر از تهران تمام می‌شود و او هزینه‌ی کمرشکن آن را نه با پول که با نثار فتوّت و

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

جوانمردی‌اش می‌پردازد. با چشمی سالم و قلبی بیش از همیشه دردمند به تهران بازمی‌گردد و باز آن تداوم کسالت‌بار خاموش ـ روشن شدن چراغ و همان خلوت اطاق و همان افسردگی دماغ.

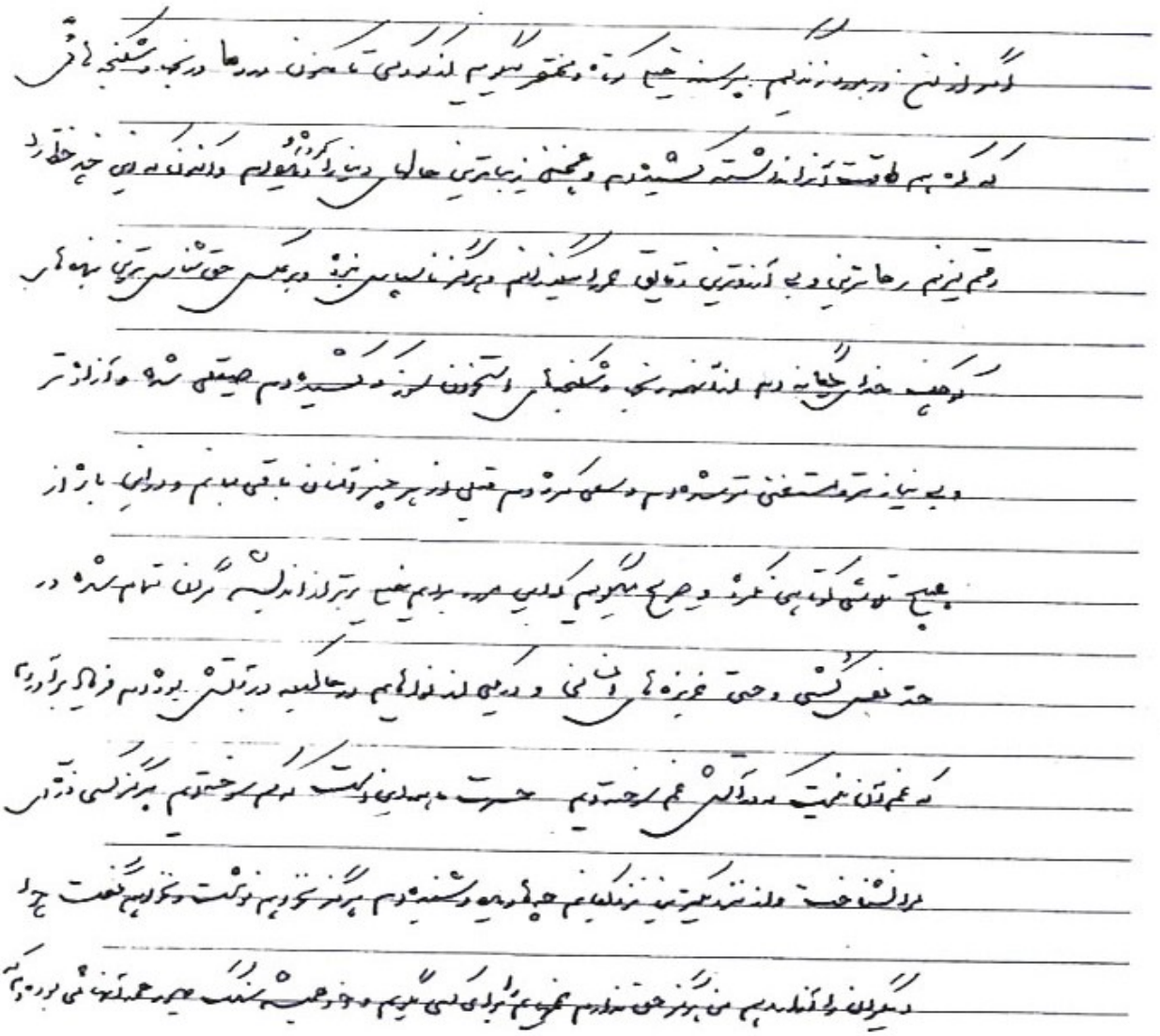

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

در یکی از روزهای آخر فروردین ۱۳۶۶ تلفنی به او زدم. گوشی را که برداشت متوجه شدم صدایش را به طرز خنده‌آوری عوض کرده بود تا چنانچه لازم دید بتواند بگوید «محمودی در خانه نیست» چون حوصله‌ی هرکسی را نداشت و نمی‌توانست پر چانگی امثال مرا تحمّل کند. وقتی مرا شناخت صدایش را عوض کرد و با صدای خودش (در حالی‌که می‌خندید) معذرت‌خواهی کرد. بعد از خنده و شوخی و احوالپرسی گفتم، خیلی دلم برای شما تنگ شده است. مدّت‌هاست که می‌خواهم تلفن بزنم امّا می‌ترسم که باعث مزاحمت شما بشوم. برای همین با وجود اشتیاق زیاد و دلتنگی تماس نمی‌گرفتم. گفت: عزیزجان شرمنده می‌فرمائید. مزاحمت چرا. این کلبه محقّر متعلق به خودتان است. هر موقع تشریف بیاورید مرا خوشحال می‌سازید.

گفتم این روزها دائم به فکر شما هستم و کمتر پیش می‌آید که من در خانه باشم و آوازهای شما آرامبخش روحم نباشد. شاید همین الان هم بتوانید «چهارگاه»ی را که با آواز شما پخش می‌شود از پشت تلفن بشنوید. گفت کدام است. من یکی دو بار بیشتر چهارگاه نخوانده‌ام. گفتم همان غزل حافظ که می‌فرماید:

آنکه پامال جفا کرد چو خاک راهم پاش می‌بوسم و عذر قدمش می‌خواهم

احساس کردم ناگهان شادی از صدایش رفت و با لحنی محزون گفت: باور کنید دیگر طاقت شنیدن آوازهای خودم را ندارم. تمام زندگی‌ام را بر سر این آوازها گذاشته‌ام و... که من سخنش را قطع کردم و به هر حال قرار گذاشتیم که چند روز بعد (چهارشنبه دوم اردیبهشت) تلفنی به او بزنم و چنانچه گرفتاری خاصی نداشت به دیدنش بروم. روز موعود فرا رسید. حدود ظهر تلفنی به او زدم. مادرش گفت هنوز بیدار نشده است. ساعتی بعد دوباره تلفن زدم و جواب همان بود. فکر کردم شاید قرارمان را فراموش کرده است. برای انجام کاری از خانه بیرون رفتم و حدود ساعت ۶ بعدازظهر برگشتم. گمان می‌کردم حتماً تا آن ساعت از خواب بیدار شده است و اگر تلفنی به او بزنم احتمالاً می‌توانم به دیدارش بروم. از اتومبیل پیاده شدم و به طرف خانه رفتم. یکی از همسایگان که در کوچه ایستاده بود با عجله به طرف من آمد و بدون مقدمه گفت کسی در خانه‌تان نیست. با تعجب پرسیدم شما از کجا می‌دانید. مگر چه شده؟ گفت حدود یک ساعت قبل همگی رفتند به منزل آقای محمودی. ناگهان دلم فرو ریخت. گفتم چرا. آیا اتفاقی افتاده؟ گفت درست نمی‌دانم. گویا حال ایشان خوب نیست. به من سپرده بودند که وقتی آمدید این پیغام را به شما بدهم. البته در خانه هم برای شما یادداشتی گذاشته‌اند.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

با عجله به اتومبیل برگشتم و در حالی‌که حرکت می‌کردم می‌شنیدم آن همسایه می‌گفت، آرام باشید، بر اعصابتان مسلّط باشید، ممکن است خدای ناکرده تصادف کنید.

با آنکه از منزل ما تا خانه‌ی محمودی راه چندان طولانی نبود، امّا در مسیری شلوغ، با ترافیک سنگین، این فاصله خیلی به نظرم طولانی آمد. در آن دقایق پریشانی و اضطراب دفتر خاطرات ۲۰ سال آشنائی و دوستی با او را در ذهنم ورق می‌زدم.

سال‌های ۴۵-۴۶ من که نوجوانی ۱۵-۱۶ ساله بودم به سنّت قدیم مردم تهران شب‌های تابستان را برای فرار از گرمای خانه به پشت بام پناه می‌بردم. بر خلاف امروز که آسمان تهران از شدت آلودگی هوا کم‌ستاره و گاهی اصلاً بی‌ستاره به نظر می‌رسد، در آن سال‌ها این آسمان صاف و پر از ستاره بود.

من عادت داشتم که هر شب به محض یله شدن در بستر آن لحظاتی را که باید می‌گذشت تا خواب بر حواسم غلبه کند برای سرگرمی ستارگان آسمان را نقطه‌هایی فرض می‌کردم و در ذهنم با اتصال خطوطی میان آنها سطوح و احجام هندسی می‌ساختم و سپس با غرق شدن در طرح و حلّ قضایا و مسائل هندسی کم کم به خواب می‌رفتم. در یکی از آن شب‌ها در همان حال که سرگرم تامل در «هندسه آسمانی» خود بودم ناگهان آواز دلنشینی که گوئی از فاصله‌ای دور با صدائی ضعیف امّا نسبتاً مفهوم (شاید از رادیوی همسایه‌ای) پخش می‌شد توجه مرا به خود جلب کرد. آن صدای ملکوتی چنان شور و شوقی در دلم افکند که به یک چشم بر هم زدن مرا از بام آسمان و بام خانه به داخل ساختمان کشید و هنوز خواننده بیت دوّم غزل را آغاز نکرده بود که رادیوی خانه‌ی ما هم «گرم شد».

هنگام پخش برنامه‌ی گل‌ها بود که هر شب ساعت ۹ الی ۹/۵ اختصاص به پخش آثار یکی از خوانندگان موسیقی اصیل ایرانی داشت.

آن شب برای اولین بار آوازی شنیدم با زنگ صدائی گرم و گیرا، مالامال از تحریرهای لطیف و رنگارنگ، معطر از عطر غمی نشاط‌انگیز، در خدمت بیان این شعر زیبای سعدی:

بخت آئینه ندارم که در او می‌نگری خاک بازار نیرزم که بر او می‌گذری

پس از اتمام برنامه برای نخستین بار نام محمودی خوانساری را از گوینده‌ی رادیو شنیدم، که آوازش را در سه‌گاه، به همراهی ویولون حبیب‌الله بدیعی خوانده بود.

از آن پس شب‌هایی که نوبت پخش برنامه‌ی او بود سعی می‌کردم در هر شرایط ممکن «پای

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

رادیو» باشم. امّا هر چه جستجو کردم نتوانستم خبری و نشانه‌ای از او بیابم. مثلاً عکسی، یا شرح حالی در روزنامه‌ای یا مجله‌ای... غافل از آنکه قضای الهی بر آن قرار گرفته بود که با تنظیم ماجرایی ظرف مدت کوتاهی پس از آن شب زمینه‌ی آشنائی و بعد هم دوستی ارادتمندانه‌ی مرا با او ترتیب دهد.

برای خواهرم خواستگار آمده بود، من هنگامی‌که از بزرگترهای خانواده شنیدم ممکن است او با برادر یکی از خوانندگان رادیو به نام محمودی خوانساری ازدواج کند از تعجّب مات، و از خوشحالی حیران شدم. در سال ۱۳۴۷ آن پیوند عقد و ازدواج بسته شد. اولین بار در جشن عروسی خواهرم او را دیدم. بلند قامت و برومند، با ظاهری آراسته و بسیار موّقر، با یک سبد پر از «گل‌های رنگارنگ» به مهمانی آمد. چنان محجوب و سر به زیر گوشه‌ای نشست که انگار مهمانی غریبه بود، نه برادر داماد. از مدّعوین حاضر بجز برخی از نزدیکانش کسی او را نشناخت. مدتی صبر کردم تا دیدار و احوالپرسی او با آشنایان کمتر شد و تقریباً اطرافش خلوت گشت. فرصت را مغتنم دانستم. با ادب و احترام بسیار، در حالی‌که زبانم در ادای کلمات آشنایی و تعارفات مرسوم الکن بود خودم را معرّفی کردم و به او خوش‌آمد گفتم. به گرمی و مهربانی بسیار مرا پذیرا شد. چه می‌توانستم بگویم جز آنکه آوازهایش را شنیده‌ام و از هنرش حظ وافر می‌بردم. با تشکر و فروتنی به حرف‌هایم گوش داد. اما نتوانست احساس تعجبی را که از گفته‌های من به او دست داده بود، پنهان کند. هنوز طنین صدا و مضمون مطالبی را که بیان کرد به خاطر دارم. [تعجب می‌کنم که شما با این سن و سال کم چطوز این موسیقی کم تحرک و آوازهای سنگین را دوست دارید. هر چند خود من هم از نوجوانی ـ و حتی می‌شود گفت از خردسالی ـ به این نوع موسیقی علاقه داشتم. ولی این به هر حال یک امر نادر است و کم پیش می‌آید. معلوم است که خیلی حساس و عاطفی هستید. اگر چه علاقه‌ی شما به موسیقی اصیل قابل تحسین است، امّا باید خیلی مواظب باشید. آدم‌های حسّاس و عاطفی خیلی در معرض خطر هستند، و از دلبستگی‌ها صدمات زیادی می‌بینند]. چنان محو سخن گفتن او شده بودم که اصلاً به معنی و مفهوم حرف‌هایش توجه نداشتم. فقط سعی می‌کردم مثل شعرهای کتاب‌های درسی آنها را حفظ کنم.

آن شب گذشت. بعد از آن هم به جز چند ملاقات کوتاه در منزل ایشان، و یکی دو بار هم در مهمانی‌های فامیلی، (که بسیار کم در مهمانی‌های فامیلی حضور می‌یافت) دیگر توفیق

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

دیداری دست نداد. اولاً به دلیل شخصیّت خاص او که اهل انزوا بود و پرهیز داشت از روابط زیاد با دیگران. ثانیاً به دلیل آنکه وجود ۱۷ سال اختلاف سن از نظر عوالم ذهنی ما را از هم دور می‌ساخت و یقیناً مصاحبت من برایش چندان جالب نبود. در عین حال از آنجا که من ناچار شدم حدود ۶ـ۷ سال (دوران تحصیل دانشگاهی و خدمت سربازی) از تهران دور باشم، این مسئله نیز موجب شد که نتوانم بیشتر با او صمیمی شوم.

در آن سال‌ها ارتباط من با او خلاصه می‌شد در تلفن‌های گاهگاهی و نامه‌ای که برایش می‌نوشتم. امّا علیرغم بعد مکان و کمبود ارتباط روز به روز علاقه و ارادت من نسبت به او و لطف و محبت او نسبت به من بیشتر و عمیق‌تر گشت.

اولین ملاقات طولانی و «خاص الخاص» من با او روز ۵۴/۷/۱۱ اتفاق افتاد. آن روز که از ۱۰ صبح تا ساعت ۵ بعدازظهر در خدمتش بودم مجالی دست داد تا در همان اطاق محقّر و با صفایش در خلوتی دوستانه، کمی به حریم زندگی معنوی او نزدیک شوم. از هر دری سخنی و گلگشت و گل چیدنی از هر چمنی. بیشتر او می‌گفت و من شنونده بودم. محمودی در مجموع مردی خوش‌برخورد و خوش‌اخلاق، با سعه‌ی صدر، جذاب، خوش مشرب، خوش حافظه، و خوش خاطره بود.

استعداد طنز و شوخ‌طبعی در وجودش به نحوی بارز حسّ می‌شد امّا جز در محافل خصوصی با دوستان صمیمی این استعداد مجال بروز نمی‌یافت. از آنجا که در یک خانواده‌ی به تمام معنی مذهبی پرورش یافته بود عمیقاً به وجود خدا و عالم دیگر اعتقاد داشت و به قول استاد تجویدی (رابطه‌ی خاصی با خدا داشت). این اعتقادات را نه از راه چون و چراهای فلسفی و کلامی به دست آورده بود، و نه با تلقینات سنّتی و موروثی. بلکه در این زمینه به نوعی کشف و شهود باطنی و قلبی تکیه داشت. بدون آنکه اهل مطالعات فلسفی و کلامی باشد، معمولاً بر اساس آنچه نزد فلاسفه به «برهان نظم» مشهور است سخن می‌گفت و غالباً به گفته سعدی تکیه می‌کرد که:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

در عین حال بر مبنای اصول اخلاقی نیز خدا را برای خود اثبات کرده بود. می‌گفت: [نمی‌توانم بپذیرم که تمام معنی و هدف و مقصود از هستی انسان در این دنیا فقط منحصر باشد به همین عمر چند روزه‌ی دنیائی، و سعادت بشر هم فقط خلاصه شده باشد در برخورداری

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

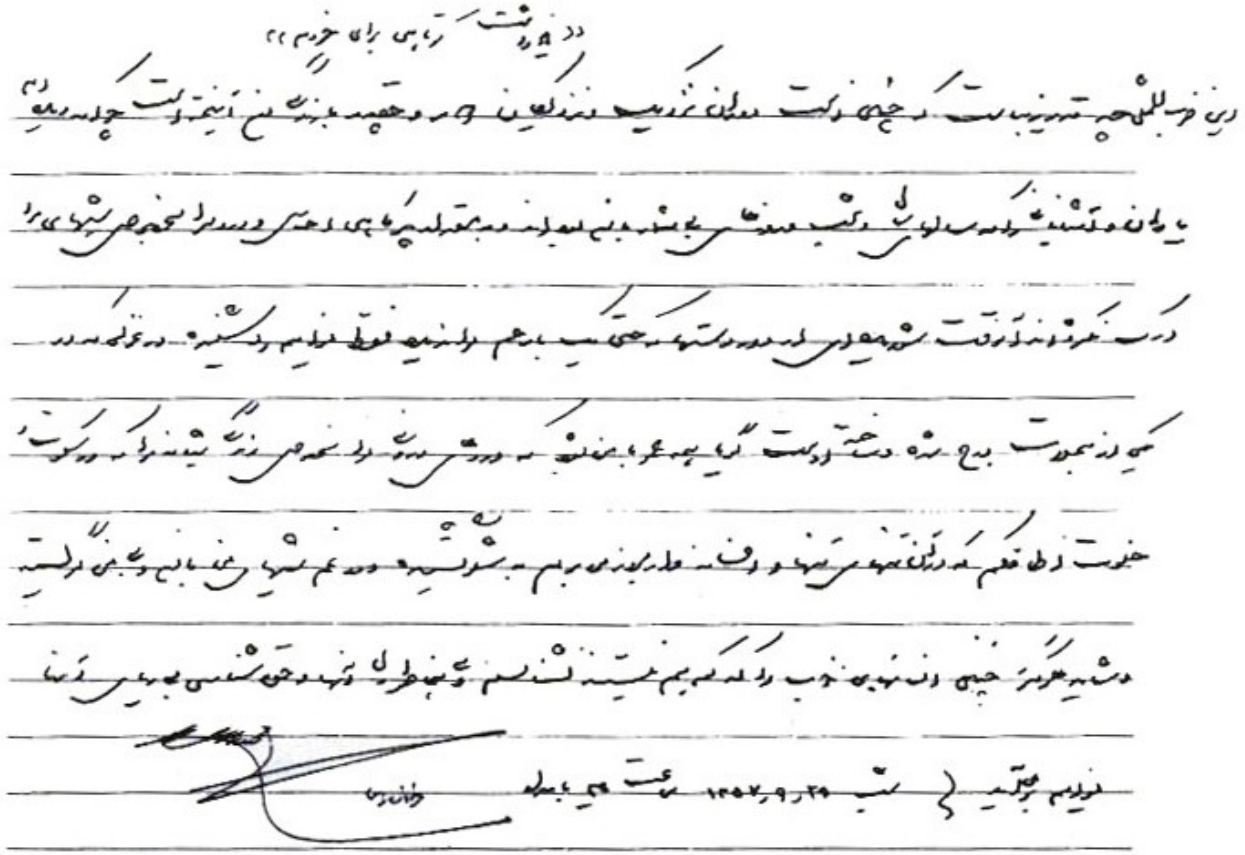

یادداشت کوتاهی برای خودم

این ضرب المثل چقدر زیباست که چنین است، دوران نزدیک و نزدیکان دور، و چقدر با زندگی من آمیخته است. چرا که دیده‌ام یاران و آشنایانی را که سال‌های سال و شب و روزهای بی‌شمار با من بوده‌اند و به مقدار پر کاهی احساس و درد مرا، بخصوص شب‌های مرا درک نکرده‌اند. آنوقت شوریده‌ای از دوردست‌ها که حتی یکبار هم مرا ندیده فقط نوایم را شنیده، در غزلی که در یکی از مجلات درج شده و ساخته‌ی اوست گویا همه‌ی عمر با من بوده که دردهای درونی مرا، بخصوص زندگی شبانه‌ی مرا که در سکوت و خلوت اطاقکم که در آن تنهای تنها و افسانه‌وار به روز می‌برم به شعر کشیده و در غم شب‌های من، با من و بی من گریسته و شاید هرگز چنین انسان‌های خوب را که کم هم نیستند نشناسم، ولی به خاطر دل آنها و حق‌شناسی بی ریای آنها نوایم بر می آید.

۵۷/۹/۲۹ ساعت ۳ بامداد

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

هر چه بیشتر از لذایذ و نعمت‌های مادّی این جهان... از همه‌ی این حرف‌ها هم که بگذریم، برای من که از کودکی به سبب تربیت خانوادگی با قرآن مأنوس بوده‌ام، و در کنار آن هم همواره از افکار اولیاء و عرفای بزرگ بهره‌مند گشته‌ام اصلاً چه نیازی به دلیل و برهان هست. همینکه انسان‌های بزرگ و جاودانه چون انبیاء و اولیاء خودمان، و عرفای عزیزی چون مولوی، حافظ، سعدی،... و غیره به خدا اعتقاد داشته‌اند، حتی اگر بدون تحقیق شخصی و فقط بر مبنای ارادت قلبی خویش نسبت به ایشان وجود خدا را بپذیرم باز به راه صواب رفته‌ام. چون اساس ارادت در پذیرفتن بی‌چون و چرای سخنان پیر و مراد است، و این بزرگان همه برای من پیر و مراد و راهنمای خیرخواه و مشفق هستند].

به هر تقدیر، از اینگونه دیدارهای «خاص الخاص» به دفعات پیش آمد، و طی هریک از این مراتب آشنائی من با دنیای معنوی پر فضیلتش بیشتر شد. هرچند به دلیل آنکه من و او به هر حال در دو دنیای متفاوت زندگی می‌کردیم، این ارتباط نیز آنطور که باید و شاید باعث همدلی و نزدیکی روحی میان ما نشد.

لذا در مجموع رابطه‌اش با من نیز مثل رابطه با اغلب دوستانش تحت‌الشعاع روحیه انزواطلب او قرار گرفت و نتوانست استمرار بیشتر و عمیق‌تری یابد. اغلب وقتی که با او تماس می‌گرفتم بهانه‌ای می‌آورد و علی‌رغم آنکه همیشه می‌گفت: [عزیزجان این مصاحبت‌های کوتاه کافی نیست، باید «چلّه بنشینیم»] ولی من می‌فهمیدم که نباید مزاحمش شوم و با سماجت خویش او را بیازارم. امّا لطف او در همه حال شامل حال من بود، و اغلب با پیغامی و سلامی دلم را شاد می‌ساخت. برای کنسرت‌های رسمی‌اش نیز «کارت دعوت مخصوص» مرا فراموش نمی‌کرد.

بدین ترتیب زمان گذشت و رسیدیم به سال ۱۳۶۱ و در این سال به لطف خدا باز توفیقی حاصل شد و ما همچنانکه در راه و بیراه زندگی به سوی مرگ پیش می‌آمدیم، سرپیچ یکی از کوچه‌های خلوت زندگی به هم رسیدیم. گوئی موسم آن «چله‌نشینی» که او همیشه می‌گفت و من همیشه آرزویش را داشتم رسیده بود. از طریق خواهرم که تلفنی از مادر او شنیده بود، خبردار شدم که به دیسک کمر مبتلا شده، و در حالیکه پزشک برای او «استراحت مطلق» تجویز کرده در خانه بستری است.

با شنیدن این خبر خیلی متأثر شدم. او که عیال و فرزندانی نداشت تا در این «زمینگیری» وسایل استراحت و معالجه‌اش را فراهم کنند. از تمام اطرافیان او حالا فقط یک مادر پیر برایش مانده بود

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

که دیگر خودش نیز احتیاج به پرستار داشت. خیلی که سرحال بود می‌توانست غذایی برای او آماده کند و لیوان آبی به دستش بدهد.

درنگ را جایز ندیدم تلفنی به او زدم و حالش را پرسیدم. ماجرای زمینگیری‌اش را گفت. اجازه خواستم که به دیدارش بروم. یکی از روزهای اوایل آبان ماه بود. در همان اطاق کذائی خوابیده بود. هزار خواهش و التماس کردم تا راضی شد که چند روزی مهمان من باشد. این یک فرصتی عالی بود که من و او برای مدتی حدود یک هفته با هم زندگی کردیم. البته گاهی دیگران هم برای احوال‌پرسی‌اش می‌آمدند امّا اغلب اوقات را فقط من بودم و او. در خلوتی پر برکت که از تصدّق آن بسیار معماهای من راجع به فلسفه‌ی موسیقی آوازی و سلوک عاشقانه‌ی زندگی او حل شد.

محمودی اصولاً کم‌حرف و ساکت بود. جز در محافل دوستانه‌ی بسیار صمیمی که خودش را آزاد از هر نوع ملاحظه‌گری، و کلاملاً راحت می‌یافت به تفصیل سخن نمی‌گفت. امّا گاهی که در حضور دوستی صمیمی فرصتی مناسب برای بیان آراء و عقایدش می‌یافت چنان توسن کلام به سرعت و کثرت می‌دوانید که عنان زمان از دست می‌داد. گوئی تعجیل داشت که هر چه گفتنی دارد زودتر بگوید. در آن لحظات چنان می‌نمود که اصولاً حضور مخاطب را نیز فراموش می‌کند. و برخی قضایا را نه فقط برای مخاطب حاضر و در کنار، بلکه برای مخاطبینی غایب و بی‌شمار می‌گفت. از قول آقای جواد فاضلی بشنوید که: [قرار بود من و محمودی برای سفری کوتاه با هم به خوانسار برویم. سحرگاه یک روز تابستانی حدود ساعت ۴ بامداد با اتومبیل از منزل او حرکت کردیم. به محض حرکت پس از احوالپرسی و سخنان معمول صحبتش گل کرد، و چندان از هر دری سخن گفت و مسائل و مشکلات اجتماعی ـ هنری‌اش را برشمرد و به نقل حکایات گوناگون پرداخت که من با اشتغال خاطر به شنیدن سخنانش اصلاً خستگی رانندگی در آن فاصله‌ی طولانی را حسّ نکردم. نزدیکی‌های گلپایگان رسیده بودیم که محمودی پرسید: راستی هنوز به بهشت‌زهرا نرسیده‌ایم؟! و من فهمیدم که او چنان غرق در احوال خود بوده که نه تنها بعد زمان، بلکه بعد مکان را نیز در نیافته. گفتم حواست کجاست. تا نیم ساعت دیگر به خوانسار می‌رسیم]. در آن یک هفته که میزبان محمودی بودم او به راستی چنان حالی داشت. هر فرصتی را چنانکه گوئی قرن‌ها منتظر آن بوده به گفتن مسائل مهم و حائز ارزش می‌پرداخت. پرده‌ها را پس می‌زد و تا جائی دیگر بیش از آن برایش امکان نداشت حقایق تلخ زندگی‌اش را بازگو می‌کرد. هرچند من هنوز عمیقاً به کنه افکار او وقوف نداشتم و راجع به بسیاری مطالب از اهمیّت آنچه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

می‌گفت غافل بودم، امّا خوشبختانه فهم تیز و تشخیص و تمیز او آنقدر بود که بتواند از پس آن حجاب غفلت من حقیقت نیاتم را درک کند و برای آن سخنان به من اعتماد نماید. گوئی رازهای دلش را چون امانتی به من می‌سپرد. اغلب او سخن می‌گفت و من شنونده بودم، امّا گاهی که با سئوالی رشته‌ی سخن را عوض می‌کردم باز هم او سعی می‌کرد تا همان سئوال ساده‌ی مرا به مطالب مهم ربط دهد و فرصت را به شرح مسائلی که از نظر خودش با اهمیّت بود بپردازد. اکنون از «یک سینه‌ی سخن» که او داشت و بخشی را گفت به چند مسئله مهم که با تمام جزییاتشان در خاطرم مانده‌اند اشاره می‌کنم. البته این سخنانی که از قول او می‌شنوید مسلّماً عین عبارات او نیستند، بلکه معنی از اوست و نقل عبارت از من.

از جمله سئوالاتی که در آن ایّام صفا و صمیمیّت ابتدا او از من پرسید و من به خودش بازگرداندم این بود که: چرا تا کنون ازدواج نکرده‌اید؟ پاسخ داد: [چه در گفتگوهای روزمره ـ با آشنایان و دوستان ـ و چه در مصاحبه‌های رادیویی، مطبوعاتی که در گذشته انجام داده‌ام این سئوال را از من پرسیده‌اند. واقعاً هم تجرّد در زندگی یک فرد از یک سنّی به بالا اولین سئوالی است که راجع به او در ذهن هرکس مطرح می‌شود. مردم کنجکاوند و بسیار هم طبیعی است که کنجکاو باشند.

چون ازدواج به هر حال یکی از مسائل مهم زندگی است و به عنوان یک سنّت دینی هم بدان توصیه شده. پس کسی که چنین امر مهمی را جدّی تلقی نکرده خود به خود در چشم دیگران آدم «متفاوت»ی جلوه می‌کند. هرکس می‌خواهد علت آن را بداند، و پیش خود حدس‌هائی نیز می‌زند. آنچه من به طور کلّی می‌توانم بگویم این است که به هیچ‌وجه از مخالفین ازدواج نبوده و نیستم. بلکه اتفاقاً آدمی هستم اهل زندگی و دوستدار کانون گرم خانواده. از همان روزگار نوجوانی هم می‌دانستم که تجرّد را تا یک جائی می‌شود تحمل کرد. از آنجا به بعد دیگر زندگی در تنهائی بسیار سرد، یکنواخت و کسالت‌بار می‌شود.

البته من در عنفوان جوانی در یک عشق پرشور ناکام ماندم[۷۰] . و آن مسئله تا مدت‌ها در

۷۰. حدوداً ۲۰ سال پیش محمودی در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی گفته است: [من یک بار در سنین ۲۱ـ۲۲ سالگی عاشق شدم که این عشق به ناکامی انجامید، و از آن پس دیگر عشقی با آن درجه ایثار و شوریدگی و شیفتگی به سراغم نیامید... و حالا به این گفته اعتقاد پیدا کرده‌ام که یک انسان فقط یک بار در زندگی به عشق واقعی دست می‌یابد و حالا سال‌هاست که خاطره‌ی آن عشق (یعنی اولین و آخرین عشق) در من باقیست. من چگونه می‌توانم با این حالات درونی تن به ازدواج بدهم. مگر نه اینکه ازدواج باید با عشق توأم باشد. مصاحبه با مجله زن روز←

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

رویگردانی من از ازدواج موثر بود. ولی در سن و سال فعلی در حدود ۴۸ سالگی به ازدواج بیشتر به عنوان یک ضرورت اجتماعی نگاه می‌کنم تا یک نیاز عاطفی و ناشی از دلباختگی. در حقیقت هم مهم‌ترین دلیلی که تا کنون مرا از این کار بازداشته مربوط به مشکلات اقتصادی ـ اجتماعی‌اش بوده.

یعنی با این روحیّات که در خودم سراغ داشتم، از اینکه می‌دیدم نمی‌توانم به هر شکل و قیمت معاش و رفاه زنی و فرزندانی را تامین کنم لذا از آن منصرف می‌شدم. فکرش را بکنید. در روزهای اوج شهرت من کدام زنی ممکن بود ازدواج با مرا بپذیرد و پس از مدتی سر و صدایش بلند نشود که: (ای بابا تو مگر از فلانی و فلانی کمتری که اینجا و آنجا می‌خوانند و زندگی به آن مفصّلی هم دارند): راستی کدام زنی حاضر می‌شد با مردی ازدواج کند که حتی از پذیرفتن دعوت رجال درجه اول مملکتی و افراد ثروتمند خودداری می‌کند، در حالی‌که می‌داند حاضراند گرانبهاترین هدیه‌ها را برای او فراهم کنند، آنگاه او و زن و بچه‌اش ناچار باشند به یک زندگی مختصر و فقیرانه قناعت کنند! در بین هنرمندان کم نیستند کسانی که به خاطر همینگونه وسوسه‌های اهل و عیال چه به صورت آشکار (در کاباره‌ها) و چه به صورت پنهان، (در بزم‌های خصوصی اعیان و اشراف) می‌خوانند و پول‌های کلان هم می‌گیرند].

با یک جمله‌ی معترضه از او پرسیدم، در مورد کاباره‌ها حق با شماست و من می‌دانم که شما همیشه با این هنر فروشی مخالفت کرده‌اید. امّا چه اشکالی دارد اگر یک آدم محترم و با فرهنگ هنرمندی را شبی به خانه‌اش دعوت کند و در مقابل محبّت او به عنوان قدردانی هدیه‌ای به او بدهد؟

او که گوئی اصلاً توقع چنین سئوالی را از من نداشت؛ با لحنی حاکی از تعجب گفت: [این دیگر بستگی دارد، به اینکه شما اصلاً چه تعریفی از هنر داشته باشید. من فقط عرض می‌کنم وقتی هنرمندی در یک محفلی نامناسب بخواند یا ساز بزند خواه ناخواه باید تابع فضای محیط بشود. دیگر نمی‌تواند خودش باشد. باید ادا در بیاورد و چیزی بخواند و طوری بخواند که مورد پسند مهمانان رنگارنگ حاضر در آن محفل باشد.

اگر آوازش غمگین باشد ممکن است حوصله‌ی حضار سر برود. اگر طولانی شود خمیازه‌ها

← شماره ۷۰۲].

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

شروع می‌گردد، اگر یک قطعه‌ی «خوش ریتم» نواخته شود فوری «بشکن و بالا بنداز» شروع می‌شود... و الخ.

در یک مهمانی همه جور آدمی ممکن است باشد. طبعاً وجود هنرمند در این‌گونه مجالس به مثابه‌ی جزئی از آلات «تکمیل آن شب» به حساب می‌آید، نه یک انسان اهل معنی و هنر. خصوصاً وقتی که موضوع پول و هدیه نیز پیش آید چنانچه قبول کند به یک کاسب تبدیل شده. یعنی کاری کرده و «مزدی» گرفته. چنین عملی اسمش کاسبی است نه هنر. وانگهی به محض قبول دعوت اول بلافاصله در همان مجلس دعوت دوم هم می‌شود... و دعوت سوم و... آن وقت تا به خودش آید تبدیل شده است به سرپرست یک «بنگاه شادمانی» که باید مدام به فکر پرسنل و تنظیم برنامه باشد.

از همه‌ی مسایل مهم‌تر حال خواننده است. اصل و اساس در هنر آواز مربوطه به حال روحانی خواننده است. وقتی قرار شد مزد بگیری دیگر نمی‌توانی بگوئی حالم برای خواندن مناسب نیست. باید با حال و بی‌حال در هر شرایطی بخوانی. چون اجیرت کرده‌اند. باید هر ساعت که خواستند بخوانی، و هر ساعت که نخواستند قطع کنی. یعنی وسیله‌ی سرگرمی و آلت دست مردم بشوی. تفاوت هنرمند و کاسب در همین است که برای کاسب فرق نمی‌کند کالایش را در کجا و به چه کسی بفروشد. از نظر او هرکس که پول داشته باشد می‌تواند مشتری کالایش باشد. امّا هنرمند حق ندارد محصول ذوق خویش را در هر بازاری ارائه کند. من واقعاً تعجب می‌کنم از آن هنرمندانی که می‌توانند در هر شرایطی بخوانند. **خواندن برای من مثل شعر گفتن است برای شاعر. همانطور که شاعر نمی‌تواند هر موقع از او خواستند شعری بگوید، من هم نمی‌توانم بنابر فرمایشات آواز بخوانم.**

ملاحظه می‌کنید که موضوع بسیار حساس‌تر از آن است که فقط به نوع مجالس و سطح فهم و فرهنگ حضار محدود گردد. حتی در محافل بسیار جدّی و در حضور افرادی که همه با فرهنگ و اهل هنر نیز باشند باز هم چنانچه هنرمند بدون حال مساعد (که لازمه خلاقیّت هنری است) بخواند، قبول می‌فرمائید که خواندنش به هر حال یک کار مصنوعی و صرفاً رفع تکلیف است. ممکن است فکر کنید من دارم زیاد سخت می‌گیرم و وسواس به خرج می‌دهم. ولی باور کنید مسئله از نظر من نه مربوط به سختگیری احساساتی است، نه مربوط به سلیقه و خصوصیات شخصیّتی. بلکه یک حقیقت واقعی است. خواندن برای من همیشه منوط به داشتن حال خلاقه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بوده است. این یک دم است. یک «آن» است که تا در آدم حلول نکند نمی‌تواند آواز طبیعی و سالم ارائه دهد. گاه پیش می‌آید که در سنگین‌ترین مجالس، حتی وقتی که بهترین سازها انسان را همراهی می‌کنند باز آدم حال خواندن که چه عرض کنم، حتی حال سخن گفتن هم ندارد[۷۱]. از همه‌ی این مطالب هم اگر بگذریم، آنچه من به تجربه فهمیده‌ام این است که رفت و آمد زیاد با مردم داشتن اشتغال خاطر ایجاد می‌کند و انسان یک موقع به خود می‌آید که پیرامونش را خیل کثیری از مردمِ به ظاهر علاقمند با افکار و سلیقه‌ها و تقاضاهای مختلف گرفته‌اند و ممکن است اگر کسی مثل من بی‌ظرفیّت باشد آن همه اظهار اشتیاق و علاقه را به اصطلاح «به ریش بگیرد» و در نتیجه یا به عُجب دچار شود، و یا ناچار شود در اثر «رودربایستی» برای راضی نگهداشتن آن فوج علاقه‌مند در محذور اخلاقی قرار بگیرد، و خدای ناکرده جاهائی برود و کارهائی بکند که بدانها مایل نیست.[۷۲]

من از همان روزهای آغاز کارم این پند حکیمانه‌ی حافظ را آویزه‌ی گوش جان خود ساختم که فرموده:

۷۱. محمودی در یک مصاحبه‌ی رادیویی با آقای بهمن بوستان گفته است: [آواز هیچ‌گاه در آستین من نبوده، بلکه همیشه آواز در خون و جان من بوده] و با این سخن کوتاه در واقع نشان داده که تمام کسانی که می‌توانند در هر شرایطی بخوانند آواز را در آستین خود دارند که به راحتی هم می‌توانند آن را ارائه دهند. در حالی‌که آواز وقتی در جان کسی باشد دیگر از جان آواز برآوردن کاری نیست که در هر شرایطی ممکن باشد. آقای سیامک غفاری (دوست قدیمی و صمیمی محمودی)، در این باره گفته است: [محمودی جائی نمی‌رفت. معاشرتی نداشت. به حریم زندگی‌اش جز سه چهار نفر کسی را راهی نبود. دوست نداشت کسی از او درخواست خواندن کند، اگر هم مجبور می‌شد فقط وظیفه‌ای بود که انجام می‌داد. اما وقتی می‌خواست خودش باشد چنان ناله‌ای سر می‌داد که...] همچنین در دفتر یادبود محمودی یک بیت شعر از شاعر خوب اصفهان (و دوست محمودی) آقای جمال جناب نوشته شده که همه‌ی منظور ما را از این بحث به خوبی روشن می‌کند:

با سه تار خود عبادی زنگ از دلها زدود حیف محمودی ما حال غزلخوانی نداشت

این شعر آقای جناب مبین همان نظر محمودی است که نشان می‌دهد او در هنر آواز به راستی معتقد به مذهب اصالت حال بوده و چنانچه حال مساعد برای خواندن نمی‌داشته، حتی در شرایطی که یگانه‌ای چون استاد عبادی ساز می‌نواخته از خواندن پرهیز می‌کرده.

۷۲. مهندس همایون خرم راجع به پرهیز محمودی از حضور در محافل و اجتماعات گفته‌اند: [انزوای محمودی کاملاً آگاهانه و از نوع انزوای اهل سلوک بود. حالت مذهبی داشت. پرهیز از این امر بود که مبادا تحت تأثیر دیگران به کارهایی بپردازد که شایسته او نیست ـ ویدئو ۲ـ].

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ترا آن به که روی خود ز مشتاقان بپوشانی که سودای جهانگیری غم لشگر نمی‌ارزد

به خصوص که مولوی هم در قصه‌ی پیر جنگی به ما گفته است که بیشتر مردم برای چه، و تا کی اهل موسیقی را دوست دارند. در تمام دوران گذشته با وجود تقاضاهای زیادی که برای شرکت در برنامه‌های تلویزیونی از من شد هیچگاه قبول نکردم[۷۳] پس من که حتی در تلویزیون نمی‌توانم راحت باشم و خاطرجمع، در یک مهمانی چطور می‌توانم برای خواندن حضور قلب داشته باشم].

با وجود دلایل محکم او باز هم احساس می‌کردم که به پذیرش عقایدش مجاب نشده‌ام. پرسیدم آیا قبول دارید که هنرمند هم به هر حال یک انسان است و برای اینکه بتواند به کارش بپردازد ناچار است از محلّی امرار معاش کند؟ در جامعه‌یی که هیچکس به فکر هنرمند نیست اگر بخواهد زندگی‌اش را از راه دیگری تامین کند آنگاه چطور فرصت می‌یابد که به هنرش بپردازد؟ پاسخ داد: [در واقع همه‌ی معماها از همین نکته آغاز می‌شود. واقعیّت این است که در جامعه‌ی ما هنرمند به محض شروع کار به یک دو راهی می‌رسد که از هر طرف برود بن‌بست است. اگر به دنبال زندگی برود ناچار است هنرش را ذبح کند، اگر به دنبال هنر برود به عاقبت من و امثال من دچار می‌شود. ولی آنچه من می‌گویم این است که وقتی در این جامعه نمی‌شود هنر و زندگی را در کنار هم داشت، آنکه در این راه می‌آید باید از ابتدا آگاه و مسئول وارد گود شود. یعنی باید بداند که در این راه نان و حلوا خیر نمی‌کنند، و جز مسئولیت و رنج و مشقت چیزی در انتظارش نیست. با این همه من حاضرم تا یک جائی با شما مماشات کنم و بپذیرم که اگر هنرمندی واقعاً در تنگنای بیش از حد قرار گرفت برای تامین یک زندگی مختصر تا اندازه‌ای از اصول معنوی کارش عدول کند. امّا شما می‌دانید و اصلاً این یک واقعیت روشن است که بسیاری از این «هنرمند نمایان» در حقیقت برای رهائی از محرومیّت و فقر نیست که «هنرفروشی» را پیشه‌ی خود کرده‌اند. بلکه اصلاً از آغاز با نیّت و هدف دیگری چون کسب شهرت و ثروت و غیره

۷۳. در مصاحبه‌ای با مجله جوانان (شماره ۴۷۱ مورخه ۵۴/۹/۳) محمودی گفته است: [عده‌ای از من می‌پرسند که چرا به تلویزیون نمی‌آیم. من می‌گویم موسیقی اصیل ایرانی تصویری نیست. چون خواننده اصیل در تلویزیون یا باید به خودش و ظاهرش برسد یا به آوازش. اگر بخواهد به خودش و تصویرش و ژستش فکر کند که مسلماً آواز نمی‌تواند بخواند و بالعکس نیز همین است. شما کافی است سیاوش شجریان خواننده خوب ایرانی را در رادیو و تلویزیون مقایسه کنید و آنگاه فاصله تحریر، وسعت صدا و قدرت را ببینید. و...]

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

به این راه آمده‌اند. در بین آنها که به شدیدترین وجه هنر را به منجلات ابتذال کشیده‌اند من کسی را نمی‌شناسم که واقعاً برای نجات از فقر چنین کاری کرده باشد. همه‌ی ایشان به حرص و آز سیری‌ناپذیر مبتلایند که هیچ حد و مرزی برای پول و ثروت نمی‌شناسند. مثلاً آن آقائی که با «هنرفروشی» به جائی رسید که می‌خواست هواپیمای خصوصی بخرد آدم فقیری بود؟ آنقدر در این کج‌روی افراط کرد که بالاخره فریاد بنان بلند شد و همه چیز را در مطبوعات گفت][۷۴].

با شنیدن اینگونه نظریاتش بود که آن روزها متوجه می‌شدم در صحبت‌هایم با هنرمندی مواجه هستم که راجع به جزئی‌ترین نکات کارش به دقت اندیشیده و همه‌ی مسائل را بررسی کرده. پس در دنیای هنر، این روزگار دون و بازی چرخ گردون نیست که (یکی را می‌دهد صد ناز نعمت ـ یکی را لقمه‌ای آغشته در خون) بلکه این طرز تلقی انسان‌ها از معنای هنر است که چنین فاصله‌ی وحشتناکی میانشان ایجاد می‌کند.

آن روزها احساس می‌کردم که محمودی پشت آن پیکر رنجور و بیمار که به خصوص در

۷۴. استاد بنان در مصاحبه‌ی خود با روزنامه‌ی کیهان مورخه ۵۵/۶/۲۳ گفته‌اند: [آقای موسیقیدان اگر هواپیمای شخصی می‌خواهید یا چهار تا پیانو لازم دارید راهش لجن‌مال کردن موسیقی نیست... آخر این چه حرفی است. آیا یک هنرمند برای گرفتن پول بیشتر باید به هنرش خیانت کند. آدم می‌تواند هروئین بفروشد. می‌خواهم بی‌ادبانه‌تر صحبت کنم. فرض کنید از زنی بپرسیم چرا نانجیب شده‌ای و او بگوید زندگی‌ام نمی‌گذشت. اجباراً تن به این کار دادم. آیا این حرف درستی است؟ این هم می‌شود دلیل که آدم برای درآمد بیشتر خودفروشی کند. آقای موسیقیدان تو با ۱۰ هزار تومان هم می‌توانی زندگی مرفهی داشته باشی، این پول کمی نیست. اما اگر هواپیمای شخصی می‌خواهی یا چهار تا پیانو لازم داری، می‌خواهی سال به سال اتومبیل یک میلیون تومانی‌ات را عوض کنی از راه دیگری اقدام کن. چرا موسیقی را داری خراب می‌کنی. این دلیل نمی‌شود که ما موسیقی خودمان را له کنیم. این خیانت به موسیقی است. خیانت به مردم است]

ملاحظه می‌فرمائید که سخنان استاد بنان اگر چه دقیقاً ۲۰ سال پیش گفته شده‌اند ولی همین امروز هم شنیدن آنها بر بسیاری از موسیقیدان‌های ما واجب است. چون امروز هم به نحو دیگری چنین سوداگرانی در جامعه‌ی هنر ایران وجود دارند که اگرچه به کاباره‌ها نمی‌روند، و اگرچه به جای ترانه‌های آنچنانی آوازهای عرفانی می‌خوانند، ولی همه در حقیقت یک کار می‌کنند. به قول بنان، خیانت به موسیقی. به طور کلی تمام هنرمندان در هر رشته‌ای و در هر عصری باید مضمون کلّی سخنان بنان را در این جمله‌ی مشهور لوئیس بونوئل متفکر و هنرمند بزرگ عالم سینما به خاطر بسپارند که گفته است:

غم نان هرگز عذری برای فاحشگی هنر نیست. (نقل از نوشته‌ی دکتر باقر پرهام در کتاب مسعود کیمیایی ص

(۱۱)

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

سال‌های آخر با وجود «دپرسیون» وحشتناک و انزوای کشنده جز با مصرف آرامبخش‌های قوی و مسکن و مخدر نمی‌توانست بر سر پا نگهداردش، روحی بس پریشان‌تر و دردمندتر داشت. روحی که به نظرم می‌رسید تاب تحمل آن قالب تنگ را نداشت و گاهی که از فرط ملال به ستوه می‌آمد سعی می‌کرد خود را همچون پرتوی از نور تا لب پنجره‌ی چشم‌ها بکشاند و به جای آن همه تکرار کسالت‌آور کلمات تنها در یک نگاه پرمعنی حقیقت لطیف عشق و ایمانش به موسیقی ایران را به من تفهیم نماید.

چه تب و تاب و کوشش پر صداقتی داشت برای آنکه بتواند هر سئوال مرا زمینه‌ی شرح و تبیین جدّی‌ترین مسائل اعتقادی خویش سازد. در وهله‌ی نخست او فقط می‌خواست برای من فلسفه‌ی ازدواج نکردنش را بگوید که دیدیم چطور آن همه مطالب را چاشنی آن ساخت.

به او گفتم حالا از ازدواج بگذریم، امّا با این وضعی که شما خود را در آن قرار داده‌اید اصلاً تامین حداقل معاش برای زندگی خودتان هم مشکل شده. بالاخره باید کاری بکنید. گفت: [می‌فرمائید چه کار بکنم. بروم لبوفروشی بکنم، و آن محمودی خوانساری را که سال‌ها مورد احترام این مردم بوده برای یک لقمه نان توی کوچه و خیابان مایه‌ی ریشخند و تمسخر همان مردم سازم].

شرمگین و عذرخواه گفتم، نه. منظورم این بود که مثلاً به رادیو برگردید. این روزها از رادیو تلویزیون گاهی آواز ایرانی پخش می‌شود. حتی آقای شجریان و برخی دیگر از خوانندگان جدید اغلب آوازهای بدون سازشان از رادیو پخش می‌شود. مثنوی می‌خوانند یا اشعار عرفانی. شما هم می‌توانید این کار را بکنید.

حتماً با سابقه‌ی پاک و عزتی که در رادیوی گذشته داشته‌اید با همکاری شما موافقت خواهند کرد. این کار اگر هم درآمدی نداشته باشد لااقل باعث می‌گردد که از این خاموشی و فراموشی بیرون آئید. نگاهی به من کرد، و چه نگاهی. به قول سعدی «نگه کردن عاقل اندر سفیه» و گفت: [من این کار را بلد نیستم. بدون ساز خواندن کار خوانندگانی امثال مرحوم ذبیحی است. اصلاً لحن دیگری می‌خواهد که من نمی‌توانم آن را در صدایم ایجاد کنم. دیگران آزادند که هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند. اما من برای خودم از این آزادی‌ها قائل نیستم]. گفتم پس می‌خواهید چه کار بکنید. گفت: [به قول هدایت می‌نشینم در اطاقم و با سایه‌ی خودم حرف می‌زنم].

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

از آنجا که با این سخن مرا به یاد انتحار هدایت انداخته بود پرسیدم، آیا تا به حال به خودکشی فکر کرده‌اید؟ گفت: [من اعتقاداتی دارم که در هیچ شرایطی به من اجازه‌ی انتحار نمی‌دهند. با آنکه اغلب احساس می‌کنم که دیگر به انتهای راه رسیده‌ام و هیچ انگیزه‌ای برای زندگی ندارم، ولی هیچگاه چاره‌ی کارم را در خودکشی ندیده‌ام. امیدوارم که بتوانم این چند صباح باقیمانده‌ی عمر را هم هر طور شده با این تنهایی سر کنم].

القصّه: هرچه بیشتر او را می‌شناختم بیشتر متوجه می‌شدم که او در محیط زندگی خود ـ علیرغم آن شهرت و محبوبیتی که نزد اهل هنر داشت ـ از نقطه نظر عقاید و افکارش چقدر غریب و ناشناس مانده است.

در این گمان بودم که شاید خودش نیز در این مهجور ماندن و مطرح نکردن کامل و درست افکارش مقصر بوده. پرسیدم چرا تا کنون این مطلب را به این تفصیل جائی مطرح نساخته‌اید. احتمالاً اولین باری است که اینطور اساسی و جامع درباره‌ی اعتقادات خود صحبت می‌کنید. گفت: [معلوم شود به خوبی نمی‌دانید آدم از کجا به دام شیطان می‌افتد. این من نیستم که باید این مطالب را مطرح کنم. چون در آن صورت اسمش می‌شود ادّعا و من هرگز مدعی نبوده‌ام. آنچه شما در این چند روزه از من شنیده‌اید هیچ‌کس دیگر با این تفضیل نشنیده. البته کمابیش با دوستان صمیمی درددل می‌کنم. در مطبوعات هم گهگاه مطالبی گفته‌ام. اما نه اینطور مفصّل که دیگران فکر کنند فلانی دارد این همه فلسفه می‌بافد که خودش را مطرح کند. وظیفه‌ی من تنها آن بوده است که درست زندگی کنم. یعنی آنگونه که شایسته اهل هنر است. دیگر نمره دادن به این زندگی کار مردم است. اگر مطمئن شوم که با یک نمره‌ی ۱۰ (به قول معروف ناپلئونی) قبولم خواهند کرد من با آرامش خاطر هر لحظه برای مردن آماده‌ام].

به راستی هم درست اندیشیده بود. به راه انداختن هرگونه قیل و قالی از سوی هنرمند کاری عبث و بی‌نتیجه است. هنرمند باید فقط کار خودش را انجام بدهد. و قضاوت را به عهده‌ی مردم بگذارد. چنانکه بزرگ اهل هنر فرموده:

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود با مدّعی نزاع و محاکا چه حاجت است

محمودی خوانساری شخصیّتی به تمام معنی مستغنی داشت. همچنانکه از لحاظ مادی بی‌نیاز از کمک و خدمت دیگران زیست، از لحاظ معنوی نیز هیچگاه برای جلب ستایش و تحسین دیگران به دریوزگی نپرداخت.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

می‌گفت: [من همواره در زندگی‌ام یک خدای حیّ و حاضر را واقف و ناظر بر اعمال و احوال خود می‌دانسته‌ام. همان خدا خوب می‌داند که چطور برای آنکه لایق این امانت گران‌قدر که به من سپرده باشم، تمام عمرم را با اضطراب و دلهره طی کرده‌ام، و از آنکه مبادا از نظر لطف و عنایت او بیفتم، علی‌رغم تمام وسوسه‌های شیطانی، به قیمت هرگونه مشقّت و سختی و حرمان، دامن برچیده از کنار مادیات زندگی و لذایذ آن گذشته‌ام. گاهی اوقات که فشار زندگی طاقتم را به انتها می‌رساند و روحم از خستگی و ناامیدی آکنده می‌شود رو به درگاهش می‌آورم و به نیایش می‌خوانم:

یا رب بر خلق نانوانم نکنی بر بوته‌ی صبر امتحانم نکنی
از طعنه‌ی دشمنان مرا باکی نیست مستوجب رحم دوستانم نکنی

* * *

باری، این خاطرات با تمام جزئیاتشان چون فیلمی از نظرم گذشتند و همچنان با پریشانی و اضطراب در مسیر شلوغ خیابان‌ها پیش می‌راندم تا آنکه به خانه‌اش رسیدم. دیدم درب آهنی حیاط باز است و چند تن از آقایان فامیل در محوطه ایستاده‌اند. یادم نمی‌آید که با ایشان سلام و احوالپرسی کرده باشم. به عجله خودم را داخل ساختمان رساندم و یک وقت به خود آمدم که داخل راهروی باریک خانه سر به شانه‌ی خواهرم گذاشته بودم و با صدای بلند می‌گریستم. سراغ او را از خواهرم گرفتم. گفت بالا در اطاقش خوابیده. شتابان به اطاق او رفتم. دیدم همانجا که به دفعات و ساعت‌ها با او به گفتگو نشسته بودم روی به قبله خوابیده. شمد نازکی را که رویش انداخته بودند پس زدم تا باز آن صورت شکسته و پر حجب و حیا را ببینم. چشمانش بسته بود. روی شقیقه‌ی سمت راست (یا چپ) او یک لکّه کبودی به اندازه‌ی یک سکّه‌ی بزرگ با خراشیدگی خون‌آلودی دیده می‌شد. چهره‌اش حالتی درهم رفته و حاکی از احساس درد داشت. پاکت سیگارش را در دستش به شدّت فشرده و له کرده بود. کسی به درستی نمی‌دانست چه ساعتی از شب آن حمله بر او عارض شده بود. از قراین اوضاع برمی‌آمد که در حالیکه پاکت سیگارش را برداشته بود تا جائی برود... یک مرتبه احساسِ (آیا سرگیجه، آیا درد قلب...) که دیگر مرگ امانش نداده بود، تعادلش را گرفته، به زمین افتاده سرش به جائی اصابت کرده... و دیگر

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

چنانکه معلوم بود حتی مجال نیافته بود خود را تا بیرون اطاق برساند و مثلاً مادر را صدا بزند. به هر حال از آن لحظه که افتاده بود تا فردا بعدازظهر حدود ساعت ۳ـ۴ کسی از مرگ او اطلاع نیافته بود.

آن روز مادر پیرش بی‌خبر از همه‌جا، پس از تلفن‌هائی که به محمودی می‌شود و او به همه پاسخِ (هنوز خواب است) می‌دهد، حدود ساعت ۱ تا ۲ یک مرتبه به بالا می‌رود. از ترس اینکه مبادا سر و صدا او را بیدار کند درب اطاق را باز نمی‌کند. فقط از لای در به داخل اطاق نگاه می‌کند و پاهای او را می‌بیند. بیچاره پیرزن گمان می‌کند که روی زمین خوابیده است و لذا با خیال راحت به پایین باز می‌گردد. اما هرچه منتظر می‌شود می‌بیند محمودی بیدار نمی‌شود. حدود ساعت ۴ به قصد بیدار کردنش بالا می‌رود. دیگر ملاحظه سر و صدا را نمی‌کند در را باز می‌کند تا او را بیدار کند، اما او به خوابی رفته است که دیگر بیدار نمی‌شود. من بالای سر او ایستاده بودم و هزاران اگر و مگر و ایکاش و... فکر و خیال به مغزم هجوم آورده بودند. اگر تنها نبود اگر همسر و همدمی داشت. ای کاش لحظه‌ای زودتر خود را به پایین می‌رساند. افسوس که مادر صدایش را نشنیده بود امّا دریغ که تمام آن «اگر و شاید و ایکاش و افسوس»ها پوچ و بی‌فایده بود. تنها آنچه واقعیّت داشت مرگ او بود و بس. لحظه‌ای نگاهم را از چهره‌ی او برگرفتم. فکر می‌کردم باید روح آزاده‌ی او به هیأتی اثیری و لطیف، در همان حوالی اطاق حضور داشته باشد. در خیالم راهی برای «احضار روح» می‌جستم. دلم نمی‌خواست باور کنم که به خاطر چند ساعت تأخیر ناگزیر برای همیشه از دیدارش بی‌نصیب مانده‌ام. همچنانکه از پشت قطرات اشک شعاع مرطوب نگاهم را به صورتش دوخته بودم به نظرم آمد که برای ثانیه‌ای چشم‌هایش را گشود و در آن حال:

من دیدمش به لحظه‌ی آخر به چشم دل — آنگه که سوی وادی دیگر روانه بود
چشمش به دست ساقی و گوشش به قول چنگ — در خاطرش فغان و به لب‌ها ترانه بود
خاموش شد ز یورش طوفان سرد مرگ — آنک او چراغ روشن آن آشیانه بود[۷۵]

۷۵. اشعار فوق سه بیت از غزلی هستند که بنده چند ماه پیش از فوت محمودی در رثای دوست عزیز از دست رفته‌ام رحمت‌الله مظفری سروده بودم که او هم از عاشقان موسیقی اصیل و هم از عاشقان محمودی بود و از قضا درست مانند محمودی در سن ۵۳ سالگی، و همانگونه به سکته قلبی از جهان رفته بود. روان هر دوی ایشان شاد باد.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

از اطاق بیرون آمدم. در طبقه‌ی پایین اعضا فامیل در فکر تدارکات کفن و دفن و آگهی فوت و برگزاری مراسم بودند. اگرچه متأثر و غمگین، امّا نه گریان و شیون‌کنان. به یاد آخرین آواز پخش نشده‌اش با ساز استاد عبادی افتادم که در مایه‌ی دشتی خوانده بود:

گر بمیرم به جز از شمع کسی نیست که او بر من خسته بگرید ز سر سوز امشب

درست حدس زده بود. کسی در مرگ او پر سوز و گداز نگریست. از آن ضجّه مویه‌ها و فغان و شیون‌ها و آه و ناله‌ها که معمولاً پس از مرگ یک جوان، تا مدت‌ها در و دیوار خانه را می‌لرزاند خبری نبود. آخر محمودی حتی میان فامیلش نیز غریب بود. برای همین بود که همیشه خود را از چشم ایشان نیز پنهان می‌داشت. فقط سعی می‌کرد دورادور از احوالشان با خبر باشد.

به قول مولانا:

مرد را صد سال عمّ و خال او یک سَرِ موئی نبیند حال او

سنت ما ایرانیان چنین است که پس از درگذشت عزیزانمان هر مقدار که میسّر باشد صبر می‌کنیم تا همه دوستان و آشنایان را برای مراسم تشیع جنازه و تدفین خبر کنیم و سپس با تشریفات معمول او را به خاک بسپاریم. از آن‌جا که جنازه‌ی محمودی از شب قبل بیش از ۱۵ ساعت در هوای گرم بر زمین مانده بود و دیگر امکان نگهداری آن در خانه وجود نداشت، و در ضمن چون به خاطر شرایط جنگی استفاده از سردخانه‌ی بیمارستان‌ها نیز تقریباً ناممکن بود، لذا پیکر این هنرمند بزرگ شبانه، بدون هیچ بدرقه کننده‌ای، چنان بی‌سر و صدا به آمبولانس متوفیات و از آن‌جا به گورستان بهشت‌زهرا حمل شد که حتی همسایگان دیوار به دیوارش از آن مراسم تشیع جنازه خبردار نشدند.

پس از آنکه او رفت...

ظرف مدتی کوتاه خبر درگذشت محمودی خوانساری به اکثر ممالک جهان مخابره شد، و طی یک دو هفته‌ی اول، صدای جمهوری اسلامی ایران و بسیاری از رادیوهای خارجی در برنامه‌های خود با تجلیل از او یادش را گرامی داشتند. در صفحات نشریات داخلی و خارجی نیز اخبار و مقالات کوتاه و بلندی در این باره منتشر گردید. دوستان و دوستداران محمودی در تهران، شهرستان‌ها و برخی از کشورهای اروپا و آمریکا به یاد او مجالس ترحیم و بزرگداشت برگزار نمودند.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

استاد فرزانه محمودی خوانساری ناگهان ازمیان‌ما رفت در سوگ‌این عزیز زندمیاد روزدوشنبه هفتم اردیبهشت‌از ساعت۱٤ تا۱٦ در دارالتبلیغ امیرالمومنین (ع) (خانقاه صفی‌علیشاه) بمماتم می‌نشینیم.
دکتراکبر کلی- اسداله ملک- ناصرکشاورز - منوچهر خیرخواه- محمد نصرتی- جعفر قدسی‌زاد- اسمعیل برجی- چنگیز روان‌بخش - اسداله جهانفر .

هو

شمع زندگی استاد محمودی خوانساری ، هنرمند وارسته وبا فضیلت افسرد . خورشید یاداین هنرمند یگانه دردل اهل‌هنر تاجاودان پرتوافشان‌باد. روز دوشنبه هفتم‌اردیبهشت ازساعت ۱٤تا۱٦در دارالتبلیغ امیرالمومنین(ع) (خانقاه صفی‌علیشاه) بسوگ این زندمیاد می‌نشینیم.
احمدعبادی- اصغربهاری- حسین‌قوامی- عبدالعلی وزیری- جواد معروفی - مهدی‌خالدی-محمدمیرنقیبی- علی‌تجویدی- حسن‌کسائی- جلیل شهناز- فرامرزپایور- منوچهرجهانبگلو- محمود تاجبخش - حبیب‌الله بدیعی- محمدرضا شجریان - پرویز یاحقی - همایون‌خرم - اسدالله ملک- فرهنگ‌شریف- ناصر مسعودی - کوروس‌سرهنگ‌زاده - جواد آذر -فریدون مشیری - مهینی کرمانشاهی - بیژن ترقی- تورج‌نگهبان- گلشن ابراهیمی - بهمن بوستان -سیامك غفاری -شاهرخ نادری - کاوه دیلمی - کاظم علیزاده.

بانهایت تاثر و تاسف درگذشت ناگهانی آقای محمود محمودی خوانساری را باستحضار فامیل، دوستان، آشنایان‌وهمشهریان عزیز میرساند. مجلس ترحیم زنانه ومردانه فقید سعیدازساعت ۲الی٤ بعدازظهر روز دوشنبه هفتم اردیبهشت ماه جاری در دارالتبلیغ حضرت امیرالمومنین(ع) (خانقاه صفی‌علیشاه)و مراسم شب هفتم از ساعت ۳ الی۴٫۳۰ بعداز ظهر روزسه‌شنبه ۶۶٫۲٫۸ در شبستان شماره چهار بهشت‌زهرا منعقدمیگردد. شرکت‌درمجالس فوق باعث شادی روح آن‌مرحوم وتسلی‌خاطر بازماندگان خواهد شد
خانواده‌های‌محمودی - فاضلی- فخرائی- شهیدی-حجری- تجریشی- اسماعیلی - معصومی - زرکوب‌منش- قرشی - خاموش- محسنی- ضیائی- ملك‌زاده - صدری- نبوی- احمدی - دانش‌مقدم - مهدوی- سروش- ملکی-احمدیان- مدنی- قاضی‌سعیدی - هشامی- فولادمهر - اسدی-امامی- هاشمی- بختیاری- صالحی- صادقی- قاضی- شفیعی - غفاری- صانعی- قربانعلی- نقاش‌مقدم- جواهری- رضائی وسایر خانواده‌های وابسته.

متن آگهی فوت محمودی خوانساری در مطبوعات

خانقاه صفی علیشاه پرشکوه‌ترین مراسم ترحیم هنرمندان را به خود دید. حضور مردم در آن مجلس به نحوی بی‌سابقه، چنان گسترده و انبوه بود که به راستی خارج از پیش‌بینی همگان بود.

بدون تبلیغات آن خبر دهان به دهان گشته و مردم را از سراسر شهر، و بلکه از نقاط دور و نزدیک کشور به خانقاه کشیده بود. مصداق واقعی این سخن که «جای سوزن انداختن نبود» به چشم دیده می‌شد. صحن خانقاه، رواق‌های بیرونی، توی خیابان‌ها (در ضلع شمالی و شرقی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ساختمان) همه‌جا پوشیده از انبوه مردمی بود که برای گرامی‌داشت او قدم رنجه فرموده بودند.

این اجتماع توجه برانگیز مردم نشان داد که محمودی علیرغم مهجوری و گوشه‌گیری، و علیرغم آنکه در زندگی‌اش کمتر از هر هنرمندی در معرض تماس با مردم و بر حسب ظاهر بی‌ارتباط با آنها بود، ولی با کار هنری‌اش در برقراری ارتباط با هموطنان خود یکی از موفق‌ترین‌ها بود.

آقای دکتر صرافی نقل می‌کنند که: [آن روز بنده به اتفاق استاد عبادی به خانقاه آمدیم. استاد به داخل صحن تشریف بردند و من نزدیک درب صحن، در صف خانواده‌ی محمودی ایستادم. یک وقت دیدم مرد جوانی به طرف من آمد و ضمن سلام و احوالپرسی عرض تسلیت نمود. او را متوجه ساختم که «صاحب عزا» کسان دیگری هستند و من هم مثل خود او فقط یکی از علاقه‌مندان به محمودی هستم. هرچند که هنرمندان بزرگ متعلّق به همه‌ی مردم هستند و در واقع همه‌ی مردم به این تعبیر «صاحب عزا» محسوب می‌شوند. گفت من چون دیدم شما اینجا ایستاده‌اید و با اکثر حضار آشنا هستید گمان کردم از بستگان آن مرحوم هستید. به هر حال، من این هنرمندی را که از دنیا رفته اصلاً نمی‌شناختم. و هنوز هم نمی‌دانم او چه مقامی داشته که چنین مراسم پر شکوهی برای ترحیمش بپا گشته. اهل موسیقی هم نیستم. فقط سال‌ها پیش از این یک بار تصادفاً یک آواز این مرد را از رادیو شنیدم. به قدری آن آواز در من تأثیر گذاشت و به دلم نشست که هیچگاه فراموشش نکردم، و امروز وقتی شنیدم که او از دنیا رفته وظیفه‌ی خود دانستم که در مراسم ترحیم او شرکت کنم]

مطلب آقای دکتر صرافی را از آن جهت نقل کردیم که شاهد مثالی باشد در تایید این نظر که محمودی با هنرش ارتباطی قلبی و باطنی با شنوندگان خود برقرار می‌نمود.

صدای جمهوری اسلامی ایران (که آن روزها فقط ۸ سال از تولدش می‌گذشت) برای نخستین بار در بزرگداشت هنرمندی از طایفه‌ی اهل موسیقی برنامه‌ی مفصلی برگزار نمود و ضمن تجلیل از مقام محمودی به خاطر خصال و صفات شایسته‌ی انسانی‌اش قسمت‌هایی از آواز و سخنان او را پخش نمود. این مطلب به خصوص از آن جهت حائز اهمیت است که چنانکه قبلاً نیز گفته‌ایم، آن روزها، از آن‌جا که مسئولین امور فرهنگی و نهادهای ارتباط جمعی در نظام جمهوری اسلامی ایران، بر مبنای خط مشی اسلامی دولت، و به لحاظ مسائل فقهی که با آن مواجه بودند، هنوز راجع به موسیقی و نحوه‌ی ارائه‌ی آن طرح و برنامه‌ی مشخصی تدارک ندیده

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بودند، و همچنین از آنجا که به طور کلّی راجع به پرونده موسیقی در دوران گذشته (به خاطر افزونی معایب آن نسبت به محسناتش) از دریچه‌ی طرد و انکار نظر می‌کردند، لذا در این قبیل موارد معمولاً خبر یا مطلبی پخش نمی‌کردند.

امّا چنانکه دیدیم با مرگ محمودی این سکوت را شکستند. راستی چرا این کار با مرگ محمودی آغاز شد؟ مگر نه آنکه پیش از او نیز هنرمندان بزرگ و شایسته‌ای از دنیا رفته بودند؟

به اعتقاد حقیر آن همه اخبار حاکی از اصالت هنری، وارستگی، علّو همّت و مناعت طبع و پرهیزگاری که راجع به محمودی (پس از مرگش) بر سر زبان‌ها افتاد در زمان خود بی‌سابقه بود. همین امر باعث ایجاد موقعیتی مناسب گردید تا مسئولین با اتکاء به آن نشان دهند که در قضاوت راجع به هنرمندان گذشته حساب اهل معنی را از حساب اهل صورت جدا می‌دانند. از نظر تقویمی و تاریخی این یک واقعیت روشن و قابل بررسی است که اساساً پس از مرگ محمودی بود که مسئولین به حسن ظنّ و مدارای خویش نسبت به اهل موسیقی هرچه بیشتر افزودند، و در همکاری و همراهی با ایشان تساهل بسیار به خرج دادند. به طوری که میان خود هنرمندان این امیدواری به وجود آمد که: [سوگ محمودی خوانساری و خاموشی او در عالم هنر، ره‌آوردش روشنائی بخش آینده‌ی هنرمندان این مرز و بوم باشد][۷۶] در عین حال که این سوگ جداً موجب هوشیاری خود هنرمندان راجع به غفلت از حال یکدیگر نیز گشت، و ایشان را بیدار برای درک این معنی نمود که آرزو کنند و بکوشند: [تا با در کنار هم بودن راه را بر تنهائی و مرگ نابهنگام بسته][۷۷] و نگذارند در اثر بی‌خبری از احوال یکدیگر به مرگ‌های غریبانه از جهان بروند. خلاصه آنکه به قول مهندس همایون خرم: [محمودی با مرگ جسمانی‌اش نیز باعث نزدیکی دل‌ها گشت][۷۸] اگر بپذیریم که وظیفه‌ی هنر ارتقاء سطح فرهنگ و تعالی معنوی انسان‌هاست، هنرمندان این وظیفه را به دو نحو انجام می‌دهند. اوّل با هنر و بعد با زندگی خویش. در مورد محمودی خوانساری می‌توان گفت که او هم با هنرش (و هم بیش از آن) با نحوه‌ی زندگی پر معنی و با اصالتش این وظیفه را انجام داد.

۷۶. مفید، همان مأخذ.

۷۷. مفید، همان مأخذ.

۷۸. مفید، همان مأخذ.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

به طوری‌که به فرض اگر حتی خدمات هنری‌اش را اصلاً «کان لم یکن» و منتفی تلقی کنیم، باز اهمیّت و ارزش این داستان زندگی، او را در صف انسان‌های بزرگ جای می‌دهد.

این یک زندگی با عظمت بود که هر چند پس از مرگش خطیبان با خطابه‌های قراء شاعران با اشعار عالی، و عامه‌ی مردم با جملات و عبارات پر تکریم و تمجید آن را ستودند. امّا با این همه لازم است تا در آخرین صفحات این فصل راجع به هر چه ملموس‌تر و محسوس‌تر نمودن آن عظمت نکاتی را خاطرنشان داریم. زیرا عظمت‌ها وقتی به صورت مفاهیم انتزاعی ـ و اغلب با لحن تعارف و مجامله ـ بیان می‌شوند ما چندان به کنه تحیّربرانگیزشان پی نمی‌بریم. به عنوان مثال وقتی سخن از عظمت کوه دماوند است، حتی آن هنگام که شاعر توانائی چون ملک‌الشعراء بهار در قصیده‌ای به غایت زیبا آن را می‌ستاید باز هم ما به درستی و به نحوی ملموس و محسوس نمی‌توانیم آن همه شکوه و جلال را درک نمائیم. اما وقتی چون یک کوهنورد به راه افتیم و با حرکت از دامنه به سوی قلّه، تمام زیبائی، فرازمندی، هراس‌انگیزی، و دشواری صعود به آن را از یک سو، و ضعف و ناتوانی خویش برای تسخیر آن را از سوی دیگر ـ با تمام وجودمان ـ لمس کنیم، آن وقت است که به راستی می‌توانیم بگوئیم عظمت کوه دماوند را حس کرده‌ایم. حتی اگر کسی به وسیله‌ی هلیکوپتر بر فراز تمام آن ارتفاعات پرواز کند و از بالا تمام آن پرتگاه‌های هراسناک و یخ‌بندان‌های لغزنده را به چشم ببیند، باز هم در نهایت کار، کیفیت ادراک او بسیار متفاوت است از کیفیت ادراک کوهنوردی که خود پا به عرصه گذاشته، و طی این راه چندان سختی و رنج کشیده که صد مرتبه از اقدام خود پشیمان گشته، گاه حتی مجال پشیمانی نیافته و بلکه در اولین پرتگاه در اثر کمترین بی‌احتیاطی سقوط کرده.

بر همین قیاس می‌توان گفت صعب‌العبور بودن و نیاز به دل شیر داشتن برای فتح قلّه‌های معنوی را نیز نمی‌توان با انشاد قصاید و خطابه‌های قرآء و عبارات مطنطن به خوبی محسوس نمود.

برای همین می‌بایست عظمت کار محمودی را در حدّی ملموس‌تر از آنچه در مدح و تحسین‌های شاعرانه و خطابی آمده تبیین نمائیم. تا بدین ترتیب این نکته را نیز محقق سازیم که تمام کسانی که به قصد این کوه پیمائی عازم عرصه‌ی هنر شده‌اند، و برخی در نیمه راه، برخی حتی در اواخر راه، (هنگامی که فکر می‌کردیم که عنقریب به فتح قله نائل خواهند شد) سقوط کرده‌اند، چندان هم در خور ملامت نیستند. چه، در چنین راهی آنها که سقوط می‌کنند عجیب

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

نیستند. بل آنها که می‌مانند و به قله می‌رسند عجیب‌اند.

***

اکنون برای تبیین موضوع همین مثال کوهنوردی را مورد نظر قرار می‌دهیم. اولین شرط برای صعود به هر قلّه این است که شخص پیش از حرکت از راهنمائی و ارشاد کسانی که پیش از او به قلّه صعود کرده‌اند برخوردار باشد، و چنانچه امکان داشته باشد در طول راه نیز از راهنمایی کوهنوردان آزموده استفاده کند.

مطلب نخست:

اعجاب کار محمودی از همین قدم اول آشکار می‌گردد. زیرا چنانکه نشان داده‌ایم، او برای فتح این قلّه‌ی رفیع و خطرناک به هیچ عنوان، چه از نظر راهنمائی در کار موسیقی و چه از نظر راهنمائی در مسائل اجتماعی، به هیچ معلّم کاردان و راه‌شناس دسترسی ندارد. او در سن ۱۳ سالگی در حالی‌که پدر را از دست داده سفر خود را آغاز می‌کند. آن هم از خوانسار که به معنای دقیق کلمه باید گفت همین امروز هم شهر نیست، تا چه رسد به ۵۰ سال پیش. به قول دکتر باستانی پاریزی، [خوانسار ده نیست. شهر هم نیست، بلکه یک درّه‌ی طولانی دو سه فرسخی است با آبادی‌های متعدد و به هم پیوسته‌ی خوش آب و هوا که هر آبادی را یک محله می‌خوانند][۷۹].

در سال ۱۳۲۶ یک پسر بچه‌ی ۱۳ ساله از آن محیط به تهران می‌آید ـ اولین سئوال این است که اصولاً زندگی در تهران آن روزها و مواجهه با جلوه‌های فریب‌انگیز آن برای یک پسر بچه‌ی خردسال چقدر ممکن است مجال فکر کردن به هنر و تعالی معنوی باقی گذارد؟ مواجهه‌ی نخستین یک روستایی با شهر در اکثریت قریب به اتفاق موارد توام با شیفتگی، حیرت، خودباختگی، و سردرگمی است. تهران آن سال‌ها شهری است که اولین قدم‌ها را در جهت تجدد (البته فقط به معنای بازاری برای مصرف کالاهای جدید فرنگ شدن) برمی‌دارد. رادیو دارد و

۷۹. حماسه‌ی کویر، همان مأخذ.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

تلویزیون، سینما، روزنامه، هتل، خانم‌های شیک و آلامد، عرق‌فروشی، قمارخانه، روسپی‌خانه، اتومبیل، و مغازه‌های لبریز از وسائل رفاهی و رستوران و تفریحات آنچنانی... والخ. به عبارت دقیق‌تر، شهری است که دارند به اقتضای سیاست‌های استعماری بدون آنکه باطن معنوی‌اش را رشد بدهند فقط لباس ظاهرش را عوض می‌کنند، و آن را به عنوان شهری که متجدد می‌شود با تغییراتی در استیل معماری و شهرسازی‌اش، و همچنین با در هم ریختن افکار، سلیقه‌ها، سنّت‌ها، گرایش‌های معنوی مردمش به اصطلاح فرنگی‌اش می‌کنند. در چنین شهر برای یک پسر بچه تنها بی‌تردید وسوسه‌ی رفتن به سوی دنیا و تلاش برای برخورداری از رفاه و عیش و شادکامی (لااقل در حدّ مباح و مشروعش) که همه از خاص و عام به عنوان حق طبیعی خویش به دنبالش هستند، اولین دامی بود که محمودی از آن رست. برای چنین کسی در چنان شرایطی، پرهیز از معمولی شدن و عدم تمکین به روز مرگی و زندگی عوامانه فقط در صورتی قابل قبول است که بدانیم او در هر نفس از آن اوقات تحت مراقبت و نظر کسی یا کسانی واقف به استعداد خدائی او، و نیز خواهان تعالی هنر او، و مدیر و مدّبر در ارشاد او بوده باشد. تا در همین قدم اول او را از کج‌روی، فدا کردن استعداد و وقت و انرژی‌اش برای کسب دنیا مانع شده باشد. آیا واقعاً محمودی در آن روزها از راهنمائی و هدایت مشفقانه‌ی چنین راهنمایی برخوردار بوده؟

جواب این سئوال به شدّت منفی است. اینکه می‌گوئیم به شدّت برای آن است که چنانچه به تفضیل ذکر نمودیم، او در این دوره نه تنها برای کوشش در راه هنر مشوقی نداشته، بلکه به دلایل بسیار، هرکس به نحوی او را به ادامه‌ی یک زندگی کاملاً معمولی و البته آبرومندانه و گذشتن از سودای عشق و هنر تشویق می‌کرده[۸۰].

۸۰. به عنوان مثال مقایسه بفرمائید محمودی را با هنرمندانی چون بنان و صبا... که از هنگام طفولیت تحت تربیت و ارشاد پدرانی آشنا به استعدادهای آنها، و با تمام امکانات مادی و معنوی به راه هنر گام می‌گذارند. با یک نگاه به کتاب چند جلدی (مردان موسیقی سنتی و نوین ایران) ذیل نام صدها نفر از راهیان هنر موسیقی، ملاحظه خواهید نمود که از جهت فقر و محرومیت از امکانات هیچکس به اندازه محمودی در مضیقه نیست. بی‌امکان‌ترین ایشان لااقل با داشتن یک پدر یا بزرگتر دلسوز که مشوق ایشان بوده، و اگر کمکی نکرده لااقل مخالفت هم نشان نداده از محمودی خوش اقبال‌تر بوده‌اند. بگذریم از اینکه در صد قابل ملاحظه‌ای از ایشان (همچون استاد بنان، استاد صبا...) از تمامی امکانات لازم، یعنی پول، رفاه، معلم مشوق،... و غیره نیز برخوردار بوده‌اند.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

همین‌جا باید توجه داشته باشیم به خودآگاهی بزرگ و عمیق او که چنانچه از قول خودش نقل کردیم، در چنان وانفسائی او را با ایمان و اعتقاد به راه هنر کشاند و تحمّل آن همه دشواری را بر او آسان ساخت. رسیدن به **خودآگاهی و بلوغ** برای انتخاب، آن هم در سن ۱۳ سالگی نکته‌ی کوچکی نیست. اکثریت انسان‌ها اصولاً حتی در مراحل بسیار بالای سنّی، و برای تصمیم‌گیری راجع به مسائل بسیار پیش‌پا افتاده‌ی زندگی نیز به این خودآگاهی و شخصیت صاحب اراده و انتخاب‌گر نمی‌رسند. محمودی چنانکه از قول خودش نقل کردیم، از ابتدا می‌دانسته که باید در مسیری خلاف جریان آب شنا کند.

مطلب دوّم:

به طور کلی در بازار فعالیت‌های اقتصادی ـ اجتماعی، شخصی که می‌خواهد به فعالیت خاصی بپردازد، اگر از ابتدا با دستی پر و سرمایه‌ای چشمگیر وارد عمل شود این امکان را دارد که در میان رقبای خود جایگاهی مطمئن یابد و در برخی زمینه‌ها حتی میدان را از دست ایشان برباید. اما آنکس که ابتدا سرمایه‌اش کم است برای آنکه بتواند مطرح شود باید توصیه و سفارش صاحب منصبان صنف خود را نیز داشته باشد تا در وحله‌ی اول اجازه‌ی فعالیت کسب کند و بعداً چنانچه لیاقت و استعداد کافی داشت در بین رقبا «خودی نشان بدهد». البته در این بازار راه سومی نیز وجود دارد. و آن اینکه شخص مذکور چنانچه نه سرمایه‌ی چشمگیر و نه توصیه و سفارش «بزرگترها» را داشته باشد، با تشبّث به خدمتگزاری بزرگترها، به شیوه‌ی پادوئی، و دلالی، با سماجت و پرروئی کم کم درهای بسته را به روی خود بگشاید. اینها طرق سه‌گانه موفقیت در عالم مادیات هستند که اصطلاحاً می‌شود تحت عنوان «تثلیث جادوئی سه پ» از آن یاد کرد. یعنی موفقیت به کمک پول، پارتی، و پر روئی. امّا در عالم معنویات و فرهنگ چنین به نظر می‌رسد که منطقاً باید شرایط بر خلاف عالم مادّیات باشد. یعنی در این «بازار» علی‌القاعده باید اوضاع طوری باشد که هرکس بتواند با هر مقدار سرمایه‌ی معنوی در مجموعه‌ای از ارتباطات انسانی به تدریج جائی برای خود باز کند و همواره نیز به میزان ذوق، استعداد، و قابلیت علمی و هنری خویش مورد حمایت سرمایه‌داران بزرگ معنوی قرار گیرد. متاسفانه گویا «تثلیث جادوئی سه پ» یک قانون کلی است که در ایران (یا شاید در تمام جهان) وضع انسان‌ها در بازار فعالیت‌های معنوی باز هم کمابیش به همان سه عامل بستگی دارد.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

در چنین دنیایی محمودی به خوبی می‌دانست که مبنای کارش تا چه حد بر یک «ریسک» قرار دارد، و در دنیای سه خدایان تنها کسی می‌تواند کمر این تثلیت را بشکند که به راستی موحد باشد.

او یقیناً این ایمان توحیدی (به معنای عشق و امید فقط و فقط به راهگشائی خدای زیبائی و هنر) را در خویش یافته بود که علیرغم تمام کارشکنی‌ها و نامردمی‌های تجّار معنوی این راه را با پیروزی طی نمود، و به قول مرحوم عطاالله زاهد: [مصیبت‌ها را در کار هنر به جان خرید و آگاهانه راهی پر رنج را تا انتها طی نمود].[۸۱]

آقای محمد نوری هنرمند شایسته و مطلع زمانه ما سخن پرمعنی و قابل تاملی در دفتر یادبود محمودی خوانساری نوشته‌اند که در اینجا به مصداق «جانا سخن از زبان ما می‌گویی» نقل می‌گردد.

ایشان نوشته‌اند: [مردی بزرگ و هنرمندی توانا را از دست دادیم. مردی که منصب هنر را به اتفاق به دست نیاورد و به تاراج نداد. هنر والا را شناخت و خود هنرمندی والا شد].[۸۲]

مطلب سوم:

آن پسر بچه‌ی شهرستانی که در تهران برای مطرح شدن و شروع به کار حتی یک مشوق صمیمی و همراه غمخوار نداشت، بدون آنکه حتی یک معلم مشخص داشته باشد، به یمن پشتکار و همت اعجاب‌انگیزش ظرف مدتی کمتر از ۱۰ سال خود را از گمنامی در میان مردم معمولی، به صف بزرگترین هنرمندان موسیقی ایران می‌رساند. آنها که در آموزش موسیقی اصیل ایران دست دارند. (چه به عنوان استاد، چه به عنوان هنر آموز) می‌دانند که مدت ۱۰ سال حتی برای یک انسان با استعداد، با داشتن تمام امکانات مادی و آموزشی فقط می‌تواند فرصتی باشد برای اینکه شخص نکات مهم ردیف آموزشی را فرا گیرد، و در شرایط کاملاً مساعد، حداکثر به عنوان یک هنرآموز ممتاز، (اما نه یک خواننده‌ی طراز اول و صاحب سبک) مطرح گردد. برنامه‌ی گل‌ها در آن روزگار سنگین‌ترین و آبرومندترین برنامه‌ی موسیقی بود و بی‌گمان کسی که بدان راه می‌یافت می‌بایست نظر بسیاری از کارشناسان و اساتید مشکل‌پسند را به خود جلب می‌کرد. محمودی در

۸۱. مفید، همانجا.

۸۲. دفتر یادبود محمودی خوانساری.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

۲۶ سالگی به این برنامه راه می‌یابد و در کنار بزرگانی چون محجوبی، خالقی، عبادی، کسائی، تجویدی... به خلق آثار هنری خویش موفق می‌گردد. آیا این خود نمی‌تواند یکی از نشانه‌های عظمت و ارزش فوق‌العاده‌ی کار او محسوب گردد؟!

مطلب چهارم:

همان پسر بچه‌ی تنها را به یاد آورید که حالا در عنفوان جوانی، با قرار گرفتن در کنار هنرمندان گل‌ها پیروزی بر رویش آغوش گشوده و محبوب القلوب اهل نظر واقع گشته. بی‌گمان او سخت‌ترین مراحل «کوه‌پیمائی»اش را در این دوره گذراند. کافی است «لب تر کند» تا هرچه می‌خواهد به پایش بریزند. نه تنها پول و ثروت و هدیه‌های گران (که چند و چونش را پیشتر شرح داده‌ایم) در هر نفسی به او چشمک می‌زنند، و آرزوهای برنیامده‌ی جوانی را زمینه‌ی یورش دیو مکّار نفس می‌سازند تا او را به جائی بکشانند که نباید، بلکه در بسیاری از محافل آنچنانی (اگر پا بگذارد) آشکار و نهان کرشمه‌ی لعبتکان شوخ و شهرآشوب و شیرین‌کار از او پاسخ می‌طلبند، و انصاف را، که چه پهلوانان قدر، و مدعیان علم و هنر را همان حضرات اناث با همان کرشمه‌های شیرین و خنده‌های نمکین لغزاندند و تا اعماق پرتگاه نجاست و ابتذال سقوط دادند. امّا آن نوجوان محروم و تنها و بی‌پناه نه فقط از کنار این پرتگاه‌های هولناک گذشت و تسلیم نفس امّاره نشد، و به قول خودش (تا حدی گرانتر از آنکه به تصور آید، با نفس‌کشی و امحاء غرایز انسانی) از گرایش به ناپاکی مصون ماند، بلکه برای ایستادگی در راه آرمان و هدف والای خود حتی از تشکیل خانواده نیز محروم ماند. چه خوب گفته است صائب تبریزی که:

همّت مردانه می‌خواهد گذشتن از جهان یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند

مطلب پنجم:

سال‌های ۴۰ تا ۵۷ را به خاطر آورید. دفتر موسیقی آوازی مطرح در آن سال‌ها نشان می‌دهد که از نسل پیش‌کسوت‌ها، دو تن از اساتید قدیم، یعنی آقایان تاج اصفهانی، و ادیب خوانساری اگرچه وجودشان بر سر هنر و هنرمندان سایه‌گستر است، امّا هریک به دلایلی خاموشی گزیده‌اند، و به ندرت آوازی رسمی از ایشان شنیده می‌شود.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

استاد غلامحسین بنان هرچند در جایگاه عالی هنر همچنان پرشکوه و توانا خالق بزرگ‌ترین شاهکارهای موسیقی آوازی ما است، اما به یمن موقعیت خوب اقتصادی و رفاه و محبوبیتی که میان اشراف حامی خویش دارند زندگی به کامشان شیرین است و به هیچ‌وجه درد و رنج غربت و بینوائی و تلخی فقر و محرومیت در آوازهایشان احساس نمی‌گردد.

بلکه به گفته دکتر حسینعلی ملاح [صدای بنان از یک تربیت اشرافی حکایت می‌کرد... و شنونده بی‌اختیار نوعی متانت و وقار و اشرافیت را در آواز او احساس می‌کند].[۸۳]

محمودی خوانساری، حسین قوامی

(بهمن ماه ۱۳۶۵ در منزل آقای مهندس گلشن ابراهیمی)

۸۳. از نور تا نوا ـ صفحه ۱۸۹. در عین حال جالب است اگر بدانید که استاد بنان در مصاحبه با مجله جوانان (شماره ۴۶۸ ـ مورخه ۵۴/۸/۱۲) با صداقت و صراحت قابل تحسینی ذکر می‌کنند که: [خوشبختانه من وضع مرفهی دارم. ولی باور کنید اگر حامی و حمایت کنونی را نداشتم در صورت قبول مردم به کاباره هم می‌رفتم. کسی که صدای خوبی دارد ولی برای مردم نمی‌خواند به مثابه طبیب حاذقی است که از نوشتن نسخه برای مریض خودداری کند] امّا ای کاش استاد می‌فرمودند که در کاباره چه جور نسخه‌ای برای چه جور مریضی می‌شود نوشت!

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

زنده یاد حسین قوامی، آن فاخته‌ی محزون و هنرمند نجیب و با اصالت با آنکه مردی معیل است، به زندگی ساده با حقوق سرهنگی و «کارمزد» برنامه‌های رادیو ساخته و چنانکه مشهور است هیچ نوع درآمد دیگری ندارد. اما با این همه در عرصه‌ی زندگی اجتماعی چندان غریب و بی‌یاور نیست که اگر در روزگار کهولت احتیاج به پرستاری داشت کسانی بر بالینش به مراقبت مشغول باشند و همان‌ها نیز یک فیلم کوتاه جالب از روزهای آخر عمرش تهیه کنند تا پس از فوتش آن را در تلویزیون به نمایش بگذارند و بدین ترتیب یادش را در دل‌ها زنده نگهدارد.

آقای عبدالوهاب شهیدی با آن صدای گرم و آواز گیرا اگرچه از حوزه‌ی موسیقی اصیل و هنری خارج نگشته، و کماکان به شیوه‌ی خاص خود آثار در خور توجهی ارائه می‌دهند، امّا به یمن ارتباط با مقامات پشت و پناهی محکم دارند و روزگارشان بی‌دلهره‌ی فقر و تنگدستی می‌گذرد.

از جوان‌ترها، آقای اکبر گلپایگانی رسماً در زمره‌ی کاباره‌داران و کاباره‌خوانان درآمده و «بورسالینو» را پاتوق دوستداران خلاقیت‌های هنری خویش ساخته[۸۴].

افسر ارتش، حسین خواجه امیری (مشهور به ایرج) که در ابتدای راه به خاطر صدای فوق‌العاده زیبا و تقلید از سبک استاد تاج اصفهانی هواخواهان بسیار یافته، در نیمه‌های راه چنان در قالب هنرپیشه‌های آبگوشتی سینمای ایران فرو می‌رود که مردم غالباً صدای او را به «پسر قارون» نسبت می‌دهند.

جمال وفایی با آن آواز رسا و استعداد درخشان (به عنوان یکی از بهترین شاگردان استاد مهرتاش) فرسنگ‌ها از راه هنر دور گشته و تمام آن سال‌ها را به خواندن «تلفن می‌زنم جواب نمیدی» مشغول است.

سیاوش شجریان، اگرچه به خاطر مشکلات زندگی عیالواری خود را تا سطح برنامه‌های

۸۴. جالب است که گلپایگانی رفتن به کاباره را یک نوآوری و حتی خدمت به هنرمندان و انجام کاری اساسی توسط خودشان دانسته‌اند. در روزنامه‌ی کیهان (شماره ۸۳۱ ـ مورخه‌ی ۵۱/۲/۴) آمده است: [گلپایگانی در مورد آن دسته از هنرمندان که در کاباره برنامه اجرا می‌کنند به دفاع برمی‌خیزد و می‌گوید: من این کار را به صورت آبرومندانه‌ای درآوردم سابقاً خواننده و نوازنده را به مجالس و محافل می‌بردند و پولی کف دستش می‌گذاشتند. امّا حالا با او قرارداد می‌بندند و پول مکفی و آبرومندی هم به او می‌دهند. مردم هم برای شنیدن و دیدن برنامه‌ی او پول بیشتری می‌دهند].

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مضحک شب چهارشنبه سوری، در لباس کمدین‌های بازاری، و خواندن (گل‌پونه نعنا پونه، همه میگن این... مفت خور شهر تهرونه) پائین آورده، ولی با این همه چنانکه قبلاً گفته‌ایم تا حدودی نسبت به اوضاع وخیم و فضاحت‌بار موسیقی وقوف داشته و از هنر فروشی در کاباره‌ها دوری جسته و به هر حال دست‌اندر کار مبارزه با ابتذال است. وی در یکی از همان مصاحبه‌های اعتراضی می‌گوید: [به طوری که می‌دانید سال‌هاست با عشق و علاقه‌ی زیادی خوانندگی می‌کنم و هیچگاه اسیر پیشنهادات خوب کاباره‌داران نشدم و پول و خانه و اتومبیل مرا وسوسه نکرد. قدر مسلم خیلی راحت می‌توانستم به همه‌ی این زرق و برق‌های امروزی برسم. ولی چون عاشق کارم هستم ترجیح دادم به خاطر دل خود و عشقی که به موسیقی این مملکت دارم همچنان در ارائه یک موسیقی اصیل و خوب گام بردارم. متاسفانه احساس کردم این دلسوزی‌ها و از خود گذشتگی‌ها پشیزی نمی‌ارزد و آنانکه چنین دلبستگی‌هائی برای خود به وجود نیاورده‌اند موفق‌ترند][۸۵].

چنانکه ملاحظه می‌گردد استاد از همان روزها نیز [متاسفانه احساس می‌کرده‌اند که آن دلسوزی‌ها و از خود گذشتگی‌ها پشیزی نمی‌ارزد و آنها که چنین دلبستگی‌هایی برای خود به وجود نیاورده‌اند موفق‌ترند]. گویا وسوسه این احساس آنقدر در وجود ایشان باقی ماند تا بالاخره در دوران پس از انقلاب واقعاً یقین پیدا کردند که کار همان‌ها که به دنبال پول و اتومبیل و خانه و... غیره رفته‌اند درست‌تر بوده. لذا در شرایطی که گمان می‌کردیم دیگر از پل صراط گذشته‌اند به جبران مافات پرداختند والحمدالله از پول و خانه و اتومبیل بی‌نصیب نماندند.

فقط باقی مانده است محمودی خوانساری که روزگارش از همه تلخ‌تر است. همان که به قول دکتر اکبر کلّی [غریب به این دنیا آمد و غریب زیست، و در تنهایی مطلق از این جهان رفت].[۸۶] او در آن سال‌ها چنان تنها و بی‌پناه است که اگر چند صباحی بستری شود کسی نیست که یک لیوان آب به دستش بدهد. این همان مرغ شباهنگی است که برای مدتی نزدیک به ۳۰ سال بر شاخسار درخت هنر این سرزمین دم حق زد و چون سرباز گمنام ملک هنر تمام زندگی‌اش را برای دفاع از تمامیت حریم معنوی این هنر مظلوم (و متهم و محکوم) فدا کرد.

۸۵. جوانان امروز، شماره ۵۸۲ ـ مورخه ۵۶/۱۱/۳

۸۶. نامه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

آرش کمان‌گیری که جانش را، نه در چلّه کمان افسانه و اسطوره، بلکه در شعاع امواج آوازهای محزون و آتشناکش نهاد و تا اقصی نقاط سرزمین فرهنگ ما روانه ساخت، و مرز «ترکستان بی‌هنران» را، آن سوی هر جا، در ناکجاآباد فنا و عدم تعیین نمود، و به قول استاد کسائی؛ مایه‌ی آبروئی برای هنر و هنرمندان سرزمینش گشت. در روزگار ما محمودی خوانساری یکی از آخرین پروردگان سفره‌ی «فقر و فخر محمدی» بود که به حقیقت دل و دین و دنیای خویش را در راه محبت دوست فدا کرد و در قمار عشق دار و ندار خویش را باخت. چنانکه خوانده است:

دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم در قمار عشق ای دل کی بود پشیمانی.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بخش دوم

مرغ شباهنگ

به روایت حمید تجریشی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بخش دوم

محمودی خوانساری آنگونه که از تامل در آثارش شناخته می‌شود

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

آواز من حکایت شیدائی من است
خواهی اگر بیابی‌ام، آنجا بجو مرا

اینکه محمودی خوانساری برای انتخاب شعر دلخواهش هفته‌ها جستجو می‌کرد و به خاطر وسواس بیش از حدّ گاهی به کسالت روحی مبتلا می‌شد نه بدان دلیل بود که اشعار عالی و زیبا نمی‌یافت. گنجینه‌های ادبیات پارسی مملو از جواهرات اشعار ناب است و با ذوق سلیم و شناخت خوبی که محمودی از شعر کهن پارسی داشت می‌توانست به سراغ هریک از شعرا که می‌رود چندین شعر عالی انتخاب کند.

در واقع مشکل او از آن جهت بود که همواره به دنبال اشعاری می‌گشت که هرچه دقیق‌تر آئینه‌ی بازنمای حالات درونی و مسائل زندگی‌اش در روابط اجتماعی باشند. یعنی بر خلاف بعضی خوانندگان مسئله‌اش فقط این نبود که روایت آوازی اشعار زیبا را بسازد. دلش می‌خواست تمام رنج‌ها دلبستگی‌ها امید و آرزوهای شخصی و مسائل خاص‌الخاص کلی و جزئی اندیشه‌اش را بیان کند. به درستی معلوم نیست که مجموعه کارهای رسمی او چه تعداد بوده است. در این باره آقای بهمن بوستان رقم ۸۰ (در مقاله منتشر از رادیوی آلمان) مرحوم جهانبگلو رقم ۱۰۰ (مجله مفید) آقای محمدرضا عاشوری رقم ۱۳۰ (روزنامه سلام ۷۲/۲/۱۲) و نشریه روزگار نو (چاپ پارس) رقم ۲۰۰ را ذکر کرده‌اند که احتمالا رقمی میان ۱۰۰ تا ۱۳۰ بیشتر نبوده است.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

به هر حال برای مدت زمانی حدود ۲۵ سال فعالیت هنری اجرای ۱۰۰ تا ۱۳۰ برنامه بسیار کم به نظر می‌رسد. اما این کم‌کاری را نباید عیب کار او بلکه از قضا باید حسن کارش دانست. چون به مصداق شعر و ضرب‌المثل معروف «آن خشت بود که پر توان زد». به همین دلیل است که آقای بهمن بوستان محمودی را هنرمندی «کم‌خوان و گزیده‌خوان» لقب داده‌اند. محمودی حتی وقتی که به سراغ دیوان حافظ هم می‌رفت با آنکه می‌دانست «شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است» و بد در آن وجود ندارد، با این همه به خود اجازه نمی‌داد که هر شعری را بخواند. این بنده از آن‌جا که در میان تمام شعرای بزرگ ایران علاقه و توجه خاصی به حافظ بزرگ داشته‌ام و همچنین میان خوانندگان آواز سنتی نیز نسبت به محمودی بزرگ ارادتی دیرینه داشته‌ام از قضا یک بار که در خدمتش بودم پرسیدم چرا شما برای تمام آوازهایتان از حافظ شعر انتخاب نمی‌کنید. پاسخ شنیدم: [برای آنکه مضمون بسیاری از اشعار حافظ اولاً ورای حدّ ادراک و فهم من می‌باشند و ثانیاً حرف من نیستند و چنانچه از زبان من شنیده شوند جز لاف و گزاف معنائی نخواهند داشت. فی‌الواقع در مورد تمام شعرا من به این دو نکته توجه داشته‌ام. یعنی از دیوان حافظ یا هر شاعر دیگر آن ابیاتی را خوانده‌ام که هم فهم‌شان برایم میسر بوده و هم حرف دل من بوده‌اند][1] . پرسیدم پس برای همین است که از یک غزل هم معمولاً تمام اشعار آن را نمی‌خوانید، بلکه با سلیقه‌ی خودتان «گلچین» می‌کنید؟ گفت: [در واقع موضوع از این هم دقیق‌تر است. گاه بوده است موردی که من از چند بیت شعر که خوانده‌ام فقط به یک یا دو بیت آن (به طور خاص) نظر داشته‌ام، ولی چون نمی‌توانسته‌ام فقط همان یک یا دو بیت را بخوانم، لذا برای تکمیل کار خود دو سه بیت هم از قبل و بعد آنها خوانده‌ام. البته نه آنکه آن دو سه بیت اضافی نسبت به احوال من بی‌ربط بوده‌اند. بلکه در آن آواز به خصوص برایم چندان مطرح نبوده‌اند و مضامین مشابه و نزدیک به آنها را قبلاً در آوازهای دیگری خوانده بوده‌ام]. در آثار

۱. آقای منوچهر همایون‌پور این «سنجیده‌خوانی» و دقت در انتخاب را یکی از هنرهای محمودی می‌دانند. هم در مراسم ترحیم محمودی، و هم در مصاحبه‌ای که بنده با ایشان داشته‌ام به این نکته اشاره کرده‌اند که: محمودی هیچگاه اشعار ثقیل و سنگین، با الفاظ قلنبه سلنبه و معانی دشوار نمی‌خواند. معمولاً از سعدی و شعرای معاصر انتخاب می‌کرد. به سراغ حافظ اگر می‌رفت آن شعری را انتخاب می‌کرد که هم می‌فهمید و هم می‌توانست به خوبی بخواند. چون می‌دانست که فهمیدن معنای کامل شعر حافظ دشوار است. به نظر من این خصوصیت در وجود او یکی از زیباترین هنرهای معنوی‌اش بود.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

محمودی بسیار وجود دارد آوازهائی که فقط سه بیت از یک غزل، (حتی غزل حافظ) خوانده شده. گاه نیز دو بیت از یک شاعر و دو سه بیت از شاعری دیگر را با هم تلفیق نموده.

و امّا کار ما در این فصل این است که با تحقیق در مضامین اشعار انتخابی او همه‌ی آنچه را که راجع به احوال و داستان زندگی‌اش در فصل پیش گفته‌ایم در متن آثارش نشان دهیم.

آقای بهمن بوستان در دفتر یادبود محمودی نوشته‌اند: «او را در آثارش بجوئیم» و ما اکنون می‌خواهیم همین کار را انجام دهیم.

پس مطلب را با این سئوال آغاز می‌کنیم که، اگر ما باشیم و فقط آثار محمودی خوانساری، و جز این مجموعه‌ی آثار هیچگونه علم و اطلاعی راجع به او نداشته باشیم به مدد این آثار تا چه حد قادر به شناخت حقیقی او هستیم. یعنی آن محمودی که ما به کمک این آوازها می‌شناسیم چگونه شخصیتی است، و این تصویر هنری با تصویری که ما از وجودش در زندگی واقعی داریم چقدر مشابه یا متفاوت است.

اولین صفت مشخصه‌ی او در آوازهایش صفت عاشقی است. البته این عاشقی صفت کلی هر خواننده‌ای در هنر آواز ایرانی است.

چنانکه بنده جای دیگری به تفضیل گفته‌ام[۲] در این هنر خوانندگان حتی اگر هم به راستی عاشق نباشند (که غالباً نیز چنین‌اند) ناگزیر باید به عاشقی تظاهر کنند و از آن دم بزنند. تا آن‌جا که مربوط به جنبه‌ی خاکی عشق است مسلماً شدت و ضعف این عشق بستگی به میزان دوری یا نزدیکی از ایّام شباب دارد. به تدریج هر چه سن بالاتر برود، و به خصوص وقتی که مرد ازدواج کند و اسیر مشکلات زندگی زناشویی و قیل و قال و دردسرهای جانبی آن بشود زمینه‌ی عاطفی ابتلاء به بیماری عشق کمتر و کمتر می‌گردد. به طوری‌که در اکثریت قریب به اتفاق انسان‌ها از میان‌سالی به بالا اصلاً ذوق و قریحه‌ی زیباپسندی و «نظربازی» کم می‌شود و حتی ظرافت‌های روحیِ لازمه تشخیص زشت از زیبا از دست می‌رود. امّا در روزگار جوانی حتی بی‌عاطفه‌ترین و بی‌احساس‌ترین مردم بازاری نیز ممکن است چند صباحی اسیر هیجانات دلپذیر و شورانگیز عشق و محبت گردند، تا چه رسد به شوریده‌ای چون محمودی که از عنفوان جوانی با آوازهای عاشقانه‌اش مونس دلباختگان بوده است و ناله‌های دلِ سوخته‌اش جان اهل دل را سوزانده است.

۲. ر ـ ک مطراب عشق به همین قلم انتشارات سمر سال ۱۳۶۸

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

جلوه‌ی خاکی عشق در آوازهای مربوط به ایام نوجوانی او به خوبی مشهود است. محمودی در آثارش نشان داده است که تمام عمر داغ عشقی را بر دل داشته که هیچکس از چند و چون اسرار آن اطلاع ندارد.

خطاب به همان محبوب خویش می‌خواند:

من چنان عاشق رویت که ز خود بی‌خبرم تو چنان فتنه‌ی خویشی که ز ما بی‌خبری

در تمام آوازهایش ستایشگر وجود نازنینی است که گویی از بدو تولد با داغ عشق او زاده شده است.

ای گل تو دوش داغ صبوحی کشیده‌ای ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم

امّا به قول مرحوم مهدی سهیلی:

خوشا عشق و خوشا ناکامی عشق خوشا رسوایی و بدنامی عشق

خوشا عاشق شدن اما جدایی خوشا عشق و نوای بی‌نوایی

شکوه و عظمت داستان عشق بر این است که به وصل نرسد. عشق تراژدی است، نه کمدی. برای همین است که عاشقان راستین همواره از وصل ناکام مانده‌اند.

اگر می‌داد لیلی کام مجنون کجا مشهور می‌شد نام مجنون

پس محمودی نیز می‌بایست ناکام می‌ماند تا ناله‌اش از تأثیر نمی‌افتاد. در عرصه‌ی عشق خاکی ادعای عاشقی برای مرد مجرد همیشه می‌تواند حقیقت داشته باشد در حالی‌که نزد مرد متأهل یا بیوه این ادعا همواره مشکوک و غالباً کذب است. بنابراین محمودی شرط اول عاشقی (یعنی تجرّد) را تا پایان عمر خود داشت. برای همین است که حتی در آخرین زمزمه‌هایی که در سال‌های پایانی عمرش گاهی در محافل دوستانه سر داده باز همچنان طنین درد ناکامی و عشق ناامید او احساس می‌شود و این خود یکی از اصلی‌ترین دلایل تفاوت حال آوازهای او با آوازهای خوانندگان متاهل و حتی چند باره متاهل است. او اصلاً برای «سر و سامان گرفتن» آفریده نشده است. تمام آوازهایش جز حکایت بی‌سر و سامانی او (به معنای وسیع کلمه) نیست. از میان دو بیتی‌های باباطاهر محمودی به یکی عنایت و علاقه‌ی مخصوص دارد.

مرا نه سر نه سامان آفریدند پریشانم پریشان آفریدند

پریشان خاطران رفتند در خاک مرا از خاک ایشان آفریدند

تا آن‌جا که بنده آثار محمودی را در اختیار داشته‌ام این دو بیتی را ۶ بار در آوازهای مختلف،

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

با حالات گوناگون خوانده است. در واقع محتوای باقی اشعار انتخابی‌اش نیز عبارتند از شرح جزئیات همین بی‌سر و سامانی. پس به طور کلی می‌توان گفت که محمودی به جز همین یک ترانه‌ی باباطاهر هیچ شعر دیگری نخوانده است. تمام زندگی محمودی در این دو بیتی خلاصه می‌شود. باری، اگرچه آثار نزدیک به ایام نوجوانی او بیشتر متاثر از عشق خاکی هستند، اما این نکته نیز قابل ذکر است که برای شرح دقایق این سوز و گداز هجرانی همواره اشعاری را انتخاب کرده که ضمن صراحت بر وجه خاکی عشق در عین حال آکنده از عفت و متانت کلام و مبتنی بر مضامینی مأخوذ به حیا می‌باشند. به عبارت دیگر بیان حکایت این عشق در آثار او هیچگاه با کلامی بی‌پروا و حاکی از تمنیّات نفسانی نیست بلکه در جمیع موارد آمیخته با معانی بلند عرفانی است و رنگ زمینی آن را به شدت می‌کاهد.

امّا درباره وجه عرفانی (آسمانی) عشق که معمولاً در آوازهای هنرمندان بیان می‌گردد باید ابتدا به این نکته توجه داشت که ایشان ورای ادعاهای لفظی و پشت حرف و صوت، (که باد هواست) در زندگی واقعی‌شان چقدر اهل این معنی هستند. کم نبوده‌اند هنرمندانی که (به خصوص در زمینه‌ی شعر و آواز) دانسته یا ندانسته در زمینه عشق عرفانی ادعاهای بزرگ کرده‌اند و لاف‌های گزاف زده‌اند در حالی‌که رجوع به زندگی واقعی‌شان ما را نه با یک فرد دل‌آگاه و اهل معنی بلکه با فردی به شدّت اهل دنیا و زد و بند و کاسبی و تزویر و ریا مواجه می‌سازد. عالی‌ترین مشخصات و حالات ویژه‌ی اهل عرفان عبارت است از پرستش خالصانه‌ی محبوب ازلی، اعتقاد به زندگی ساده و بی‌تجمّل، رهایی از تعلقات دنیایی، صفای باطن و گریز از قیل و قال، عدم توجّه به شهرت و ثروت و شهوت، غرور و سرگرانی با توانمندان متکبر و فروتنی و مهربانی با ناتوانان و دیگر از این قبیل فضایل و ملکات انسانی. محمودی در زندگی واقعی‌اش نشان داد که این صفات و مشخصات را داراست و در آوازهایش از قضا کمتر به چنین جلوه فروشی‌ها پرداخت، و اگر جایی به اشاره لطیفه‌ای نقل کرد یقیناً در آن حد میان آنچه که خواند و آنچه که در زندگی واقعی‌اش بود تناقضی وجود نداشت.

کوتاه کلام اینکه در کار عاشقی (هم به معنای زمینی و هم به معنای عرفانی) محمودی به راستی مجنون بود. عاشق شد، عفت ورزید، پرده اسرار معشوق بر کسی ندرید، آن را نزد خلق کتمان کرد، و در همان حال از جهان درگذشت. شرح این جنون را از زبان خودش بشنویم که خوانده است:

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

کیفیت جنون را از من توان شنیدن کز عشق آن پری رو زنجیرها گسستم

یا

کمند زلف بتی گردنم ببست به مویی چنان کشید که زنجیر صد علاقه گسستم

با این توضیحات مقدّماتی اکنون می‌رویم که مراحل کلی سلوک معنوی او را در آوازهایش بررسی کنیم.

۱. چنانکه دیدیم به بانگ بلند اعلام و اظهار عاشقی می‌کند، اما عاشقان و عارفان بزرگ به ما گفته‌اند که برای آدمی در این سرای سه پنجی هیچ راهی صعب‌تر از عشق و هیچ کاری مخاطره‌آمیزتر از عشق و هیچ ادعایی بزرگتر از ادعای عاشقی نیست. آنکه دم از عاشقی می‌زند باید بداند که به قول مولوی «عشق از اول سرکش و خونی بود» و لذا چنانکه حافظ گفته «ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست» چرا که، «عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد» محمودی در زندگی و هنرش نشان داده است که از همان آغاز نسبت به خطرات راه آگاه بوده، چنانکه خوانده است:

من اول روز دانستم که با شیرین درافتادم

که چون فرهاد باید شست دست از جان شیرینم

و همچنین نشان داده است که «از آن بیدها نبوده است که به بادی بلرزد».

من عاشق جانبازم از عشق نپرهیزم من مست سراندازم از عربده نگریزم

گاه از زبان مجنون حکایت خود را نقل می‌کند:

حکایت من و مجنون به یکدیگر ماند بسوختیم و نگفتیم دم طلبکاری

و یا

آنچه گفتند ز مجنون و پریشانی او

در غمت شمه‌ای از حال پریشان من است

گاه از زبان فرهاد غم و درد خویش را بیان می‌کند:

جهان پیر است و بی‌بنیاد از این فرهادکش فریاد

که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

و گاه از زبان وامق:

وامقی بود که دیوانه عذرایی بود منم امروز و تویی وامق و عذرای دگر

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

۲. این صفات دیوانگی و جنون که به خود نسبت می‌دهد همه حقیقت دارد. او سوخته‌ی آتش عشق است.

از او بشنویم که خوانده است:

غم آن نیست که در آتش غم سوخته‌ایم
حسرت ما همه این است که کم سوخته‌ایم

یا

گفتمش با غم عشقت چه کنم گفت بسوز
گفتمش چاره این سوز بگو گفت بساز

۳. وقوف به مشکلات کار و مصائب آن را بیان می‌دارد.

کسی عاشق بود کز آتش سوزان نپرهیزد
به راه عشق نتوان بودن از پروانه‌ای کمتر

یا

به سراپای تو ای دوست که از دوستی‌ات
خبر از دشمن و اندیشه ز دشنامم نیست

یا

آنکه صد جور کشیده است ز هر خار و خسی
وز سر کوی وفا پا نکشیده است منم

یا

مگر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنه
رمیدن از در دولت نه رسم و راه من است

۴. نسبت به پند یاران و ملامت بدخواهان بی‌اعتناست:

هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم

یا

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

سخن غیر مگو با من معشوقه پرست
کز وی و جام می‌ام نیست به کس پروایی

یا

گویند رفیقانم از عشق نپرهیزی
از عشق بپرهیزم پس با چه در آمیزم؟

۵. به جستجوی دوست، مومن و استوار به راهی که برگزیده می‌رود. بی‌هیچ توقع یاری و همراهی از کسی و حتی بی‌توقع انعامی از دوست.

دوستت دارم اگر لطف کنی ور نکنی
به دو چشم تو که چشم از تو به انعامم نیست

۶. دریغ که در طالع بی‌شفقت او جز هجران و درد و بلا و رنج مقدر نگشته؛

چیست این آتش سوزنده که در جان من است
چیست این درد جگرسوز که درمان من است

یا:

دوش بی‌روی تو آتش بسرم بر می‌شد
آبم از دیده همی رفت و زمین تر می‌شد
آن نه می بود که دور از نظرت می خوردم
خون دل بود که از دیده به ساغر می‌شد

۷. به غربتی گرفتار شده است که دیگر قصه‌ی بیماری دلش را کسی باور نمی‌کند

نشود باور کس قصه‌ی بیماری دل تا گرفتار نگردد به گرفتاری دل

۸. دل رمیده‌ی خود را نصیحت می‌کند که اگر اهل پایداری نیست او را به رسوایی نکشد:

عشق را نیست به جز سوختن دل‌ها کار
گر تو را نیست سر سوختن ای دل حذری

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

۹. غمگین و دردمند همچنان می‌رود و هیچ به مرادی نمی‌رسد

آنکه خود را نفسی شاد ندیده است منم آنکه هرگز به مرادی نرسیده است منم

۱۰. شوق وصال دارد و بدان امید به هر سوی می‌دود اما:

آنکه در راه وصال تو دویده است بسی و آخر کار به جایی نرسیده است منم

۱۱. امید وصال اگر نباشد بار سنگین فراق را چگونه تاب توان آورد:

ای که گفتی هیچ مشکل چون فراق یار نیست

گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست

۱۲. لااقل آرزوی نظر عنایتی، و کرشمه لطفی که مایه نشاطی باشد، امّا دریغ:

بخت آئینه ندارم که در او می‌نگری خاک بازار نیرزم که بر او می‌گذری

۱۳. هیهات که در راه عشق هم جور خلق را باید کشید و هم بی‌مهری یار را:

اشک من رنگ شفق یافت ز بی‌مهری یار

طالع بی‌شفقت بین که در این کار چه کرد

۱۴. رسم عاشق‌کشی و بیگانه‌نوازی نیکوان را باور می‌کند و به تمام آشنایان کوی محبّت صبوری توصیه می‌کند

ای آشنای کوی محبّت صبور باش بیداد نیکوان همه بر آشنا رود

۱۵. چه می‌توان کرد؟ به جفای محبوب نمی‌توان از عشق صادقانه خویش برگشت. باکی نیست

عیبی نباشد از تو که بر ما جفا رود مجنون از استانه‌ی لیلی کجا رود

۱۶. تمام آثار محمودی شرح این سوز و گداز دیرینه سال است. شرح رفتن و به جایی نرسیدن، شرح خواستن اما نتوانستن. با این همه باید بود و رفت. و محمودی می‌ماند و به راه خویش

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

می‌رود.

در این سرگشتگی و سودازدگی است که دنیا را از دست می‌دهد و دار و ندار خویش به باد می‌دهد

نقد دنیا به بهای لب ساقی دادیم تا کجا صرف شود مایه رسوایی ما

۱۷. گویی شیوه‌ی دنیا این «عجوزه هزار داماد» بر این است که هرکس نسبت به او بی‌اعتنا باشد ابتدا تمام وسایل را برای اغوا و فریبش در اختیار او می‌گذارد تا او را بفریبد و از راه و آرمان خویش منحرف سازد و بعد از فریفتن و آلوده ساختنش به خوشی‌های پوچ و زودگذر آن وقت در طلب خود به هر خواری و ذلت که می‌خواهد بکشاندش. اما محمودی می‌خواهد آزاد بماند و به آزادگی روزگار بگذراند. چه باک اگر آزادگی تهی‌دستی را در پی دارد و تهی‌دستی غربت در میان خلق را. سربلند و پر غرور می‌خواند:

ای سرو پای بسته به آزادگی مناز آزاده من که از همه عالم بریده‌ام

۱۸. دنیای دنی که نمی‌تواند با زرق و برقِ «اسباب بازی‌ها»یش او را بفریبد با تمام وسایل به آزارش بر می‌خیزد. از همه جهت عرصه را بر او تنگ می‌سازد و باده‌ی عیش را در جام او و به کام دیگران می‌پیماید. محمودی بانگ دادخواهی برمی‌زند؛

تاکی از گردش این چرخ و فلک خواهد بود

باده‌ی عیش به جام من و کام دگری

۱۹. امّا بی‌فایده است. فریادرسی نیست. آشنایان بیگانه گشته‌اند و بیگانگان بی‌اعتنا.

تهی‌دستی و آزادگی‌اش او را که سرو سبز بوستان هنر است در چشم خلق روزگار چون «خار خشک و شاخ بی‌برگ»ی جلوه داده است که جز برای سوختن به کاری نمی‌آید. چه می‌تواند بکند جز آنکه با گلایه و خشم بنالد:

خار خشکم، شاخ بی‌برگم، نمی‌دانم ولی

خویش می‌سوزد مرا، بیگانه می‌سوزد مرا

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

۲۰. دریغا نخل حرمان و محرومیّتی که در نخلستان یک عمر هنر او روییده، رطب شیرینش خدنگ ملامت و سرزنش بی‌دردان است:

همه زهر داده پیکان خورم و رطب شمارم
چه کنم که نخل حرمان به از این ثمر ندارد

۲۱. از این همه نامرادی و تنهایی، و این ستمی که زمانه‌ی بدکردارد به جرم عزّت نفس و هوشیاری‌اش بر او روا داشته به فغان می‌آید. فریاد آمیخته با نفرین سر می‌کند:

جهان پیر است و بی‌بنیاد از این فرهادکش فریاد
که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

۲۲. پریشان حال و سرگشته به دنبال درد آشنایی همزبان و همدل می‌گردد. هیهات که نمی‌یابد و چون هدایت که با سایه‌ی خویش سخن می‌گفت، او نیز اظهار درد خویش به دیوار می‌کند،

بارها روی از پریشانی به دیوار آورم
ورغم دل با کسی گویم به از دیوار نیست

۲۳. میان او و اهل دنیا درّه‌ای عمیق و عریض حادث گشته. به تدریج رنگ و بوی ناامیدی در آوازهای او بیشتر و بیشتر می‌گردد. دیگر او می‌ماند و کنج عزلت و نم نم اشک و نجوا با دل خسته و پریشان خود،

صد بار ترا گفتم، کز عشق بلا خیزد هان ای دل دیوانه، هشیار شدی یا نه؟

۲۴. شب‌نشین خلوت اندهبار خویش می‌گردد. در آثار او، شب، با تمام تیرگی، غم‌افزایی، سکوت و دیرپایی هراسناکش احساس می‌شود. به شب‌ها و ماجراهای شبانه‌ی او توجه کنید:

شب یار من تب است و غم سینه سوز هم
تنها نه شب در آتشم ای گل، که روز هم

یا:

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ز گریه شام و سحر چند دیده‌تر ماند
دعا کنید که نه شام و نه سحر ماند.

یا:

دراز نای شب از چشم دردمندان پرس
که هرچه پیش تو سهل است سهل پنداری

یا:

چه شب است یا رب امشب که ز پی سحر ندارد
من و این همه دعاها که یکی اثر ندارد

یا:

شب آمد و دل تنگم هوای خانه گرفت دوباره گریه بی‌طاقتم بهانه گرفت

یا:

باز شب آمد و شد اول بیداری‌ها
من و سودای دل و فکر گرفتاری‌ها
شب خیالات و همه روز تکاپوی حیات
خسته شد جان و تنم زین همه تکراری‌ها

یا:

مرغ شبیخوان که دم از نغمه عشاق زند گو نوا از من دل سوخته آموز امشب

۲۵. سرانجام عشق ناامید به دردی طاقت‌سوز منجر می‌شود. به امید درمانی به شفاخانه‌ی میکده روی می‌آورد:

خسته شد دل ز غم یار کجایی ساقی چاره‌ای کن دمی از بهر پرستاری دل

یا:

ای ساقی آتش خو، مست از می نابم کن
با یک دو سه پیمانه، مستم کن و خوابم کن
از رنج و غم هستی، فارغ کندم مستی،
آبادم اگر خواهی، از باده خرابم کن

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

۲۶. دیگر خراب و خرابات‌نشین می‌گردد. کار می پرستی‌اش بالا می‌گیرد:

زان می که داد ساقی مجلس به دست ما
بالا گرفت کار دل می پرست ما

یا:

چنان کرشمه ساقی دلم ز دست ببرد
که با کس دگرم نیست روی گفت و شنید

۲۷. امّا با این همه، باز غم دست از دل او بر نمی‌دارد،

هر صباحی غمی از دور زمان پیش آید
گویم این نیز نهم بر سر غم‌های دگر

۲۸. هجوم بی‌امان درد و غم تاب توانش را کاسته، و رنج زندگی از طاقت افزون می‌شود. محمودی مرگ طلب می‌گردد، و به قول آندره ژید، در آرزوی هیچ آسایش دیگری غیر از آسایش خواب مرگ نیست.

من کی‌ام دیوانه‌ای کز جان خریدار غمم
مرگ را راحت شمارم از برای خویشتن

۲۹. تنها در نظر برخی کودکان خرد و غفلت زده (امثال بنده) است که زندگی با هر آنچه خفت و خواری و پستی و ابتذال که برایشان تحمیل می‌کند باز در مذاقشان شیرین است. والا به گفته‌ی عارف بزرگ، عزیزالدین نسفی:

[هر که این عالم را چنانکه این عالم است بداند و ببیند، البته از این عالم سیر شود و نفرت گیرد. و علامت این آن باشد که در این عالم چنان باشد که مرغ در قفس. یا کسی که در زندان بود. و علامت این آن باشد که در وقتی که از این عالم خواهد که بیرون رود سخن او این باشد که «فزت و رب‌الکعبه» ای درویش بسیار کس از بزرگان چون این بلاها و فتنه‌ها در این عالم مشاهده کرده‌اند، گفته‌اند که ای کاشکی از مادر نیامده بودمی، و کاشکی که خاک

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بودمی، که از خاک فروتر مرتبه‌ای دیگر نیست، وگرنه آن مرتبه آرزو و تمّنا کردندی][3].

مگر نه اینکه حافظ هم فرموده است:

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

و مگر نه اینکه مولانا هم فرموده است:

مرغ باغ ملکوتم نی‌ام از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

در نظر از اولیاء و عرفا، این بیزاری از دنیا، و آرزوی «سفر به دیگر سو» اگرچه در بدایت امر ناشی از احساس نفرت از زندگی با سفله‌گان دنیاپرست، و ناشی از رنجِ «ناگزیر با نااهلان دست در یک کاسه کردن» است، امّا در نهایت به یک ادراک عمیق فلسفی و بری از احساسات شخصی منجر می‌شود. دیگر حقانیّت مرگ، و شوق بازگشت به وطن مألوف و سرای قدیم خود اصالت پیدا می‌کند. چنانکه این دنیا بهشت هم اگر بشود باز نمی‌تواند برای ایشان مورد تعلّق خاطر باشد. اصلاً به باور فلسفی غربت خود می‌رسند. از اینجاست که چون نی به شکایت از جدائی‌ها و حکایت غم غربت خویش زبان می‌گشایند.

غم غربت و کیفیّت نوستالژیک آواز محمودی در برخی از آثارش نشان می‌دهد که او نیز به این باور رسیده است. که می‌خواند:

گوش زمین به ناله‌ی من نیست آشنا من طایر شکسته پر آسمانی‌ام

۳۰. او که در تمام کارهای قبلی‌اش امید یافتن این همزبان را از دست نداده، و به هر حال از تکاپو و جستجو باز نمانده، در این اثر نشان داده است که دیگر از این جستجو ناامید شده. غم او غم آب و دانه نیست. غم بی‌همزبانی است:

گیرم که آب و دانه دریغم نداشتند چون می‌کنند با غم بی‌همزبانی‌ام

۳. عزیزالدین نسفی ـ کتاب «الانسان الکامل» چاپ انستیتو فرهنگی ایران و فرانسه، به تصحیح هانری کربن صفحه ۱۳۱ـ۱۳۲.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

۳۱. از فرط تنهایی دیگر با غم و دردهای خویش دوستی برقرار می‌کند و یار دلسوزش همان‌ها می‌شوند:

جز غم و دردی که دارد دوستی‌ها با دلم　　یار دلسوزی ندیدم در سرای خویشتن

۳۲. پس آیا نباید به او حق داد وقتی از فرط تنهایی و ناامیدی می‌خواند:

دارم هوای صحبت یاران رفته را　　یاری کن ای اجل که به یاران رسانی‌ام

۳۳. امّا یاران رفته‌ی او که در آرزی دیدنشان طلب مرگ می‌کند چه کسانی، یا بهتر بگوییم چگونه کسانی هستند. محمودی خود در یکی از آوازهایش ایشان را معرّفی کرده، و در واقع نسبت خود را به طایفه‌ی غریبان عشق می‌رساند.

از برم طرب باده گساران همه رفتند　　از ملک جنون سلسله داران همه رفتند

نه کوهکن بی‌سر و پا ماند و نه مجنون　　ما با که نشینیم که یاران همه رفتند

امّا گمان نکنید که اینگونه یاران را فقط در قصه و افسانه‌ها می‌جست. نه، او در دنیای اطراف خود نیز معدودی از ایشان را شناخته و به درک محضرشان توفیق یافته بود. برای همین بود که در فراق دلشدگان پریشان خاطری چون صبا، تهرانی، رهی معیری، پژمان بختیاری، خالقی، محجوبی... از بُن جانش آه می‌کشید و همیشه یاد و نام ایشان را با لحنی حاکی از شیفتگی و ارادت ذکر می‌نمود.

۳۴. همه‌ی این مسائل باعث می‌شد که به خصوص در سال‌های آخر عمرش زندگی در نظر او بزمی غم‌انگیز، و دنیا یک «میهمانخانه‌ی مهمان کُشِ روزش تاریک» جلوه نماید، که طبعاً هرکس زودتر از آن خارج گردد خوش اقبال‌تر باشد. اوست که می‌خواند.

نکو بزمیست عالم، لیک ساقی جام غم دارد

خوش آن مهمان که خورد از دست او پیمانه‌ای کمتر

شگفتا! که به قضای الهی، او خود یکی از آن میهمانان خوش‌اقبال بود که از دست ساقی‌دنیا پیمانه کمتر گرفت و زودتر از این بزم غم‌افزا به خانه‌ی اصلی خود بازگشت.

با این همه تا زمانی که بود، با آن همه نامردمی‌ها که دید و رنج‌ها که کشید از هیچکس

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

شکایتی، و حتّی گله‌ای نداشت. تنها گاهی از «مگسان گرد شیرینی» و آنها که به نام یار در سختی روزگار تنهایش گذاشتند نالید.

از پا درآمدیم به راه وفا دریغ یاران بی‌وفا نگرفتند دست ما

یا:

ما ز یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

۳۵. با آنکه قصه‌ی زندگی‌اش به آن‌جا می‌کشد که مایه‌ی شادکامی دشمنان می‌گردد، دریغا از «دوستان» کسی را یادی از او در دل نیست:

به کام دشمن و بیگانه رفت چندین روز ز دوستان نشنیدم که آشنایی هست

این را نیز می‌پذیرد. اصلاً به آنجا می‌رسد که خود آرزو می‌کند یادی از او در دل و ذهن کسی بر جای نماند. امحاء کامل خویش از عالم ذهن و عین را آرزو می‌کند. در آواز او بشنوید که خوانده است:

حدیث درد من گر کس نگفت افسانه‌ای کمتر

وگر من هم نباشم در جهان دیوانه‌ای کمتر

یا:

ما نام خود ز صفحه‌ی دل‌ها سترده‌ایم از دفتر جهان ورق باد برده‌ایم

این مطالب شمه‌ای از کلّی‌ترین مسائل مربوط به زندگی محمودی بودند که چنانچه ملاحظه می‌نمایید همه را از متن آثارش استخراج کرده‌ایم. آیا میان این محمودی که از متن آثارش به شما نشان دادیم، با آن محمودی که در فصل قبل با بررسی زندگی واقعی‌اش آشنا شدید یکسانی و همگونی احساس نمی‌شود؟ و آیا نظری که در مقدّمه‌ی این دفتر (مبنی بر اینکه زندگی محمودی و آثار هنری‌اش آئینه‌ی بازنمای یکدیگراند) گفته بودیم اثبات نشده است؟

اکنون برای آنکه هیچ نکته‌ای از قلم نیفتد، و این بررسی هرچه دقیق‌تر انجام شود، توجه شما را جلب می‌کنم به متن کامل تعدادی از اشعار انتخابی او، که از حدود ۹۰ برنامه‌اش برگزیده‌ایم.

ابتدا می‌پردازیم به نقل اشعاری که با تمام جزئیات (مصرع به مصرع) به طور کاملاً مشخصّ زبان حال اویند. محمودی در اجرای این آوازها چنان از دل و جان مایه گذاشته که به

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

راستی می‌توان گفت آن اشعار را «مال خود» کرده. این آثار که ما آنها را «آثار خاص» می‌نامیم در واقع دارای دو صاحب هستند، و محمودی به عنوان صاحب دوم، سراینده‌ی روایت آوازی آنهاست. چنانکه آقای محمد موسوی از قول استاد بنان نقل کرده‌اند: [اشعاری که محمودی می‌خواند، شنونده گمان می‌کند شاعر هم خود اوست][۴] . و آقای بهمن بوستان نیز گفته‌اند: [آوازهای محمودی بازتاب کامل احساسات شاعر است][۵] پس با تکیه بر این دو قول، (که البته می‌توانند قول همه‌ی کسانی که در عین آشنایی با زندگی محمودی شنونده‌ی آوازهایش بوده‌اند نیز باشد) می‌توانیم به جرأت بگوییم که هیچ خواننده‌ی دیگری ممکن نبود بتواند به زیبایی و با حال جان‌پرور محمودی آنها را بخواند. زیرا این اشعار زبان حال کس دیگری جز او و معدودی از امثال او نیستند.

(۱) ـ دشتی، شعر از شهریار.

از زندگانی‌ام گله دارد جوانی‌ام — شرمنده‌ی جوانی از این زندگانی‌ام
گوش زمین به ناله‌ی من نیست آشنا — من طایر شکسته پر آسمانی‌ام
گیرم که آب و دانه دریغم نداشتند — چون می‌کنند با غم بی‌همزبانی‌ام
دارم هوای دیدن یاران رفته را — یاری کن ای اجل که به یاران رسانی‌ام
گفتی که آتشم بنشانی ولی چه سود — برخاستی که بر سر آتش نشانی‌ام

کیفیّت لطیف این آواز به قدری متعالی، و حال و هوای آن به قدری حقیقی است که بسیار سال پیش از این بنده از دوستی شنیدم که مرحوم شهریار خود راجع به این آواز گفته بود: (محمودی با آوازش این شعر مرا جاودانه ساخته)

۴. مصاحبه
۵. نقل از گزارش رادیویی منتشره از رادیو کلن (آلمان) ـ چند ماه پس از فوت محمودی]

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

(۲) ـ سه‌گاه، شعر از سایه.

شب آمد و دل تنگم هوای خانه گرفت — دوباره گریه‌ی بی‌طاقتم بهانه گرفت
شکیب درد خموشانه‌ام دوباره شکست — دوباره خرمن خاکسترم زبانه گرفت
امید عافیتم بود روزگار نخواست — قرار عیش و امان داشتم زمانه گرفت
زهی پسند کماندار فتنه کز بن تیر — نگاه کرد و دو چشم مرا نشانه گرفت
چو دود بی‌سر و سامان شدم که برق بلا — به خرمنم زد و آتش در آشیانه گرفت

آنطور که بنده شنیده‌ام سرودن این شعر توسط آقای ابتهاج قصه‌ی تأثرانگیزی دارد، و محمودی که از آن قصه آگاه است چنان در روایت آوازی آن شور و حال توام با مهارت به کار برده که به راستی یکی از بی‌نظیرترین آثار اوست. آقای ابتهاج خود بهتر از هرکسی می‌توانند راجع به کیفیت بدیع این آواز و انطباق مضامینش با احوال محمودی نظر بدهند.

(۳) ـ همایون

آنکه خود را نفسی شاد ندیده است منم
وانکه هرگز به مرادی نرسیده است منم
آنکه صدجور کشیده است ز هر خار و خسی
وز سر کوی وفا پا نکشیده است منم
آنکه چون غنچه‌ی پژمرده در این باغ دمی
بر دلش باد نشاطی نوزیده است منم
عندلیبی که در این باغ ز بیداد گلی
نیست خاری که به پایش نخلیده است منم
آنکه در راه وصال تو دویده است بسی
و آخر کار به جایی نرسیده است منم

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

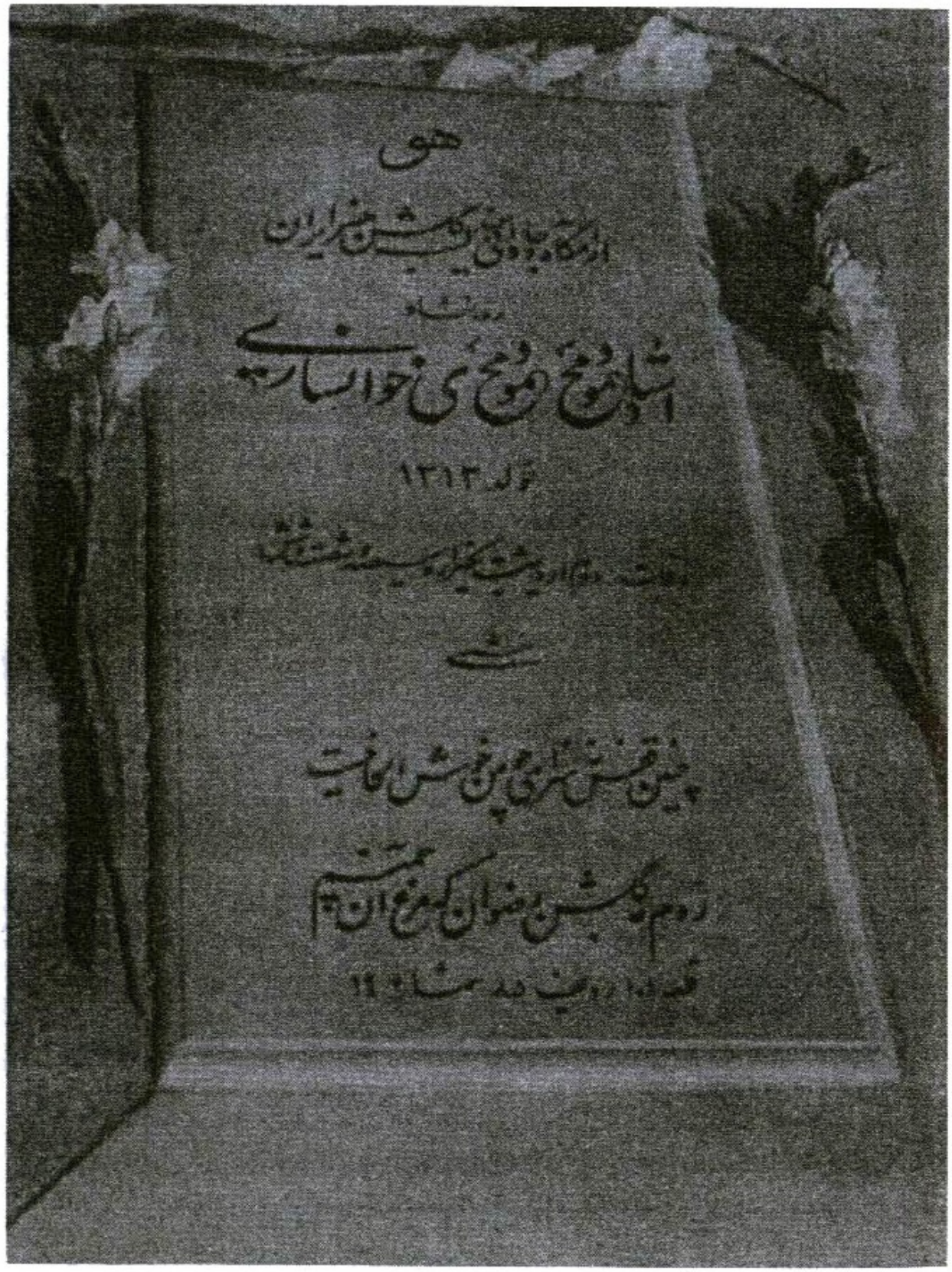

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

این آواز به خاطر انطباق جزء به جزء مضامینش با احوال محمودی به قدری محزون، لطیف، بی‌تکلّف، و صمیمانه و سرشار از حقیقت است که واقعاً اگر محمودی در تمام عمرش فقط همین یک اثر را اجرا کرده بود باز هم می‌شد با تکیه بر آن او را برای همیشه «عندلیب گلشن هنر ایران» خواند. چنانکه استاد نامی و هنرمند بزرگ، جناب غلامحسین امیرخانی با خط زیبا و ذوق بسیار برای سنگ مزار محمودی همین عنوان یعنی «عندلیب گلشن هنر ایران» را نوشته‌اند[۶]

(۴)ـ شوشتری و بیداد

باور کس نشود قصه‌ی بیماری دل — تا گرفتار نگردد به گرفتاری دل
من و دل زار چنانیم که شبها نکنند — مردم از زاری من خواب و من از زاری دل
دل من روز نیاساید از این چشم پر آب — چشم من شب نکند خواب ز بیداری دل
خسته شد دل ز غم یار کجایی ساقی — چاره‌ای کن دمی از بهر گرفتاری دل

(۵)ـ دشتی

زاهد و سبحه‌ی صد دانه و ورد سحری
من و پیمودن پیمانه و دیوانه‌گری
تا کی از گردش این چرخ فلک خواهد بود
باده‌ی عیش به جام من و کام دگری
تا زدم لاف هنر خواجه به هیچم نخرید
بی‌هنر شو که هنرهاست در این بی‌هنری

۶. قابل ذکر است که در تمام مراحل حجّاری خط استاد بر روی سنگ، یکی از خوشنویسان خوب کشورمان آقای مهدی عربشاهی بر این کار نظارت داشتند و با دقت و ظرافت بسیار که به خرج دادند نگذاشتند در انتقال خط از کاغذ بر سنگ ذره‌ای از زیبایی آن کاسته گردد. متأسفانه خبردار شدیم که این هنرمند گرامی چندی پس از انجام این کار در یک سانحه‌ی اتومبیل از دنیا رفته است.
از درگاه خدای بزرگ برای آن هنرمند عزیز طلب رحمت و برای بازماندگانش صبر و شکیبایی آرزومندیم.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

تا شدم بی‌خبر از خویش خبرها دیدم
بی‌خبر شو که خبرهاست در این بی‌خبری

در میان برنامه‌هایی که با همکاری مهندس همایون خرم اجرا نموده این دو برنامه‌ی (۴ و ۵) شأن خاصی دارند. آقای خرم راجع به صلاحیت محمودی در انتخاب اشعار زیبا و مناسب حال خویش مطالبی بین داشته‌اند که در بخش‌های بعدی به نظرتان خواهد رسید. به هر حال ایشان نیز به خصوص این دو برنامه را از آثار خاص الخاص محمودی و به حقیقت زبان حال او دانسته‌اند.

(۶) ـ دشتی، شعر از دکتر باستانی پاریزی

باز شب آمد و شد اول بیداری‌ها
من و سودای دل و فکر گرفتاری‌ها
شب خیالات و همه روز تکاپوی حیات
خسته شد جان و دلم زین همه تکراری‌ها
نوجوانی به هوس رفت و از آن بر جا ماند
تنگی سینه و بی‌خوابی و بیماری‌ها
سرگذشتی گنه‌آلوده و حیاتی مغشوش
خاطراتی سیه از ضبط خطاکاری‌ها

این آواز در جمعی دوستانه، به طور فی‌البداهه، بی‌هیچ تمرین و آمادگی قبلی خوانده شده. به همین دلیل کیفیت ضبط آن چندان رضایت‌بخش نیست. امّا محمودی در این آواز به قدری ظرافت و ذوق به خرج داده که به راستی دل شنونده را تسخیر می‌کند. یقیناً اگر مجالی می‌یافت با ضبط استودیوئی از آن یک اثر ماندگار می‌ساخت. گویا دکتر باستانی که خود از ستایشگران هنر و شخصیت محمودی هستند، توسّط دوست خوب بنده، خواننده‌ی گرامی آقای شاپور رحیمی از وجود این آواز اطلاع یافته، آن را شنیده و مثل همیشه تحسین و تمجید فرموده‌اند.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

(۷) ـ شوشتری منصوری، شعر از پژمان بختیاری

دل به شوق گریه‌ای مستانه می‌سوزد مرا
عاقلان رحمی که این دیوانه می‌سوزد مرا
عاقلان را مرگ مجنون بی‌تفاوت بود لیک
قصه گو با نقل آن افسانه می‌سوزد مرا
خار خشکم شاخ بی‌برگم نمی‌دانم ولی
خویش می‌سوزد مرا بیگانه می‌سوزد مرا

(۸) ـ ابوعطا، شعر از پژمان بختیاری

سال‌ها چیزی به نام زندگانی داشتم
خواب مغشوشی در آغوش جوانی داشتم
آرزویی، حسرتی، خوابی، خیالی، قصه‌ای
یک چنین چیزی به نام زندگانی داشتم
خنده‌ای از جهل و مستی داشتم بر لب، از آن
حسرتی از غم به نام شادمانی داشتم

(۹) ـ شوشتری بیداد، شعر از پژمان بختیاری

ما هم شکسته خاطر و دیوانه بوده‌ایم
ما هم اسیر طرّه‌ی جانانه بوده‌ایم
ما هم به روزگار جوانی ز شور عشق
عبرت فزای مردم فرزانه بوده‌ایم
ای عاقلان به لذّت دیوانگی قسم
ما نیز دل شکسته و دیوانه بوده‌ایم

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

(۱۰) ـ ابوعطاء شعر از پژمان بختیاری

در فغانم از دل دیر آشنای خویشتن
خو گرفتم همچو نی با ناله‌های خویشتن
جز غم و دردی که دارد دوستی‌ها با دلم
یار دلسوزی ندیدم در سرای خویشتن
من کی‌ام دیوانه‌ای کز جان خریدار غمم
مرگ را راحت شمارم از برای خویشتن
آن حبابم کز حیات خویش دل برکنده‌ام
زانکه خود بر آب می‌بینم سرای خویشتن

محمودی در میان شعرای معاصر به چند تن، از جمله رهی معیری، شهریار، پژمان بختیاری توجه و علاقه خاص دارد. به خصوص پژمان که چنانچه از همین ۴ غزل فوق احساس می‌گردد، از نظر حالات روحی بسیار به او نزدیک است. در واقع محمودی از دوران نوجوانی ـ پیش از ورود به رادیو ـ ندیده و ناشناخته از ارادتمندان و عاشقان پژمان است. او را دلسوخته‌ای می‌داند که اشعارش را اکثراً زبان حال خویش می‌یابد.

در میان یادداشت‌هایی که از او بر جا مانده یکی از آنها حاوی مطلب قابل تاملی است راجع به ارادت او نسبت به پژمان بختیاری که توجه شما را بدان جلب می‌کنم.

یادداشتی کوتاه برای خودم

خیلی کوچک بودم که کلمه‌ی حلم را از زبان پیر دیری شنیدم و از او خواهش کردم که آن را برایم شرح دهد و آن مرد صاحبدل آگاه در کمال زیبایی معنی و مفهوم حلم را برایم توجیه کرد و با آن سن کم احساس کردم که حلم یکی از آرمان‌های بسیار مهم زندگی است که حتی علم و دانش در حدّ کمال بدون داشتن حلم به پر کاهی نمی‌ارزد.

از سن ۱۶ سالگی یکی از زیباترین غزل‌های زنده‌یاد پژمان بختیاری را با مطلع (در کنج دلم

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

عشق کسی خانه ندارد کس جای در این کلبه‌ی ویران ندارد) شنیدم و چنان تحت تاثیر این غزل قرار گرفتم که از همان زمان آرزوی دیدار آن عزیز در دلم شعله‌ور شد و سال‌های متمادی گذشت و من جز شنیدن شعرهایش و خیلی به ندرت شرح حالش، توفیق زیارتش را نیافتم. تا سال ۱۳۴۷ که سرپرستی برنامه گل‌های رادیو به زنده‌یاد شادروان رهی معیری بزرگ واگذار شد و رهی معیری به خاطر ارادتی که به مرحوم پژمان داشت از او دعوت کرد که افتخار همکاری با گل‌ها را بدهد. و چنین شد. و در آن سال سعادت دیدارش را یافتم. و در همان برخورد اوّل چنان اثر بدی در من به وجود آمد (در منی که سال‌ها عاشقانه شعرش را به جان خریده بودم و او را جزو فرشتگان آسمانی می‌پنداشتم) که حدّ و مرزی نداشت. ولی بی‌درنگ حلم را به خاطر آوردم و قضاوت درباره‌ی او را به زمان سپردم و بعد از مدتی که از آشنایی من و او گذشت دیدم به حقیقت از آنچه می‌پنداشتم برتر و والاتر است. چرا که این مرد بر اثر حیا و شرم زیاد از اندازه متکبر می‌نمود. و از اینکه بخاطر حلم که آموخته بودم و آن را درباره‌ی پژمان و پژمان‌ها به کار برده بودم چنان به شوق آمدم که از شوق آنقدر گریستم که اشکی برایم نماند و چنان رابطه‌ی عاطفی بین من و پژمان به وجود آمد که گفتن و نوشتن نتوان.

تهران ساعت ۴ بامداد

۵۷/۱۱/۵

خوانساری

و در مقابل راجع به علاقه و محبّت پژمان نسبت به محمودی نیز خوب است به گفته‌ی آقای محمّد موسوی اشاره کنیم که: [در آن سال‌ها که مرحوم پژمان هنگام ضبط برنامه‌ی گل‌ها برای نظارت به اجرای درست اشعار توسط خوانندگان در اطاق فرمان می‌نشستند، مواقعی که نوبت به برنامه محمودی می‌رسید مرحوم پژمان می‌گفتند: من در روزهای اجرای برنامه توسط محمودی، به رادیو نمی‌آیم که کاری انجام دهم. بلکه فقط می‌آیم که حال کنم. محمودی به قدری در شناخت شعر و اجرای آن استاد است که محال است غلط بخواند و من و امثال من بخواهیم به او درست خواندن را یاد بدهیم...][۷]

۷. مصاحبه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

باری، غرض از نقل این مطالب آن است که بگوییم تمامی اشعاری که محمودی از پژمان انتخاب کرده و خوانده به گفته‌ی خودش و تایید مرحوم پژمان یکی از یکی مناسب‌تر و حقیقتاً زبان حال او بوده‌اند. به راستی اینگونه اشعار پژمان در آوازهای محمودی چنان روایات زیبائی یافته‌اند که به جرات می‌توانیم بگوییم هیچ خواننده‌ی دیگری نمی‌توانست آنها را به زیبایی او بخواند. اینگونه اشعار کلمه به کلمه و مصرع به مصرع از دل و جان او برآمده و به آواز تبدیل گشته‌اند. همچنین است باقی اشعاری که باز از نظرتان خواهد گذشت.

(۱۱)ـ همایون

حدیث درد من گر کس نگفت افسانه‌ای کمتر
وگر من هم نباشم در جهان دیوانه‌ای کمتر
کسی عاشق بود کز آتش سوزان نپرهیزد
به راه عشق نتوان بودن از پروانه‌ای کمتر
نکو بزمیست عالم لیک ساقی جام غم دارد
خوش آن مهمان که خورد از دست او پیمانه‌ای کمتر

در دستگاه همایون یکی از زیباترین گوشه‌هایی که اوج دستگاه نیز محسوب می‌گردد گوشه‌ی بیداد است. در واقع آواز همایون بدون صعود به قلّه‌ی بیداد شنونده را به تمامی از لذّت خود سیراب نمی‌کند. ولی محمودی در این اثر خود از آن‌جا که فقط همین سه بیت را برگزیده برای حرکت به پرده بیداد شعر کم می‌آورد. لذا پس از اجرای چکاوک فرود می‌آید و آواز را تمام می‌کند. امّا چرا؟ آیا در این غزل حتی یک بیت زیبای دیگر وجود نداشته است که محمودی آن را برای گوشه بیداد برگزیند و کار خود را کامل‌تر سازد؟ مسلّماً این غزل به همین سه بیت ختم نمی‌شده است.

این‌جا به خوبی متوجه آن اصالت طلبی محمودی در کار آواز می‌شویم. او به ما نشان می‌دهد که حاضر است حتی آوازش را ناکامل باقی گذارد ولی از خواندن اشعاری که زبان حال او نیستند بپرهیزد. این است معنای وسواس داشتن محمودی در انتخاب شعر و همین وسواس است که او را خواننده ملقب به کم‌خوان و گزیده‌خوان می‌سازد.

به هر حال این آواز یکی از زیباترین آثار خاص‌الخاص اوست.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

(۱۲)ـ شور، شعر از غبار همدانی.

روزی که گلگ تقدیر در پنجه‌ی قضا بود
بر لوح آفرینش غم سرنوشت ما بود.
روزی که می‌گرفتند پیمان ز نسل آدم
عشق از میان ذرات در جستجوی ما بود
می‌خواستم که دل را از غم خلاص جویم
داغ جدایی آمد، این آخرین دوا بود
گر در محیط حیرت غرقم گناه من چیست
در کشتی وجودم عشق تو ناخدا بود

این اثر یکی از زیباترین آوازهای عرفانی محمودی است و حقیقتا جزء به جزء اشعارش به تمام معنی زبان حال او هستند. هم اجرای رسمی و هم اجرا خصوصی این غزل (در جمعی دوستانه) به راستی شنیدنی و شورآفرین است.

(۱۳)ـ مخالف سه‌گاه

غم آن نیست که در آتش غم سوخته‌ایم
حسرت ما همه این است که کم سوخته‌ایم
این همه اشک چه شد کاتش دل گشت فزون
ما جگر سوختگان دربَرِیَم سوخته‌ایم
دل به یار بی‌وفای خویشتن
دادم و دیدم سزای خویشتن
آشیانی دیدم از هم ریخته
یادم آمد از سرای خویشتن

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

(۱۴) ـ ابوعطا

چه شب است یا رب امشب که ز پی سحر ندارد
من و این همه دعاها که یکی اثر ندارد
غلط است آنکه گویند که به دل ره است دل را
دل من ز غصه خون شد دل تو خبر ندارد
از غم شیرین یکی ساده نهاد
بی‌خبر فرهاد را اندرز داد
که به خود جور و ستم چندین مکن
جان شیرین بر سر شیرین مکن
گفت فرهادش که پند ای چاره‌جو
وه چه شیرین می‌دهی، شیرین بگو
همه زهر داده پیکان خورم و رطب شمارم
چه کنم که نخل حرمان به از این ثمر ندارد

این برنامه یکی از با حال‌ترین آوازهای محمودی است.

(۱۵) دشتی، شعر از پرتو بیضایی

در دلم جلوه کند پرتو ماهی گاهی — روشن از ماه شود شام سیاهی گاهی
تا رود ز آتش ما دود به چشمان حسود — خوش بر آرم ز دل سوخته آهی گاهی
تا به دامان تو یکدم بنشینم چون گرد — همه بینند مرا به سر راهی گاهی
زرد روی آمده‌ام نزد تو ای مایه ناز — بگذر از راه وفا بر سر کاهی گاهی
کاش باز آید و جرمم به نگاهی بخشد — وه چه جانبخش بود عفو گناهی گاهی

این آواز از آثار مربوط به سال‌های اولیه ورود محمودی به برنامه گل‌هاست. از قدرت و شور حال وصف‌ناپذیری لبریز است.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

(۱۶) شوشتری و بیداد

گرچه امروز ز هم دور مکان من و تست
باز آمیخته با هم دل و جان من و تست
هر سحر مرغ چمن قصه ما می‌گوید
هر زمان باد صبا نامه‌رسان من و تست
قصه غصه‌ی عشاق جهان گشت کهن
حالیا نوبت ما گشته، زمان من و تست
شعله شمع که پروانه بی‌دل را سوخت
ز آتشی بود که امروز به جان من و تست

این برنامه از کارهای نخستین محمودی در رادیو همراه با پیانوی مرحوم مرتضی خان محجوبی است.

(۱۷) شور ـ عماد خراسانی

مائیم و دلی پر خون از جور پری رویی
دیوانه ز نجیری آشفته گیسویی
گلزار امیدم سوخت از برق سیه چشمی
در دشت جنونم برد خال و خط ابرویی
صبری که مرا حاصل از گوشه‌نشینی شد
بر باد بداد آن مه با گوشه ابرویی
هر دم که خزان خواهد تاراج کند عمرم
آن شاخه گل رعنا مستم کند از بویی
تنها به چمن خیزید یاران که عماد امسال
شد سایه دیواری، شد خاک سرکویی

از کارهای اولیه است. در اوج قدرت و نهایت زیبایی مسلماً مربوط به عوالم عشق خاکی.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

۱۸) سه‌گاه. شعر منسوب به مولوی

ما در ره عشق تو اسیران بلاییم
کس نیست چنین عاشق و دیوانه که ماییم
بر ما نظری کن که در این ملک غریبیم
بر ما کرمی کن که در این شهر گدایم
ما را به تو سرّیست که کس محرم آن نیست
گر سر برود سرّ با تو با کس نگشاییم
ترسیدن ما چونکه هم از بیم بلا بود
اکنون ز چه ترسیم که در عین بلاییم

حال این آواز مربوط به عوالم عشق عرفانی است و این چهار بیت حقیقتاً زبان حال محمودی است

(۱۹) اصفهان، رهی معیری

چو زلف توام جانا در عین پریشانی
چون باد سحرگاهم در بی‌سر و سامانی
من خاکم و من گردم، من اشکم و من دردم
تو مهری و تو ماهی، تو عشق و تو جانی
خواهم که ترا در بر بنشانم و بنشینم
تا آتش جانم را بنشینی و بنشانی
ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی
من چشم ترا مان تو اشک مرا مانی
از آتش سودایت دارم من و دارد دل
داغی که نمی‌بینی، دردی که نمی‌دانی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

(۲۰) افشاری، سعدی

هرشب اندیشه دیگر کنم و رای دگر
که من از دست تو فردا بروم جای دگر
بامدادان که برون می‌نهم از منزل پای
حسن عهدم نگذارد که نهم پای دگر
وامقی بود که دیوانه عذرایی بود
منم امروز و تویی وامق و عذرای دگر
هر صباحی غمی از دور زمان پیش آید
گویم این نیز نهم بر سر غم‌های دگر
هرکسی را سر چیزی و تمنایی کسی است
ما به غیر از تو نداریم تمنای دگر

(۲۱) باباطاهر

مرا نه سر نه سامان آفریدند — پریشانم پریشان آفریدند
پریشان خاطران رفتند در خاک — مرا از خاک ایشان آفریدند
یکی درد و یکی درمان پسندد — یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران — پسندم آنچه را جانان پسندد

دو بینی‌های باباطاهر اغلب می‌توانند زبان حال محمودی محسوب گردند. تعدادی از آنها را در آوازهایش با حالی بسیار خوش ارائه نموده. اما دو نمونه فوق به راستی گویی برای او سردوده شده‌اند به خصوص نمونه اولی که نه فقط در آواز، بلکه در هر حال و در هر جا ورد زبان او بود.

(۲۲) بیات ترک

زان می که داد ساقی مجلس به دست ما — بالا گرفت کار دل می‌پرست ما
از پا درآمدیم به راه وفا و دریغ — یاران بی‌وفا نگرفتند دست ما

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مرا پرسی که چونی چونم ای دوست جگر پر درد و دل پر خونم ای دوست
حدیث عاشقی بر من رها کن تو لیلی شو که من مجنونم ای دوست

این اشعار را در یک محفل دوستانه خوانده. تمام ابیات وصف الحال او هستند. به خصوص بیت دوم که از بس نسبت به آن توجه داشته و بیانش را مهم می‌دانسته، آن را سه بار، در سه گوشه‌ی مختلف، و با سه ملودی متفاوت اجرا نموده.

(۲۳) سه‌گاه، سعدی

بخت آئینه ندارم که در او می‌نگری
خاک بازار نیرزم که بر او می‌گذری
من چنان عاشق رویت که ز خود بی‌خبرم
تو چنان فتنه‌ی خویشی که ز ما بی‌خبری
گر تو از پرده برون آیی و رخ بنمایی
پرده بر کار همه پرده‌نشینان بدری
عذر سعدی ننهد هر که ترا نشناسد
حال دیوانه نداند که ندیده است پری.

مهارت محمودی در پروردن آوازهای سه‌گاه و شگردهای خاصی که به خصوص در پرده مخالف به نمایش می‌گذارد زبانزد تمامی آواز شناسان است. او به سه‌گاه بیش از هر دستگاه دیگری علاقه دارد و روی هم رفته می‌توان گفت راز و رمز هر چه زیباتر پروردن آن را یافته است. به عنوان نمونه همین آواز فوق یک اثر جاودانه و فوق‌العاده شگفت‌انگیز است که اصیل‌ترین حال سه‌گاه را تجلی می‌دهد.

(۲۴) دشتی ـ حافظ

به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
بیا کز چشم بیمارت هزاران درد برچینم

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

الا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد
مرا روزی مباد آن دم که بی‌یاد تو بنشینم
جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی
که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینیم
صباح‌الخیر زد بلبل، کجایی ساقیا برخیز
که غوغا می‌کند در سر خیال خواب دوشینم
جهان پیر است و بی‌بنیاد از این فرهادکش فریاد
که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

(۲۵) شور. حافظ

ما بی‌غمان مست دل از دست داده‌ایم
همراز عشق و هم نفس جام باده‌ایم
پیر مغان ز توبه ما گر ملول شد
گو باده صاف کن که به عذر ایستاده‌ایم
ای گل تو دوش داغ صبوحی کشیده‌ای
ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم
چون لاله می مبین و قدح در میان کار
این داغ بین که بر دل خونین نهاده‌ایم

(۲۶) دشتی.

ز اشتیاق تو جانم به لب رسید کجایی
چه باشد ار رخ خوبت بدین شکسته نمایی
نگفتی‌ام که بیائی چو جان من به لب آید
ز هجر جان من اینک به لب رسید کجایی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

منم کنون و یکی جان، بیا که بر تو فشانم
جدا مشو ز من این دم که نیست وقت جدایی
چه خوش بود که زمانی نظر کنی به دل من
به پیش من بنشینی، دلم ز غم برهانی
مرا ز لطف خود ای دوست ناامید مگردان
کامید وار به کوی تو آمدم به گدایی

(۲۷) ابوعطا

یار بی‌پرده کمر بست به رسوائی ما
ما تماشایی او خلق تماشایی ما
حالیا مست و خرابیم ز کیفیت عشق
پس از این تا چه رسد بر سر سودایی ما
نقد دنیا به بهای لب ساقی دادیم
تا کجا صرف شود مایه رسوایی ما
شب ما تا به قیامت نشود روز که هست
پرده صبح قیامت شب تنهایی ما
مگرش زلف تو زنجیر نماید ورنه
در همه شهر نگنجد دل صحرایی ما

(۲۸) سه‌گاه. سعدی

ز حد بگذشت مشتاقی و صبر اندر غمت یارا
به وصل خود دوایی کن دل دیوانه ما را
علاج درد مشتاقان طبیب عام نشناسد
مگر لیلی کند درمان غم مجنون شیدا را

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

چنان مشتاقم ای دلبر به دیدارت که گر روزی
برآید از دلم آهی، بسوزد هفت دریا را
مرا سودای بت رویان نبودی پیش از این در سر
و لیکن تا ترا دیدم گزیدم راه سودا را
بیا تا یک زمان امروز خوش باشیم در خلوت
که در عالم نمی‌داند کسی احوال فردا را

(۲۹) ابوعطا

دوش کان رشک پری سرخوش و مستانه گذشت
کس نداند که چه بر این دل دیوانه گذشت
شمع محفل مگر آرد به زبان از سر سوز
ماجرایی که میان من و جانانه گذشت
دید از برق نگاه تو دل سوخته‌ام
آنچه در رهگذر شمع به پروانه گذشت
موج آشفتگی امروز گذشت از سر من
که سر زلف دل آویز تو از شانه گذشت

(۳۰) افشاری. نظام وفا

ای که داری به من از مهر نهانی نظری
چه بگویم که تو از حال دلم با خبری
گفته بودی که دلم را کنی از عشق خراب
آنچنان کن که نماند دگر از وی اثری
نوبهار است و درختان همه پر بار و براند
آخر ای شاخه امید برآور ثمری

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

عشق را نیست به جز سوختن دل‌ها کار
گر تو را نیست سر سوختن ای دل حذری
جای هر مرغ به شاخ گلی امروز بود
تو نظام از چه در این موسم گل در بدری

(۳۱) سه‌گاه. حافظ

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه ای دلبرا خطا اینجاست
در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
مرا به کار جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
سرم به دنیی و عقبی فرو نمی‌آید
تبارکا.... از این شورها که در سر ماست

(۳۲) مخالف سه‌گاه. عماد خراسانی

چیست این آتش سوزنده که در جان من است
چیست این درد جگر سوز که درمان من است
از دل ای آفت جان صبر توقع داری
مگر این کافر دیوانه بفرمان من است
آنچه گفتند ز مجنون و پریشانی او
در غمت شمه‌ای از حال پریشان من است

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

آمد و رفت و دلم برد و کنون حاصل وقت
اشک گرمی‌ست که بنشسته به دامان من است
اندرین باغ بسی بلبل مست است عماد
داستانی است که او عاشق دستان من است

(۳۳) دشتی

ز گریه شام و سحر چند دیده تر ماند
دعا کنید که نه شام و نه سحر ماند
ز غارت چمنت بر بهار منت‌هاست
که گل به دست تو از شاخه تازه‌تر ماند
ز بس فتاده به هر گوشه پاره‌های دلم
فضای درد به دکان شیشه گر ماند

اجرای خصوصی در یک محفل دوستانه.

(۳۴) اصفهان

ما نام خود ز صفحه دل‌ها سترده‌ایم
از دفتر جهان ورق باد برده‌ایم
گر خاک ره شویم فرامش نمی‌کنیم
از چشمه‌سار عشق تو آبی که خورده‌ایم
از صبح پرده سوز خدایا نگاهدار
این رازها که ما به دل شب سپرده‌ایم

(۳۵) ماهور

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

دیریست تا به دیر مغان جا گرفته‌ایم
جا در کنار مردم دانا گرفته‌ایم
از کار این جهان گرهی وا نمی‌شود
ز آن روی دل ز کار جهان وا گرفته‌ایم
خون می‌خوریم و شادی هر بزم و محفلیم
این درس را ز ساغر و مینا گرفته‌ایم
ما را ز حادثات جهان هیچ بیم نیست
کاندر پناه لطف تو ماوا گرفته‌ایم

(۳۶) دشتی. خواجوی کرمانی

گوییا عزم ندارد که شود روز امشب
یا در آید ز در آن شمع شب‌افروز امشب
گر بمیرم به جز از شمع کسی نیست که او
بر من خسته بگرید ز سر سوز امشب
مرغ شیخوان که دم از نغمه عشاق زند
گو نوا از من شب خیز بیاموز امشب
بنشان شمع جگر سوخته را گرچه کسی
نیست، منشین به روز من بد روز امشب
بی‌لب لعل و رخت خادم خلوتگه انس
گو صراحی منه و شمع میفروز امشب
اگر آن عهدشکن با تو نسازد خواجو
خون دل می‌خور و جان می‌ده و می‌سوز امشب

از قرار معلوم این آخرین اثر رسمی محمودی در برنامه گل‌هاست که به همراهی مرحوم عبادی و محمدی موسوی ضبط گشته. اما به سبب تعطیل برنامه گل‌ها هرگز پخش نگشته. در واقع میان کارهای رسمی او این برنامه به منزله غزل خداحافظی است. چنانکه ملاحظه می‌گردد

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مضامینش نیز بسیار غمل‌آلود و آکنده از بوی ناامیدی و مرگ است. جالب این است که محمودی در سال‌های آخر عمرش یک بار دیگر در منزل آقای موسوی آوازی می‌خواند که از قضا برخی از ابیاتش حاکی از همین مضمون خداحافظی است.

از بزم طرب باده‌گساران همه رفتند
از ملک جنون سلسله‌داران همه رفتند
نه کوهکن بی‌سر و پا ماند و نه مجنون
ما با که نشینیم که یاران همه رفتند

پس از فوت محمودی، تلفیقی از این دو آواز (رسمی و خصوصی) همراه با برخی از سخنان او که در پایان نوار گفته بود از صدای جمهوری اسلامی ایران پخش گشت. اگر کسی آن سخنان را بشنود به خوبی در می‌یابد که گویی محمودی به مدد نوعی الهام قلبی وقوف داشته است که این کار آخرین کار اوست و ممکن است روزی به سمع ملت ایران برسد. زیرا در تمام آن سخنان چنانکه گویی خطابش به همه مردم است از شنوندگان برای اینکه به سبب سال‌ها نخواندن و تمرین نداشتن نتوانسته است خوب بخواند معذرت‌خواهی می‌کند، و حتی راجع به همه کارهای گذشته‌اش، که اگر در آنها نیز اشتباهی وجود داشته طلب عفو می‌کند.

بر اساس این توضیحات گمان می‌کنم ذوات شریف و جان‌های دقیقه‌شناس بتوانند دریابند که حکیم سبب‌ساز چطور صحنه حادثات را برای وقوع این امر مهیا ساخته، که محمودی ـ که شاید خود هرگز تصور نمی‌کرد پس از آن همه سال مهجوری و گم بودگی یک بار دیگر صدایش روی آنتن رادیو برود و از آن‌جا به گوش هموطنانش برسد ـ این توفیق را بیابد که توسط یک رسانه صوتی با برد بسیار زیاد از مردم حلالیت بطلبد و خداحافظی کند، و برای خطاهایش عذرخواهی نماید.

آیا این توفیق کوچکی بود که خدای راز دان و عادل برای او هم ساخت؟

(۳۷) سه‌گاه. غمام همدانی

چراغ خلوت من شعله‌های آه من است
شب فراق بر این مدعا گواه من است

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

چه گریه‌ها که ز پی داشت خنده‌ام، گویی
که برق من پی سوزاندن گیاه من است
به دیده مردم دانا ز دام‌ها برهند
خلاف من که به دام افکنم نگاه من است

(۳۸) بیات زند. عراقی

کشید کار ز تنهایی‌ام به شیدایی
ندانم این همه غم چون کشم به تنهایی
ز بس که داد قلم شرح سرنوشت فراق
ز سرنوشت قلم نامه گشت سودایی
مرا تو عمر عزیزی و رفته‌ای ز برم
چه خوش بود اگر ای عمر رفته باز آیی
به احتیاط گذر بر سواد دیده من
چنانکه گوشه دامن به خون نیالایی

(۳۹) ابوعطا. سعدی

آن را که غمی چون غم من نیست چه داند
کز هجر توام دیده چه شب می‌گذراند
وقت است اگر از پای درآیم که همه عمر
باری نکشیدم که به هجران تو ماند
سوز دل یعقوب ستم‌دیده ز من پرس
کاحوالِ دلِ سوختگان، سوخته داند
ما بی‌توبه دل بر نزدیم آب صبوری
در آتش سوزنده صبوری که تواند

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

(۴۰) سه‌گاه. سعدی

ای که گفتی هیچ مشکل چون فراق یار نیست
گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست
خلق را بیدار باید بود از آب چشم من
وین عجب کان وقت می‌گریم که کس بیدار نیست
بارها روی از پریشانی به دیوار آورم
گر غم دل با کسی گویم به از دیوار نیست
قادری بر هرچه می‌خواهی مگر آزار من
ز آنکه گر شمشیر بر فرقم زنی آزار نیست

در میان مجموعه ۹۰ برنامه از آثار محمودی خوانساری، به اعتقاد بنده محتوای این چهل برنامه ـ همانطور که قبلاً گفته‌ایم ـ به طور خاص‌الخاص بیانگر مشخص‌ترین جزییات احوال، اعتقادات، و آرزوهای او می‌باشند. به غیر از اینها بسیاری از آوازهای او بر زمینه اشعاری شکل گرفته‌اند که اگرچه به طور کلی می‌توانند زبان حال او باشند، اما به جزییات و مسایل مشخص حال و روز او منوط نیستند. بلکه در هر کدام گاهی فقط یک بیت یا دو سه مصرع به طور خاص‌الخاص ویژگی‌های احوال او را معین می‌کنند. حق آن است که باقی آن غزلیات را نیز بیاوریم و در آنها آن ابیات و مصرع‌هایی را که به تخصیص از روشن‌ترین زبان حال‌های او حکایت می‌کنند نشان دهیم. اما برای پرهیز از اطناب کلام به تشریح یکی دو نمونه از آنها بسنده می‌کنیم.

به عنوان مثال توجه نمایید به غزلی از صائب تبریزی که محمودی چند بیت از آن را خوانده.

اگر وطن به مقام رضا توانی کرد
غبار حادثه را توتیا توانی کرد
اگر چو شبنم گل ترک رنگ و بوی کنی
درون دیده خورشید جا توانی کرد
کلید قفل اجابت زبان خاموش است
دعا اثر نکند تا دعا توانی کرد

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

تو آن زمان شوی از اهل معرفت صائب
که ترک عالم چون و چرا توانی کرد

چنانکه ملاحظه می‌گردد این اشعار در عین حال که می‌توانند به عنوان زبان حال او، و پیام القاء کننده بعضی از اعتقادات و آرمان‌های او باشند ـ و محمودی با زندگی‌اش نشان داد که اهل اینگونه معانی بود ـ با این همه نمی‌توان این اشعار را پیام‌هایی حاکی از جزئیات مشخصه‌ی احوال او ـ قلمداد کرد. بلکه اینگونه مضامین در واقع نصایحی هستند که ممکن است از زبان هرکسی (حتی انسان‌های بی‌اعتقاد به همین نصایح) نیز شنیده شوند. همچنین توجه فرمایید به این چند بیت از حافظ که محمودی خوانده است:

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش است
وقت گل خوش با ذکر وی وقت میخواران خوش است
ناگشوده گل نقاب آهنگ رحلت ساز کرد
ناله کن بلبل که گلبانگ دل افکاران خوش است
مرغ شبخوان را بشارت باد کاندر راه عشق
دوست را با ناله شب‌های بیداران خوش است
نیست در بازار عالم خوشدلی ور زانکه هست
شیوه رندی و خوشباشی عیاران خوش است
از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش
کاندرین دیر کهن کار سبکباران خوش است

این اشعار نیز چنانکه ملاحظه می‌فرمایید به غیر از دو بیتی که با خطکشی مشخص نموده‌ایم، باقی سه بیت دیگر حاوی پیام‌های کلی مورد اعتقاد او هستند که می‌توانند پیام هرکس دیگری نیز باشند. اما دو بیت خطکشی شده نظر به عوالم خاص‌الخاص و جزییات احوال او دارند. محمودی در آواز دیگری نیز حکایت زاری دل و ناله‌های شبانه‌اش را بیان داشته. فی‌المثل آن‌جا که خوانده است:

مرغ شبخوان که دم از ناله عشاق زند
گو نوا از من دلسوخته آموز امشب

و یا در ترانه مرغ شباهنگ، و جاهای دیگر بسیار اشاره کرده است به شباهت احوال خویش به

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مرغ شبخوان،... و شب بیداری‌های دردمندانه خویش. بیت آخر نیز بدین دلیل می‌تواند زبان حال او محسوب شود که او خود به راستی شیوه‌ی زندگی سبکباران از تعلقات دنیایی را پیشه کرده بود... والخ.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بخش سوم

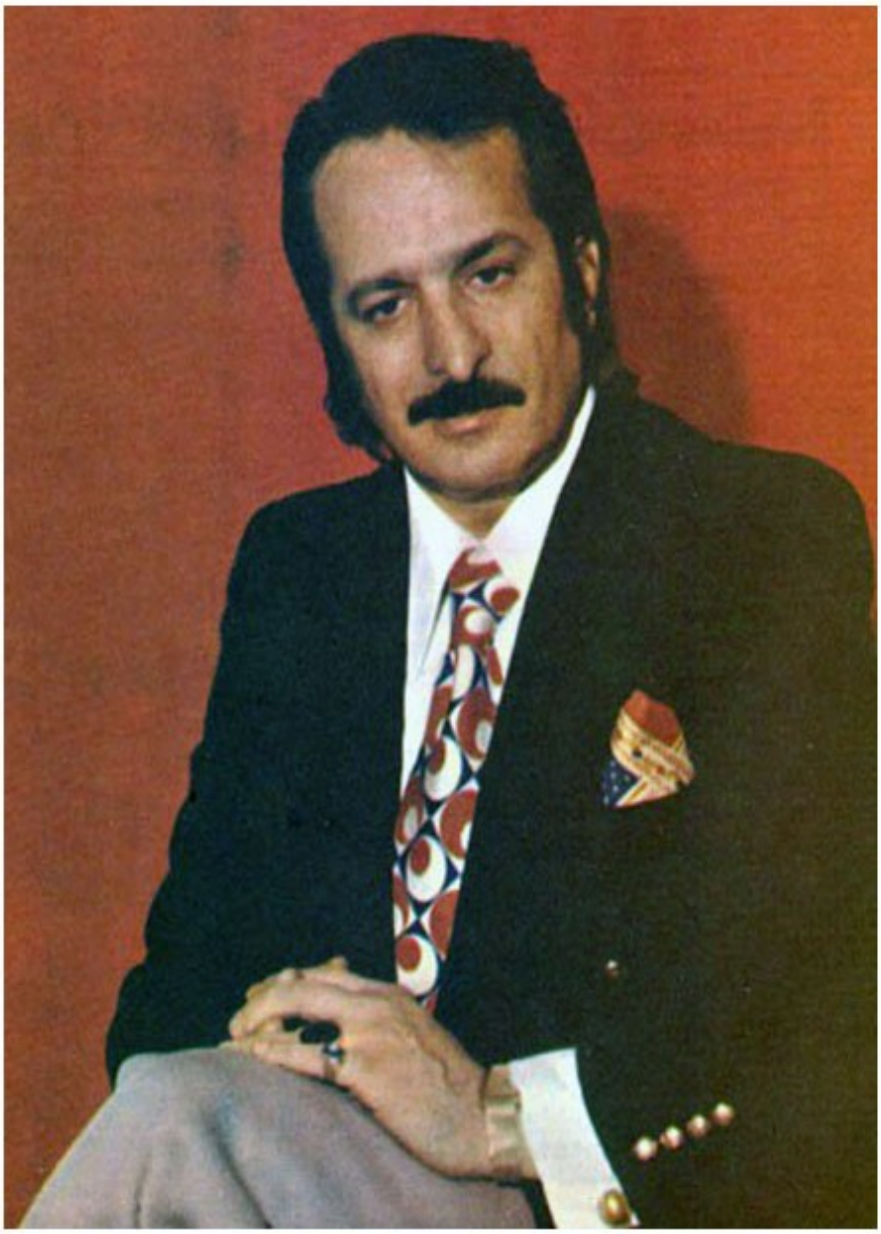

مرغ شباهنگ

به روایت حمید تجریشی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بخش سوم

محمودی خوانساری در نظر دوستان و دوستدارانش

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

در وصف آن به ملک هنر سر و بوستان
بشنو کنون تو شمه‌ای از قول دوستان

یک روز پس از فوت محمودی، مرحوم جهانبگلو در منزل محمودی، و در حضور چند تن از دوستان گفتند: محمودی خوانساری از اولیاء الله بود.

با شنیدن این سخن بنده به سختی یکه خوردم. از آن‌جائی که شنیدن نام اولیاء تصوف در ذهن ما معمولاً تداعی‌گر مقامات و کرامات و خوارق عادات است و چهره‌ی ایشان را در هاله‌ای از توصیفات ملکوتی و ماوراء بشری به یاد می‌آورد، و از آن‌جا که محمودی را هیچ‌گاه، هیچکس، مدعی ریاضت و سیر و سلوک الی‌الله و کرامات و خوارق عادات ندیده بود، و بر عکس او خود در زندگی‌اش با رفتار کاملا معمولی، مطلقاً دور از آنگونه عوالم می‌نمود، احتمال دادم که آن سخن را فقط باید حاکی از اغراق شاعرانه‌ای ناشی از حسن ظنّ و محبّت آن استاد نسبت به شخص محمودی دانست. در عین حال این را نیز یقین داشتم که اگر چنین سخنی در حضور شخص محمودی گفته می‌شد او فقط با یک تبسّم معنی‌دار این گفته سعدی را نقل می‌کرد که: «من آنم که خود دانم»

به هر تقدیر، من در تعجّب از سخن مرحوم جهانبگلو مانده بودم و طیّ آن ایّام در تمام مجالسی که به مناسبت‌های سوّم، هفته، و چهلم محمودی برگزار می‌شد نه تنها از تعجّب من

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

کاسته نشد، بلکه دم به دم بر آن افزوده گشت. چون می‌دیدم که دیگران نیز هرجا که یادی از محمودی می‌کردند سخنشان ـ اگر نه با صراحت و روشنی کلام مرحوم جهانبگلو ـ اما در هر صورت با اشاراتی همراه بود که در مجموع بوی سخن ایشان را داشت. گویی شخصیّت معنوی محمودی و شهرتش به عشق و پارسایی ناخودآگاه همه را به ذکر چنان مطلبی واداشته بود. مثلاً آقای حسن شهباز ـ مترجم و نویسنده مشهور که گویا در دانشگاه کالیفرنیا حافظ و مولوی را به دوستداران فرهنگ ایران معرفی می‌نمایند ـ در یک برنامه رادیویی، محمودی را به همین صفات وارستگی و استغناء طبع انسانی‌اش ستوده و در ذکر ملکات احوال او چند بیت از حافظ خواندند که:

با گدایان در میکده‌ای سالک راه
به ادب باش گر از سرّ خدا آگاهی
بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
خشت زیر سر و بر تارک هفت انجم پای
دست همّت نگر و منصب صاحب جاهی
اگرت سلطنت فقر ببخشند ای دل
کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

همانطور که ملاحظه می‌گردد این غزل حافظ وصف حال اولیاء الله یعنی کسانی است که به سلطنت فقر رسیده‌اند و در همان حال که بستر و بالین از خاک و خشت می‌سازند، در همان حال بر تارک هفت انجم پای دارند و در عین فقر منصب صاحب جاهی دارند و افسر شاهنشاهی می‌ستانند و می‌دهند... و الخ. هنگامیکه آقای شهباز این شعر را مصداق حال محمودی می‌شمارند آیا نباید منظورشان را اینگونه فهمید که به نظر ایشان محمودی نیز از زمره‌ی همان مردان بوده است؟

حالا توجه کنید به مضمون شعری که خود آقای شهباز در رثای محمودی سروده‌اند:

تو ای گوهر پاک دریای هستی — که چندی در این خاک مأوا گرفتی
تو از نور آفاق حق زاده بودی — که در جان یاران حق جا گرفتی
تو یکتا گل باغ فردوس بودی — که بر تارک عرش اعلا گرفتی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

دریغا که زود از جهان پر گشودی شتابان ره آسمان‌ها گرفتی
خدایا تو او را کرامی بدارش تو او را بدادی، تو او را گرفتی

به راستی شعر آقای شهباز چگونه انسانی را توصیف می‌کند؟

از این بگذریم و بپردازیم به سخن آقای دکتر نوشین، دوست دیگر محمودی و قاضی محترم که در مجلس یادبود محمودی گفته‌اند: [محمودی خوانساری مرغ عوالم ملکوت بود. مرغ قدسی آشیان بود. صدای او از عالم جبروت و ملکوت آمده بود][1].

از این سخن هم بگذریم و بشنویم سخن استاد تجویدی را که: [آقای محمودی دارای صفاتی ملکوتی بود بسیار ساده دل و پاک طنینت بود. صدای محمودی مثل خودش بی‌گناه بود. این بی‌گناهی و معصومیت در آوازهای او موج می‌زند][2].

از کلام استاد تجویدی نیز بگذریم و بپردازیم به سخن جناب همایون خرم که: [محمودی اهل سلوک بود. وارسته و بی‌نیاز و به تمام معنی مستغنی بود که می‌توانست انسانیت را از طریق هنرش منتقل سازد. یک درویش کامل و اهل حقیقت][3]. جلوتر برویم و سخن آقای بهمن بوستان را بشنویم که: [محمودی همانطوری‌که خودش یک درویش به تمام معنی و قلندری راستین است، آوازها و حتّی ترانه‌هایش نیز همانگونه قلندرانه و عالی است][4].

باز هم جلو برویم و توجه کنیم به اشاره کوتاهی از آقای بیژن ترقی (شاعر و ترانه سرای خوب معاصر) که: [محمودی به پیر عارف، و خلوت گزیده‌ای دست از جان و جهان شسته می‌مانست که جز در بر ارباب معرفت حضور نمی‌یافت و همواره با کرم درویشانه و بی‌نیازی‌های بزرگوارانه‌ی خویش بر چهره‌ی ارباب بی‌مروّت دنیا پوزخند می‌زد][5].

یا بشنویم این اشاره‌ی ظریف آقای ستوده‌نیا را که: [محمودی در حقیقت فرشته‌ای بود که روی زمین زندگی می‌کرد][6].

۱. ویدیو
۲. مصاحبه
۳. ویدیو (۲)
۴. مصاحبه در برنامه‌ی «سلامی چو بوی خوش آشنایی»
۵. نامه
۶. نامه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

به هر حال، این چند مورد را بدان جهت که یا به صورت شعر بودند یا عبارات کوتاه، فقط به عنوان «مشتی نمونه خروار» نقل کردیم تا بعد که متن سخنان مفصّل بسیاری از اساتید هنر و زعمای علم و ادب را نیز بدان بیفزائیم.

اما قبل از نقل آن مطلب می‌خواهیم از این گفته‌ها نتیجه‌ای بگیریم، و بگوئیم اگر از چهره‌ی اولیاء مذکور در تاریخ تصوّف و عرفان تمام آن آرایه‌های لفظی و تعابیر شاعرانه را بزدائیم و پشت سخن‌پردازی‌های مؤلفان تذکره‌های عرفانی به جستجوی اسطقس معنوی حیات عرفا برآئیم، درخواهیم یافت که تمام اعتبار و شکوه و جلال معنوی عرفای ما در دو کلمه خلاصه می‌شود. عشق و تقوی.

عشق به معنای گذشتن از خویشتن در راه تحقق یک آرمان و اعتقاد حقیقی، و تقوی به معنای پرهیز از هر آنچه انسان را از اشتغال به کار کارستان خویش (یعنی عشق) باز می‌دارد.

اگر جوهر وجود و معنای زندگی عرفا را در این دو کلمه بدانیم (که باید بدانیم) بدین ترتیب گمان می‌کنم بتوانیم بپذیریم که محمودی خوانساری به راستی از اولیاء بود. آخر کسی که در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، در ایرانِ مهیّا برای هرگونه دنیا طلبی و عیش و عشرت در حالی‌که هم جوان بود و هم محبوب القلوب هواخواهانِ «همه چیزدار» خویش و به قول آقای دکتر اکبر کلّی (در خیابان‌های تهران برایش پول ریخته بود و او حتّی زحمت آن را به خود نداد که خم شود و تنعمی که زمانه به پایش ریخته بود برگیرد)[۷] و در حالیکه می‌توانست با ثروت و شهرت تا حدّ بسیار زیادی از لذّت‌های دنیایی و نفسانی بهره‌مند گردد، ولی با این همه «در کنج فقر و خلوت شب‌های تار» پاک و پاکباخته، در نهایت سادگی و صفا به دور از هرگونه خودنمایی، کبر، حسد، ... در اوج فروتنی و بی‌نشانی روزگار گذرانید، آری یک چنین انسانی اگر از اولیاء الله نبود پس چه بود؟!

امّا با این همه از آن‌جا که ذکر توصیفات عرفانی برای او شخصیتش را در هاله‌ای از آرایه‌های به اصطلاح آسمانی قرار می‌دهد، و به طرزی غیر واقعی او را دور از دسترس می‌سازد، و اصولاً ممکن است موجد پندارهای نادرست و موهوم گردد، بهتر است به جای استفاده از زبان قدما و اصطلاحات و عناوین عرفانی، (که در روزگار ما هیچ محلّی از اعراب ندارد) به زبان

۷. نامه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ساده بگوئیم: محمودی خوانساری، نه قدیس بود، نه از اولیاء بود، نه عارف، نه صوفی... نه، او فقط یک انسان خودآگاه و بزرگ بود، که در روزگاری که ملاک و معیار برای هر ارزشی فقط در پول خلاصه می‌شد، و همه چیز در دست همه‌کس وسیله‌ای بود برای کسب پول، به پای یک اعتقاد و آرمان ایستاد، در راه تحقق آن مبارزه کرد، و در شرایطی که دیگر هیچ‌چیز و هیچکس برایش نمانده بود، غریب و تنها به کنجی نشست و دردها و غصه‌هایش را در دل خود ریخت، تا جائی که دیگر قلبش تاب نیاورد و از حرکت باز ایستاد. محمودی یک آدم خاکی و کاملاً معمولی بود، و علی‌رغم تمام آن توصیفات معنوی (و حتی ماورایی) که دوستانش از روی حسن ظنّ به مبالغه در حق او گفتند، عارفی آسمانی نبود. مثل هر انسان دیگری جایزالخطا و آلوده به گناهان خرد و کلان هم بود. امّا از آن گنهکارانی بود که به قول حافظ «اگرچه غرق گناهند، می‌روند به بهشت».

استاد تجویدی در تجلیل از مقام شامخ محمودی از آواز او با تعبیر «آن صدای پرمعنی»[۸] یاد کرده‌اند. همچنین استاد همایون خرّم گفته‌اند: [در هنر محمودی معنی به طرزی آشکار بر صورت آواز او فائق بود. بر خلاف بسیاری که فقط صورت آوازشان زیباست امّا از معنی در آنها خبری نیست][۹].

در اشارات این دو استاد لطیفه‌ای قابل تامّل نهفته است. بی‌گمان آواز پرمعنی از روح و زندگی پرمعنی بر می‌آید، و این همان کیمیایی است که در تاریخ موسیقی معاصر، بسیار کم یافت شده است. بسیار بوده‌اند خوانندگانی که خوانده‌اند ـ والحق زیبا هم خوانده‌اند ـ ولی با این همه نمی‌توان به خواندن آنها آواز پرمعنی و هنر پرمعنی گفت.

فرهنگ ما در جمیع مظاهر خود فرهنگی است مظلوم. در هر لباسی که جلوه می‌کند داغ مظلومیت بر چهره دارد. قرن‌هاست که ایرانیان در تلاش‌های فرهنگی خود برای احقاق حقی که از ایشان ضایع گشته فریاد برآورده‌اند. امّا چرا این فریادها عالم‌گیر نشده و غالباً راه به جایی نبرده است؟

برای اینکه صداهای حامل این فریادها معمولاً «صداهای پرمعنی» نبوده. هرکسی دهان

۸. ویدئو (۱)

۹. نامه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

گشوده فغان از جور و ستم، شکایت از تزویر و ریا، و گلایه از نامردمی‌ها را شعار خود ساخته. همه از گرفتاری فغان کرده‌اند امّا،

نه گرفتار بود هرکه فغانی دارد ناله‌ی مرغ گرفتار نشانی دارد

چه در بین روشنفکران عدالتخواه، چه در بین اهل علم و هنر، چه در بین افراد معمولی، مردمِ ما هرگاه خواسته‌اند به فغان و فریادی اعتماد کنند به طرفه‌العینی دریافته‌اند که اکثر آن فریادها فریاد از ناکامی‌های شخصی، و بدبختی‌ها و عقده‌مندی‌های خصوصی بوده. که همواره به مجرّد رسیدن به شهرت و محبوبیّت آن فریاد و فغان یا به طور کلی قطع گشته، یا همچون «کاری از سر بیکاری» و تکرار یک عادت کهن قومی به چیزی بی‌معنی و بی‌محتوی تبدیل گشته و مسلّماً تا وضع چنین است، «آنچه البته به جایی نرسد فریاد است».

حقیقت این است که محمودی می‌خواست به هنر آواز واقعیّت ببخشد، و آن را از صورت یک تفنّنِ گاه به گاه نزد «هنر باز»ها[۱۰] خارج سازد. او می‌خواست به آیندگان این راه بیاموزد که آوازخوان باید آوازش را زندگی کند و زندگی‌اش را بخواند. نه آنکه فقط اشعار قشنگ اما بی‌ارتباط با شخصیّت و زندگی واقعی‌اش را با تکنیک و تحریرهای قشنگ تلفیق کند و به نام هنر به مردم بفروشد. او می‌خواست این «از خود بیگانگی» را که چون یک توهم اغواگر بر فضای هنری زمانش سایه‌گستر بود بزداید. او می‌خواست این اصل را ثابت کند که هنرمند چنانچه بخواهد موثر باشد قبل از هر چیز باید «خود بودن» و با خود یکی بودن را «حتی بیش و پیش از دانش و تکنیک و صنایع هنری» بیاموزد. او آمده بود که سادگی و صفا را به جای تکلّف و تصنّع بنشاند و اخلاص را جایگزین نفاق سازد. ما این حقیقت را در فصل اوّل با رجوع به زندگی واقعی‌اش، و در فصل دوم با تحلیل آثار هنری‌اش نشان داده‌ایم، و اکنون می‌رویم که معنای همین حقیقت را در گفته‌های دوستان و دوستداران او نشان بدهیم. پس توجه کنیم به نظریات و سخنان مفصّل و مجمل که این هموطنان عزیز درباره‌ی هنر و زندگی محمودی اظهار داشته‌اند.

۱۰. هنر باز می‌گویم برای تداعی کار کسانی چون «کبوتر باز» یا «قمارباز» یا «کتاب باز» و باقی «باز»های دیگر.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

متن نامه‌ی هنرمند گرامی آقای حسن کسائی

هشتم آبان ۱۳۷۴

بسمه تعالی

بناست دفتر یادبودی به نام هنرمند فقید محمودی خوانساری طبع و نشر شود. از بنده خواسته‌اند تا خاطراتی را که از ایشان دارم تقدیم کنم:

با عرض تشکر معروض می‌دارم، محمودی خوانساری هنرمندی شایسته، صاحب سبک و شیوه و روش مخصوص بود. یقین است که این مهمّم برای هر هنرمندی میّسر نیست و حتماً درون‌مایه‌ی هنری لازم دارد تا با کوشش و ممارست آن همه لطائف به دست آید.

حرف تحقیق از مقلّد نشنوید کس نگیرد از گل کاغذ، گلاب

دیگر جاذبه و گرمی صدای ایشان بود که اکتسابی نیست، آن هم موهبتی است از طرف حق تعالی که شنونده را تحت تاثیر قرار دهد، و از همه‌ی اینها که شرح دادم با اهمیّت‌تر شخصیّت عالی و ممتاز محمودی خوانساری بود، از صفات بارز او متانت، وقار و عشق و دوستی نسبت به همه‌ی انسان‌ها بود، محمودی همه را دوست می‌داشت و هرگز از کسی گله‌مند نبود و نکته‌ی بسیار با اهمیت اینکه در عین نیازمندی بی‌نیاز بود و این مطلب بسیار قابل مطالعه است و این جاست که شخصیّت ممتاز و زیربنای انسانی و وارسته‌ی او را هویدا می‌کند.

دریغ و افسوس که چنین هنرمندانی با این روحیه‌ی ممتاز در جامعه‌ی ما بسی کمیاب‌اند، به هر تقدیر روش و بینش و شخصیّت او، آبرویی بود برای هنر و هنرمند.

محمودی، با وقار زیست و سربلند از این خاکدان گذشت. یادش به خیر و روانش شاد باد.

با تقدیم احترام

حسن کسائی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

متن سخنان هنرمند گرامی آقای علی تجویدی

«محمودی خوانساری، هنرمندی با صفاتی ملکوتی»

آشنایی بنده با شادروان محمودی خوانساری به زمان‌های خیلی قدیم برمی‌گردد. به گمانم اولین بار در منزل مرحوم حسن یکرنگی بود که با ایشان آشنا شدم و از همان وقت به هنر و شخصیّت ایشان علاقه‌مند شدم. تا اینکه بعداً ایشان به رادیو آمدند و در آن‌جا ضمن همکاری با ایشان آشنایی ما به دوستی صمیمانه‌ای منجر شد. از جمله در یکی از برنامه‌های گل‌ها بنده برای یکی از خوانندگان آن زمان آهنگی در دستگاه نوا ساخته بودم که برای اجرای آواز آن برنامه هیچکس را مناسب‌تر از آقای محمودی ندیدم. لذا از ایشان خواهش کردم که با همکاری دوست عزیز و هنرمندم آقای فرهنگ شریف کار آواز آن برنامه را به عهده بگیرند، که الحق مثل باقی کارهایشان با قدرت و زیبایی هر چه تمام‌تر از عهده اجرا برآمدند، و من آن برنامه را به عنوان یکی از عزیزترین یادگارهای او همیشه می‌شنوم و لذت می‌برم.

به هر حال، راجع به هنر و شخصیّت معنوی محمودی عزیز سخن بسیار است که اجتمالاً مطالبی را نقل می‌کنم. ابتدا از خصوصیّات اخلاقی و انسانی او آغاز می‌کنم که آقای محمودی دارای صفاتی ملکوتی بود. بسیار ساده‌دل و پاک‌طینت بود. اهل معنی بود و رابطه‌ی خاصی با خدا داشت. فوق‌العاده منیع‌الطبع و در عین حال دیر معاشر بود. خیلی به سختی و به ندرت با کسی انس و الفت پیدا می‌کرد. مگر با کسانی که طیّ برخوردهای زیاد و شناخت کافی از صمیم قلب به ایشان علاقه پیدا می‌کرد. غالباً درون‌گرایی‌هایی داشت و گاهی که با من درد دل می‌کرد می‌فهمیدم که بسیار خسته و افسرده است و از این بابت بنده همیشه برای ایشان نگران بودم. از قدیم گفته‌اند که انسان‌ها را در سفر بهتر می‌شود شناخت و بنده در مورد آقای محمودی خوشبختانه این فرصت را یافتم که در یک مسافرت هنری (به کشور انگلستان) بیشتر و بهتر ایشان را بشناسم. آن‌جا من بیش از همیشه به صفات انسانی محمودی پی بردم و دانستم که چقدر منزه و متین و با شخصیّت است. بسیار شاداب و خیلی با نشاط و با روحیه بود. به طوری‌که وقتی که با هم به گردش می‌رفتیم از فرط سادگی و صفا، باطن بی‌آلایش او درست مثل یک کودک، پاک و معصوم بود.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

با یک شوق و ذوقی به خرید می‌رفت. لباسی انتخاب می‌کرد، سوغاتی برای کسی می‌خرید، خلاصه چطور بگویم خیلی مهربان و دوست داشتنی بود. از همه‌ی اینها گذشته آقای محمودی بسیار آدم خوشنام و با حیثیت و آبرومندی بود. هرگز دیده یا شنیده نشد که در طول زندگی‌اش خدای ناکرده در محافل و مجالس لهو و لعب شرکت کرده باشد. با وجود این فضایل بود که هم با هنرش و هم با شخصیّتش دل‌ها را تسخیر می‌کرد. همان معصومیّت و سادگی درخشانی که در وجودش بود در هنرش نیز تجلّی داشت. معصومیّت در آواز او موج می‌زد و اصلاً اینکه آن همه مورد توجّه واقع شد به علت همان صداقت و صفای ذاتی‌اش بود که در هنرش متجلّی می‌ساخت. صدای محمودی مثل خودش بی‌گناه بود.

در واقع از همین‌جا می‌شود راهی گشود برای گام نهادن به دنیای هنر محمودی و گفت، آواز او در واقع نمایش دنیای درونی و فضایل معنوی‌اش بود. او یک خواننده صاحب سبک بود و مایه‌ی اصلی پیدایی سبک در کار یک هنرمند نیز از همین جنبه‌های معنوی نشأت می‌گیرد. یعنی آن حال درونی یک انسان است که وقتی مثلاً با آوازش یا سازش توأم می‌شود زمینه‌ساز پیدایش سبکی خاص می‌گردد. البته مرحوم محمودی آوازهای هنرمندان قدیم مثل طاهرزاده، تاج، ادیب،... و غیره را شنیده بود و در عین حال با هنرمندانی چون ابوالحسن خان صبا آشنایی داشت، و سال‌ها با اساتیدی چون آقایان شهناز، عبادی، بدیعی، شریف، محجوبی، معاشرت و دوستی داشت، همینطور با خود بنده نیز نزدیک بود و مسلّماً اینها در فراگیری و توسعه دانش موسیقی او موثر بوده است. امّا با این همه می‌خواهم منظورم را در یک بیت از حافظ خلاصه کنم که می‌فرماید:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

آقای محمودی همانطور که خودش هم گفته با آنکه استادی نداشته و مستقیماً از کسی تعلیم نگرفته بود ولی سبکی به وجود آورد که دیگران همه باید از او تقلید می‌کردند. وجود سبک در موسیقی امری‌ست فوق‌العاده با ارزش. البته تقلید فراوان است اما ارزش ندارد. بنده آوازهای تقلیدی در این سال‌ها زیاد شنیده‌ام، مثلاً آواز آقای بنان، آقای گلپایگانی، آقای ایرج، یا آقای شجریان را شنیده‌ام که تقلید می‌کنند. اما آواز محمودی را نشنیده‌ام که کسی بتواند تقلید کند. چون اساساً هنرمندانی که سبک‌های زیبا و پیچیده ابداع می‌کنند کارشان غیر قابل تقلید هم

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

می‌شود. علاوه بر همه اینها باید گفت که هر چه را بشود تقلید کرد آن «آنات» موجود در صدای محمودی را نمی‌شود تقلید کرد. «آن» یک چیزی است که باید به طور خدایی در وجود یک کسی باشد. با تقلید به دست نمی‌آید. برای همین است که حافظ می‌فرماید: «بنده‌ی طلعت آن باشد که آنی دارد» آن حالات معنوی آواز محمودی حاصل نوع زندگی و درد و رنج‌ها و ریاضت‌هایی است که کشیده و طبعاً کسانی که چنان زندگی نکرده‌اند نمی‌توانند آن حالات را در آوازشان ایجاد کنند. محمودی سبک منحصر به فردی داشت که بنده فوق‌العاده بدان علاقه‌مند بودم. شعر را خیلی خوب ادا می‌کرد از جهت انتخاب تحریرهایی که باید به دنبال کلمات می‌آورد صاحب سلیقه بود. دلیلش هم این بود که شعر را خیلی خوب می‌فهمید و مفاهیم عاطفی شعر را بسیار عالی با موسیقی تلفیق می‌کرد. «آکسان»ها را به جای خود (و با استحکام لازم) ادا می‌کرد. هیچگاه اشتباهات دستوری (مثلاً اینکه یای وحدت را به جای یای نسبت به کار ببرد) و دیگر از این قبیل خطاها در آوازهای او دیده نمی‌شود. چون آقای محمودی فرد با کمالی بود و به راستی با شعر دمساز بود. آنچه مسلّم است اینکه بخش مهمی از کار یک آواز خوان به ادای شعر بستگی دارد. خوانندگان از آن‌جا که اندیشه‌های شعرای بزرگی چون حافظ و مولوی و سعدی و... غیره را منتقل می‌کنند وظیفه بسیار سنگینی بر عهده دارند. خواننده باید سواد داشته باشد و به خصوص تلفیق شعر و موسیقی را خیلی خوب بداند. محمودی صاحب سبک و صاحب سلیقه بود. مقلّد این و آن نبود و به همین دلیل میان موسیقی‌دان‌های بزرگ و نامی طرفداران و عاشقان بسیار داشت. به عنوان مثال مرحوم قباد ظفر که بهترین شاگرد حبیب سماعی در سنتور بود و از موسیقی‌دان‌های بسیار آگاه و مشکل‌پسند هم بود آواز آقای محمودی را عاشقانه و از دل و جان دوست داشت. البته این یک نفر را به عنوان مثال عرض کردم، و الا از موسیقی‌دان‌های بزرگ معاصر، بلا استثناء همگی به آواز مرحوم محمودی علاقه‌مند بودند.

همچنین از جهت ادای تحریرها و آن «غلت»هایی که می‌داد به یک نحو خاصی از حرکات فک و زبان و حنجره استفاده می‌کرد که تحریرهای بسیار زیبا و منحصر به فرد خویش را می‌ساخت. در عین حال که تحریرهای معمول از حنجره را نیز به خوبی اجرا می‌کرد و از این نظر بسیار موفق بود، امّا با تحریرهای مخصوص به خود از قبیل تحریرهای زیر و رو، تحریرهای مترادف، تحریرهای مقطع و غیره حالتی متفاوت و اختصاصی به کار خود می‌داد. به طور خلاصه باید بگویم آواز محمودی مصنوعی و ساختگی نبود. بلکه به طور طبیعی از عمق جانش

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

سر می‌زد. یکی دیگر از مختصات هنر محمودی مربوط به رنگ دلپذیر صدایش بود. ما در موسیقی رنگ‌های مختلفی داریم. آوازها نیز هر کدام رنگ خاص خود را دارند که به سبب همین اختلاف رنگ‌ها از هم متمایز می‌شوند. رنگ دلپسند آواز محمودی در عین حال بسیار کمیاب هم بود و یکی از دلایل غیر قابل تقلید بودن آوازهایش نیز مربوط به همین امر بود.

به هر حال، صحبت راجع به دوست عزیز و از دست رفته‌ی ما بسیار است و مطلب به درازا می‌کشد. امّا این موضوع را نیز بگویم و سخنم را به پایان ببرم که بعد از فوت آن شادروان بنده که بی‌نهایت از آن واقعه غمگین بودم بر روی شعری از خانم مهدخت مخبر آهنگی ساختم (در مایه‌ی افشاری) که آن را در مراسم یادبود محمودی عزیز با سازی به نام شورانگیز (که استاد قنبری ساخته بود و صدایش آمیخته‌ای است از سه تار و عود و تار) اجرا کردم. خدایش بیامرزد که تا موسیقی ما هست نام محمودی خوانساری هم خواهد بود، و خوشبختانه نوارهایی که از ایشان باقی مانده نام و یادش را در دل‌های مردم زنده نگه خواهد داشت.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق.

«کی روی از یاد یاران»

در مایه‌ی افشاری

سازنده‌ی آهنگ؛ استاد علی تجویدی

سراینده‌ی ترانه؛ خانم مهدخت مخبر

کی روی از یاد یاران در خزان و در بهاران
از هنر حرمان نصیبت درد تنهائی حبیبت
رفتنت از جمع یاران زود بود ـ زود بود
مرگ جان سوزت دریغا، کی، کجا، محمود بود
آن صدای آسمانی وان نوای جاودانی
تا ابد در خانه‌ی دل جا گرفته سوز آوایت به دل مأوا گرفته

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

رفتنت از جمع یاران زود بود ـ زود بود
مرگ جان سوزت دریغا، کی، کجا، محمود بود
تو در اوج بی‌نیازی در شکوه و سرفرازی
چون غریبی رفته‌ای از پیش یاران
ای خدای نغمه‌خوان‌ها آشنای خسته جان‌ها
ای خزان کرده بهارم در بهاران
رفتنت از جمع یاران زود بود ـ زود بود
مرگ جان سوزت دریغا، کی، کجا، محمود بود

متن نامه‌ی هنرمند گرامی آقای مهندس همایون خرم

«محمودی خوانساری، هنرمندی وارسته و صاحبدل»

خواننده‌ی محترم، این مطلب مجمل و مختصر که از نظرتان می‌گذرد، راجع به زندگی، هنر، خصوصیات اخلاقی، انسانی هنرمندیست که شایستگی و کمال معنوی‌اش او را به حق در زمره‌ی رهروان وارسته و آزاده راه عشق قرار داده بود. شاید زمان زیادی از فوت شادروان محمودی خوانساری نگذشته بود که یکی از مجلّات، (اگر درست به خاطرم مانده باشد مجلّه مفید) از بنده خواست تا راجع به آن شادروان مطلبی بنویسم. دیدم اولین نکته‌ای که باید راجع به هنر محمودی بگویم این است که: صدای محمودی برخاسته از «آب و گل» وجودش نبود، بلکه از «جان و دل» با عزت و پاکش بود. یعنی چه؟ یعنی آنکه در عرصه‌ی «آب و گل» هرکس ممکن است بتواند چیزهای با عظمت (ظاهراً توجه برانگیز) بسازد. مثلاً آوازخوانی، آواز بخواند با صدای عالی و تحریرهای منظم و چه و چه... ولی اگر این مشخصات که همه از همان خلقت «آب و گل»ی برخاسته چنانچه با معنای جوشیده از جان و دل توأم نباشد، به فرموده شیخ اجل، سعدی:

هرکه را صورت نبندد نقش عشق صورتی دارد، ولی جانیش نیست

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

در هنر موسیقی ما، خصوصاً در آواز، صورت‌های زیبا را می‌توان یافت، ولی صورت توأم با معنی کم است. در آثار محمودی خوانساری، هرچند صورت ظاهری آنها نیز در حدّی قابل قبول مشکل پسندان بود، ولی معنای آواز او در حدّ بسیار زیادی بر صورت آن امتیاز داشت. در نتیجه این توانایی را حاصل کرده بود که با آوازش لحظاتی شنونده را از حالات ملکی به حالات ملکوتی منتقل سازد. البته انتخاب شعر نیز در جهت تاثیر و تکمیل این حالات عالی بسیار دخیل بود.

تا زدم لاف هنر، خواجه به هیچم نخرید
بی‌هنر شو که هنرهاست در این بی‌هنری

ملاحظه بفرمایید، که لاف هنر هم فقط از آب و گل برمی‌خیزد، و برعکس، از جان و دل پیام چنین است که بی‌ادّعایی در هنر، و خود را بی‌هنر دانستن، بالاترین هنر است.

این واقعاً در شخصیّت معنوی مرحوم خوانساری بارز و آشکار بود.

تا شدم بی‌خبر از خویش خبرها دیدم
بی‌خبر شو، که خبرهاست در این بی‌خبری

ببینیم چه کسی بی‌خبر از خویش است. کسی که در حقیقت بی‌توجه به خویش مجازی است. کسی که به این خویشتن موقت خود آنچنان بی‌اعتناست که علاقه‌ای به پرورش آن ندارد. بنابراین در کسب مال و ثروت برای پرورش این خود مجازی، خود حقیقی خویش را فدا نمی‌کند. اصلاً معنای استغنا همین است. استغنا به معنای صرفاً نداشتن نیست. بلکه، نداشتن «تعلق» است، و مستغنی کسی است که برای پرورش گل، دل را فدا نمی‌کند. محمودی با داشتن چنین روحیه و طرز فکری، حتی اگر ثروتمند هم بود باز درویش بود. برای اینکه او بدون دلبستگی بود، و در زندگی واقعی‌اش نیز همیشه مصداق این شعر زیبای حافظ بود که فرموده:

گرچه گرد آلود فقرم دور باد از همتم
گر به آب چشمه‌ی خورشید دامن تر کنم

ملاحظه بفرمایید، خواننده‌ای که اشعار فوق و نظایر آنها را انتخاب می‌نماید، و از صمیم وجود، و در نهایت خلوص (به عنوان زبان حال خویش) می‌خواند، قطعاً و مسلّماً، به حکم آنکه، «آنچه از دل برآید لاجرم بر دل نشیند» کار او بر دل شنونده می‌نشیند. اصلاً هدف نهائی هنر همین است. در موسیقی ایرانی، اگر صاحب ساز یا آوازی از جان و دل خویش مایه بگذارد یقیناً اهل دل است. البته کسب علم و مهارت و آزمودگی در جنبه‌های فنی و صوری کار نیز

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

چنانچه به این حال معنوی افزوده شود قابل ارزش است، والا به خودی خود ارزش چندانی ندارد، و به فرموده‌ی مولانا جلال‌الدین ممکن است حتی بار سنگین و عبثی بر دوش انسان گردد:

«علم اگر بر دل زند باری شود علم اگر بر تن زند باری شود

بر حسب ظاهر، اگر آوازی هرقدر پر قدرت و خوش تحریر، یا سازی قوی و با تکنیک و دقیق باشد ولی دل را تکان ندهد، راه به جایی نمی‌گشاید. تنها هنری با فطرت پاک انسانی ارتباط برقرار می‌کند که، هرچه صادقانه‌تر از عمق فطرت انسانی هنرمند نشأت یافته باشد.

دیگر از ملکات و صفات انسانی زنده یاد محمودی عبارت بود از، ادب، تواضع، عدم حسادت، سادگی، پاکی، رضایت، و بالاخره همان استغناء، که چون نگین درخشانی در حلقه‌ی صدای خسته او متجلی می‌شد، و این صدای زمینی را آسمانی می‌ساخت.

در اجرای ردیف آوازی، باید بگوییم که او ردیف را به نحوی شایسته (در حدّ خوانندگان زمان خود) اجرا می‌کرد. استعداد او در ضرب شناسی بسیار قوی بود. در بعضی از برنامه‌های خود قطعات ضربی و تصنیف‌های زیبایی خوانده، که تسلّط و مهارت او را در حفظ ریتم‌های سنگین به خوبی نشان می‌دهد.

روانشاد خوانساری شعر را بسیار خوب احساس می‌نمود، چون معانی ظاهر و باطن اشعار را به خوبی درک می‌کرد، در بیان آنها و تلفیق با موسیقی و تحریرهای زیبا بسیار موفق بود. این را نیز باید بگوییم که اکثر اشعار انتخابی او دارای مضامین عرفانی، و حاکی از غم غربت آدمی در این دنیا، و دورافتادگی از وطن مألوف عهد الست بود. وی همچنین در انتخاب مقام یا دستگاه مورد نظر برای خواندن اشعار انتخابی‌اش از بصیرت و بینشی خداداد برخوردار بود.

امّا در خاتمه باید بگویم، ای کاش این یادنامه‌ای که در فقدان او تهیه می‌شود، در دوران حیاتش، به عنوان بزرگداشت نامه‌ای انتشار می‌یافت، تا او می‌دید که هنرمند واقعی همیشه مورد علاقه و احترام مردم است. مطلبم را با یک بیت شعر از خواجه‌ی شیراز، جناب لسان‌الغیب که به راستی مصداق حال محمودی عزیز است به پایان می‌برم:

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

متن نامه‌ی هنرمند گرامی آقای اسدالله ملک

«حکایت من و محمودی»

در بین هنرمندان موسیقی کشور، شاید هیچکس به اندازه‌ی بنده ـ به خصوص از سال ۵۰ به بعد ـ با محمودی نزدیک و صمیمی نبود. زیرا رابطه‌ی ما فقط منحصر به همکاری هنری نبود. بلکه رفاقتی همه‌جانبه بود. با این حساب اگر بخواهم در تمام زمینه‌ها راجع به او سخن بگویم مطلب بسیار طولانی می‌شود. خوشبختانه در این کتاب هم راجع به شخصیت معنوی و هم راجع به مقام هنری محمودی سخن بسیار گفته شده و می‌توان گفت تقریباً حق مطلب ادا گشته. پس بنده فقط می‌پردازم به نقل ماجرای آشنائی‌ام با محمودی عزیز و خاطراتی که از او دارم.

باری، محمودی در آن ایّام که خدمت سربازی را می‌گذراند، بعدازظهرها گاهی به محل کلاس برادرم (آقای حسین ملک) می‌آمد. اغلب هنرمندان بزرگ مملکت هم می‌آمدند و محمودی در آن محافل دوستانه گهگاه آوازی می‌خواند و با صدای جادوئی‌اش همه را شیفته‌ی خویش می‌ساخت. ۱۲ ساله بودم که برای اولین بار آن‌جا محمودی را دیدم. آن روز حتی تصورش را نمی‌کردم که ممکن است روزی این جوان خوش‌آواز، و خوش قلب و مهربان یکی از بزرگان هنر این سرزمین گردد و دست سرنوشت بین من و او پیوند همکاری و رفاقتی صمیمانه برقرار نماید. دیدارهای ما چندان تکرار نشد که محمودی برای دو سالی به شیراز رفت و من تقریباً از او بی‌خبر ماندم.

تا اینکه بعدها شنیدم به تهران بازگشته و در برنامه‌ی گل‌ها با هنرمندانی چون محجوبی، کسائی، عبادی، شهناز، یاحقی، شریف... همکاری دارد. آن روزها با وجود خوانندگانی چون بنان، قوامی، گلپایگانی، بعید به نظر می‌رسید که محمودی بتواند مطرح شود. امّا علیرغم تصوّر همه، او بسیار زودتر از آنکه می‌شد باور کرد در فضای موسیقی آن زمان شگفت و همه‌ی نظرها را به سوی خود جلب کرد. سال‌ها بعد، هنگامی که محمودی در اوج شهرت و قدرت هنری خود بود من هم به رادیو راه یافتم و در جریان همکاری‌های رادیوئی بود که قصه‌ی دوستی ما سر زبان‌ها افتاد. علاوه بر آثار زیادی که در برنامه‌ی گل‌ها به اتفاق محمودی اجرا کردیم، هنگامی‌که بنده و مرحوم دکتر جهانبگلو تصمیم به تهیه‌ی برنامه‌ی «نوائی از موسیقی ملّی» گرفتیم، بر آن شدیم که برای اجرای آوازها فقط از وجود محمودی استفاده کنیم. در این برنامه‌ها محمودی علاوه بر

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

آوازهای درخشان زیباترین تصنیف‌های خود را نیز به عالم هنر ارائه داد. از آن جمله مرغ شباهنگ، سکوت مستی، دعای دل، لاله‌ی پرپر،... که آنها را یکی از یکی زیباتر و عالی‌تر اجرا نمود. بدین ترتیب طی زمان زندگی محمودی و من به طرز عجیبی به هم پیوند خورد. تا آن‌جا که اغلب اوقات را با هم بودیم، و صرفنظر از همکاری هنری در زندگی اجتماعی نیز یار و غمخوار یکدیگر بودیم. از فضایل و مکارم اخلاقی محمودی هرچه بگویم کم گفته‌ام. او یک وجود استثنائی بود. غمخوار همه بود و خودش غمخواری نداشت. اصلاً هرگز به خودش اجازه نمی‌داد که با اظهار درد و گرفتاری‌هایش خاطر دوستان را ملول کند. به همین دلیل هیچ‌گاه کسی متوجه نمی‌شد که او چه مشکلات، گرفتاری‌ها، و محرومیت‌های سنگینی را تحمل می‌کند. محمودی بسیار حساس، فوق‌العاده قدرشناس، و به طرز غیر قابل توصیفی در کار دوستی با وفا بود. حتی دوستان از دست رفته را فراموش نمی‌کرد. اغلب شب‌های جمعه را با هم به مقبره‌ی ظهیرالدوله می‌رفتیم و برای تمام رفتگان، به خصوص آنها که از نزدیک به ایشان ارادت داشتیم (چون خالقی، صبا، محجوبی، تهرانی، رهنی معیری...) فاتحه می‌خواندیم. یادم هست که یک بار در ظهیرالدوله به من گفت: اسدالله جان عمر من مثل دُرنا کوتاه است، و زود از دنیا می‌روم. امّا از بس در این دنیا سختی کشیده‌ام دیگر از مرگ هراسی ندارم. بلکه هر وقت این‌جا می‌آیم دلم آرام می‌گیرد. چون می‌بینم بالاخره یک روز این تنهائی و غربت من تمام می‌شود. به او گفتم اگرچه در این دنیا غریب هستی و کسی آنطور که باید درون ترا، و طبع بزرگ ترا نشناخته، ولی مطمئن باش که همواره با هنر والا و آواز درخشانت در یادها خواهی ماند. به قول مرحوم حسین تهرانی، طلا برای همیشه زیر خاک نمی‌ماند، و بالاخره خودش را نشان می‌دهد. محمودی با آنکه از نظر مالی به شدت در مضیقه بود، با آن همه هیچگاه دم نمی‌زد، و استغنای طبعش اجازه نمی‌داد به کسی رو بیندازد. پس از تعطیل کارش در رادیو، و خانه‌نشین شدن صدمات زیادی کشید و بالاخره در اثر ضربه‌های شدید روحی و روانی که به شکل‌های مختلف بر او وارد شد از پای درآمد.

درباره‌ی هنر محمودی البته سخن بسیار است و من چون دانم که دوستان دیگر حق مطلب را ادا کرده‌اند، لذا از تمامی جنبه‌های کارش فقط اشاره می‌کنم به قدرت و استعداد فوق‌العاده‌ی او در ساختن و خواندن ضربی‌های زیبا، آن هم به طور فی‌البداهه. الحق والانصاف که بنده در میان هیچیک از خوانندگان چنین استعداد غریبی در فی‌البداهه ساختن و خواندن ضربی‌های زیبا

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ندیده‌ام.

به هر حال، دوستی با محمودی خوانساری یکی از افتخارات بزرگ زندگی من است، و از دست دادنش برایم فاجعه‌ای غیر قابل توصیف که هنوز هم سوزش جانم از آتش فراق او التیام نیافته.

روانش شاد و یادش به خیر.

متن سخنان هنرمند گرامی آقای فرمگ شریف

«محمودی خوانساری، هنرمندی پر فضیلت»

مهم‌ترین هدف و مقصودی که می‌توان برای هنر ـ و اصولاً هر کار معنوی و فرهنگی ـ تصور کرد عبارت است از دست یافتن به تعالی معنوی و رسیدن به مدارج و مراتب والای اخلاق. والاّ چنانچه هنر نتواند باعث چنین امر مهمی در تکمیل شخصیت انسان گردد به خودی خود چندان فضیلتی محسوب نمی‌گردد.

محمودی خوانساری از این نظر به راستی نمونه‌ی کامل یک انسان تربیت شده در مکتب هنر بود. یعنی پرداختن به هنر از او چنان انسان منزه و شایسته‌ای ساخته بود که حقیقتاً جا دارد او را به عنوان الگو و سرمشق برای تمام کسانی که به کار هنر ـ به خصوص موسیقی ـ روی می‌آوردند قرار دهیم.

استغنای روحی بزرگ‌ترین فضیلتی است که یک انسان ممکن است در طول زندگی احراز کند. محمودی خوانساری به تایید همه کسانی که او را می‌شناختند از زمره‌ی معدود هنرمندانی بود که چنین فضیلتی را کسب کرده بود.

گویی تمام دنیا با زرق و برق و تجملات و جلوه‌های حسرت‌انگیزش در چشم او هیچ ارزشی نداشت. به طوری‌که در سخت‌ترین شرایط احتیاج مادی حتّی حاضر نمی‌شد به نزدیک‌ترین کسان و دوستانش رو بیندازد و چیزی بخواهد.

بسیاری از کسانی که نسبت به مشکلات زندگی او آگاهی داشتند از او خواهش می‌کردند

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

که اجازه بدهد کاری برایش انجام بدهند، اما او نمی‌پذیرفت. و جالب‌تر اینکه با وجود آن همه محرومیّت و فقر تا آنجا که از دستش برمی‌آمد غمخوار دوستان بود و از کمک به ایشان دریغ نمی‌کرد.

بنده چیزی می‌گویم و شما چیزی می‌شنوید. ولی اصلاً باورش محال است که انسانی تا این حدّ نسبت به زندگی مادّی بی‌اعتنا باشد. آن همه موقعیّت‌های عالی که برای او فراهم شد بی‌تردید هرکس جای او بود نهایت استفاده را می‌کرد. در حالی‌که محمودی اصلاً انگار آن موقعیّت‌ها را نمی‌دید، و ما می‌دانستیم که در همان حال به شدت حتی برای ابتدایی‌ترین حوائج زندگی‌اش لنگ است. آن همه به خودش سختی می‌داد برای اینکه مبادا لکه‌ای یا غباری از خفت و تحقیر بر دامان هنرش بنشیند. محمودی عاشق هنرش بود و برای همین زندگی‌اش را به پای آن نثار کرد.

رسیدن به این بی‌نیازی ـ در عین نیاز ـ شخصیت او را طوری محکم و متین ساخته بود که می‌شود گفت که بسیاری از صفات زشت اخلاقی از وجود او به کلی محو گشته بودند. تمام ضعف و زبونی‌های بشری ناشی از احتیاج است و محمودی چون از همه خواسته‌ها و احتیاجات خود چشم‌پوشی کرده بود لذا از دروغ و ترس و کبر و حسد و نفاق و کینه و ... دیگر از این قبیل معایب اخلاقی کاملاً پاک گشته بود. میان افراد هریک از گروه‌ها و اصناف اجتماعی آنچه بیشتر به چشم می‌خورد رقابت است، نه حسد.

در حالی‌که در جوّ هنری جامعه‌ی ما متاسفانه به جای رقابت سازنده غالباً حسد و بدگویی رواج دارد. محمودی ذرّه‌ای حسد و حسرت نسبت به موقعیت‌های معنوی و مادّی دیگران نداشت. هرگز دیده نشد که نسبت به کسی بد بگوید. یا کار کسی را تخطئه کند، و به قول معروف چشم دیدن دیگران را نداشته باشد. دلیلش هم به نظر بنده این بود که از موقعیت عالی خود در کار هنر آگاه بود، و می‌دانست که کارش برتری او را اثبات می‌کند. در حالی‌که بعضی از دیگران متاسفانه از آن‌جا که در کارشان ضعف و کاستی وجود دارد سعی می‌کنند با خراب کردن دیگران به اصطلاح نقاط ضعف خود را بپوشانند.

از سوی دیگر غرور و کبر بیجا و ناشی از حقارت نفس نیز در زندگی او وجود نداشت. تمام عمرش را یک طلبه‌ی جستجوگر باقی ماند و هیچگاه، حتی در روزهای اوج شهرت و موفقیت خود در هیچ محفلی حتی نسبت به اشخاص معمولی غرور و تکبر نشان نمی‌داد. بلکه بسیار با

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

نظر رافت و شفقت با همه برخورد می‌کرد. مثلاً بنده خودم شاهد بودم که یکشب در مجلسی دوستانه، یک آقایی که خواننده‌ی مشهور هم نبود، و اصلاً در کار آواز چندان وزنی نداشت چند قطعه‌ای خواند و محمودی در حالی‌که از خواندن یکی از قطعات او به وجد آمده بود برخاست و او را بوسید، و با کمال خضوع از او خواهش کرد که آن قطعه را دوباره بخواند، و گفت من می‌خواهم این را یاد بگیرم. در حالی‌که در محیط اطراف ما غالباً خلاف این روحیه در هنرمندان مشاهده می‌شود. حتّی کسانی که هنوز از راه نرسیده‌اند، از آن‌جا که فقط چند صباحی دستی به ساز زده‌اند، یا یکی دو تا آواز خوانده‌اند دیگر آنچنان مغرور می‌شوند و تکبر و نخوت وجودشان را می‌گیرد که نه کسی را قبول می‌کنند نه حاضر می‌شوند از کسی چیزی بیاموزند. محمودی تا پایان عمر هیچگاه به خاطر هنرش به خود نبالید، و به تعریف از خود و تکذیب دیگران نپرداخت.

و امّا راجع به جنبه‌های کار هنری او باید بگویم که اولین امتیازش به نظر بنده منوط به جنس صدا، تنالیته عالی و زیر و بم بسیار دلنشین آوازش بود. مرحوم پیرنیا که او را برای همکاری با گل‌ها دعوت کرده بود از صدای او بسیار لذّت می‌برد و سایر هنرمندان و اساتید نیز صدای فوق‌العاده لطیف و با احساس او را می‌ستودند.

اوّلین برنامه‌اش را در گل‌ها با بنده اجرا کرد، و من که طی مدت عمرش در اکثر برنامه‌ها با او همکاری داشتم می‌توانم بگویم محمودی درک بسیار عمیق و عالی از موسیقی داشت و ساز را با تمام وجودش حس می‌کرد. بسیاری از خوانندگان هنگام اجرای برنامه فقط به کار خود توجه دارند و اصلاً از ساز غافل‌اند. در حالی‌که محمودی بدون کسب لذت از سازی که با او همراهی می‌کرد اصلاً نمی‌توانست بخواند. به عبارت دیگر شرط اینکه بتواند کارش را به نحو احسن اجرا نماید این بود که با نوازنده همراهش رابطه‌ی ـ احساسی برقرار کند. ساز می‌توانست او را منقلب کند و متقابلاً او نیز با آوازش نوازنده را به شوق می‌آورد.

بنده شخصاً وقتی با ایشان برنامه داشتم بیش از خوانندگان دیگر تحت تاثیر آوازهایش قرار می‌گرفتم و جداً به وجد می‌آمدم. چون درک می‌کردم که چطور ساز مرا با تمام وجودش می‌شنود و از آن الهام می‌گیرد و برای آن احترام قائل است. به طور کلی برای تمام نوازندگانی که با او همراهی می‌کردند همینگونه ارزش و احترام فوق‌العاده قائل بود.

مطلب دیگر اینکه در خواندن ضربی‌ها مهارت و استادی تحسین‌برانگیزی داشت. چون شناختش از وزن و ریتم در موسیقی بسیار عالی بود. سنگین‌ترین ضرب‌ها را به دقت کامل

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

(درست مثل مترونوم) بدون یک آن پس و پیش رعایت می‌کرد. بنده کمتر خواننده‌ای می‌شناسم که مثل ایشان در خواندن ضربی‌های قشنگ و رنگارنگ موفق بوده باشد. به خصوص که در محافل دوستانه اغلب این ضربی‌ها را به قول معروف فی‌البداهه می‌ساخت و اجرا می‌کرد. راجع به شناختش از شعر و فهم و بیان عالی آن آنقدر سخن گفته شده که دیگر بنده هرچه بگویم تکراری است.

محمودی مثل مرحوم بنان در بیان و تلفیق شعر با موسیقی بسیار مهارت داشت و از این نقطه نظر در موسیقی ما چهره‌ی شاخص بود. از نظر تحریرها نیز هم در پرداخت تحریر از حنجره ماهر بود و هم در انجام تحریرهای دیگر که از حنجره نبود و به نحوی کاملاً مخصوص به خود آنها را به کمک زبان و حرکت حساب شده فک و لب می‌ساخت.

با اجرای این تحریرهای ویژه‌ی خود که با تمرین و ممارست آنها را می‌ساخت در واقع به آوازهایش تنوعی می‌داد که در شخصیت بخشیدن به هنرش تاثیر بسیار داشت. البته گهگاه بعضی از ناآگاهان و یا مغرضان سعی می‌کردند چنین وانمود سازند که او به خاطر ضعف در تحریر دادن از حنجره به این کار می‌پرداخت. در حالی‌که در آوازهایش کاملاً مشهود است که تحریرهای از حنجره را به سادگی و با قدرت و تنوع بسیار اجرا می‌کرد.

امّا همانطور که گفتم تحریرهای نوع دومش که حاصل ذوق و سلیقه و نتیجه‌ی سال‌ها کوشش خلاقه‌ی او بود، نه نشانه ضعف، بلکه اتفاقاً نشانه‌ی قدرت و قریحه‌ی عالی‌اش در ابداع آوازهای زیبا بود. وجود این تحریرها در واقع آوازهای او را غیر قابل تقلید می‌کرد.

مطلب آخر هم اینکه در اجرای کنسرت‌های رسمی محمودی وقتی روی صحنه قرار می‌گرفت به خاطر اعتماد به نفس و اطمینان از توانایی و تسلط خود کمترین اضطرابی به دل راه نمی‌داد، بلکه از قضا بیشتر «کوراژ» می‌گرفت و به وجد می‌آمد و عالی‌تر می‌خواند. به عنوان مثال یادم هست که در حافظیه (جشن هنر) چه غوغایی به پا کرد و به راستی همه را منقلب ساخت.

متاسفانه او بسیار زود از میان ما رفت و با رفتن او دنیای هنر آواز یکی از درخشان‌ترین ستارگان خویش را از دست داد.

یادش به خیر که رفیقی شفیق بود.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

«یکی دیگر از سوختگان عالم هنر»

متن سخنان هنرمند گرامی آقای بیژن ترقی

نه که تنها دل ما از غم تو خونین است
ساقی و جام و می و گل، همه خونین جگرند

هنر، پرتو فروزان دل‌های مشتعل هنرمندانی است که به زندگی حیات می‌بخشند و به چهره‌ی دژم و خالی از احساسات زمانه بوسه می‌زنند تا مگر او را بر سر مهر آورند و رنگ تبسمی بر لب‌های آن بنشانند.

به نقل از بانوئی هنرشناس و نکته‌سنج، به این گفته «ماکسیم گورکی» می‌اندیشم که فطرت و شخصیت وجودی هر هنرمند، زیباتر و متعالی‌تر از هنری است که ارائه می‌دهد.

به راستی چنین است، زیرا جلوه‌ها و پدیده‌های هنری هر هنرمند، با هر معیار و سنجش، تنها بازتابی از آئینه پر جلای وجود اوست. آفتاب جهانتاب، اگر چه حاوی حرارت و نور و زندگی است، ولی واقعیت وجودی خورشید و گدازش دورنمایه‌های پر التهاب آن موضوع دیگری است که تمثیلی شاعرانه بر گفتار فوق و نقش هنر و هنرمند است.

انسان در پهن دشت گسترده‌ی جهان هستی، غریبی است بی‌سر و سامان، موجودی آواره و پریشان بی‌خبر از سرنوشت خود و دستخوش امواج پر تلاطم زندگی، نه تنها مرعوب حوادث زمینی و آسمانی که در مانده‌ی غرائز کوبنده و ناخواسته‌ی خویش. تنها نورامیدی که در این برهوت و کویر زندگی به چشم می‌آید پرتو فروزنده و گرمی‌بخش هنر است که این موجود حیرت‌زده و مغموم را به خویش مشغول می‌دارد تا رنج‌های توانفرسایش را به یاد بهشت گمشده‌ی خویش از یاد ببرد.

هنرمندان که تندیسی از فقر و افتخار را بر دوش دارند، در زیر این گنبد فیروزه‌گون، چنان مجذوب الهامات بی‌کران خویشند و محو و مدهوش اندیشه‌های لاهوتی خود، که جز به پیام‌های آسمانی که از ماوراء جهان آفرینش می‌تراود، نمی‌اندیشند و هیچ‌یک از مظاهر و ظواهر

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

فرینده‌ی زندگی آنان را نمی‌فریبد.

یکی دیگر از سوختگان عالم هنر، محمودی نازنین، بود که با آوای ملکوتی خویش، چهره‌ی خشن و تاریک زمانه‌ی ما را روشنی و طراوت می‌بخشد. آن نغمات و تحریرهای لطیف و غوغا برانگیز، همراه با آن منظومه‌های پر شور و عارفانه که از دل سوخته و جان پر التهابش برمی‌خاست، همچون آذرخشی بود که بر دل مشتاقان و خرمن جان صاحبدلان عاشق می‌نشست.

صرف نظر از ذوق هنری و تسلّط شگرفی که به ردیف‌های موسیقی و نحوه‌ی اجرای آنها داشت، به پیری عارف و خلوت گزیده‌ای دست از جان و جهان شسته می‌مانست که جز در بر ارباب معرفت حضور نمی‌یافت و همواره با کرم درویشانه و بی‌نیازی‌های بزرگوارانه‌ی خویش، بر چهره‌ی ارباب بی‌مروت دنیا پوزخند می‌زد.

و چه مایه دردآور است و حیرت برانگیز، که این دسته گل‌های برگزیده‌ی خدا به طوفان نادانی‌ها و پرخاشجوئی‌های بی‌پایه و اساس، به خاک در می‌غلطند و روی از ما فرو می‌پوشند.

گناه دیگران را به گردن گرفتن و تا پای جان ایستادن، مقوله و مبحث حیرت‌آور دیگری است که آن عزیز به آئین جوانمردان و فتیان عالم افزود و روی از ما پوشید. آری، روی از ما فرو پوشید، در حالی‌که نغمات مسحور کننده‌ی او از دل سوخته‌ای بر می‌آمد که آیت شیفتگی و کمال و مظهر نجابتی اثیری و آسمانی بود.

در پایان، شعری را که می‌تواند مصداق حال همه‌ی هنرمندان بزرگ و از جمله محمودی عزیز باشد تقدیم می‌دارم.

«زندگی هنرمند»

گرچه از فیض هنر خلق جهان بهره‌ورند
از چه رو اهل هنر از همه بی‌بهره‌ترند.
بال پرواز همه خلق جهانند، ولی
خود چنان طایر طوفان زده بی‌بال و پرند
همچو پروانه به شوقش همه در پروازند
تا که چون شمع به بزم همگان جلوه‌گرند

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

شمع جمعند که روشنگر بزم هنرند
یا نسیم‌اند که هنگام سحر در به درند
نه که تنها دل ما از غم او خونین بود
ساقی و جام و می و گل همه خونین جگرند
قدر مردان هنر کم نشود از کم و بیش
گرچه افتاده ز پایند، ولی تاج سرند
عالم مرگ ز دنیای هنر بیرون است
این شهیدان هنرمند، ز عالم به درند
بال جبریلی و پرواز ملائک دارند
طایر باغ جنانند و ز جایی دگرند
خشت زیر سر و بر نارک هفت اخترپای
تا پس پرده‌ی پنهان فلک رهسپرند
شبنم گلشن عشق‌اند و فروغ سحراند
روح‌بخش دل و جانند و ز جان پاک‌ترند
جاودان جمع هنرمند، که با شمع هنر
خلق را تا به سراپرده‌ی حق راهبرند

متن سخنان آقای حاتم عسگری استاد و مدرس آواز در دانشگاه تهران

«محمودی خوانساری، یک مجنون واقعی»

بنده مطالب خود را درباره‌ی زندگی و هنر شادروان محمودی خوانساری از جهات گوناگون و البته به اجمال بیان می‌کنم.

۱ـ از جهت حال و حالت آوازهای او:

باید بگویم که در زمان حیات مرحوم محمودی چندین نفر خواننده بودند که ما اگر بخواهیم

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

محمودی را با آنها مقایسه کنیم به نظر بنده خواندن ایشان از همه‌ی آنها سالم‌تر بود. یک موقع است که ما از درست خواندن صحبت می‌کنیم و یک موقع از سالم خواندن. در میان آن همه خوانندگانی که بنده اصلاً تحمّل شنیدن آوازهایشان را نداشتم آواز محمودی با حال و معنای اصیلی که با خود داشت واقعاً قابل توجّه و تامّل بود. دلیلش این است که این مرد خودش یک حال و هوای خوشی داشت. روحاً سالم‌تر از بقیه بود. عمله‌ی طرب نبود. عاشق موسیقی بود. یک شیفته و دیوانه به تمام و معنی و به راستی مجنون هنر بود. البته معلوم است که عاقبت کار عاشقی و جنون هم به کجا می‌کشد. به هر حال در آواز محمودی یک جور شیدایی زایدالوصفی موج می‌زد که در آوازهای دیگران اصلاً نبود. به نظر من آن دیگران اغلب موسیقی کار و موسیقی پول بودند و به خاطر خودنمایی و مقام و پول آمده بودند. در حالی‌که محمودی فقط به خاطر هنر آواز و به عشق این کار آمده بود. برای این است که می‌گویم او را با هیچکس دیگر نمی‌شود قیاس کرد. از این نقطه نظر او واقعاً از همه متفاوت بود و شخصیّتی ممتاز داشت.

۲ـ از جهت سبک هنری محمودی

در بین خوانندگان آن دوره، از مرحوم بنان که بگذریم، باقی هیچکدام سبک و مکتبی نداشتند. تازه خود بنان هم سبک نداشت. آواز بنان در حقیقت آواز ادیب خوانساری بود. منتهی با چاشنی دل‌انگیزی از ملاحت و نرمی و بم‌خوانی. مثلاً مرحوم قوامی نیز با اینکه مدتی نزد حسین خان اسماعیل‌زاده تعلیم گرفته بود ولی از جهت فرم و قالب خوانندگی‌اش عیناً شبیه به کار مرحوم کریمی بود. اصلاً شما وقتی آوازهای قوامی را می‌شنوید کاملاً احساس می‌کنید که کریمی دارد، می‌خواند. امّا محمودی نه. محمودی در این میان، همانطور که عرض گردید به خاطر آن حالت عاشقی و جنونی که داشت (نمی‌خواهم بگویم از آنها بهتر بود. نه، صحبت از بهتر و بدتر نیست) او اصلاً یک چیز دیگری بود. به کلّی و از هر جهت متفاوت با دیگران بود و می‌شود گفت در آوازش نیز برای خود سبک خاصی یافته بود که به طور مشخص از آواز دیگران متمایز بود میان آن همه خواننده گشته بود و یک شیوه‌ی مخصوص ابداع کرده بود. سبک شیدایی قشنگی که آن زمان در جای خودش کار جالبی بود. محمودی در میان هم دوره‌ای‌هایش از هیچکدام کمتر نبود، و چه بسی بهتر هم بود. به خصوص وقتی بدانیم که او اصلاً استاد ندیده بود این امتیاز بیشتر جلوه می‌کند. چون مرحوم قوامی همانطور که گفتیم نزد حسین خان اسماعیل‌زاده تعلیم

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

گرفته بود و بنان (که همکلاس خود بنده بود) نزد ضیاء الذاکرین آموزش دیده بود و حتی گلپایگانی هم مدت‌ها نزد مرحوم برومند تعلیم گرفته بود. ولی محمودی همه‌ی کارهایش حاصل ذوق و سلیقه و کوشش و همّت خودش بود. از هیچکس تقلید نمی‌کرد. پس فقط می‌توانیم ادیب را به عنوان خواننده‌ی صاحب سبک و مکتب بدانیم. در واقع آواز نو با ادیب آغاز شد. مثل شعر نو که با نیما شروع گردید. به طوری‌که تمام خوانندگان آن سال‌ها، از بنان گرفته تا قوامی و محمودی و گلپایگانی و حتّی همین آقای شجریان همه به هر حال تحت تاثیر ادیب و ادامه دهنده‌ی آواز او هستند. ولی محمودی در میان ایشان با اینکه امکانات هیچکدام را نداشت باز از همه‌ی ایشان مستقل‌تر می‌خواند و فرم مخصوصی داشت.

۳ـ از نظر تحریرهای آواز:

محمودی علاوه بر حنجره، به کمک زبان هم تحریرهایی می‌ساخت و این نه تنها ضعف و عیبی در کار او نبود، بلکه خودش یک «هنر ویژه‌ای» بود. چه اشکالی دارد. بسیاری از خوانندگان (مثلاً مرحوم اقبال السلطان) هم گاهی این کار را می‌کردند. این هم خودش یک کاریست و اگر توجه کنیم، اصلاً همین که کسی به غیر از حنجره، مثلاً به کمک زبان هم بتواند تحریرهای زیبا بسازد خودش نشانه‌ی ذوق و سلیقه است. به خصوص که در آوازهای محمودی این تحریرها خیلی خوب جا افتاده بودند و حال و هوای خاصی به آوازهایش می‌دادند. اصولاً محمودی بسیار آدم خوش ذوق و مبتکری بوده و سعی می‌کرد در آوازش بعضی شگردهای خاص ابداع کند و به کمک آنها کارش را زیباتر و متفاوت از کار دیگران سازد. مثلاً یکی از خوانندگان مشهور آن زمان (که نام نمی‌بریم) در آخر تحریرهای خود کلمه‌ی دوست را می‌آورد. محمودی هم با ذکر «امید من» و یا «حبیب من» که به طرز ابداعی خودش در آواز می‌آورد حالت خیلی قشنگی به کار خود می‌داد.

۴ـ راجع به انعکاس حقیقت زندگی محمودی در آوازش:

اکثر خوانندگان آن زمان در واقع آواز نمی‌خواندند. از هم تقلید می‌کردند و درس پس می‌دادند. شعر را کسان دیگری برای آنها انتخاب می‌کردند و آوازشان هم معمولاً به همان نحوی بود که از معلمانشان یاد گرفته بودند. امّا محمودی شعر را خودش انتخاب می‌کرد و به خصوص این نکته

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

حائز اهمیت است که تمام اشعاری که انتخاب می‌کرد نشان دهنده‌ی رنج‌ها، دردها، ناکامی‌ها، و سختی‌هایی بود که در طول زندگی‌اش متحمل گشته بود.

اکثر هنرمندان محمودی را از روزگاری می‌شناختند که او دیگر محمودی خوانساری شده بود، امّا من چون او را از روزهای آغاز نوجوانی‌اش می‌شناختم، می‌دانم که چه زندگی سخت و پر از مشکلات و رنج‌های طاقت‌فرسایی را تحمل کرده بود و حقیقتاً در آوازهایش تمام این دردها را می‌شود حس کرد. او از معدود هنرمندانی بود که از پایین‌ترین نقطه حرکت کرد و در مقایسه با هنرمندان عصر خودش تا بالاترین جایگاه رسید. درست مثل مرحوم بهاری که کمانچه را از سطح مطربان دوره‌گرد خیابان سیروس ـ تا اجرای کنسرت در پاریس ارتقاء داد.

بنده حدود نیم قرن است که در فضای هنر موسیقی این کشور زندگی می‌کنم و تقریباً همه‌ی هنرمندان این رشته را از کوچک و بزرگ می‌شناسم، و به خصوص هم دوره‌ای‌های محمودی را اکثراً از نزدیک و خیلی خوب می‌شناسم. به حقیقت و به جرأت می‌توانم بگویم تاریخ موسیقی معاصر ما عاشق‌تر و مجنون‌تر از محمودی به خود ندیده است. او واقعاً دیوانه و شیفته‌ی هنر بود. ذرّه‌ای دروغ تزویر و تکلّف و تصنّع و خودنمایی در کار او نبود.

۵ـ نتیجه:

وجود محمودی مثل یک زمین بکر و مستعد و قابل باروری بود که اگر باغبان دلسوزی برایش یافت می‌شد، و او این امکان را پیدا می‌کرد که از محضر اساتید بزرگ کسب فیض کند مسلّماً یک گلستان به تمام معنی عالی در هنر او شکوفا می‌شد. استادان بزرگ آن زمان از دسترس او دور بودند و او چاره‌ای نداشت جز آنکه به همّت و سعی خودش تا هرجا که می‌تواند پیش آید، و انصافاً هم خوب پیش آمد. با توجه به شرایط سخت و امکانات ناچیزش همین که می‌بینیم در این راه تا این حدّ خوب و درست حرکت کرده واقعاً قابل تمجید است.

این کار خیلی بزرگی بود که محمودی انجام داد. من به تمام کوشش‌های او ارج می‌گذارم و این زحماتش را تحسین می‌کنم. آن آوازی که محمودی اجرا کرده فقط زاده‌ی احساس و عاطفه اوست. حرف دل خودش است. خیلی از آنهای دیگر اصلاً هنرمند نبودند. به هنگام اجرای آواز هم ادا در می‌آوردند. امّا محمودی آرتیست نبود. ادا در نمی‌آورد. خودش بود. همان «آن»ی که در وجودش بود باعث می‌شد که شنونده را تحت تاثیر قرار دهد. محمودی در واقع با شنونده‌ی درد

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

دل می‌کرد. حکایت زندگی‌اش را می‌گفت. امّا بسیاری از دیگران اصلاً برای کارهای دیگر به سوی هنر آمده بودند. «آن» در وجودشان نبود. اصلاً هنرمند نبودند. امّا محمودی هنرمند بود. آنها آمدند خود را به هر رنگی درآوردند، با موسیقی تجارت کردند، پول درآوردند، کافه خریدند، هتل‌دار شدند، قمارها کردند، الواطی‌ها کردند،... والخ. امّا محمودی یک انسان بود که هیچیک از آن کارها را نکرد. با یک زندگی بسیار ساده و فقیرانه امّا شرافتمندانه و سربلند به هنر و مردم کشورش خدمت کرد. خدایش بیامرزد.

متن مصاحبه‌ی هنرمند گرامی، آقای رحیم معینی کرمانشاهی

«یادی از محمودی و مرغ شباهنگ»

به طور کلّی در زندگی اجتماعی انسان‌ها می‌توان سه موقعیت را برشمرد که هر فردی (با عطف نظر به وضعیت زندگی و نوع کارش) چنانچه از آن موقعیت‌ها برخوردار باشد، یقیناً به تناسب کم و کیف این برخورداری نحوه‌ی سلوک اجتماعی‌اش با دیگران حالاتی خاص خواهد یافت. آن سه موقعیت عبارتند از ثروت، قدرت، و شهرت، که نحوه‌ی استفاده‌ی هر کس از آنها امکانات خوبی در شناخت قابلیت‌های وجودی‌اش در اختیار ما می‌گذارد. این امر نیز بدیهی است که برخورداری از این موقعیت‌ها می‌تواند برای شخصیت یک انسان پی‌آمدهای مطلوب یا نامطلوب، و تعالی‌بخش یا تنزل دهنده داشته باشد. در حقیقت این موقعیت‌ها محک خوبی برای سنجش عیار شخصیت آدم‌ها هستند.

محک اوّل ثروت است که راهگشای انسان برای دست‌یابی به بسیاری از آرزوهاست. اگر این ثروت در راه صحیح مورد استفاده قرار بگیرد انسان را طوری معرفی می‌کند، و اگر در راه ناصحیح مورد استفاده قرار گیرد طوری دیگر.

محک دوّم قدرت است. موقعیتی که برای شخص این امکان را فراهم می‌کند که به فردی یا جمعی خدمتی بکند یا زحمتی و آزاری برساند. این توانائی را فراهم می‌کند که به کسی نانی برساند یا از کسی نانی برباید. برای دیگری آشیانه و آسایشی تولید کند یا آشیانه و آسایشی را به

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

هم ریزد،... والخ.

محک سوّم شهرت است. این عامل از آن‌جا که باعث معرّفی انسان در جامعه و مایه‌ی جلب توجه دیگران نسبت به او می‌شود، ناخودآگاه در وجود انسان یک نوع غرور و منیّت ایجاد می‌کند، و به او تلقین می‌کند که تو از دیگران برتر و بهتری و اصلاً یک وجود فوق‌العاده هستی. البته انسانی که به شهرت دست می‌یابد معمولاً خودش متوجه این حالت ناشایست خود نمی‌شود. برای همین است که می‌بینیم متاسفانه بسیاری از انسان‌هایی که به نحوی در جامعه شهرتی به هم می‌زنند افرادی تلخ، متکبر، و خودخواه هستند که مثل آدم‌های ثروتمند و قدرتمند به خودشان اجازه می‌دهند هر نوع خطا و خیانتی را انجام دهند.

به هر حال، انسان چنانچه در مسیر هریک از این عوامل قرار گیرد باید خیلی هوشیار باشد، و به وجود خودش عارف باشد، و ظرفیت و جنبه‌ی آنها را داشته باشد، و این هم ممکن نیست مگر آنکه حقیقتاً موحد باشد. چون انسان اگر به راستی موحد باشد هیچ‌یک از این امکانات را مال خود نمی‌داند، و هنگامی‌که مال خود نداند به آنها تکیه نمی‌کند و هنگامی که تکیه نکرد از عوارض ناپسندشان مصون می‌ماند.

درباره‌ی هنرمندان معمولاً وضع چنین است که ایشان قبل از آنکه به ثروت یا احتمالاً قدرت برسند به شهرت می‌رسند. بنابراین اگر هوشیار نباشند همان شهرت برای ایشان دام بلا می‌گردد. اگر هنرمندی را بشناسیم که در چنین موقعیتی قرار گرفته، ولی آنقدر استقامت روحی دارد که از آن سوء استفاده نکند، و شخصیت خودش را در معرض مسائل واهی تلف نکند ما به چنین هنرمندی حرمت و ارج می‌نهیم.

می‌خواهم از این مقدمات برای ذکر خیری از شادروان محمودی خوانساری عزیز استفاده کنم و بگویم او به راستی یکی از آن چهره‌های استثنایی بود که در اوج شهرت و محبوبیت مطلقاً از هرگونه خطائی مصون ماند و به دام فریب نفس نیفتاد. یعنی از شهرتش برای ثروت و قدرت و استفاده‌های ناشایست بهره نگرفت.

تا آن‌جا که بنده طی سالیان دوستی و ارتباط و همکاری با آن هنرمند فقید از روحیّات او شناخت داشتم می‌توانم بگویم که او از جمیع جهات انسان والائی بود، و اگر تعریف حقیقی سعادت را در نظر بگیریم، می‌خواهم بگویم بسیار سعادتمند زندگی می‌کرد. علیرغم آنکه اکثراً سعادت را فقط در رفاه می‌بینند، به عقیده بنده، محمودی در نهایت مظلومیت و سادگی و پاکی،

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

با یک زندگی ساده، و حتی در مضیقه و تنگنای شدید مالی، با این همه بسیار سعادتمند زیست. او به اختیار و انتخاب خود آن نوع زندگی را پیش گرفت، در حالی‌که آنقدر نزد هنردوستان و ارباب ثروت و مکنت محبوبیت داشت که اگر لب تر می‌کرد هر چه می‌خواست برایش فراهم می‌شد و می‌توانست به ثروت بسیار دست یابد. ولی بنده شاهد بودم که پرهیز می‌کرد از این مسائل چون فوق‌العاده آزاده طبع و متین بود و قدر و مقام خودش را نیک می‌شناخت.

می‌شنویم که بعضی از مردم راجع به کسانی که هنرشان را می‌فروشند می‌گویند فلان کس مجبور بود که چنان کند. بنده هر چه فکر می‌کنم متوجه نمی‌شوم چه چیز ممکن است انسان را مجبور کند که هنرش را بفروشد و شخصیتش را ضایع نماید، و اصولاً آیا در این معامله ارزش آنچه می‌فروشد، و آنچه به دست می‌آورد همسنگ است؟

به هر حال محمودی بسیار خوب این را دریافته بود که هنرش را به هیچ قیمتی نباید بفروشد و قاطعانه در مقابل همه‌ی آنچه که ممکن بود او را بدین کار مجبور سازد ایستادگی می‌کرد. هر آرزوئی را زیر پا گذاشت تا حیثیت و هنر خویش را حفظ کند. او به هنرش عشق می‌ورزید و از آنها نبود که آن را برای خودنمائی خرج کند و یا قیل و قال و سر و صدا راه بیندازد. یادم هست روزی با بنده تماس گرفت که فلانی، یکی از شعرای معاصر به استقبال از یکی از غزلیات شما (با همان ردیف و قافیه) شعری سروده که من می‌خواهم آن را بخوانم. می‌خواستم بدانم شما که در این کار پیش‌قدم هستید به بنده اجازه می‌دهید. خدمتش عرض کردم عزیز من، این چه فرمایشی است. شما مختار هستید هر شعری را که دوست دارید بخوانید... والخ. اما چرا این مطلب را ذکر نمودم، برای اینکه نشان بدهم محمودی تا چه حد در رعایت حق و حرمت دیگران دقیق بود و چه اندازه، در هر زمینه‌ای احترام کسانی را که در کاری پیش‌قدم بوده‌اند نگه می‌داشت.

او حرمت دیگران را در نظر داشت برای اینکه خودش فرد محترمی بود. تنها کسانی که برای خود احترام قائل‌اند به دیگران حرمت می‌نهند و بالعکس.

و اما راجع به ماجرای سرودن ترانه‌ی مرغ شباهنگ، باید عرض کنم هنگامی‌که آقای اسدالله ملک آهنگ را در اختیار بنده قرار دادند، من با توجه به حال و حالت موسیقی، (از نظر سنگینی ریتم و غمگینی نغمات) شعر حزن‌انگیزی را که بازگوی احساسات و عوالم شخص خودم بود برای آن سرودم، و چون می‌دانستم که قرار است محمودی خوانساری با آن صدای محزون و پر از

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

درد و داغ آن را بخواند کوشیدم چه از نظر لفظ و چه از نظر معنی کاری زنده و دارای روح ارائه نمایم. از قضا آن اشعار بیانگر احوال محمودی عزیز هم بود، لذا بسیار مورد علاقه‌ی او نیز واقع گشت و انصافاً که در اجرای آن سنگ تمام گذاشت و از جان و دل خواند.

باری اگر چه مرگ محمودی بسیار زود اتفاق افتاد و ضایعه‌ی بزرگی برای عالم هنر بود، اما او خوشبختانه وظیفه و رسالت هنری خودش را به انجام رسانده بود و یقیناً یاد و نامش در تاریخ هنر موسیقی این سرزمین باقی خواهد ماند.

متن سخنان هنرمند گرامی آقای محمد نوری:

«محمودی خوانساری، هنرمندی که ایستاده شکست!»

سال ۳۷ یا ۳۸ در شیراز با محمودی خوانساری آشنا شدم. در شبی سالم، دور از شب پرستان و بزم سازان. قطعاتی خواند. هرچند ناپخته ـ که هنوز در اوایل راه بود ـ ولی با احساس و حال و معصومیتی قابل ستایش. پس از آن شب تا مدت‌ها او را ندیدم. تا اینکه یک بار صدایش را شنیدم، و این بار چه پخته، و چه کامل، در نغمه‌سرایی، بیان کلام، و القای مفهوم شعر.

هنرمند پر صلابتی بود که از کسب آگاهی در موسیقی سنتی کوتاهی نمی‌کرد و تا پایان کار خویش همچنان طلبه‌ای جستجوگر باقی ماند.

اگر او را می‌دیدی در می‌یافتی که همیشه مستغنی است. با حجب و حیایی که پشتوانه‌ی وارستگی و اصالت هنری‌اش بود. پدرش ـ که محمود در کودکی او را از دست داد ـ مردی متقی بود، و با آنکه از علاقه کودک خود به موسیقی اطلاع یافته بود بر او چندان سخت نمی‌گرفت. این پسر محجوب و خوش‌سیما را دوست داشت و مشوق اصلی او بود.

محمودی چقدر شاکر پدر بود، آن روزها که نخستین گام‌ها را به سوی موسیقی برمی‌داشت.

در روزهای اوج موفقیت و شهرتش نیز او را می‌دیدم. با همان حجب و حیا و متانت و مهربانی‌اش. از رنج‌هایش می‌گفت، و مرا با دردهایی که ذره ذره او را در تنهایی و انزوا از پا در

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

می‌آورد آشنا می‌ساخت.

سازمان رادیو تلویزیون بی‌توجه به اصالت نظر عده‌ای از کارکنان اصیل خود، که اکثراً برنامه‌ساز و خلاق بودند شروع کرده بود به دعوت بی‌مایگان بر سر سفره خود و می‌کوشید بدون توجه به وظایف اصلی خود سفره رنگین سرگرمی و تفنن پوچ را همچنان گسترده بدارد. این از رنج‌های محمودی بود.

آنانکه جرأتی داشتند ـ چون شادروان خالقی ـ شمشیر انتقاد درباره موسیقی را «چپ بستند». امّا متاسفانه از این کار طرفی نبستند. که سازمان سراپا زره‌پوش به خواب رفته بود، و حمله با شمشیر انتقاد اثری نداشت. گوش‌ها چرک گرفته و چشم‌ها بسته. صدای زحمتکشان موسیقی بی‌ثمر ماند. انگار نه انگار که دلقکان را به پاسداری از هنر گماشته بودند. نتیجه اینکه هنرمندان بزرگ گوشه گرفتند، و به نظاره نشستند. بعد هم کرکره‌های رادیو ـ تلویزیون بالا رفت. از یک در هنرمندان بزرگ با یک برگه به دست، به نام «حقوق سپاس» به بیرون پرتاب شدند، و از در دیگر قورباغه‌های خوش صدا به درون جهیدند. آنچه نبایست می‌شد، شد. قطعات موسیقی سنتی و ملی از آهنگسازان بزرگ ول‌معطّل. اینها از رنج‌های محمودی بودند. تا سال ۵۷ که مهمانانِ نشسته بر آن خوان یغما ـ هنرمندان ژان پاتوپوش ـ راهی لس‌آنجلس گشتند و در آن‌جا باز بشکن و بالا بنداز. این شرح مختصری بود از اصالت هنری، شخصیت معنوی، و درد و رنج‌های اجتماعی محمودی خوانساری.

اما از داستان زندگی پر فراز و نشیب او غمی بر دل من مانده که اگر نگویم در حقیقت درد اصلی او را پنهان گذاشته‌ام. دردی که در جامعه ما معمولاً به سکوت از آن می‌گذرند. امّا چرا باید نشست و هیچ نگفت؟! نه، باید ایستاد و گفت که متاسفانه محمودی نیز مثل بسیاری دیگر از عاشقان هنر و اصالت انسانی اسیر دام گروهی از یاران، اما نه، ماران هستی سوز و تباهی آموز شد. او با آنکه خود مردی یک رو و یک رنگ بود، ولی «دوستان و دوستدارانِ» هفت رنگ (و بلکه هفتاد رنگ‌اش) او را به راهی بردند که عاقبتش به مرگی زودرس و ناهنگام ختم شد.

کارنامه‌ی هنری او ـ در یک دوره‌ی طولانی ـ با صدای آراسته و شفافش نشان داد که می‌خواست وجودش همیشه فرخنده فرجام باشد. امّا برخی شیادان دسایس بسیار می‌چیدند تا او را مطیع خود و بزم‌افروز محافل خویش سازند. آنها هرچند با زخم‌هایی که به او زدند توانش را کاستند، امّا هرگز موفق نشدند که او را نیز چون خود به ابتذال بکشانند. زیرا محمودی هرگز آلت

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

دست آنها نگشت و مطربی هیچ محفلی را نپذیرفت. با همه خستگی و شکستگی موفق شد که راه خویش را تا آنجا که در توان داشت خوش بپیماید. امّا دریغ، بسیار زودتر از آنکه می‌شد حدس زد در اثر ناامیدی و تن به تخدیر سپردن صدایش را مجروح، و حنجره‌اش را معیوب ساخت.

تا آنکه بالاخره در عین جوانی تراژدی حیاتش پایان یافت، و ماجرای زندگی‌اش به غمنامه‌ای بدل شد که دست آخر سینه‌زنی هم نداشت. اغلب کسانی که پس از فوتش با اشکی و شعری و سازی و آوازی فریاد تنهایی او را سر دادند، در گذشته سربازان فراری جبهه‌اش بودند.

مراسم ترحیم او چه شلوغ و پرغوغا بود. امّا چه فایده، او دیگر از دست رفته بود.

محمودی بسیار زود از «گود هنر» خارج گشت. او سن زیادی نداشت که از خواندن دست کشید و خاموش و تنها به کنجی نشست. دیگر اصلاً نمی‌خواند. یا خیلی کم (چطور می‌شد که گاهی جایی) می‌خواند. این اواخر وقتی که می‌خواند به نقطه‌ای خیره می‌شد. خیال می‌کردی به گذشته برگشته و می‌خواهد مثل قدیم فاخر بخواند. گاهی که چشم‌ها را می‌بست می‌گفتی درون خود را می‌کاود. سینه‌ی سوخته، با تارهای صوتی زمخت، خسته و خفه. فشاری ناموزون به آنها می‌داد، به طوری که فکر می‌کردی تارها می‌خواهند از هم بگسلند. او می‌خواست از اصالت گذشته‌اش، از شفافیت صدا، آن احساسات اصیل، آن تحریرهای منظم، از همه‌ی اینها توان بگیرد. اما ریه‌ی بیمار، هر لحظه عقب می‌زد، و محمودی هر بار ناچار می‌شد هوای بیشتر به درون بفرستد، در همان حال کلمات را با احساسی تلخ به فضا پرتاب می‌کرد.

افسوس که دیگر سلامت و قدرت گذشته را از دست داده بود، و تلاش‌های آخرینش دیگر هوده‌ای نداشت. هرچند با ذکاوت شهری و صفای روستایی‌اش آگاهی بالنسبه خوبی راجع به زندگی کسب کرده بود، اما در شطرنج زندگی که هزاران حرکت دارد، در نیمه‌های راه از ادامه بازماند، و در مقابله با نیازهای فرهنگی جامعه ناامیدانه تن به خودشکنی داد. خود را شکست. هرچند به خواست خود، اما نه به دست خود. او بی‌نصیب از همه چیز، هم حراج شد و هم تاراج.

می‌گفت بدجوری خسته‌ام. صدایم و سلامتی‌ام را گم کرده‌ام. اصلاً به کلی شکسته‌ام.

گفتم برای شکستگان ناامیدی از عافیت زمزمه‌ی خوش آهنگی نیست. هنوز یک امید ـ حتی اگر آخرین امید باشد وجود دارد. امید پیروزی. تو آوازها و ترانه‌های زیبا خوانده‌ای. صدایت عجیب پر احساس و با اصالت بود. نه دستمزدی طلب کردی، نه اعانه قبول نمودی. امّا

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

دیگران اعانه را با دستمزد اشتباه گرفتند. تو بی‌جهت صعود نکردی که بی‌جهت سقوط کنی. هنوز خیلی زود است که تو از خواندن بازمانی. باید بخوانی و مثل گذشته با استادی تمام دردهایت را فریاد کنی.

یاد سخت کوشی‌ها و تلاش‌های دوران اقتدارت... حیف، آدم آتش می‌گیرد.

محمودی بسیار زود تنها شد. تنهایش گذاشتند، تنهایش گذاشتیم. و تنها کسی که برایش با اصالت تام و تمام ماند مادرش بود. سالخورده زنی غمگین، خسته، و خالی دست که در تنهایی برای پسرش می‌گریست و دست به آسمان برمی‌داشت.

اگر هنرمندی به بلایی گرفتار شد نباید بی‌خیال از کنارش گذشت که: «به ما چه، این یک امر خصوصی است»، امّا متاسفانه ما بی‌خیال از کنار او گذشتیم و یاری‌اش نکردیم تا وجود و هنر خود را حفظ کند.

او از صمیم قلب آرزو می‌کرد آنچه را در «محافل دوستانه» آموخته بود فراموش کند. اما نمی‌خواست خودش را فراموش کند. می‌گفت برنامه‌های زیادی از گل‌های رنگارنگ، برگ سبز، گل‌های تازه،... با صدای من پخش گشته. چرا از یاد همه فراموش شده‌ام. با من چه کرده‌اند؟ با خودم چه کرده‌ام؟

به هر حال از وجود محمودی آن بخش که میرا بود و رفتنی رفت. اما آن بخش که مانا بود و ماندنی ماند. بی‌گمان افتخارات او، یعنی کارهای هنری گذشته‌اش، و حرمت وجود با عز و وقارش برقرار خواهد ماند. آثار او کلام انسان با انسان بود، و جامعه هرگز شان و مقام هنری ـ انسانی او را از یاد نخواهد برد. او آوازهای خود را چون قطعات درشت برلیان به پای هموطنانش ریخت. اما دریغ که به دست شیاطین آدمی صورت تیغ بر حنجره‌ی خویش نهاد. نامردمان پشت این آزاده را شکستند. اما قصه‌ی آزادگی‌اش در تاریخ موسیقی ما خواهد ماند. قصه‌ی مردی که هرگز در مقابل فرومایگان متکی به پول سر خم نکرد و از آنها نبود که شیطان هم اگر به ایشان دست مزد خوبی می‌داد اجیرش می‌شدند. افسوس، آن تنهای بی‌سامان چقدر بر خود گریست و دستی نبود که اشک از رخسارش پاک کند. بر اینگونه دردهاست که تاریخ موسیقی ما می‌گرید، و این حق تاریخ است. ما هم بر او ـ که هنرمند بزرگی بود ـ گریه می‌کنیم، که این نیز حق ماست و مایه‌ی تسلی دردهایمان.

پایدار باد آن پر شکوه تندیس هنری گذشته‌ات، محمودی خوانساری

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مطلب کوتاهی از هنرمند گرامی آقای محمد میرنقیبی

«یادی از دوست»

روز سوم اردیبهشت ۱۳۶۶ است. به اتفاق عده‌ای از هنرمندان در منزل یکی از دوستان هنردوست گرد هم جمع شده‌ایم تا با دیدار هم ساعاتی از ناملایمات روزگار به دور مانده و یاد ایام گذشته را تجدید نمائیم. ناگهان یکی از دوستان خبر درگذشت محمودی خوانساری را می‌دهد. دقایقی در بهت و حیرت فرو می‌روم و از شدت تاثر سرم به دوران می‌افتد. با یک جمع‌بندی کوتاه در می‌یابم ضربه‌ای دیگر بر هنر موسیقی ایران وارد آمد که جبران آن به این زودی‌ها نخواهد شد. یاد روزهای گذشته و خاطرات و ایامی که در جمع دوستان بودیم و من با آواز پر طنین و اعجاب‌انگیز او نغمه‌سرایی می‌کردم و چه شب‌ها که با او بودم و ساعات به طوری می‌گذشت که فکر می‌کردم هنوز اول مجلس انس و الفت است. در حالی‌که سپیده‌ی صبحگاهی دمیده و ما در خود فرو رفته و صدای محمودی ما را از خود بیخود کرده و ندانسته در حالت رویایی به سر برده‌ایم. یاد برنامه‌ی گل‌ها می‌افتم که با ضبط آواز سحرآمیز او بر روی نوار از خود بیخود می‌شدم و مرا به عالم رویایی می‌برد.

باری از آن محفل به منزل برمی‌گردم و با حالتی جنون‌آمیز آرشیو کوچک نوار خود را در هم می‌ریزم تا ببینم چند نوار از او به یادگار دارم. با چشمان بی‌فروغ و بیمار خود که قادر نیستم روی نوارها را بخوانم به دنبال ذره‌بین می‌گردم. بالاخره آن را می‌یابم و با ولع خاص اولین نوار از صدای او را پیدا می‌کنم، برگ سبز شماره ۹۴.

ای که داری به من از مهر نهانی نظری
چه بگویم که تو از حال دلم با خبری

پایان بخش این برنامه سنتور شادروان رضا ورزنده است که او هم نغماتی در افشاری می‌نوازد.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بارها این نوار را تکرار می‌کنم و با شنیدن آواز محمودی گریستن آغاز می‌کنم و این صحنه تا دم دم‌های صبح ادامه داشت. محمودی هنرمندی بود که گوشه‌ی انزوا را به جنجال و هیاهو ترجیح می‌داد و از مال دنیا خود را بی‌نیاز می‌دانست. استغنای طبع او مانع از این فکر بود که به مال دنیا فکر کند. درویش مسلکی و گوشه‌گیری را اختیار کرده بود، و به همین دلیل علاقه‌مندان هنرش کمتر به سراغ او می‌رفتند. بیشتر به هنر خود و توسعه‌ی آن فکر می‌کرد. بارها شاهد بودم که برای شرکت در مجالس و محافل از او دعوت می‌شد ولی به یک صدم آنها پاسخ مثبت نمی‌داد. و به کرات کاباره‌دارها به دنبال صدایش بودند تا با رقابت با یکدیگر بتوانند سود بیشتری عاید خود کنند ولی، «فلک در چه خیال و ما در چه خیال» او چندین بار مرا به خانه‌ی خود که در جوار منزل مادرش در تهران‌نو بود دعوت نمود و تا واپسین روزهای زندگی تاهل اختیار نکرد. هر بار که او را می‌دیدم از روزگار و آنچه بر او می‌گذرد گلایه داشت و همیشه به او گوشزد می‌کردم و دلداری‌اش می‌دادم که خود را با محیط وفق دهد و در غیر این صورت رنج فراوان خواهد برد.

اما او زیر بار این حرف‌ها نمی‌رفت. زاه زندگی خود را به مصداق، رنج خود و راحت یاران طلب» انتخاب کرده بود، تا اینکه بالاخره در اثر فشارهای روحی در روز چهارشنبه دوم اردیبهشت ۱۳۶۶ در سن ۵۳ سالگی دیده از جهان فرو بست.[۱۱]

متن سخنان هنرمند گرامی دکتر علیرضا تبریزی

«محمودی خوانساری ققنوس عالم هنر»

در افسانه‌های کهن پیدایش موسیقی را به ققنوس نسبت می‌دهند. مرغی که با منقار بلند خود (که سوراخ‌های بسیاری بر آن تعبیه گشته) در معرض باد می‌نشیند و با عبور دادن باد از سوراخ‌های مختلف منقار خویش نغمه‌ها و آهنگ‌های بسیار ایجاد می‌کند. گذشته از این، نکته

۱۱. مطالب فوق مختصری از یک مقاله‌ی بسیار مفصل از آقای محمد میر نقیبی است که توسط آقای علی سروش به دست بنده رسیده. از آنجا که باقی مطالب این مقاله حاوی مسائلی راجع به چند و چون تهیه و اجرای انواع برنامه‌های گل‌هاست و ارتباطی به کار ما ندارد از نقل آنها خودداری کردیم.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

جالب توجه دیگری که راجع به این مرغ افسانه‌ای ذکر گشته این است که این مرغ نوع نر ندارد. لذا نحوه‌ی تولید مثل آن نیز به صورتی افسانه‌ای است بدینگونه که با منقار خویش تلی بزرگ از هیزم فراهم می‌آورد. آنگاه خود بر سر آن می‌نشیند، و با بر هم زدن بال‌ها و به اصطلاح ایجاد اصطکاک جرقه‌ای و شراری و آتشی می‌افروزد و آن تل هیزم را شعله‌ور می‌سازد. آنگاه خود را به آن آتش خاکستر می‌کند. از خاکستر او تخمی پدید می‌آید که ققنوس دیگری از آن سر بر می‌کند. این مرغ در حقیقت زیستی در نیستی و تولدی در مرگ دارد، و به خاطر اینکه دیگری زندگی یابد خود را می‌سوزاند. این شاید بهترین تمثیلی باشد که می‌توان ماجرای حیات هنرمندان حقیقی را بدان مثال زد. هر هنرمندی در واقع همچنانکه ذره ذره خود را در آتش عشق می‌سوزاند، در عین حال منِ دیگر خویش را در آثارش می‌آفریند و باقی می‌گذارد.

اما کدام هنرمند به تعبیر ما ققنوس است؟ آن هنرمندی که با خلق آثار ارزشمند پس از مرگش در تاریخ زندگی جدید می‌یابد. ما وقتی زندگی هنرمندان بزرگی چون بتهون، یا وانگوگ، یا حافظ و سعدی خودمان را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که آنها در تمام عمر خود سوخته‌اند و به خاطر آنکه این آتش زندگی کس دیگری را خراب نکند دم نزده‌اند.

اینها هنرمندان راستین تاریخ‌اند. اما کدام تاریخ؟ ما دو نوع تاریخ داریم. اول تاریخ مکتوب و مضبوط که گرد و غبارِ اعصار را بر خود دارد و به عالم مردگان و رفتگان تعلق دارد، و از جلوه‌های رنگین حیات بی‌بهره است. دیگری حماسه تاریخ است، که زنده است و به وسیله قهرمانان ساخته می‌شود. و قهرمانان حماسی تاریخ آن کسانی هستند که شعله‌های مرموز حیات ملتی را روشن می‌سازند. اینها همان ققنوس‌های خودسوز و زندگی‌افروز هستند. و محمودی خوانساری درست یکی از این قهرمانان حماسی تاریخ بود.

این مرد زانوی فقر در شکم زحمت فرو برد، و با علو طبع، بزرگی، و سعت مشرب و سعه‌ی صدر زندگی کرد. نه اینکه الان چون او سر بر آستان لحد نهاده، و خاک در چشم و سنگ بر سینه گرفته چنین سخن می‌گویم. در زندگی‌اش نیز می‌گفتم. او به تنها چیزی که مطلقاً اهمیت نمی‌داد مادیات بود. دنیای مادی در نظرش پشیزی ارزش نداشت. به آنچه عشق می‌ورزید موسیقی بود و یکی از معدود خوانندگانی بود که شعر را می‌شناخت و می‌دانست چه می‌خواند. هرکس آوازهای او را به دقت بشنود در می‌یابد که چطور شعر را حلاجی می‌کند و تحویل مستمع می‌دهد. در حالی‌که برخی از خوانندگان نامی را می‌شناسیم که وقتی می‌خوانند از اول تا

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

آخر انسان نمی‌فهمد که چه خوانده شد. محمودی با آوازهایش درست در شریان‌های وجود انسان نفوذ می‌کرد. با بیشتر شعرای معاصر دوستی و رفت و آمد داشت. ایشان را می‌شناخت، از آنها می‌پرسید و رفع اشکال می‌کرد. به ادبیات وارد بود و اینها لازمه کار یک آوازه‌خوان است. وقتی شعر را می‌خواند درست مثل این است که دکلمه انجام می‌دهد. این موضوع اصلاً زمینه‌ی اجتهاد محمودی بود. یعنی به راستی در این کار مجتهد بود.

در بعضی ابیاتی که این مرد انتخاب کرده حقیقتاً حسن سلیقه به خرج داده و شاهکار آفریده. به یاد یک بیت از صحبت لاری می‌افتم که می‌گوید:

نشئه صهبای گفتار توام مدهوش کرد
آنچه با مستان کند پیمانه با من گوش کرد

و بنده می‌خواهم در مورد آواز محمودی بگویم:

نشئه صهبای آواز توام مدهوش کرد
آنچه با مستان کند پیمانه با من گوش کرد

اما آنچه محمودی را از سایر هنرمندان متمایز می‌کرد علو همتش بود. البته همه هنرمندان علو همت دارند، اما محمودی از این نظر به راستی شاخص بود. بنده در جریان بودم، موقعیت‌های بسیار عالی برای او پیش آمد که اگر می‌خواست می‌توانست به همه‌جا و همه چیز برسد ولی تمام آنها را زیر پا گذاشت و فقط به هنرش فکر کرد. با انتخاب اشعار عالی و تحریرهای زیبا به هنرش چاشنی دل‌انگیزی از محبت می‌زد که تلخی‌های زندگی را در مذاق جان ما شیرین بسازد، در حالی‌که خودش در تمام عمر تلخکام و بی‌مراد زیست.

در مراسم ترحیم محمودی جمعیت به قدری زیاد بود که به راستی این سخن آنجا مصداق پیدا کرده بود که می‌گویند، «جای سوزن انداختن نبود»، و بنده فکر می‌کردم همه این مردمی که لابد با هنر محمودی زندگی کرده بودند، و از لذت معنوی استماع آوازهایش بهره‌مند گشته بودند، آیا می‌دانستند که محمودی تمام عمرش را با تلخکامی زیست و حتی از دلجویی و استمالت یکی از همین دوستدارانش بی‌بهره بود؟

محمودی تنها زیست، و در غربت از جهان رفت. امروز هم که ما یادی از شخصیت والای او می‌کنیم، شاید بسیاری مثل بنده هنوز در نیافته باشند که هنر این سرزمین چه گوهری را از دست داده است.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

محتوای معقول و معنوی یک منطقه‌ی جغرافیایی است که لفظ وطن به آن اطلاق می‌شود، والا خاک به خودی خود که ارزشی ندارد. محمودی و امثال او سرمایه‌ها و ذخایر معنوی ملت ما هستند، و ما به تولای وجود ایشان است که به ایرانی بودن خود می‌بالیم و افتخار می‌کنیم.

یادداشت کوتاهی از آقای حسن شهباز

بگریید، بگریید، که جان دل ما رفت
بنالید، بنالید، که آن خنده‌گشا رفت
در این غم بنشیند که غمخوار سفر کرد
در این درد بمانید که امید دوا رفت
دگر شمع میارید که این جمع پراکند
دگر عود مسوزید، کزین بزم صفا رفت
لب جام میوسید که آن ساقی ما خفت
رگ چنگ ببرید که آن نغمه‌گشا رفت

این غزل اندوهبار را نخستین بار شادروان محمودی خوانساری، همراه با ساز دلنواز اسدالله ملک، در مراسمی که به مناسبت درگذشت شاعر بزرگ هم روزگار ما رهی معیری در خانه‌ی کوچک من برپا شده بود، و یاران یکرنگی چون محمودی و بنان... نیز حضور داشتند خواند. غزل زیبائی است که مصداق حال خود او را دارد.

آن شب محمودی اندوهگین بود که چرا رهی معیری در سنین جوانی، در عین تندرستی و شادابی زندگی را بدرود گفته است. در حالی‌که نمی‌دانست خود او خیلی جوان‌تر از رهی رخت به سرای باقی خواهد کشید.

محمودی ۵۲ سال بیشتر نداشت و مرگ او که هنرمندی بلند طبع بود برای همه‌ی دوستانش، به ویژه برای عاشقان به موسیقی ایرانی ضایعه‌ای بزرگ بود. او یکی از چند رکن آواز سنّتی ایران، به ویژه آهنگ‌های ضربی و در شیوه‌ی اصیل به شمار می‌آمد. محمودی در نظر من چند ویژگی عالی داشت. انسان بود و مغرور و بی‌نیاز. در عین تهی‌دستی بر کرسی افتخار

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

نشسته بود. هنرمندی بود که قدرت شناخت زیبائی را داشت. سراپا عشق بود، مهر بود، و خوبی. آقا بود. همیشه آراسته و متبسم و مودب بود. این آراستگی نمونه‌ای بود که درون همه‌کس ستایش برمی‌انگیخت.

او را نمونه‌ی قلندرانی می‌دیدیم که خواجه شیراز با زیباترین کلامی آنها را وصف کرده است:

۱ با گدایان در میکده‌ای سالک راه
به ادب باش گر از سرّ خدا آگاهی

۲ بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

۳ اگرت سلطنت فقر ببخشند ای دل
کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

۴ خشت زیر سر و بر تارک هفت انجم پای
دست همت نگر و منصب صاحب جاهی

در دانش موسیقی ایرانی، محمودی بر دیگر خوانندگان آوازهای سنتی یک امتیاز مسلم داشت. به نواختن ضرب تسلط داشت و آهنگ‌های ضربی را استادانه می‌خواند. شعر را نیک می‌فهمید و احساس شاعر را در آوازش به خوبی منعکس می‌کرد.

من خبر درگذشت محمودی را از دوستی شنیدم، که بامداد آن روز از تهران به او خبر داده بودند. به فکر فرو رفتم. محمودی هم رفت و در کنار خالقی، محجوبی، بنان، مجد... جای گرفت. اما او خیلی زود زندگی را وداع کرد. او خیلی جوان‌تر از بقیه بود. اما آیا به راستی از میان ما رفته؟ چگونه ممکن است با چنین میراثی که باقی گذاشته است رفته باشد. او با چنین ارثیه‌ی ارزشمند چه‌سان ممکن است از یاد برود. هنرآفرینان هرگز نمی‌میرند و یادشان همیشه گرامی است.

متن نامه‌ی آقای مهندس ناصر کشاورز

«محمودی خوانساری شمع فروزان عالم هنر»

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

سخن گفتن راجع به شادروان استاد محمودی خوانساری، آنسان که شایسته‌ی او و جامع جمیع وجوه زندگی‌اش باشد کار دشواری است. مطلب مختصری که در این نوشته بیان می‌شود فقط و فقط منوط به شناخت بنده از ملکات انسانی و فضایل اخلاقی اوست که طی چند سال دوستی با آن بزرگوار برایم حاصل گشته. به طور خلاصه باید بگویم، محمودی خوانساری از همه‌ی قیود زندگی مادی رسته بود. با همه‌ی مردم مثل یک دوست و رفیق صمیمی مماشات می‌کرد و هیچگاه سر تعظیم در مقابل افراد متکبری که صاحب نام و مقامی بودند فرود نمی‌آورد. با همه‌ی کسانی که از لحاظ مادی و اجتماعی دارای امکانات و امتیازاتی بودند به شرطی حاضر به معاشرت می‌شد که با او مثل یک دوست صمیمی رفتار نمایند. گفته‌ها و کلمات محمودی تراویده از دل بود به قدری حکیمانه و عارفانه بود که با سخنان خیلی از بزرگان و عرفا برابری می‌کرد.

محمودی در چند سال آخر عمرش، در اثر هجوم ناملایمات زندگی به شدّت افسرده و اندوهگین بود. تعداد انگشت‌شماری از دوستان او می‌کوشیدند تا با ایجاد شرایطی مناسب این حالت را برطرف نموده و او را دوباره به زندگی دلبسته نمایند. در حقیقت علّت عمده‌ی خرابی روحیات او مربوط به وضع عجیب محیط زندگی، و نحوه‌ی برخورد مردم جامعه بود. جامعه‌ای که هنرمندانی مثل او را فقط به این گناه که دارای مقام مادی نیستند به بازی نگرفته و به دست فراموشی می‌سپرد. ایشان بی‌نیازی عجیبی داشت. یکپارچه احساسات و عواطف و محبّت بود و طبع حسّاس و آتشینی داشت که خواه ناخواه او را مخصوصاً در محیطی که عواطف و ملکات انسانی در آن رو به زوال است به طرف نیستی برد.

محمودی مظهر اعلا و کامل هنر، آن هم هنر لطیف موسیقی بود. این صفت به قدری در او بارز و هویدا بود و به اندازه‌ای او را منزه و پاک گردانیده بود که در واقع هنر موسیقی را باید به فطرت پاک و علّو طبع او شناخت، نه او را به فنّ موسیقی.

محمودی در تمام عمر مجرّد زیست و با آنکه زمینه‌هائی برای تشکیل خانواده داشت، معذالک تأهل اختیار نکرد و آزادگی را بر همه چیز ترجیح داد. محمودی به ندرت در مجالس مهمانی شرکت می‌کرد. هرگز هنرش را به سیم و زر نفروخت و در عین استغناء و بی‌نیازی زندگی را بدرود گفت.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

به هر حال محمودی خوانساری شمع فروزانی بود در عالم هنر که هیچگاه از یاد صاحبدلان فراموش نخواهد شد. روانش شاد.

مطالبی از آقای محمدرضا عاشوری

«تک مضرابی در رثای «مرغ شباهنگ»»

در چند دهه‌ی اخیر، در موسیقی آوازی ایران تنی چند از هنرمندان از جان و از وجود خویش مایه گذاشتند و ققنوس‌وار با سوختن خویش آتش موسیقی را پاس داشتند. استاد محمودی خوانساری را بی‌گمان باید از این عاشقان دانست. صدای جادویی و گرم او که از جان سوخته‌اش برمی‌آمد چنان به دل‌ها می‌نشست که یادش را چونان صدایش جادویی کرده است... آواز خوانساری لطف و صفا و طنین و زنگ خاص خود را داشت. او برنامه‌هایش را نه برای ادای وظیفه که بیشتر و پیشتر برای دل خود می‌خواند و آرزوهای نیافته‌اش را در صدای جادویی و غم گرفته‌اش و اتاب می‌داد. در صدای جان سوخته‌ی او می‌شود حرمان‌ها و عشق‌ها را، خستگی‌ها و دلشکستگی‌ها را در به دری‌ها و رنج‌ها را به گوش جان نیوشید و به وجد آمد. در صدای زلال و شفاف او هیچ شائبه‌ای را راه نیست.

در اجراهای زنده یاد خوانساری تلفیقی بسیار دل‌انگیز و استادانه بین شعر و موسیقی وجود دارد. در انتخاب و ادای شعر، کمال ذوق و سلیقه را به کار می‌بندد و با سکوت و تحریرهای زیبا و روح‌بخش قرار از جان آدمی می‌رباید. محمودی خوانساری علاوه بر آواز با تنبک و ریزه‌کاری‌های آن آشنایی کامل داشت و در اجرای قطعات ضربی بسیار مسلط بود. آشنایی او با سه تار ـ این ساز «درخویشی» و «باخویشی»ها ـ راز و رمز دیگر دارد. روانشاد خوانساری با همکاری دوست دیرینه‌اش اسدالله ملک ویلن‌نواز و آهنگساز پر آوازه و با کمک استاد جهانبگلو برنامه‌ای با عنوان «نوایی از موسیقی ملّی» به اجرا درآوردند که بسیار هنرمندانه و اصیل بود. «نوایی از موسیقی ملی» به دلیل ظرافت‌ها و ظرفیت‌های خاص خود به سرعت در میان هنردوستان مقبولیت یافت. در همین برنامه‌های به یادماندنی بود که ترانه‌های ماندگار و جاودانی «مرغ شباهنگ» در

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

افشاری، «میخانه» دردشتی و «سکوت و مستی» در سه‌گاه به اجرا درآمدند، و ماندند تا یاد و نام خوانساری و ملک جاودانه و ماندگار شود.

خوانساری نه چون کسان دیگر هنر را وسیله‌ی معاش ساخت و نه در حاکمیّت گذشته حاضر شد که بر صفحه‌ی تلویزیون ظاهر شود. او در طول زندگی‌اش هیچ‌گاه در مجالسی که از روح اصیل هنری عاری بود شرکت نکرد و شاید پر دور نباشد اگر ادعا کنیم که مطبوعات و رادیو و تلویزیون نیز هیچگاه از او ـ چنانکه شایسته‌اش بود ـ قدردانی نکردند و او ـ چونان گذشته ـ در تنهایی و انزوا در دوم اردیبهشت ۱۳۶۶ اوج‌ها را خانه‌گزین خویش کرد. یادش گرامی و خاطرش هم پای زمان باد.[۱۲]

مطلبی کوتاه از مرحوم شاپور نیاکان

محمودی را در سال ۱۳۳۲ به وسیله یکی از دوستان شناختم.

در آواز عارفانه‌ی او رمزی نهفته بود که به دل هر صاحب حال می‌نشست. در پروراندن گوشه‌های موسیقی ایرانی کم نظیر بود. تحریرهای آوازش تصنعی و تقلیدی نبود و بر خلاف بعضی از خوانندگان و نوازندگان سبکی خاص داشت.

در اجرای ریتم‌های مختلف اعم از شکسته و سنگین و ضربی‌ها مهارت داشت. کارش از نظر شعر خوانی و ترکیب و به جا خواندن هنرمندانه بود هیچگاه به هنگام خواندن به خود فشار نمی‌آورد و از عهده‌ی اجرای آواز در راست کوک به خوبی بر می‌آمد[۱۳].

۱۲. این نوشته قسمتی از نوشته‌ی آقای عاشوری است که به مناسبت مقصود برگزیده‌ایم. مضمون باقی مطالب ایشان از آنجا که قبلاً در این دفتر ذکر گذشته لذا از نقل آنها گذشتیم.

۱۳. شاپور نیاکان هنرمند مهجور و سوخته جانی بود که تا آخرین روزهای عمر محمودی با او رفت و آمد داشت. این مرد نازنین با آنکه در روزهای مرگ محمودی حال و روزگاری پریشان داشت، با وجود بیماری و کسالت روحی همه‌ی توان خویش را به کار گرفت و به همراهی سه تن دیگر از دوستان و ارادتمندان محمودی یعنی آقایان منوچهر خیرخواه، مهندس ناصر کشاورز و عزیزالله حکیمی، با اجرای برنامه‌ای در مایه افشاری که سازنده‌ی آهنگ و سراینده‌ی اشعارش خود او بود نسبت به رفیق از دست رفته‌اش ادای احترام نمود و بدین طریق برای ارتقاء یاد و نام محمودی خوانساری آنچه از دستش برمی‌آمد در طبق اخلاص نهاده و به محضر اهل دل تقدیم نمود. به یاد شاپور نیاکان و با آرزوی مغفرت الهی برای او، شعر ترانه‌ای را که در رثای محمودی سروده می‌آوریم: ←

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

در مراسم سومین، هفتمین و چهلمین شب درگشت محمودی به رسم معمول دفتر یادبودی مقابل دوستان و دوستدارانش گشوده گشت تا آن عزیزان خاطرات و نظرات خویش را در آن بنگارند. در این قسمت از میان آن مطالب که هم توسط هنرمندان و شخصیت‌های مشهور فرهنگی ذکر گشته، هم از سوی دیگر هموطنان عزیز پاره‌ای را جهت اطلاع خوانندگان گرامی این دفتر می‌آوریم. البته با ذکر این نکته که نوشته‌های بدون نام برخی در خود دفتر نیز بدون نام آمده‌اند، و در برخی دیگر از آنها نام نویسنده خوانا و مفهوم نبوده است.

ـ اگر شمع زندگانی استاد محمودی خوانساری فرو مرد، در مقابل برای همیشه تاریخ خورشید فروزان هنر این بزرگ مرد در آسمان فرهنگ و ادب و هنر این سرزمین درخشان خواهد ماند، و من از زبان این عزیز جاودان اگر چیزی بخواهم بنویسم:

سینه‌ای باید به پهنای فلک تا بگویم شرح عشق آن ملک

محمودی محمود بود، و برای همیشه محمود خواهد ماند. او را در آثارش بجوییم.

بهمن بوستان

ـ جامعه‌ی هنرمندان آواز و موسیقی ایران بزرگ مردی را از دست داد... من هیچ حرفی برای گفتن در مورد محمودی عزیز ندارم که در خور او و صفای او و هنر او و صدای آتشناک او باشد.

ناصر مسعودی

ـ افسوس که ستاره‌ای تابناک از دنیای هنر به ابدیّت پیوست.

حسن کسائی

ای به درد آشنا، مگر چه دیدی
که به اوج عرش اعلا، همه بال و پر کشیدی
مرغ عشق نغمه‌گر تو، طایر شکسته پر تو گل گلشن هنر تو
دلم از غم تو خون شد، چه بگویم آنکه چون شد حاصل هنر جنون شد
تا شدی چو لاله پرپر تو به باغ آرزوها
ز صفا و پاکی تو همه جاست گفتگوها

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ـ محمودی عزیز همواره در دل اهل هنر هست، تا هنر هست.

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید.

جواد آذر

ـ انسان‌های خوب ایران به تو مدیونند. خدایت بیامرزد که آمرزیده هستی.

منوچهر خیرخواه

ـ با یک دنیا تاسف، هنر یکی از بهترین خادمان خود را از دست داد.

ـ به امید آنکه در زمان حیات نیز بتوانیم به یاد هنرمندان باشیم.

در میان تیرگی‌های شب دیجور هم اختری پیدا شود گاهی و تابد نور هم

علی شعبانی

ـ اگر تجلیلی را که بعد از مرگ هنرمندان می‌کنند در زمان حیات ایشان می‌شد، هرگز نمی‌مردند.

پرویز یا حقی

ـ مردی بزرگ و هنرمندی توانا را از دست دادیم. مردی که منصب هنر را به اتفاق به دست نیاورد و به تاراج نداد. هنر والا را شناخت و خود هنرمندی والا شد.

محمد نوری

ـ به یاد آواز درخشان هنرمند گرامی، محمودی خوانساری

فریدون شهبازیان

از شمار دو چشم یک تن کم و زشمار هنر هزاران بیش

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ـ انسانیت و بزرگ منشی استاد محمودی بالاتر از هنرش بود.

ناصر کشاورز

باش نادان تا میان گلرخانت جا دهند می‌کنند از جنتت بیرون اگر آدم شوی

ـ روان ستاره تابناک و خورشید آسمان هنر، و یگانه هنرمند با فضیلت شاد باد.

علیرضا کاظمی

ـ به یاد هنرمند شایسته و مظلوم و انسان، محمودی خوانساری

پرویز عطار

ـ محمود اهل هنر به مدد صوت داوودی و خُلق محمودش در یاد صاحبدلان زنده جاوید است.

بهزاد رضوی

ـ به یاد مرغ شباهنگ زمستان زندگی ما که غریبانه دم حق زد و به سوی دوست پر کشید.

علیرضا میرعلینقی

اگر سرزیر پر کردم، ولی روزی در این گلشن

به مرغان یاد می‌دادم طریق نغمه‌خوانی را

ـ چه غم‌انگیزست نبودنت در عالم هنر.

با ناله‌ای قرار دل از اهل دل برم مشعل فروز جمع پریشانی‌ام هنوز

معینی کرمانشاهی

ترا چه غم که یکی از غمت به جان آمد

که دوستان تو چندان که می‌کشی بیشند

صدیف

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ـ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

مشایخی

ـ ... مرد نکو نام نمیرد هرگز

ـ به یاد شادروان استاد محمودی خوانساری، بزرگ مرد شرف و هنر.

شهرام ناظری

غم هجران تو با اهل وفا باید گفت
کز شرار جگرم سوخت سراپای دلم
به سر خاک تو ترسم چو نشینم خیزند
خفتگان لحد آشفته ز غوغای دلم

اردیبهشت غمخانه‌ی من است

علیرضا تبریزی

ـ محمودی خوانساری با عزت و شرف و مناعت طبع زیست و به گلشن رضوان پرواز کرد.

رفتی از دیده و از دل نروی محمودی
که به حق وارث الحان خوش داوودی

منصور خسروی

ـ به یاد هنرمند عزیز و افتخارآفرین، استاد محمودی خوانساری

عطاالله جعفری

ـ آن خداوند بزرگ و عزیز و حکیم که صفات کمال، تواضع، شرف، صداقت، متانت و حلم را

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

به تو عطا کرده است بیش از همه ترا می‌شناسد. مناعت طبع ترا در بلندی انسانیت چون ستاره‌ای درخشان ممتاز داشته.

منوچهر ملک‌زاده

ـ گلی بودی در گلزار هنر و نخبه‌ای در این بوستان. به بهشت پر کشیدی. نوای روح نوازت را دیگر به جز نوارهای مانده از تو...

مهدی هاشمی

ـ محمودی عزیز جایت بین هنرمندان واقعی و اصیل همیشه خالی است.

ـ من نمی‌دانم چگونه ممکن است فراموش کنم آن همه صفا، صداقت، پاکی، و بالاتر از همه صدای آسمانی و فراموش نشدنی ترا. همیشه جاودان خواهی بود و هرگز از یاد نخواهی رفت.

شاهرخ نادری

ـ محمودی خوانساری آن بلبل هزار دستان بود که عمر را فدای هنر خویش نمود، و بعد از خود یادش را همواره گرامی داشت.

امیر مسعود دانشور

ـ دوست عزیزم، محمودی عزیز، همیشه به یادت هستم و حالات ملکوتی تو را هیچوقت فراموش نمی‌کنم.

رفیق دیرین تو

عبدالوهاب شهیدی

ـ محمودی خوانساری غریب به این دنیا آمد، غریب زندگی کرد و در تنهایی مطلق از این جهان رفت. ولی هر روز که سپری می‌شود مقام والا ای او در عرصه‌ی هنر آواز کشور جلوه‌ای بس درخشان و زیبا می‌یابد. امیدوارم زندگی او برای دست اندرکاران موسیقی سرمشقی باشد و درک

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

کنند که تکیه بر مسند چه انسان‌های بزرگی زده‌اند... محمودی نمرده و همیشه با ما و در کنار ما هست.

از نامه‌ی دکتر اکبر کلی

شعری از آقای تورج نگهبان

امیر و راهبر تو سن هنر بودی
که هفت شهر بلا را پیاده پیمودی
ز مویه‌ی تو نیستان در آتش غم سوخت
که جز نوای مخالف ز دوست نشنودی
قلندریت بنازم که در کشاکش فقر
به سیم و زر لحظات هنر نیالودی
ترا به کنگره‌ی عرش نغمه‌خوان بردند
که صادقانه تو میراث‌دار داوودی
غمین مباش اگر خانه تنگ و تاریک است
کزین خرابه به میخانه راه بگشودی
دگر همیشه بیاسای، خسته‌ای ای دوست
توئی که بین من و ما دمی نیاسودی
همیشه یاد تو ای یار خوبِ رفته بخیر
بخوان فسونگر محمود، باز محمودی

قطعه شعری از مرحوم ابوالحسن ورزن

اگر به گوش من آید صدای محمودی
فدا کنم سر و جان را بپای محمودی
حدیث نغمه‌ی داوود کهنه گشت چو شد
قرین نای کسائی نوای محمودی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

سخن ز قصه‌ی مجنون دل شکسته مگو
شنیده ای تو اگر ماجرای محمودی
کجا ز نغمه‌ی مرغ چمن به شوق آئی
رسد به گوش تو گر ناله‌های محمودی
بجز ترانه امید و آرزو مشنو
ز بلبلی که بود همنوای محمودی
نسیم دلکش نوروز را کجا باشد
لطافتی که بود در صدای محمودی
ز بسکه بر دل او داغ لاله رویان است
نوای عشق برآید ز نای محمودی
جفا کشی که نهد جان خویش بر سر عشق
همیشه رشک برد بر وفای محمودی
گل نشاط تو کی بشکفد چو بنشانی
هزار مرغ چمن را به جای محمودی
صدای دلکش او را که سرّ عشق در اوست
ز عاشقان نستاند خدای محمودی

قسمتی از مثنوی بلندی که آقای دکتر محمد سیاسی در رثای محمودی خوانساری سروده‌اند

ماتم محمودی

تو ای محمودی، ای محبوب دل‌ها — چرا پنهان شدی از دیده‌ی ما
توئی آهوی دشت آشنائی — منم سرگشته‌ی شهر جدائی
تو تنها زین قفس پرواز کردی — در غم‌ها برویم باز کردی
من و تو شمع یک کاشانه بودیم — من و تو اهل یک ویرانه بودیم
جهانی انس و الفت بین ما بود — زبانم با زبانت آشنا بود
در آن سرداب رویا خیز آرام — چه ساعت‌ها نشسته صبح تا شام

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

به دور از قیل و قال و های و هوئی (نم اشکی و با خود گفتگویی)
گهی با سعدی اندر گلستانش شده سرمست سیر بوستانش
گهی با صائب و فکر بلندش به لب تک بیت‌های دلپسندش
گهی با مولوی و شمس دمساز گهی با حافظ شیراز همراز
(الا ای آهوی وحشی کجائی مرا با توست چندین آشنائی)
به یادم آید آن زیبا قناری چو می‌خواندی تو، او می‌کرد زاری
در آواز تو رازی بود پنهان که نتوان گفت شرح و وصفی از آن
چه سوزی بود در آن نای دلکش؟ که می‌افکند بر جان و دل آتش
نمی‌دانم که تحریر تو چون بود؟ همی دانم که عشق و اشک و خون بود
مرا می‌برد در دنیای اوهام که نتوان زان نشانی گفت یا نام
به دنیائی همه عشق و همه شور که در آن نیست جا، بهر زر و زور
نه این دشت بلاخیز مشوش که با رد اشک و خون و سرب و آتش
ندیدی روی آرامش در این‌جا نبودت هیچ آسایش در این‌جا
مسخر کرد دل‌ها را صدایت همه مست نوا و نغمه‌هایت
تو بی‌کس مانده در یک گوشه تنها برون ننهادی از آن گوشه پا را
درون خلوت تنهائی خویش به دور از زحمت بیگانه و خویش
به شهر آشنا بیگانه بودی چو گنجی مانده در ویرانه بودی
انیس و مونست بیچاره مادر گل عمر تو پیشش گشت پرپر
توئی آن گل که در بالندگی مُرد دمی خندید در بستان و... پژمرد
نمی‌دانی چه دلتنگم چه دلتنگ در این شهر پر از اندوه شب رنگ
خدا را بار دیگر چشم بگشا (بکن با همدم دیرین مدارا)
ز حافظ و آن کلام آسمانی نوائی ساز کن آنسان که دانی
الا ای آهوی وحشی کجائی مرا با توست چندین آشنائی

گیترزبرگ ـ مریلند ۶۶/۵/۱

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

شعری از شهرآشوب

لولیان شیرازی لعبتان فرخاری
در سماع و وجد آرد نغمه‌های خوانساری
می‌دهد شکست من مست می پرست من
تا گرفته دست من یارم از وفاداری
خیز و بی‌قرارم کن فتنه‌ها به کارم کن
اشک در کنارم کن چون بتان تاتاری
تا مگر فرا گیرند شاهدان منظورت
از دو چشم مخمورت راه و رسم عیاری
ای تو مست روحانی ای سروش یزدانی
شاید ار فراخوانی حال ما به هشیاری.

زمستان ۱۳۴۳

شعری از آقای جمال جناب

محمودی خوانساری آن داوود ثانی آن بلبل دستان سرای آسمانی
خاموش شد مانند شمع و دم فرو بست یکباره در باغ هنر از نغمه‌خوانی
هنگام خواندن بی‌خود از خود بود گوئی می‌رفت در حالی که می‌دانم ندانی
می‌زد به دل‌ها آتشی زان صوت جانسوز با گرمی خاص و صفا و مهربانی
با مرگ او بزم هنر از رونق افتاد بخشید مرگ او را حیات جاودانی
آری جهان تا هست نامش زنده باشد همچون ادیب و نام تاج اصفهانی
معصوم‌تر از او کسی را من ندیدم در پاکی و نیکی و اوصاف نهانی
تا لحظه‌های واپسین بودیم با هم از سال‌های پیش و دوران جوانی
سر تا قدم مهر و وفا و خرمی بود در هر نشستی دارم از او داستانی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

منظور طبع صاحب دلان بود هر دم مصاحب بود با هر نکته‌دانی
با زخمه‌های ساز جانسوز عبادی می‌شد هم‌آوا هر زمان در هر مکانی
در خاطر آوردی نکیسا، باربد را با آنهمه مجد و شکوه باستانی
یاران همه رفتند و تنها مانده‌ام من دارم شکایت‌ها ز دور زندگانی
یکدم جناب از یاد او غافل نگردد هرگز فراموشش نخواهد کرد آنی

شعری از حمید تجریشی

او شمع سرای عارفان بود از خیل و تبار عاشقان بود
نازک دل و نازنین دل‌ها شیرین سخن و شکرفشان بود
با روح عفیف و خلق نیکو خود با همه خلق مهربان بود
پیک طرب و نشاط و شادی امّا غم عالمش به جان بود
خنیاگر نغمه‌ی شباهنگ داوود یگانه‌ی زمان بود
تنها و غریب در ره عشق از طایفه‌ی بلاکشان بود
پروانه صفت، سمندرآسا دل سوخته‌ای شرر به جان بود
بر قلّه فقر و فخر و عزّت عنقای بلند آشیان بود
در ملک هنر به ذوق سرشار دارنده‌ی گنج شایگان بود
محبوب همه هنرشناسان محمود حمید خسته جان بود

۶۶/۲/۸

شعری از محمد خرمشاهی

(تقدیم به هنرمند عزیز و خواننده‌ی محبوب و بی‌همتای ایران، محمودی خوانساری)

به به از آن نوای محمودی آن صدای رسای محمودی
مرغ دل در جهان موسیقی می‌پرد در هوای محمودی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

آشنا شد به نغمه‌های بهشت هر که شد آشنای محمودی
چون مسیحا به مرده جان بخشد نغمه‌ی جانفزای محمودی
سر بر آرد ز خاک اگر داوود سر نهد پیش پای محمودی
روح و جان را دهد حرارت و نور وقت خواندن نوای محمودی
خیزد آن صوت دلنشین هر دم از دل با صفای محمودی
تا رسد ناله‌ام به گوش همه کاش بودم به جای محمودی
جز بنان آنکه هست بلبل شرق نرسد کس به پای محمودی
می‌گشاید گره ز هر غم و درد نغمه‌ی دلگشای محمودی
«خرّم» این قطعه را ز شوق سرود از دل و جان برای محمودی

مهرماه ۱۳۵۴

در رثای محمودی خوانساری

ای تو نامت آشنای عاشقان ای صدای غربت آزادگان
ای تو مجنون بلا پرورد عشق سوز آوازت دوای درد عشق
ای غمین افسانه گوی خاکیان ای پر از بانگ تو گوش آسمان
همچو فرهادت اگر فریاد بود زین جهان پیر بی‌بنیاد بود (۱)

***

ای سپهری طایر بشکسته پر (۲) جان خلقی از فغانت پر شور
ای دلت پر نغمه از شور و نوا ای مخالف خوان تزویر و ریا
ای خوش آوا عندلیب روزگار ای تو داوود غریب این دیار
چون دلت روشن ز نور عشق بود هر چه خواندی از زبور عشق بود

***

ای طلوع طالعت در یادها همچو گل بشکفته با ذوق صبا
ای تو بر اندوه انسان مویه‌گر ای تو پرپر لاله‌ی دشت هنر (۳)

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ای به فقر از مال دنیا بی‌نیاز ای رها از بندگی حرص و آز
یادت اینک صحبت مستان شده وز شرف کار تو کارستان شده

***

ای خدائی مرغک شیرین زبان ای همایون شهپر خلد آشیان
ای پریشان خاطر از رنج فراق ای تو را با وصل جانان اشتیاق
ای ترا با جمله پستی‌ها نبرد سینه‌ات آماج تیر داغ و درد
گرچه در اندوه و محنت سوختی گوهر پاک هنر نفروختی

***

ای وجودت مظهر عزّ و وقار ای درخشان گوهر والا تبار
ای دعا سرکرده با یاد خدا اندرین دوران که شد قحط صفا (۴)
ای بلند اختر حبیب نیکوان ای تو محمود همه دلخستگان
قصه‌ی عشق تو هر دم تازه باد تا ابد نامت بلند آوازه باد.

حمید تجریشی

توضیحات:

(۱) اشاره است به شعر شهریار که محمودی در مایه دشتی آن را خوانده:

گوش زمین به ناله‌ی من نیست آشنا من طایر شکسته پر آسمانی‌ام

(۲) ـ اشاره است به شعر حافظ که محمودی خوانساری در مایه دشتی آن را خوانده:

جهان پیر است و بی‌بنیاد از این فرهادکش فریاد
که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

(۳) ـ اشاره است به ترانه‌ی لاله‌ی پرپر، که محمودی آن را در دستگاه سه‌گاه خوانده.

(۴) اشاره است به ترانه‌ی «مرغ شباهنگ» که محمودی خوانساری در مایه افشاری آن را خوانده است،

به دورانی که شد قحط صفای دل‌ها چرا هر دم نگویم من خدا ـ خدا ـ خدا

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

یک رباعی از مرحوم مهرداد اوستا

پیش از این گر سخن از نغمه‌ی داوودی بود
پیش ما نغمه همان نغمه‌ی محمودی بود
بال بگشود چو با نغمه‌ی سازش آواز
صوت او صوت خداوندی و معبودی بود.

زمستان ۱۳۴۳

دو بیت از شادروان امیر هوشنگ مقتدر

مرد عشق و صفاست محمودی
ساده و بی‌ریاست محمودی
مقتدر شد فدای سادگی‌اش
بلبل خوشنواست محمودی

زمستان ۱۳۴۴

به مناسبت درگذشت هنرمند شهیر ایران
شادروان «محمودی خوانساری»

عرض تسلیت صمیمانه

«محمودی خوانساری» ما هم ز جهان رفت
آن «مرد هنرمند» دریغا ز میان رفت
او بلبل سرگشته‌ی پر شور و نوا بود
پروازکنان حیف ز گلزار جهان رفت
درویش صفت بود و به دل مهر و صفا داشت
صاحبدل آزاده‌ی با عزت و شان رفت

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

جاوید کسی در همه آفاق، نماند
سوی سفر آخرت از پیر و جوان رفت
چون هست رباط دو در این عالم فانی
چندان عجبی نیست که این آمد و آن رفت
امّا چه خوش آن کس که از او نام بماند
تا آنکه نگویند چو تیری ز کمان رفت
زان «مرد هنر» مانده بس آثار روان‌بخش
زینرو نتوان گفت که چون آب روان رفت
در دفتر ایّام بود نام و نشانش
خوش عاقبت، آن مرد، که با نام و نشان رفت
چون بود مسلمان و به دل مهر علی داشت
پیداست که او یکسره بر باغ جنان رفت
صد تسلیت از ما به عزیزان و کسانش
«محمودی خوانساری» ما گر ز جهان رفت

ابراهیم صهبا
۱۳۶۶/۲/۷

غزلی از آقای لطف‌الله دیوان بیگی

ای فلک تا چند خواهی اشک و آه و زاری‌ام
اشک و آهی در بساطم نیست چند آزاری‌ام
دوستان گر می‌بری تا جان به لب آری مرا
جان به لب آمد هنوزم زنده می‌پنداری‌ام
چون به گلبانگش دلی خوش داشتم بردیش زود
بلبل خوشخوان من محمودی خوانساری‌ام

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

کی توانم هجر بلبل فصل گل باور کنم
خواب می‌بینم خدایا، یا که در بیداری‌ام
لاله ای پرپر شد و مرغ شباهنگی پرید
بی گل و بلبل چه جای مستی و میخواری‌ام
شکوه بی‌حد می‌کنی لطفی سخن کوتاه کن
کی توانی عندلیب رفته را باز آری‌ام

خرداد ۱۳۶۶

شعری از آقای محمود الیاسی خوانساری

آن مرغ شباهنگ شب افروز کجا رفت
از نغمه‌ی او سیر نگشتیم چرا رفت
خود گفت منم کُنج قفس سخت گرفتار
آزاد شد از بند، چه خوش سوی خدا رفت
پرورده‌ی غم بوده و شاگرد صبا بود
همپای صبا گشت و در آغوش صبا رفت
هرگز نرود نغمه‌اش از خاطر مستان
بیگانه شد از دار فنا، سوی بقا رفت
ما شکوه نداریم خدایا، که چرا رفت
زین شکوه نمائیم خدا، زود چرا رفت.

قطعه شعری از آقای شهریار یاربخت (نوذر)

الا محمودی، ای استاد آواز — که با «نوذر» توئی پیوسته دمساز
تو با آن خصلت نیکو که داری — مرا پیوسته هستی محرم راز

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

تو استادی به موسیقی از این رو کند بیداد صوت تو در آواز
بود صوتی ترا مانند داوود که با آن می‌کنی همواره اعجاز
کنی بیداد هنگامی که خوانی غزل‌های لسان الغیب شیراز
کنون خاموشی از بهر چه ای دوست بیا شور و نوائی خوش در انداز
بزن چنگی تو بر چنگ محبّت به غوغای محبّت نغمه پرواز

قطعه‌ای از آقای منصور خسروی

دریغ و درد که دیگر به گوش ما نرسد
به فصل گل ز گلستان نوای محمودی
گره‌گشای دل و غمگسار یاران بود
به گاه محنت و غم نغمه‌های محمودی
کنون که دیده به دیدار دوست کرده فراز
ببار دیده تو خون در قفای محمودی
تو کیستی که کنی شرح ماجرا منصور
که در سماءست کنون ماجرای محمودی

قطعه‌ای از آقای صحرانورد

محمودی، ای که از تو تهی گشت جای تو
رفتی تو از جهان که نبود از برای تو
عمری شدی به گوشه عزلت اسیر غم
یکدم نرفت غم ز درون سرای تو
آواز دل نواز تو می‌برد دل ز ما
بلبل به باغ بود خموش از نوای تو

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

داری تو حق به گردن عالم ز صوت خویش
زیبد که اهل ذوق بگیرند عزای تو
خواهم ز بعد مرگ به تو رحمت آورد
از راه لطف و بنده‌نوازی خدای تو
صحرا نورد یاد تو از دل نمی‌برد
آزرده گشت بلبل دستان سرای تو.

شعری از آقای منوچهر سخائی

ز دوری‌ها حکایت می‌کند آوای محمودی
شکایت می‌کند چون ناله‌ی نی نای محمودی
بیا تا در هم آمیزد، اگر بختت قرین گردد
به شعر شمس و حافظ صوت روح‌افزای محمودی
صلای عالم غیب از ندای آندو برخیزد
منادی را نزیبد هیچ جز هیهای محمودی
چو ما پیوسته‌ی عشق است و از تشویق وارسته
از آن گشتیم مست جرعه‌ی مینای محمودی
چه باشد سیم و زر در پیش استغنای طبع او
سزد گر جان کنی تقدیم خاک پای محمودی
سخائی نیست کار تو غزل گفتن، سخن کوته
چه باشد شبنم شعرت بر دریای محمودی
سخنگو گشته‌ام زآن رو که در محراب جان من
طنین افکنده آوای سخن فرمای محمودی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

شعری از حمید تجریشی

بخوان که باز دل من ز غصه دلتنگ است
بخوان که بار غمم با غم تو همسنگ است
بخوان که تشنه‌ی آواز ارغوانی توست
به باغ مهر و وفا هر دلی که خون رنگ است
به رنگ و بوی تو کمتر گلی تجلی کرد
حریر واقعه بر قامت تو بیرنگ است
نمی‌رسم به دیار ولای تو دردا
که راه غربت من بی‌شمار فرسنگ است
نه هر ترانه که مرغی سرود مطلب ماست
سروش خاطر آزادگان شباهنگ است
هنوز از تو و آن نغمه‌های جادوئی
به جان خسته‌ی من بس نوا و آهنگ است
همیشه ناله‌ی داوودی تو محمود است
بخوان که باز حمید از غم تو دلتنگ است

شاهرود ۱۳۵۵

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بخش چهارم

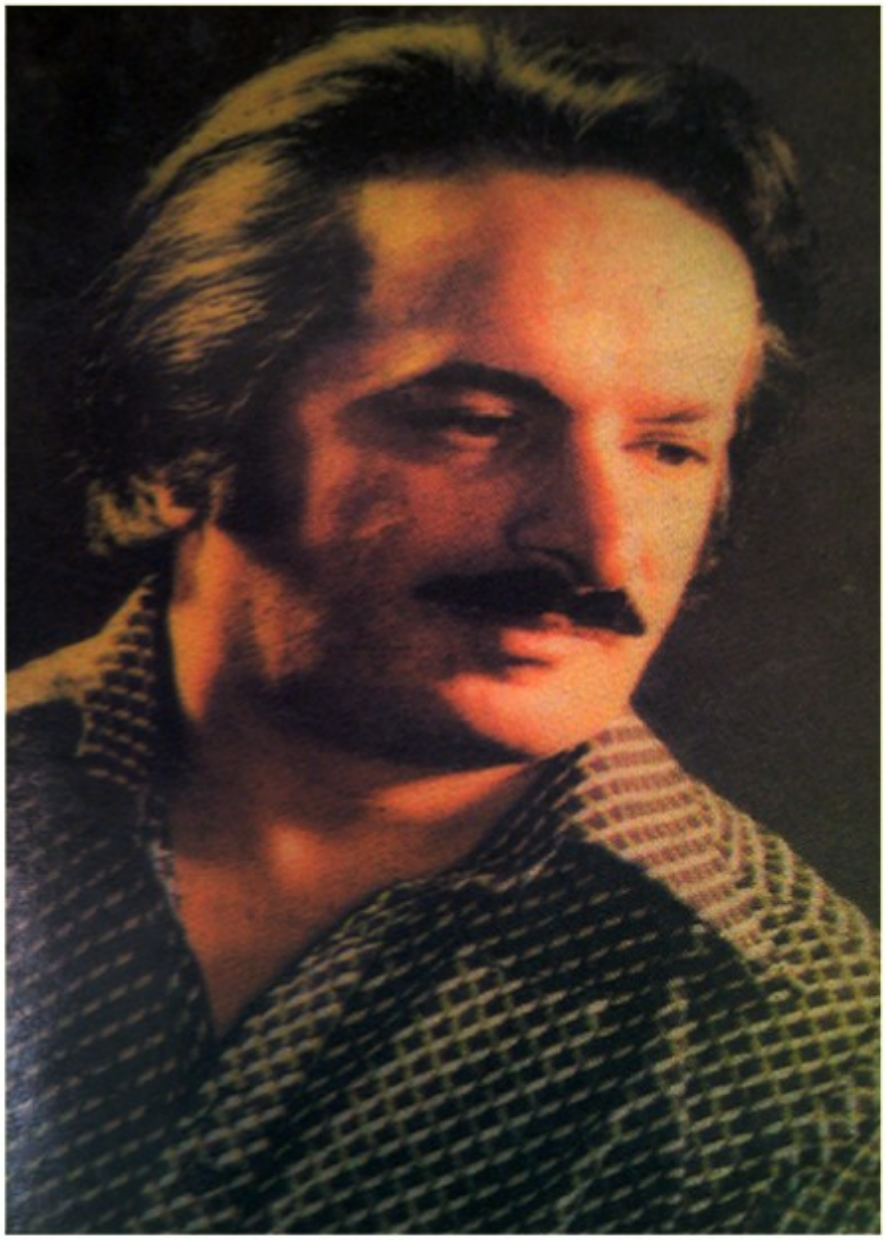

مرغ شباهنگ

به روایت حمید تجریشی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بخش چهارم

سبک‌شناسی آواز محمودی خوانساری

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

تمهیدات

دانش زیستن فطری است. ازلی و لدّنی است. اما دانش زندگی کردن اکتسابی و آموختنی است. تمام اصول و قواعد زیستن (یعنی طُرُق به کارگیری غرایز برای ابقاء حیات) از بدو تولد در کنه وجود هر موجود زنده (و به طریق اولی انسان) حک شده است، و او بدون آنکه نیازی به تعقل برای آموزش این اصول و قواعد داشته باشد، به طور فطری مکانیسم عمل آنها توسط غرایز خویش را می‌داند. مسلماً هیچ طفل نوزادی هیچ‌یک از اعمال حیاتی خویش را از کسی نمی‌آموزد. آنها را می‌داند بی‌آنکه برای دانستن‌شان رنج آموختن را کشیده باشد. اما به غیر از این دسته اعمال حیاتی (زیستی) برای تمام افعال دیگری که تا پایان عمر انجام می‌دهد باید رنج آموختن را بر خود هموار نماید. پس می‌توان گفت که در واقع تمام عمر آدمی در کار آموختن صرف می‌شود و یک لحظه از این کار فارغ نیست.

البته این آموختن (در اکثریت قریب به اتفاق موارد) حاصل تقلید است. آموختن از راه تقلید احتیاج به تفکر ندارد. بلکه به استعداد و آمادگی فراگیری (با ابزارهای لازم چون هوش، حافظه، و به طور کلی ساختمان مغزی عصبی سالم و تمرین و ممارست و تکرار) نیاز دارد. حتی در آموختن علوم عقلائی ناب (مثل منطق و ریاضیات) نیز به هر حال قدم اول مبتنی بر تقلید است. اینکه بسیاری از ما قضیه‌ی طالس را می‌دانیم نه به این معنی است که طرح و حل این قضیه حاصل کشف و فهم و استدلال شخصی خودمان است. اگر نزد استاد نمی‌رفتیم، و او قضیه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مذکور را برای ما طرح و بحث نمی‌کرد و در جهت اثبات آن استدلال نمی‌نمود شاید ما هیچ‌گاه به وجود و معنای این قضیّه در علم هندسه پی نمی‌بردیم. به طور کلی در هر زمینه‌ای (اعم از مسائل پیش پا افتاده‌ی روزمره، تا زمینه‌های متعالی و بغرنج علم و فن و هنر) آموخته‌های هرکس تا آن‌جا که مبتنی بر احکام صادره از سوی دیگران است دانشی تقلیدی است، که قوه تعقل او حداکثر در مقایسه و سنجش صدق و کذب آن احکام می‌تواند کمکش کند.

تنها در آن هنگام که کسی در زمینه‌ای اندیشه‌ای را مطرح سازد که قبل از او مطرح نگشته، فقط در آن مورد به خصوص می‌تواند بگوید که «اندیشیده است» و به درک عقلانی مطالب مستقلی رسیده است. این مرحله «مرحله اجتهاد» است. مثلاً ممکن است کسی در یک شاخه از علوم نسبت به تمام نکات و مسائل خُرد و کلان وقوف و احاطه‌ی کامل یابد، اما در زمینه‌ی آن علم هیچ «اجتهاد» خاصی از او مشاهده نشود.

در این صورت باید قبول کنیم که مجموعه‌ی دانش کثیر او تقلیدی است.

بدین ترتیب اگر فرایند حرکت یک انسان را در یک دوره‌ی معین، و در یک رشته‌ی خاص از فعالیت‌های مورد علاقه‌اش تحت نظر و مطالعه قرار دهیم، می‌توانیم با دقت در آثارش نشانه‌های تقلید او را در مراحل مختلف این فرایند بررسی کنیم. طبعاً در این مسیر به هر مقدار که به احکام نوینی در آراء او (و بی‌سابقه در آراء دیگران) برسیم، در واقع به مراتب کم و کیف «اجتهاد» او وقوف یافته‌ایم. پس در علوم و فنون (که دستمایه‌ی کار در آنها عقل و تجربه است) مرحله‌ی اجتهاد فقط با طرح احکام و «فتاوی» نو آشکار می‌شود. بر مبنای این ملاحظات می‌توان گفت که در واقع هر انسانی پس از رسیدن به مرحله‌ی اجتهاد است که با اظهار آراء مخصوص به خود، و بسته به میزان اهمیت و ارزش آن آراء شخصیت و اصولاً «وجود» می‌یابد.

وجود آدمی در مرحله‌ی تقلید «وجودی بالقوه» است، و با رسیدن به مرحله‌ی اجتهاد است که «وجودی بالفعل» می‌گردد. این نکات راجع به مراحل تقلید و اجتهاد در علوم و فنون بود. اما در هنر چطور؟ یعنی در این زمینه که دستمایه‌ی کار انسان در اصل و به طور مستقیم منوط به عقل و تجربه نیست، بلکه بر تخیل و اشراق و الهام مبتنی است، به چه نحوی می‌توانیم رسیدن به مرحله‌ی اجتهاد و رهائی از تقلید را تشخیص دهیم؟ آخر هنرمند که در کار خود احکام «اصالتاً عقلانی» صادر نمی‌کند تا ما با مطالعه و مقایسه میان احکام او و احکام دیگران بتوانیم حدود تقلید و اجتهادش را دریابیم. هنرمند فقط به نمایش زیبایی می‌پردازد، و زیبایی در وهله‌ی اول

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

امری است محصول تخیل نه تعقل . پس چگونه می‌توان فهمید که او در متجلی ساختن زیبایی به اجتهاد رسیده و در جلوه‌ی محسوس آثارش «حکم و فتوای» ویژه‌ای اظهار داشته؟

محمودی خوانساری

تهران، سال ۱۳۵۵

چنانکه گفتیم در علم و فن (به معنای وسیع هر دو کلمه) رسیدن به مرحله‌ی اجتهاد و طرح استقلال شخصیّت انسان مستقیماً با تبیین اندیشه روی می‌دهد. در این زمینه‌ها فتاوی اجتهادی هرکس (یعنی محتوای اندیشه و شخصیت منحصر به فرد او) در اندیشه‌ی ناب بدون

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

صورت اظهار می‌گردد. اما هنرمند در زمینه‌ی هنر کاری صورت‌دار انجام می‌دهد که مضمون و محتوای اندیشه‌اش را ـ در وهله‌ی اول ـ باید از تامّل در این «صورت» کشف نمود. ذهن در بیان احکام به زبان علم نیاز به قالب، فرم و هیات صوری خارجی ندارد. اما در بیان احکام به زبان هنر نیاز به فرم و صورت دارد. پس تجلی استقلال شخصیت در کار هنری، (یعنی ظهور مرحله اجتهاد) ابتدا به صورت و نمود کار منوط می‌گردد، و سپس این صورت و نمود زیبا با عملکردی بسیار پیچیده و بغرنج مضمون و محتوای اندیشه‌ی هنرمند را «در دسترس استنباط مخاطب» قرار می‌دهد.

پس اجتهاد در اصل منوط به صورت منحصر به فرد آثار اوست. از این‌جاست که به مفهوم بسیار بغرنج و حائز اهمیتی تحت عنوان سبک در هنر می‌رسیم، و نتیجه‌ی تمام مطالبمان این می‌شود که هنرمند هنگامی به اجتهاد می‌رسد که در آثارش سبک خاص و آشکارا متمایزی از خویش ظاهر سازد، و تا وقتی‌که سبک ویژه‌ی خود را بنیاد نگذاشته همچنان مقلد است.

به هر تقدیر، چون سخن ما بالاخص راجع به هنر آواز ایرانی است، می‌خواهیم با تکیه بر مقدمات منطقی فوق بگوییم در این باب نیز هر خواننده‌ای ضرورتاً تا مدّت‌های ـ گاه نسبتاً طولانی ـ مقلّد سبک و شیوه‌ی کار کسانی است که مستقیم یا غیرمستقیم از ایشان تعلیم گرفته و تحت تربیت ایشان واقع بوده. فقط گروه معدودی از این راهیان پس از گذراندن دوره‌های طلبگی و تقلید با شناخت و تجربه‌ی سبک‌های مختلف به تدریج سبک خاص خویش را می‌یابند. و به اصطلاح به مقام اجتهاد می‌رسند. اکثریتی از ایشان نیز چنانکه گفتیم تا پایان کار در همان مرحله‌ی تقلید ـ گیریم در سطحی پخته و عالی ـ همچنان به شیوه‌ی مقتدایان خویش کار می‌کنند.

منظور از سبک چیست؟

شادروان ملک‌الشعراء بهار در کتاب ارزشمند سبک‌شناسی راجع به معنای این اصطلاح در ادبیات آورده‌اند که: [سبک در اصطلاح ادبیات عبارتست از روش خاص ادراک و بیان افکار به وسیله‌ی ترکیب کلمات و الفاظ و طرز تعبیر][1]

۱. سبک‌شناسی ـ انتشارات امیرکبیر، (کتاب‌های پرستو) چاپ چهارم، جلد اول صفحه ۶ از مقدمه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

این تعریف هرچند از وجهه نظر جزئی با تأکید بر (ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر) خود را منحصر به هنرهای کلامی (نظم و نثر) می‌نماید، اما از وجهه نظر کلی با تاکید بر (روش خاص ادراک و بیان افکار) می‌تواند معنای سبک در باقی هنرها را نیز شامل گردد. بدین ترتیب می‌توانیم با تغییر دادن وجهه نظر جزئی در کلام فوق، مثلاً راجع به معنای سبک در هنر نقاشی بگوییم: سبک در هنر نقاشی عبارتست از [روش خاص ادراک و بیان افکار به وسیله‌ی انتخاب سوژه، افکندن طرح، ترکیب رنگ‌ها و سایه‌ها برای بیان تعابیر].

پس به هر حال بخش مشترک معنای سبک در تمام هنرها عبارتست از (روش خاص ادراک و بیان افکار) زیرا خود شادروان بهار در ادامه سخن افزوده‌اند: [سبک به یک اثر ادبی وجهه‌ی خاص خود را از لحاظ صورت و معنی القاء می‌کند، و آن نیز به نوبه‌ی خود وابسته به طرز تفکر گوینده یا نویسنده درباره‌ی حقیقت می‌باشد][۲]

چنانچه بخواهیم برای این قسمت از کلام استاد بهار نیز تعبیری عام و کلی قائل شویم و آن را از انحصار سبک‌های ادبی خارج سازیم باز می‌توانیم بگوییم، [سبک به یک اثر هنری (به جای ادبی) وجهه‌ی خاص خود را از لحاظ صورت و معنی القاء می‌کند و آن نیز به نوبه‌ی خود وابسته به طرز تفکر هنرمند (به جای نویسنده و گوینده) درباره‌ی حقیقت می‌باشد.] بالاخره در نهایت به این نتیجه می‌رسیم که به قول مرحوم بهار [سبک به معنای عام خود عبارتست از تحقق یک نوع ادراک از جهان که خصایص اصلی محصول خویش (اثر هنری) را مشخص می‌سازد][۳].

باری، همه‌ی مطالب فوق ما را آماده‌ی پذیرش این حقیقت می‌سازد که سبک در تمام هنرها منوط است به نحوه‌ی تفکر و ادراک حقیقتی از جهان، و این می‌تواند دلیل مقنعی باشد در تایید سخن پیشین ما که گفتیم، سبک در هنر نشانه‌ی رسیدن به اجتهاد است. زیرا در تحلیل نهائی، این تعریف با موضوع اندیشه و نظری نوین و منحصر به فرد در کار یک هنرمند ارتباط می‌یابد. به سخن آخر دست یافتن به سبک نشانه‌ی تشخص وجودی هنرمند در بیان «احکام و فتاوی هنری» است، و تشخص در بیان احکام ـ چنانکه یادآور شدیم ـ نشانه‌ی اجتهاد است.

۲. سبک‌شناسی همان مأخذ، همان صفحه

۳. البته جمله مرحوم بهار راجع به معنای عام سبک در ادبیات است که ما به معنای کلی‌تری راجع به معنای عام سبک در تمام هنرها بیان نمودیم. عین جمله آن بزرگوار چنین بوده است: [سبک به معنای عام خود عبارتست از تحقق ادبی یک نوع ادراک از جهان که خصایص اصلی محصول خویش (اثر منظوم یا منثور) را مشخص می‌سازد].

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

متاسفانه از آنجا که راجع به توضیح مفهوم سبک در هنر آواز مطلب مطمئنی از شخصی مورد وثوق تدوین نگشته، (یا گشته و بنده از آن بی‌اطلاع هستم) که خواننده‌ی این دفتر را بدان ارجاع دهیم، لذا ناگزیر برای توضیح منظور خویش به اجمال نکاتی را ذکر می‌نماییم.

توضیحی مجمل راجع به مفهوم سبک در آواز اصیل ایرانی

در عرصه‌ی هنر آواز وقتی می‌گوییم خواننده‌ای صاحب سبک است به طور کلی منظورمان این است که در ساخت فنی آوازهایش (مرکّب از انواع تحریرها، تلفیق شعر و موسیقی، بیان شعر و القاء تکیه‌ها و تأکیدها... و غیره) حالتی خاص و متفاوت با حالات کار دیگران دارد. به طوری که با شنیدن قسمت کوتاهی از آوازش (یا به قول استاد تجویدی با همان بانگ اول و یا یک تحریر کوتاهش) بتوانیم صاحب آن آواز را بشناسیم.

در دنیای هنر آواز اگرچه بسیارند کسانی که می‌خوانند و بعضاً حتی زیبا هم می‌خوانند، امّا مثلاً آواز خوانندگانی چون طاهرزاده، ادیب خوانساری، تاج اصفهانی، بنان و محمودی خوانساری، هر کدام سبک و شیوه‌ای خاص دارد که حتی فقط شنیدن یک تحریر از ایشان کافی است تا کار آنها را از کار دیگران متمایز و مشخص نماید. در حالی‌که آواز خوانندگان فاقد سبک چنین خصوصیتی ندارد، و آنچه کار ایشان را از سایرین متمایز می‌سازد فقط منوط به جنس و زنگ صدای ایشان است. یعنی هنگامی‌که ما آواز یکی از ایشان را می‌شنویم، اگر از پیش نام خواننده را به ما نگفته باشند، و همچنین از جنس صدایش نتوانیم او را بشناسیم، آنگاه به راستی از تشخیص اینکه در میان این همه خوانندگان مختلف چه کسی است که دارد می‌خواند عاجز خواهیم ماند. چون به دلیل نداشتن سبک مشخص این گروه معمولاً همه مثل هم می‌خوانند. یا به عبارتی بهتر گویی یک سبک همگانی و عمومی وجود دارد که ایشان همگی بدان سبک می‌خوانند. تحریرها شبیه به هم، تکیه‌ها مثل هم، بیان شعر و نحوه‌ی تلفیق مثل هم،... والخ. یعنی نزد خوانندگان فاقد سبک اختصاصی و تابع سبک همگانی و عمومی، ما فقط یک سبک داریم با چندین نوع صدا در حالی‌که نزد خوانندگان صاحب سبک حتی اگر فرض کنیم (ولو فرض محال) که ایشان همگی مطلقاً یک نوع صدا (با جنس، زنگ و کیفیات طبیعی مطلقاً یکسان) داشته باشند، باز در آن صورت هم ما چند نوع سبک داریم با یک نوع صدا.

چون مطلب تا حدودی بغرنج است و توضیح بیشتری می‌طلبد لذا به نحو دیگری در بیان

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

تفاوت میان سبک‌های اختصاصی و سبک همگانی یا عمومی، نکاتی را ذکر می‌نماییم.

اساساً در کار آواز اصیل ایرانی، اصل مهم بر تبعیّت از ردیف است، و این تبعیت از ردیف مشتمل بر سه مرحله است.

مرحله اول، تبعیت از حدود مبتنی بر فواصل صوتی مقام‌هاست، که تخطّی و خروج از آن به هیچ‌وجه مُجاز نیست. زیرا عدم رعایت این مرحله منجر به خروج از حوزه‌ی مشخص موسیقی ایرانی، و آغشتگی کار به موسیقی‌های غیرایرانی می‌گردد.

مرحله دوم، تبعیت از فرم موسیقیایی گوشه‌ها و لحاظ تکنیک‌های اجرایی نغمه‌ها (در آموزش ردیف) است، که خوانندگان صاحب قریحه و خلاق نه تنها به گذشتن از این مرحله مجازاند، بلکه اصلاً غنا بخشیدن به ظرفیت موسیقیایی ردیف جز بدین طریق ممکن نیست. به عنوان مثال برای گوشه‌ای چون کرشمه از دستگاه شور در ردیف موسیقی ما (اعم از سازی یا آوازی) یک نغمه معین با ساختار ملودیک خاصی وجود دارد.

اما دیده شده است که هنرمندان صاحب قریحه به هنگام اجرای آن با ایجاد تغییراتی جزئی، هریک روایتی خاص خویش را از آن گوشه ارائه کرده‌اند، و بدین ترتیب ضمن رعایت حدود مبتنی بر فواصل صوتی و تشخص ملودیک آن گوشه، با روایت خاص خویش به غنای ظرفیت موسیقایی ردیف افزوده‌اند.

مرحله سوم، تبعیت از حال موجود در اجرای آموزشی ردیف است. یعنی تبعیت از جنبه‌های احساسی ـ عاطفی متجلی در اجرای آموزشی استاد، که این امر از آن‌جا که بستگی با عوالم درونی افراد پیدا می‌کند مسلماً نمی‌توان به طور کامل و با کیفیتی کاملاً یکسان آن را به طور تقلیدی فرا گرفت و ارائه داد. زیرا اصولاً القاء حال آموختنی نیست، و هرکس به وقت اجرا ـ با هر مقدار از سعی در تقلید ـ خواه ناخواه رنگی از احساسات و عواطف ویژه خویش به نغمه‌ها می‌زند و به اصطلاح با «آنات» مخصوص به خود اجرا می‌کند.

رعایت مرحله‌ی اول بر همه واجب است. رعایت مرحله‌ی دوم فقط در مراحل طلبگی و پیش از رسیدن به کمال در اظهار قریحه و ذوق واجب است. رعایت مرحله‌ی سوم در همه حال به اقتضای مناسبت‌های احساسی ـ عاطفیِ اشخاص متفاوت است.

به اعتقاد حقیر، این سبک عمومی و همگانی آواز در چهارچوب کلی خود متکی است به اسکلت ردیف آموزشی، که در جزییات زینتی خود علاوه بر افزوده‌های فنی محصول قریحه‌ی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

هنرمندان صاحب سبک، افزوده‌هایی از کیفیات احساسی تمام خوانندگان فاقد سبک را نیز با خود دارد. به عبارت دیگر «سبک»ی است با یک ساختمان فنی واحد، و تزئینات احساسی بسیار زیاد که سلیقه و پسند مشترک تمام هنرمندان یک نسل را منعکس می‌سازد. **سبک عمومی یا همگانی در هر نسل = ساختمان ردیف + نوآوری‌های فنی و تزئینات عاطفی خوانندگان صاحب سبک + افزوده‌های احساسیِ زشت و زیبا که از لحن و حال مجموعه خوانندگان آن نسل با خود دارد.**

این همان سبکی است که اگر چه همه خوانندگان در پیدایش آن سهیم‌اند، اما نمی‌توان آن را به فرد معینی منسوب داشت. اکنون پس از این مطالب نکته‌ای که عجالتاً باید در خصوص آواز محمودی خوانساری بدان اشاره کنیم این است که او در تمام دوران کارش هرگز از سبک عمومی تبعیت نکرد، و در کارهایش همواره هنرمندی مستقل، متشخص، مجتهد و به تمام معنی متمایز از دیگران بوده. درست مانند هنرمندانی چون طاهرزاده، ادیب، تاج،... و غیره.

امّا در عین حال از این نقطه نظر نیز باز میان محمودی و همین خوانندگان صاحب سبک هم تفاوتی وجود دارد که طبعاً هنر او را در میان ایشان نیز جایگاهی ویژه می‌بخشد. زیرا محمودی به عنوان خواننده‌ی صاحب سبک و رسیده به مقام شامخ اجتهادی هنری ـ چنانکه قبلاً گفته‌ایم ـ از آن‌جا که از همان آغاز کار، حتی امکان تلمذ و درک محضر اساتید بزرگ و مجتهدین عصر خویش را نیافت، و مستقیماً هیچگاه شاگرد کسی نبود، لذا در همان کارهای اولیه و مربوط به سال‌های ورود به برنامه‌ی گل‌ها، و حتی پیش از آن، یعنی سال‌های همکاری با رادیو شیراز هم اثر تقلید از هیچ خواننده‌ای در کار او مشهود نیست. در حالی‌که در مورد سایر خوانندگان صاحب سبک بی‌تردید می‌توان گفت که لااقل در کارهای اولیه (مربوط به دوران طلبگی‌شان) نشانه‌های تقلید از معلمان خویش و هنرمندان دیگر را بروز داده‌اند. به طوری‌که آقای حاتم عسگری، (کارشناس، و استاد قدیمی آواز) در این باره گفته‌اند: [در میان خوانندگان آن دوره، از بنان که بگذریم، باقی هیچ‌کدام سبک و مکتبی نداشتند. تازه خود بنان هم سبک نداشت. آواز بنان در حقیقت آواز ادیب خوانساری بود. منتهی با چاشنی دل‌انگیزی از ملاحت و نرمی و بم‌خوانی. مثلاً مرحوم قوامی نیز با اینکه مدتی نزد حسین خان اسماعیل‌زاده تعلیم گرفته بود، ولی از جهت فرم و قالب عیناً کاری شبیه به کار مرحوم کریمی ارائه می‌داد. اصلاً شما وقتی آوازهای قوامی را می‌شنوید کاملاً احساس می‌کنید که کریمی دارد می‌خواند. اما محمودی نه. او

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

در این میان ـ همانطور که عرض شد ـ به خاطر آن حالت عاشقی و جنونی که داشت، نمی‌خواهم بگویم از آنها بهتر بود، نه صحبت از بهتر و بدتر نیست، او اصلاً یک چیز دیگری بود. به کلی و از هر جهت آوازی متفاوت از دیگران داشت. و از این بابت می‌شود گفت که در کار خودش یک سبک خاصی داشت و طور خاصی می‌خواند که با دیگران فرق داشت. میان آنها گشته بود و یک شیوه خاصی را برای خودش یافته بود. سبک شیدایی قشنگی که آن زمان در جای خودش کار جالبی بود. به خصوص وقتی بدانیم که محمودی اصلاً استاد ندیده بود، این امتیاز بیشتر جلوه می‌کند. چون مثلاً مرحوم قوامی نزد حسین خان اسماعیل‌زاده تعلیم گرفته بود، و بنان (که همکلاس خود بنده بود) نزد ضیاءالذاکرین آموزش دیده بود، و حتی گلپایگانی هم مدت‌ها نزد مرحوم برومند کار کرده بود. اما محمودی همه کارهایش حاصل ذوق و سلیقه و کوشش و همت خودش بود. از هیچکس تقلید نمی‌کرد][۴].

البته فرق است میان تقلید و تأثیرپذیری و الهام

در این باره باید بگوییم که تقلید کاری است منحصر به دوره طلبگی و تلمذ، و در مراحل رشد و کمال دور شدن از آن هم ممکن است و هم واجب. در حالی‌که تاثیرپذیری و الهام، حتی در مرحله‌ی اجتهاد نیز اجتناب‌ناپذیر است، و نه تنها هیچکس نمی‌تواند از آن برکنار ماند، بلکه تاثیرپذیری و الهام مایه‌ی ترقی و تعالی کار هنرمند است.

تقلید کاری است آگاهانه و تعمدی، در برداشت از تمامیت پیکره و ساخت سبک دیگران. آن هم مسلّماً به علت ضعف در قابلیت ذوقی و فقدان روح خلاق و مبدع. در حالی‌که تاثیرپذیری و الهام اصولاً ناخودآگاه، و بیشتر به علت نزدیکی‌های روحی و همگونی سلیقه در تزئینات است، نه در ساخت.

در کار محمودی خوانساری چنانکه خود نیز گفته است[۵]، تاثیرپذیری و الهام از هنرمندان

۴. مصاحبه

۵. محمودی در یک مصاحبه رادیویی با گردانندگان برنامه (مشاهیر موسیقی ایران) در پاسخ به این سئوال که: [شما در خوانندگی از چه کسانی متاثر شده‌اید، و سبک و روش شما تا چه حد متکی به شیوه و سبک پیشینیان است، و آیا از خوانندگان گذشته الهام گرفته‌اید یا خیر؟] می‌گوید: مسلماً خیلی خیلی زیاد از پیشکسوتان الهام گرفته‌ام. چون آوازها را اغلب گوش می‌کردم و نکته‌های خوب را می‌گرفتم، و آنچه را که به نظر خودم زاید می‌آمد و جالب نبود رها ←

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بزرگ آواز مشهود است. ولی این امر نه تنها نشانه ضعف و نقصی در کار او نیست، بلکه به عنوان امری منطقاً اجتناب‌ناپذیر در واقع زمینه‌ساز شکوفایی و تعالی هرچه بیشتر هنر او بوده است. اما از هنرشناسان، هیچگاه، هیچکس او را به تقلید از هیچیک از نامداران آواز ایران متهم ننموده است.[۶] اکنون مطلب حائز اهمیت این است که، در حالی‌که می‌دانیم بسیاری از خوانندگان از آغاز کار خود با وجود استفاده از محضر بزرگ‌ترین اساتید و امکان تلمذ طولانی نزد مجتهدین نامدار هنر باز هم نتوانسته‌اند به سبک ممتاز و متمایزی برای خویش دست یابند، آیا این را که محمودی در نهایت بی‌امکانی، بدون تلمذ مستقیم و طولانی در محضر اساتید توانسته است چنین سبکی زیبا و منحصر به فرد ابداع نماید نشانه‌ی استعداد خارق‌العاده و قابلیت ذاتی‌اش نباید دانست؟

درست مثل این است که بگوییم صدها طلبه با وجود استفاده از محضر علماء و مجتهدین بزرگ به مقام اجتهاد نرسیده‌اند، اما یک طلبه بدون حضور در مکتب ایشان، فقط و فقط با کوشش خود و مطالعه شخصی‌اش در آثار این بزرگان از همان اوایل کار طلبگی نشانه‌های رسیدن به مقام اجتهاد را ظاهر ساخته و طی زمان به کمال رسانده. اهل نظر می‌دانند که در هر زمینه‌ای از علوم و فنون و هنرها، بدون معلم و مکتب، و بدون امداد پیر و مرشد رسیدن به مقام اجتهاد علی‌القاعده کاری است ممتنع، و محمودی این امر ممتنع را ممکن نموده است.

البته آقای دکتر ساسان سپنتا در کتاب چشم‌انداز موسیقی ایران (ماخذ سابق‌الذکر) محمودی را پیرو سبک خواننده‌ای قدیمی موسوم به حبیب شاطر حاجی دانسته‌اند که اکنون به نقد نظر ایشان می‌پردازیم.

باری، ایشان در صفحه ۲۴۸ کتاب خود نوشته‌اند: [حدود ۳۰ سال پیش (که با توجه به تاریخ چاپ کتاب ایشان یعنی سال ۱۳۶۹ تقریباً می‌شود حوالی سال‌های ۳۹ تا ۴۱) در اصفهان از یکی از شاگردان مرحوم حبیب شاطر حاجی به نام آقای سید احمد شهشهانی خواستم که نمونه‌هایی از سبک خواندن حبیب را با تحریرهای او عیناً بخوانند و در همان زمان به خط نت

← می‌کردم. ولی البته این کار هرگز به صورت تقلید نبوده است.

۶. آقای فخرالدین پور نصری نژاد، در مجله آدینه، شماره ۵۸ـ۵۷ اردیبهشت ۱۳۷۰ می‌نویسند، در آوازهای محمودی خوانساری رگه‌های مشخصی از آواز بنان و ادیب خوانساری بالحنی استحاله یافته وجود دارد که فاصله او را از تقلید حفظ کرده است.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

نوشتم. حدود شش سال پیش (که با تاریخ چاپ کتاب ایشان می‌شود سال ۱۳۶۳) چند نوار از اجراهای محمودی خوانساری به دست من رسید که در یکی از آنها درآمد دشتی حبیب را که با آن آشنایی داشتم عیناً با همان تحریرها و لحن دلنشین خود خوانده بود که به هیچ‌وجه نمی‌توان حمل بر تصادف کرد و نشان می‌دهد که محمودی خوانساری از استادی که به سبک حبیب شاطر حاجی آشنایی داشته تعلیم گرفته است].

اکنون توجه بفرمایید که در این مطلب کوتاه آقای سپنتا چه اشکالاتی وجود دارد.

اولاً حبیب شاطر حاجی از خوانندگان مربوط به دو نسل قبل از محمودی بوده و همانطور که خود آقای سپنتا ذکر کرده‌اند هیچ اثر ضبط شده‌ای از او در دسترس نیست که بگوییم احتمالاً محمودی از روی آنها سبک حبیب را اقتباس کرده.

ثانیاً اختلاف زمانی میان حبیب و محمودی آنقدر زیاد بوده که حتی مرحوم ادیب خوانساری که خود دقیقاً ۳۳ سال از محمودی بزرگ‌تر بوده موفق به استفاده از محضر حبیب نمی‌شود. چون حبیب در آن سال‌ها که ادیب خوانساری به سراغش می‌رود دیگر صدایش گرفته و لذا از خوانندگی دست کشیده و در شیراز به شغل پیراهن‌دوزی عمر می‌گذراند[۷]

حالا سئوال اینجاست: وقتی حتی ادیب خوانساری هم موفق به درک محضر حبیب شاطر حاجی نشده، و تحقیقاً هیچیک از خوانندگان هم دوره محمودی و حتی خوانندگان قدیمی‌تر از او (امثال منوچهر همایون‌پور[۸]) در تهران آواز حبیب را نشنیده‌اند، دیگر چگونه می‌توان کسی را تصور کرد که در تهران به سبک حبیب آشنایی داشته و محمودی از او تعلیم گرفته باشد؟!

ثالثاً سال‌های ۳۹ تا ۴۱ (یا به قول آقای سپنتا همان ۳۰ سال پیش) سال‌های شکفتگی و درخشش آواز محمودی در برنامه گل‌هاست و احیاناً آواز و تحریرهایی که آقای سید احمد شهشهانی به اسم آواز حبیب برای آقای سپنتا خوانده در واقع تقلید گونه‌ای از آواز خود محمودی بوده که چون آقای سپنتا در آن زمان قطعاً از آوازهای محمودی بی‌اطلاع بوده‌اند (زیرا به فرموده خودشان اولین بار در سال ۱۳۶۳ ـ یعنی همان شش سال قبل به تعبیر خودشان ـ چند نوار از

۷. ر ـ ک ـ مردان موسیقی سنتی و نوین ایران، جلد اول، چاپ اول، صفحه ۳۵۷

۸. منوچهر همایون‌پور در مصاحبه‌ای که بنده با ایشان داشتم گفته‌اند که حبیب از خوانندگان نسل قبل از من بوده و من چون صدای او را نشنیده‌ام نمی‌توانم راجع به اینکه آیا محمودی از سبک او پیروی کرده یا نه سخن بگویم. اما بسیار بعید به نظر می‌رسد که محمودی اصلاً آوازی از حبیب یا شاگردان وی شنیده باشد.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

اجرای محمودی به دست ایشان رسیده و از آنجا که تا قبل از آن اصلاً آوازی از محمودی به دست ایشان نرسیده بوده) لذا متوجه نشده‌اند که دوستشان آقای شهشهانی ۳۰ سال پیش در واقع چیزی شبیه به آواز محمودی را به اسم آواز حبیب شاطر حاجی برای ایشان خوانده‌اند.

به هر حال وجود محمودی به عنوان (هنرمندی که او را جز با خودش با هیچکس دیگر نباید مقایسه کرد)[۹] و به عنوان آوازخوانی صاحب سبک مورد تایید تمامی صاحب نظران موسیقی ما بوده، و قولی است که جملگی برآنند. ما در موقع مناسب به نقل گفته‌های بسیاری از بزرگان راجع به سبک هنری محمودی خواهیم پرداخت. در اینجا فقط به عنوان نمونه قول سه تن از هنرمندان هم روزگار او را نقل می‌کنیم.

ابتدا آقای تجویدی که در این زمینه گفته‌اند: [آقای محمودی همانطور که خودش نیز گفته با آنکه هرگز شاگرد کسی نبوده، با این همه در آواز سبکی به وجود آورد که دیگران همه باید از ایشان تقلید می‌کردند. می‌خواهم منظورم را در یک بیت از حافظ خلاصه کنم که فرموده:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه‌ی مسئله آموز صد مدرس شد][۱۰]

همچنین آقای کسائی گفته‌اند که: [محمودی خوانساری هنرمندی شایسته، صاحب سبک و شیوه و روش مخصوص بود و یقین است که این مهم برای هر هنرمندی میسر نیست، و حتماً درونمایه هنری لازم دارد تا با کوشش و ممارست آن همه لطایف به دست آید.

حرف تحقیق از مقلّد نشنوید

کس نگیرد از گل کاغذ گلاب][۱۱]

و بالاخره آقای منوچهر همایون‌پور که گفته‌اند: [در این نیم قرن گذشته محمودی خوانساری از آوازخوان‌های بسیار خوب ایران بود. خواننده‌ای صاحب سبک، با آواز بسیار

۹. نقل از گزارشگران برنامه «مشاهیر موسیقی ایران»

۱۰. مصاحبه

۱۱. نامه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

دلنشین و حقیقی.][12]

چند نکته پیرامون فاکتورهای مورد لحاظ در شناسایی سبک‌های آوازی

با توجه به اینکه آواز ایرانی حاصل امتزاج دو هنر شعر و موسیقی است، لذا در تعیین سبک‌های آوازی برخی از فاکتورها منحصر به جنبه موسیقیایی، و برخی دیگر مربوط به جنبه‌های شعری و ادبی آن می‌شود. تا آن‌جا که مربوط به جنبه‌ی موسیقیایی هنر آواز می‌شود بازرترین مشخصه‌ی هر سبک آوازی را باید در وهله‌ی اول در شکل تحریرهای خوانندگان جستجو نمود. اما تحریر چیست؟

برای پاسخ با این سئوال ابتدا لازم است سخن گفتن را تعریف کنیم. سخن گفتن عملی است که از همکاری حنجره، حلق، قسمت‌های مختلف دهان (زبان، فک، لب، دندان...) و دستگاه تنفسی ایجاد می‌گردد. حال اگر کسی از همین اعضاء به منزله‌ی یک ساز استفاده کند و بدون بیان کلام فقط با اصواتی که به وسیله‌ی آنها می‌سازد کار موسیقیایی انجام دهد و ملودی خلق کند می‌گوییم تحریر ایجاد کرده.

پس، تحریر دادن در آواز عبارتست از نواختن ساز حنجره ـ دهان

به احتمال زیاد بشر این کار را از برخی پرندگان خوش‌آوا (مثل قناری و بلبل و..) آموخته. شاید به همین دلیل نیز از قدیم آن را «چهچه» گفته‌اند. یعنی که در هنر آواز در حقیقت این مرغ روح انسان است که به نحوی زیبا و دلنشین چون پرندگان «چهچه» می‌زند. در موسیقی آوازی ما تحریر جزء لاینفکی از کار است. به طوری‌که می‌توان گفت خواندن «یعنی سخن گفتن موسیقیایی» بدون تحریر امکان ندارد. یا اگر هم ممکن باشد کاری نازیبا، خشک و بی‌روح است.

به عبارتی: [آن زیبایی که عصاره‌ی همه‌ی جنبه‌های یک آواز است در هیچ جا قابل لمس‌تر از نقطه‌ی تحریر نیست. تحریر حساس‌ترین نقطه‌ی آواز برای برقراری تماس با احساسات شنونده است. از این نقطه نظر تحریرهای بی‌مورد که به ناهنجاری آواز دامن می‌زند هر چند بتواند نظر عده‌ای عامه‌پسند را جلب کند، چون ماهیتی غیرطبیعی داشته، بی‌الهام و فاقد تاثیر است، و بار احساسات خواننده را بر دوش نمی‌گیرد.

۱۲. مصاحبه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

زیرا تحریر حقیقی و طبیعی آستانه‌ی تحریکی دارد که در طول و عرض آواز به ضرورت‌های درونی از یک منبع و پتانسیل روانی عاطفی تولد می‌یابد و مانند بیشتر اجزاء آواز منشأیی ناخودآگاهانه دارد.

در آوازهای بنان و محمودی خوانساری تحریر نوعی پاسخ به نیاز درونی است که به ضرورت در نقاطی از آواز شکل می‌گیرد][۱۳].

بیان یک تفاوت اساسی میان تحریرهای محمودی خوانساری و سایر خوانندگان

چنانکه گفتیم تحریر دادن در آواز عبارتست از نواختن ساز حنجره ـ دهان. اولین و کلی‌ترین تفاوتی که میان تحریرهای محمودی و دیگر خوانندگان وجود دارد منوط به نحوه‌ی استفاده از همین ساز است.

آنطور که احساس می‌شود اکثر خوانندگان در به‌کارگیری این ساز شیوه‌ی مشابهی را پیش گرفته‌اند، و به یک نحو آن را نواخته‌اند. واضح‌تر بگوییم همه‌ی ایشان یک ساز مشخص و با امکانات معین را نواخته‌اند. هر چند با درجات متفاوتی از مهارت و استادی. اما محمودی در آوازهایش در موارد بسیاری ساز حنجره ـ دهان را طوری به کار گرفته که اساساً زنگ و طنین و نوای آن با زنگ و طنین و نوای سازی که دیگران نواخته‌اند فرق دارد. چنانکه می‌دانیم در میان آلات موسیقی هر سازی با امکانات ناشی از ساختمان ویژه خود توانائی‌ها و محدودیت‌های خاصی دارد که زنگ و طنین و حالت منحصر به فردی را برای آن ایجاد می‌کند. بر اساس این سخن می‌توانیم بگوییم اگر فرض کنیم تمام خوانندگان مثلاً «ساز X» را که در فضای حنجره‌شان تعبیه شده است نواخته‌اند، محمودی در بسیاری از آثارش علاوه بر «ساز X» که آن را به استادی نواخته، در پاره‌ای مواقع اصلاً ساز دیگری مثلاً «ساز y» را نیز به کار گرفته. تمام آن تحریرهایی که محمودی با «ساز y» خویش نواخته بارزترین وجه تمایز و تفاوت در تحریرها، و بالمآل در سبک آوازی او را به وجود آورده‌اند.

آقای منوچهر همایون‌پور در این باره گفته‌اند: [نحوه ادای تحریرها در آوازهای محمودی

۱۳. فخرالدین پورنصری نژاد. مجله آدینه شماره ۵۷ و ۵۸، اردیبهشت ۱۳۷۰.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

خوانساری از برخی جهات با سایر خوانندگان تفاوت دارد. البته این فرق را کسی تشخیص می‌دهد که یا به تشریح (آناتومی) ساختمان حنجره و نحوه‌ی کارکرد و لرزش آن در هنگام خروج اصوات آگاه باشد، یا اینکه به وقت شنیدن تحریرهای او دقت و تامّل بسیار در نحوه اجرای آنها بنماید. به طور خلاصه می‌توان گفت که سایرین فقط از ناحیه حنجره و غلت دادن صدا در فضای دهان تحریرهای خود را ایجاد کرده‌اند، در حالی‌که محمودی علاوه بر این کار، با هنرمندی و ظرافت بسیار با ایجاد حرکات خاصی در قسمت انتهایی زبان برخی تحریرهای متفاوت و منحصر به فرد را نیز ایجاد کرده است. این تحریرها از آن ناحیه‌ای که معمولاً بقیه خوانندگان از آن‌جا تحریر می‌دهند نیست.

به غیر از محمودی مرحوم سعادتمند قمی نیز تحریرهایی از این قبیل داشت، و من کس دیگری را نمی‌شناسم که مثل این دو نفر کار کرده باشد][14] در این باره از استاد تجویدی نیز سئوال شد و ایشان هم تایید فرمودند که: [برخی از تحریرهای محمودی به طور شاخص متفاوت از تحریرهای دیگران بود. گویی علاوه بر به‌کارگیری حنجره از حرکات فک و زبان و لب‌ها نیز استفاده می‌کرد. البته تحریرهای ایشان تنها به این نوع منحصر نمی‌شد. بلکه انواع دیگری از قبیل تحریرهای زیر و رو ـ مترادف ـ مقطع... و غیره نیز داشتند که همه مختص به خودشان بود، و حتی می‌خواهم بگویم غیر قابل تقلید][15]

همچنین استاد فرهنگ شریف نیز در این باره معتقداند که: [محمودی هم در پرداخت تحریر از حنجره ماهر بود و هم در اجرای تحریرهای دیگری که از حنجره نبود و به نحوی کاملاً مخصوص به خود آنها را به کمک زبان و حرکات حساب شده‌ی فک و لب می‌ساخت. با اجرای این تحریرهای ویژه‌ی خود که با تمرین و ممارست آنها را می‌ساخت در واقع به آوازهایش تنوعی می‌داد که در شخصیت بخشیدن به سبک هنرش تاثیر بسیار داشت][16].

۱۴. مصاحبه

۱۵. مصاحبه

۱۶. مصاحبه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

انواع تحریرها و موقع و محل استفاده از آنها در ساختار آوازهای سنتی ایران

موقع و محل استفاده از تحریر در ساختار آواز ایرانی مبتنی بر طرح و نقشه‌ی ثابتی است که طی سالیان دراز تمام خوانندگان در آوازهای خویش آن را رعایت نموده‌اند. اما شکل و نحوه اجرای تحریرها مسلماً متغیر و بسته به کیفیت ذوق و خلاقیت ایشان متنوع و نامحدود است.

به طور کلی تحریرهای موجود در ساختمان هر آواز (و به طریق اولی در ساختمان ردیف دستگاه‌های موسیقی) عبارتند از تحریرهای مستقل از کلام و تحریرهای مرتبط با کلام.

الف ـ تحریرهای مستقل: در واقع عبارتند از نغماتی موسیقیایی که به جای آنکه با آلات موسیقی نواخته شوند با ساز (حنجره ـ دهان) خواننده اجرا می‌گردند. بعضی از آنها که از ساخت ساده‌تری برخوردارند عیناً به وسیله‌ی سازهای مختلف قابل اجرا هستند. اما برخی دیگر به سبب پیچیدگی‌های خاص به طور دقیق با آلات موسیقی قابل اجرا نیستند. این تحریرها خود به دو دسته بخش می‌گردند:

(الف ـ ۱) ـ تحریرهای مقامی ، مانند انواع درآمدها و دیگر تحریرهایی که معمولاً پیش از خواندن شعر به منزله‌ی امری زمینه‌ساز اعلام یک گوشه‌ی خاص اجرا می‌گردند و سپس شعری در آن گوشه‌ی خاص بیان می‌شود. این تحریرها معمولاً مرکب از قطعات کوتاه و بلندی هستند که پس از مختصری سکوت (و تنفس) در ادامه هم می‌آیند.

بدین لحاظ تحریرهای مقامی را می‌توان تحریرهای چند پاره نیز نامید. البته در موارد بسیار نادری هم این تحریرها به صورت یک قسمتی (کوتاه یا بلند) اجرا می‌شوند.

(الف ـ ۲) ـ تحریرهای زینتی ، که بیشتر در گوشه‌های شاخص و خوش حالت هر دستگاه (مثلاً مخالف از سه‌گاه، یا بیداد از همایون، یا عشاق از دشتی و اصفهان... و غیره) پس از ادای شعر، به عنوان چاشنی تکمیلی و تزئینی آن شعر اجرا می‌گردند. در صورت عدم اجرای این تحریرها لطمه‌ای به ساختمان آواز وارد نمی‌شود، اما از زیبایی و شکوه آن کاسته می‌گردد. این تحریرهای زینتی خود به دو دسته تقسیم می‌گردند:

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

(الف ـ ۲ـ۱)ـ تحریرهای ثابت (یعنی آنهایی که فقط برای اجرا در پرده خاصی ساخته شده‌اند، و همواره در همان جایگاه اجرا می‌شوند. ملودی این تحریرها گاه حالتی فیکس و ثابت دارد و گاه متغیر است. به عبارت دیگر تحریرهای ثابت خود به و دسته تقسیم می‌شوند:

(الف ـ ۲ـ۱ـ۱)ـ تحریرهایی که هم از جهت ملودی ثابت‌اند و هم از جهت مقام.

(الف ـ ۲ـ۱ـ۲)تحریرهایی که فقط از جهت مقام ثابت‌اند اما از جهت ملودی متغیراند.

به عنوان مثال برای تحریرهای با مقام و ملودی ثابت می‌توان از تحریر جوادخانی (ردیف مرحوم کریمی) یاد کرد که تحریری است با یک ملودی ثابت که همواره در پرده رضوی اجرا می‌شود. اما در همین مقام رضوی تحریرهایی بسیار زیاد با ملودی‌های مختلف نیز اجرا گشته.

(الف ـ ۲ـ۲ـ) تحریرهای انتقال‌پذیر، که اگرچه ساختار ملودیک معینی دارند، امّا می‌توان با تغییر فاصله و مقام در دستگاه‌های مختلف آنها را اجرا کرد. مثلاً تحریر نغمه (ردیف کریمی) تحریری است با ساختار معین که در دستگاه‌های شور، سه‌گاه، نوا،... قابل اجرا است.

ب ـ **تحریرهای مرتبط با کلام**: تحریرهایی هستند که معمولاً پس از بیان کامل یک مصرع یا یک بیت از شعر، به عنوان «پسوند موسیقیایی» به منظور پر کردن خلاء زمانی حد فاصل اشعار به کار می‌روند. چنانکه اگر این تحریرها اجرا نشوند در واقع شنونده میان دو بخش از یک شعر فاصله‌ای احساس نخواهد کرد و استمرار سریع اشعار او را خسته خواهد نمود. در حقیقت ادای این تحریرها (به منزله جواب آواز) به عهده‌ی نوازنده است. ولی هنر آواز از آن‌جا که هنریست کامل و خود بسنده، لذا، حتی در مواقعی که نوازنده‌ای آوازخوان را همراهی می‌کند، باز هم او خود با ساز حنجره ـ دهان کار خویش را تکمیل می‌سازد. تحریرهای مرتبط با کلام خود به سه دسته تقسیم می‌شوند:

(ب ـ ۱)ـ ریزه تحریرها، که همچون ارتعاشات کوتاه و دلپذیری بر روی واژگان شعر می‌نشینند و به اصطلاح بال و پر پرواز کلمات می‌گردند.

(ب ـ ۲)ـ خرده تحریرهای اتصالی، که به دو صورت کوتاه (در پایان مصرع‌ها) و بلند (در پایان ابیات) می‌آیند.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

(ب ـ ۳)ـ تحریرهای بزرگ انفصالی، که معمولاً در فاصله میان دو بیت می‌آیند و باعث انفصال آنها می‌گردند. این تحریرهای انفصالی بر دو نوع هستند:

(ب ـ ۳ـ۱)ـ تحریرهای انفصالی ایستا، که پرده‌ی شروع و فرودشان یکی است.

(ب ـ ۳ـ۲)ـ تحریرهای انفصالی پرده‌گردان، که از یک پرده شروع می‌شوند، اما به پرده دیگری فرود می‌آیند. مثلاً خواننده یک مصرع از شعرش را در پرده حجاز خوانده و بعد با یک تحریر آواز را از پرده حجاز به ابوعطا منتقل نموده و مصرع دوم را در ابوعطا می‌خواند.

تمام توضیحات فوق را می‌توان در نمودار صفحه‌ی بعد نمایش داد.

چنانکه گفتیم انواع این تحریرهای طبقه‌بندی شده در نمودار صفحه‌ی قبل کمابیش در آواز تمام خوانندگان مشاهده می‌گردد. ولی اصالت را باید در کار خوانندگانی جست که آنها را با ذوق و سلیقه‌ی خویش می‌سازند و اجرا می‌کنند، نه با تقلید از معلمان خود یا خوانندگان دیگر. در واقع خواننده صاحب سبک نه فقط تحریرهایش در تمام موارد مذکور منحصر به فرد، کاملاً مشخص و بی‌سابقه در آوازهای دیگران است، بلکه علاوه بر این در حساس‌ترین قسمت آواز، یعنی محل اجرای تحریرهای زینتی خلاقیت به خرج داده و با شگردهای بدیع به گنجینه‌ی تحریرهای زیبای آوازی می‌افزاید. چنانکه مثلاً با دقت در بافت آوازهای محمودی خوانساری در می‌یابیم هم کیفیت اجرای تحریرها (حتی ریزه تحریرها) کاملاً منحصر به فرد است، و هم در بخش تحریرهای زینتی تعداد قابل توجهی تحریرهای اختصاصی (که می‌توان تحت عنوان تحریرهای قناری، تلگرافی (خط ـ نقطه)، چند تا یکی، لنگردار، مقطع، مترادف... و غیره آنها را نام برد) ابداع کرده که مشابه آنها در ردیف آموزشی، و در آوازهای خوانندگان دیگر یافت نمی‌شود. لذا می‌توانیم بگوییم یکی از مهم‌ترین وجوه تشخص در آوازهای محمودی منوط به نحوه‌ی ادای تحریرهاست، و همین امر عنصر حائز اهمیتی در نمایش سبک او به شمار می‌رود.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com
www.irebooks.com
www.ircdvd.com
www.omideiran.ir
کتابخانه الکترونیکی امید ایران
www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

سایر ویژگی‌های سبک محمودی خوانساری

الف ـ ادوات تحریر ،

منظور از این اصطلاح عبارتست از نشاندن تحریر بر روی مصوت‌های اَاِاُ و آ او یی.

ادوات تحریر در سه مکتب آوازی تهران، تبریز و اصفهان با کیفیات گوناگو تعلیم داده می‌شود. بنا به نظر اکثر آوازشناسان ادوات تحریر در مکتب اصفهان از آنجا که به طرزی زیبا تلفیقی از انواع این مصوت‌ها را به کار می‌گیرد بیشتر مقبول واقع شده است. به طوری‌که می‌توان گفت امروزه تقریباً تنها مکتب رایج و مقبولِ اکثر خوانندگان است، و شیوه‌ی دو مکتب دیگر تقریباً منسوخ گشته.

نمونه‌های مشخص ادوات تحریر در مکتب اصفهان را می‌توان در آوازهای طاهرزاده، ادیب خوانساری، بنان و... شنید. محمودی خوانساری اگرچه در آوازهای خود به طور کلی شیوه‌ی مرسوم در مکتب اصفهان را معمول می‌دارد[۱۷] ولی در نحوه‌ی به‌کارگیری و ترکیب مصوت‌ها شیوه‌ی مخصوص به خود را دارد که در بسیاری موارد با شیوه‌ی سایرین فرق دارد. مثلاً گاهی با انداختن تحریر روی مصوّت اِ (از آغاز) و تبدیل آن به مصوّت آ (در میانه کار) حالت خاصی به آوازهایش می‌دهد که مشابه ندارد.

ب ـ انتخاب واژگان آزاد به منزله «زیرایست» تحریرها؛

چنانکه به تفضیل در این دفتر گفته‌ایم موسیقی آوازی ما به اقتضای عاشقانه بودنش در همه حال عبارتست از ذکر یار و اوصاف جمال و جلال محبوب از زبان محب. این محبوب با تعابیری چون حبیب، عزیز، دوست، یار... نیز مورد خطاب قرار می‌گیرد. در این هنر خواننده (به عنوان عاشق) همه‌ی وجودش خلاصه می‌شود در یک دل. انسانی است صاحبدل، و اهل دل، و سوخته دل. غم و شادی و بیم و امیدش از دل است. به چشم دل می‌بیند، و با گوش دل می‌شنود. خلاصه آنکه دائماً معاشر و یار و ندیم یک دل حساس و غم‌پرور و سوخته و جور کشیده و خطا رفته و داغ

۱۷. راجع به آشنایی محمودی با مکتب آوازی اصفهان آقای نعمت‌الله ستوده‌نیا گفته‌اند: [محمودی خوانساری به علت رفت و آمدی که به باغ یاور (مرحوم حسین یاوری از نوازندگان نی و اساتید طراز اول موسیقی اصفهان) داشت با اصفهان و ردیف آوازی اصفهان سر و سرّی داشت. او سال‌ها پیش از بسیاری از خوانندگان گوشه‌های قرایی (قرایی اصفهان) و کرد بیات و سایر گوشه‌های مهجور و زیبا را به طور صحیح اجرا نمود].

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

دیده است. «یعقوب»ی است که «یوسف» دل گم کرده است.

چنانکه محمودی خوانده است:

ای گمشده دل کجات جویم دربند که مبتلات جویم
ای کُشتهٔ غمزهٔ نکویان از چشم که خونبهات جویم

این «شخصِ همه دل» از دوست گله می‌کند، و از اوست که برای جبران خطاهایش «امان» می‌طلبد.

آب حیات و مایه‌ی بقاء این عاشق امیدی است که به کرم و عنایت معشوق دارد. از جور و جفایش «داد» می‌طلبد، و چون «جان» دوستش می‌دارد. با این توضیحات است که می‌توانیم دریابیم، کلمات مستقل از شعری که معمولاً توام با تحریرهای زیبا به صورت امید من، عزیز من، حبیب من، ای دوست، ای وای ـ ای جان، ای داد،... غیره[18] بیان می‌شوند چه حکمتی دارند. بنابراین بر خلاف تصور بعضی‌ها که آنها را کلمات زائد و بی‌معنی می‌دانند، اتفاقاً بسیار پرمعنی و با اهمیت هستند. آواز ایرانی از جنس ذکر است، پس در مواقع مقتضی ذکر محبوب از زبان محب (خواننده) به ملاحت و زیبایی کار می‌افزاید. بی‌دلیل نبوده است که از قدترین ایام این کلمات در آواز به عنوا «زیر ایست» برخی از تحریرها به کار می‌رفته‌اند. در آوازهای محمودی نیز به اقتضای حالات متفاوت از انواع این کلمات استفاده شده. هر صاحبدلی با شنیدن آوازهای او در می‌یابد که چطور با ذوق و سلیقه بسیار این کلمات را به زیبایی هرچه تمام‌تر به کار گرفته، و از آنها به عنوان نشانه‌های تزئینی برای نمایش سبک منحصر به فرد خویش بهره جسته. وقتی محمودی بانگ ای امید من سر می‌دهد، هر ناامیدی به شوق تکاپوی امیدی از جای کنده می‌شود، و آنگاه که با فریاد ای داد، ای وای، ای امان،... از جور زمانه‌ی ناسازگار و نامردمان بدکردار فغان سر می‌کند دل عالمی را بر غربت عاشقان می‌سوزاند، و چون ذکر «دوست ـ دوست» بر زبان می‌گیرد مجنونی پر از تمنای صلح و صفا و دوستی و عشق را در چشم‌انداز جان ما مجسّم می‌سازد.

۱۸. البته در آوازهای کوچه باغی و بازاری خرابانیان قدیم کلمات دیگری از قبیل «لامروت، لاکردار و...» هم مرسوم بود، و حتی استاد شجریان لحن مودبانه‌ی یکی از همان تعبیرات بازاری (یعنی بی‌مروت) را نیز در آوازشان به کار برده‌اند

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ج ـ جنس صدا (وسعت، قدرت، و حالت آن)

وقتی سخن از جنس صدا می‌گوییم منظورمان توجه به ساختمان فیزیولوژیک حنجره شخص، از جنبه‌های وسعت یا «دانگ» و قدرت یا (بانگ) و کیفیت یا «زنگ» و حالت آن است. آقای مهندس همایون خرم راجع به صدای محمودی می‌گویند: [صدای او در بخش «تنور» قرار داشت.

با این مشخصات ذیل:

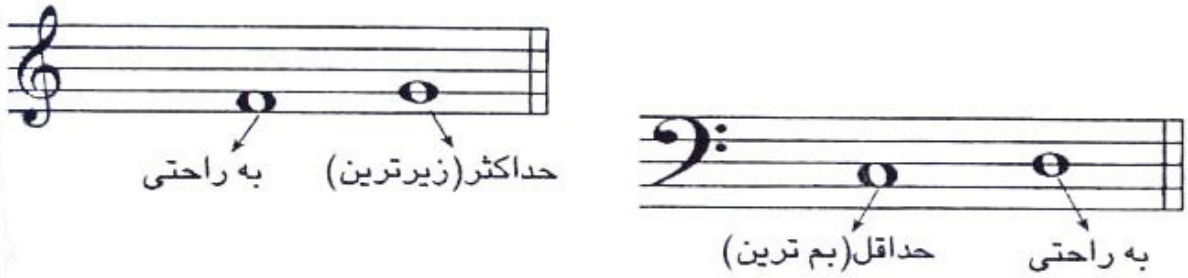

او می‌توانست از بم‌ترین و زیرترین این نت‌ها گذشته، بقیه را با تسلط و به نحو مطلوب از عهده اجرا برآید. همچنین راجع به حال و حالت صدای او نیز گفته‌اند: [ولی آنچه در صدای او امتیاز شایسته‌ای داشت «حال» صدای آن نازنین بود. همانطور که می‌دانیم جنس و حالت صدا مربوط به ساختمان فیزیولوژیک حنجره و تارهای صوتی است، ولی حال صدا خصوصاً در موسیقی ما عبارتست است از مجموعه‌ای از احساسات و عواطف خواننده که همراه با صدای او به شنونده منتقل می‌شود. در این‌جا بود که صفات انسانی محمودی خوانساری، چون ادب، تواضع، عدم حسادت، سادگی، پاکی، رضایت، و بالاخره استغناء طبع او چون نگین درخشان در حلقه صدای خسته او متجلی می‌شد و این صدای زمینی معمولی را به مرتبه‌ای از صوت ملکوتی ترقی می‌داد. خلاصه اینکه آب و گل را به مرتبه جان و دل می‌رساند][19]

در این باره دکتر منوچهر جهانبگلو نیز نوشته‌اند که: [زنگ صدایش طنین خاص خود را

۱۹. مفید همان ماخذ قبلی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

داشت و حال و حالت صدایش مربوط به دو عامل بود. عامل اول (یعنی حال صدا) مربوط به خصوصیت تربیتی، نژادی و درک رمزی بود که قابل توصیف و تعریف نیست. او خوب می‌دانست که چگونه به صدایش حال بدهد. دومین عامل قابل ارزشیابی حالت صدایش بود. این حالت را او با ادای صحیح کلمات شعر و به جا و مناسب خواندن یا تشخیص و به کار بستن فن تلفیق شعر و موسیقی ایجاد می‌کرد و به کمال می‌رساند.

گفتنی آنکه تحریرهای خاص او در بعضی از فراز و نشیب‌های آواز این حالت را زینت می‌داد. رمز این حالت را او در شعر مناسب و تکیه بر بعضی از کلمه‌های شعر یافته بود که متاسفانه در اجرا از عهده هرکسی برنمی‌آید].[۲۰]

استاد تجویدی نیز راجع به وسعت صدای محمودی گفته‌اند: [از نظر وسعت صدا به نظر بنده صدای آقای محمودی کافی بود. می‌خواهم در این‌جا همان سخن معروف عامیانه را بگویم که: آن ده است که ششدانگش خوب است. اما صدا چنانچه لطیف، ورزیده، پخته، تعلیم یافته باشد دو دانگش کافی است. البته واژه دانگ یک اصطلاح عامیانه است. ولی در موسیقی یک دانگ را معادل یک «تتراکورد» به حساب می‌آورند، و لاجرم دو دانگ می‌شود یک گام. حالا با این حساب ششدانگ صدا وسعت خیلی زیادی را متصور می‌سازد که طبعاً چنین صدایی تا کنون نداشته‌ایم. البته در قدیم کسانی را که صدای رسا داشتند می‌گفتند شش دانگ، و آنها هم که صدایشان وسعت زیادی نداشت می‌گفتند دو دانگ. به هر حال محمودی از وسعت صدایش (به هر مقدار که بود) به نحو عالی استفاده می‌کرد. در آوازهایش از همان ابتدا با قدرت آغاز می‌کرد، و تا اوج هم با همان قدرت پیش می‌رفت. در اوج هم ما هیچ ضعفی مشاهده نمی‌کنیم. یعنی مثلاً اینکه احساس کنیم جایی صدا نرسیده یا کم آورده. بنابراین صدایش از وسعت کافی برای خواندن آواز در راست کوک کافی بود].[۲۱]

د ـ فهم، بیان، و تلفظ شعر.

چه در آواز و چه در سخن گفتن، فرق است میان تلفظ شعر و بیان شعر. منظور از بیان صحیح

۲۰. مفید، همان ماخذ قبلی

۲۱. مصاحبه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

شعر عبارتست از دقیقه‌ای علمی، مرتبط با فهم و ادراک صحیح معنی. به عبارتی دیگر، وقتی خواننده یا گوینده، برای تفهیم شعر به شنونده بهترین حالت «نقطه‌گذاری» و تقطیع عروضی، و طمأنینه لازم (یعنی مراعات سکوت کافی در فواصل کلمات و مصرع‌ها برای دادن فرصت تامل به شنونده) را داشته باشد، معلوم است که شعر را به نحو احسن فهم و بیان نموده. اما تلفظ شعر در واقع مربوط به عادات سخنگویی (مثلاً نحوه ادای مخارج حروف، استحکام یا سستی لفظ،... غیره) است.

تا آن‌جا که مربوط به فهم و بیان شعر است استادی، مهارت و دانشوری محمودی در شناخت و بیان دقیق شعر قولی است که صاحب نظران موسیقی ما جملگی بر آنند. اگر بخواهیم نظر فرد فرد عزیزانی را که در این باره سخن گفته‌اند نقل کنیم کار به درازا می‌کشد. فقط برای نمونه قول چند تن از ایشان را می‌آوریم. ابتدا می‌پردازیم به گفته‌های خود محمودی که در مصاحبه‌ای رادیویی (با آقای بهمن بوستان)، گفته است: [بارها پیش آمده که من صدا و آوازم را فدای شعر کرده‌ام. چون من خودم را به شاعر مدیون می‌دانم. برای همین است که در انتخاب شعر وسواس غریبی دارم. به طوری‌که گاه هفته‌ها برای انتخاب شعر وقت صرف می‌کنم و عاقبت بیمار می‌شوم. به خاطر این دینی که احساس می‌کنم نسبت به شاعر بر گردن دارم سعی می‌کنم شعر را خوب بفهمم و حال شاعر را به هنگام سرودن آن شعر درک کنم.]

در آن مصاحبه آقای بوستان می‌گویند: [صرف‌نظر از آن ظرافت‌ها که شما در آوازتان به کار می‌برید، و نتیجه‌اش آن همه گیرایی و جذابیت آوازهای شماست، آنطور که من حس می‌کنم مسئله اساسی مربوط به بیان صحیح شعر است. یعنی شعر را فهمیدن و فهمیده القاء کردن. به غیر از آن وسواسی که من معتقدم که شما دارید که کلام را مناسب حال آوازی که می‌خواهید بخوانید انتخاب می‌کنید، اگر بگوییم مثلاً ۳۰ تا ۴۰ درصد توفیق شما مربوط به ارائه‌ی محتوای کلام است، شما این را تحت تاثیر و تربیت کدام‌یک از اشخاصی که در دنیای موسیقی‌تان با ایشان آشنا شده‌اید اخذ کرده‌اید]. و محمودی پاسخ می‌دهد: [به عقیده من این یک مسئله ذاتی است و چندان مربوط به طلبگی کردن و تحقیق و فراگیری از دیگران نمی‌شود. البته راهگشایان بوده‌اند و... ولی این مسئله انتخاب شعر، ادای کلمات، و آن موضوع مربوط به حال آواز، من فکر می‌کنم که همه اینها بیشتر ذاتی است. به قول معروف «تا دلی آتش نگیرد حرف جان سوزی نگوید] به طور کلی در آن مصاحبه با تقسیم‌بندی جالبی که آقای بوستان کرده‌اند، ۴۰٪ توفیق و

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

کامیابی مربوط به حال آواز و ظرافت‌های احساسی است که البته اسم آن را تکنیک نمی‌شود گفت. بلکه برمی‌گردد به عوالم درونی خواننده، سطح تفکر، نحوه‌ی جهان‌بینی، و بیش از همه صداقت و صفای باطنی‌اش در زندگی. محمودی عامل توفیق در این قسمت را «ریاضت‌کشی» می‌داند و معتقد است که خواننده‌ای که ریاضت نکشیده باشد حتی با فرض وجود راهگشایان و مربیان و معلمان باز هم در این باره توفیقی نخواهد داشت. ۴۰٪ دیگر کار مربوط است به تکنیک و مهارت فنی که به اعتقاد محمودی آن هم باز در نهایت به امری ذاتی موکول می‌گردد. چرا که اگر صرفاً با کوشش در طلبگی و رفتن و جستجو کردن کار برمی‌آمد، نتیجه‌اش این نمی‌شد که خوانندگانی با وجود کوشش‌های بسیار و طولانی مدت باز هم به جایی نرسند و چندان درخشش و امتیازی نیابند.

۲۰٪ بقیه را نیز باید به حساب رابطه خواننده با شاعر، نوازنده و حتی شنونده گذاشت. یعنی به طور کلی آن اوج و حضیض‌های معنوی و لحظه‌ای که بدون آنکه قابل پیش‌بینی باشند به هنگام خواندن عارض می‌شوند و خواننده را تحت تاثیر قرار می‌دهند.

همچنین استاد تجویدی در این باره اعتقاد دارند که: [محمودی شعر را خیلی خوب بیان می‌کرد. از جهت انتخاب تحریرهایی که باید به دنبال کلمات می‌آورد صاحب سلیقه بود و دلیلش هم این بود که شعر را خیلی خوب می‌فهمید. یعنی مفاهیم عاطفی شعر را بسیار عالی با موسیقی تلفیق می‌کرد. «آکسان»ها را به جای خود، (و با استحکام لازم) ادا می‌کرد. هیچگاه اشتباهات دستوری، مثلاً اینکه (یای وحدت) را به جای (یای نسبت) به کار ببرد و دیگر از این قبیل خطاهای دستوری در آوازهای او یافت نمی‌شود. همه اینها از آن جهت بود که آقای محمودی فردی با کمال بود و به راستی با شعر دمساز بود][۲۲].

از قرار معلوم در تمام سال‌هایی که برنامه گل‌ها پخش می‌گردید، به هنگام اجرای برنامه همیشه یکی دو تن از شعراء و ادبا در اطاق ضبط مسئول نظارت بر درست‌خوانی هنرمندان بودند. هنرمند گرامی آقای محمد موسوی در این باره گفته‌اند:

[در زمانی که مرحوم پژمان بختیاری این مسئولیت را داشتند، روزهایی که نوبت اجرای برنامه به محمودی می‌رسید مرحوم پژمان می‌گفتند من امروز هیچ کاری در اطاق فرمان ندارم.

۲۲. مصاحبه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

محمودی به قدری استاد است که محال است اشتباه بخواند و امثال من بخواهند صحیح خواندن شعر را به او یاد بدهند. من فقط این‌جا می‌آیم که «حال کنم» نه اینکه «کاری بکنم»]. آقای موسوی همچنین می‌افزایند: [اصولاً محمودی با تسلط عالی که در شناخت شعر و اجرای صحیح آن داشت همیشه در منزل چند غزل را انتخاب می‌کرد و به رادیو که می‌آمد شعر انتخابی خودش را در دستگاهی که قبلاً در نظر گرفته بود اجرا می‌کرد.

به خاطر دارم استاد بنان نیز از این نقطه نظر تنها کسی را که در سطح عالی و بالاتر از همه قبول داشت محمودی خوانساری بود. **مرحوم بنان همیشه می‌گفت محمودی وقتی شعری را می‌خواند شنونده احساس می‌کند که شاعر خود اوست. از بس که شعر را خوب می‌فهمد و خوب اجرا می‌کند.** به طور کلی از نظر شناخت شعر و بیان عالی آوازی محمودی و بنان قله‌ای را فتح کرده‌اند که تا کنون دست هیچکس بدان نرسیده. حتی خوانندگان بزرگ و مشهور همین امروز][۲۳]

مرحوم دکتر جهانبگلو نیز در این باره نوشته‌اند: [محمودی به دلیل حسن انتخابی که در شعر داشت از معدود خوانندگانی بود که اجازه داشت بدون تصویب قبلی شورای شعر رادیو اشعار یرا که قصد خواندن آنها را داشت با سلیقه خاص خود انتخاب کند و بخواند. تمام نوارهای محمودی را که بشنوی در می‌یابی چه تلفیق زیبایی به شعر و موسیقی داده است. حسن ادای کلام شعر و رساندن مفاهیم دل‌انگیز شعر و موسیقی به شنونده به تناسب آواز یا نغمه‌گری در گوشه‌ای، از ویژگی‌های آواز محمودی بود. در هیچ نغمه‌ای کلام را خرد نمی‌کرد. گذرا و نامفهوم و از سر بی‌توجهی با شعر رو برو نمی‌شود. در واقع قصدش شعر خواندن یا ردیف کردن عروض و وزن و قافیه نبود، بلکه نشاندن الماس بر حلقه‌ی انگشتری بود][۲۴].

استاد فرهنگ شریف در این باره گفته‌اند: [راجع به شناخت محمودی از شعر، و فهم و بیان عالی آن به قدری سخن گفته شده که من هر چه بگویم تکراری است. محمودی هم مثل بنان در بیان شعر و تلفیقش با موسیقی به اعلا درجه مهارت رسیده بود، و از این بابت در موسیقی ما ممتاز بود. مهم‌ترین مشخصه سبک ویژه‌ی او نیز در همین خصوصیت کارش بود][۲۵].

۲۳. مصاحبه

۲۴. مفید همان ماخذ سابق

۲۵. مصاحبه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

همچنین آقای بوستان گفته‌اند: [محمودی خوانساری از معدود خوانندگانی بود که به خاطر آگاهی از شعر و ادب پارسی همانند پیشگام و پیش‌کسوت خود شادروان غلامحسین بنان وسواس غریبی در انتخاب شعر و اجرای صحیح آن داشت. تسلط او به شعر پارسی و به ویژه اشعار پیر فارس (حافظ) به قدری وسیع بود که گاه در مجلسی فال می‌گرفت و همانندم به آواز می‌خواند. آوازهای او به طور کامل بازتاب احساس شاعر است][۲۶].

همچنین آقای نعمت‌الله ستوده‌نیا گفته‌اند: [محمودی از نادر خوانندگانی بود که شعر را هم خوب می‌فهمید و هم خوب اجرا می‌کرد. به غیر از غزل‌های معروف، تک بیت‌ها، مثنوی‌ها، و دو بیتی‌های بسیار مناسبی در حافظه داشت که بسیار به موقع و به جا آنها را اجرا می‌کرد. به هر حال تلفیق زیبای موسیقی با شعرهای مناسب از وی خواننده‌ای ساخته بود که می‌توان گفت خواننده خواص بود و اهل دل، نه عوام][۲۷].

و بالاخره این مطلب را نیز از مقاله‌ای مندرج در نشریه‌ی روزگار نو (چاپ پاریس، دفتر چهارم، خرداد ۱۳۶۶) بخوانید که: آواز برای محمودی خوانساری فرصتی بود تا تعبیر و تفسیر جدیدی از یک شعر زیبا با قطعه موسیقی دلنشین را به شنونده عرضه کند. استادان مسلم ادبیات فارسی، از جمله مرحوم جلال‌الدّین همایی بارها محمودی خوانساری را به خاطر تلفیق صحیح شعر و موسیقی و بیان زیبای اشعار ستوده بودند.

و اما در باب تلفظ شعر. باید گفت که محمودی به خاطر مشکلی که در ادای یکی دو تا از حروف داشت، و نیز به سبب لمسی خاصی که به طور طبیعی در برخی از حالات سخنگویی او به وجود می‌آمد، در آوازهایش چند مورد یافت می‌شود نقایصی از این قبیل که مثلاً یک کلمه را طوری تلفّظ کرده که به هیچ‌وجه مفهوم نیست. این دشواری از جهتی نیز مربوط به حساسیت بیش از حد روحی او بود. زیرا معمولاً در هنگام خواندن به خاطر استغراق کاملی که در عوالم معنوی خود پیدا می‌کرد، گهگاه در اثر هیجانات شدید عاطفی نوعی فلج لحظه‌ای در قوه تکلم او حادث می‌شد. به طوری‌که یک کلمه را در لابلای حالتی شبیه به بغض گلو می‌پوشاند و از وضوح و روشنی آن می‌کاست. چنانکه یک بار برای بنده نقل می‌کرد، در یکی از آوازهایش به

۲۶. مقاله‌ی منتشره از رادیو کلن (آلمان)

۲۷. نامه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

هنگام خواندن این مصرع از شعر حافظ (در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی) یک مرتبه چنان حالت بغض در گلویش ایجاد می‌شود که کلمه نیست را طوری (دزدیده) تلفظ می‌کند یا به قول خودش قورت می‌دهد که در ضبط بسیار ضعیف منعکس می‌گردد. چنانکه گویی در آن مصرع اصلاً کلمه نیست تلفظ نگشته.

هـ ـ طمانینه و آرامش

بر خلاف شیوه‌ی سخن گفتنش که اغلب تند و شتابزده بود، به هنگام آواز بسیار آرام و با طمانینه کامل ادای مطلب می‌کرد. این نکته قابل توجه است که چون وزن در آواز ایرانی حالتی آزاد و غیرمنتظم دارد، رعایت سکوت در مواقع لازم قاعده‌ای علمی ندارد که بتوان آن را به خوانندگان آموخت. یعنی بر خلاف ترانه و ضربی که اوزان منتظم دارند، و هر خواننده‌ای می‌تواند با مترونوم احساس خویش حدّ و میزان سکوت‌های لازم را به درستی رعایت کند، در آواز این کار فقط فقط منوط می‌گردد به شخصیت خواننده و منویات قلبی او در لحظه انجام برنامه. چند و چون توجه به این سکوت‌ها آنقدر حائز اهمیت است که می‌تواند به طرز خیلی ظریفی یکی از نشانه‌های سبک در آواز هر خواننده محسوب گردد. فی‌المثل خوانندگانی چون بنان و محمودی آنقدر در این کار صاحب سلیقه و خبره بودند که می‌شود گفت با رعایت اندازه زیبای سکوت‌ها به آوازهای خود ریتم خاصی می‌بخشیدند. البته اینها از آن (نکات باریک تراز مویی) است که فقط شنوندگان دقیق و حساس ممکن است بدان پی ببرند. استاد همایون خرم بدین نکته اشاره کرده‌اند که: [محمودی حتی در آواز نیز با وجود ظاهراً بی‌ضرب بودن، شعرها را به طریقی می‌خواند (با رعایت سکوت‌های لازم در بین کلمات و جملات) که یک ضرب درونی و نسبتاً منظم (نظیر تقارن‌ها و...) در آن احساس می‌شد][۲۸].

علاوه بر این نکته پر اهمیت باید اشاره به توجه عالمانه محمودی به معنی و مفهوم کلمات در ساختمان شعر، و شخصیت و صلابت و سنگینی مصرع‌ها و ابیات غزل‌های انتخابی‌اش نیز داشت. به عبارتی، او بسیار خوب می‌فهمید که در هر بیت شعر عمده اهمیت و اعتنا را باید به کدام کلمه یا کلمات اختصاص دهد. همچنین می‌دانست که از مجموع چند بیت شعری که

۲۸. مفید همان‌جا

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

انتخاب می‌کرد کدام مصرع را کاملاً پر رنگ و درخشان، و کدام را تا حدودی در سایه و کمرنگ به نمایش بگذارد. تاکید بر کلمات مورد توجه خویش را معمولاً با ایجاد آکسان‌های زیبا، و نیز تکرار دوباره و سه باره، به شنونده القاء می‌نمود. در مورد ابیات و مصرع‌های خاصی که از نظر او مورد اهمیت قرار می‌گرفتند نیز به همین شیوه، یعنی تکرار آن بیت یا مصرع عمل می‌کرد.

به هر حال تمام این ظرافت‌ها در هنر او شیوه‌ی تعبیر (EXPRESSION) خاصی را به نمایش می‌گذارد که کاملاً منحصر به فرد و متمایز است.

و ـ فرم ارائه‌ی دستگاه‌ها و آوازها

معمولاً روش کار در اجرای آواز ایرانی مبتنی بر شیوه‌ی کلاسیک ردیف (یعنی حرکت از درآمد به چند گوشه متوالی و سپس بازگشت و فرود) است. این شیوه مرسوم چون بر تداوم سیستماتیک پرده‌ها و امتداد منطقی ـ ریاضی فواصل قرار دارد، لذا با گذشتن از فراز و فرودهای از پیش مورد انتظار شنونده، لذتی که به او القاء می‌کند به مَثَل شبیه لذتی است که از تماشای یک منظره واحد در یک گذرگاهِ به کرات مورد عبور واقع شده ایجاد می‌گردد. اما محمودی در هر دستگاه یا مایه‌ای که می‌خواند به شیوه‌ای خاص خود نحوه رجوع به گوشه‌ها و برقراری ارتباط میان آنها را طوری سامان می‌دهد که خاص بودگی روایتش از آن دستگاه را متجلی می‌سازد.

به گفته دکتر جهانبگلو: [محمودی به گوشه‌ها و دقایق ردیف آوازی موسیقی سنتی ایران آشنایی کافی داشت. اما معتقد به جای جای خواندن و نکته به نکته گوشه‌ها را ادا کردن نبود. او می‌گفت آنجا که من گوشه نهفت یا رامکلی یا نیشابورک را می‌خوانم در قالب و فرم ردیف نمی‌روم. برای من کیفیت ادای مطلب دلخواه مطرح است نه عین ردیف خوانی. محمودی اعتقاد داشت که باید از قید اسامی خاص رها گشت و کیفیت یک موسیقی ناب و خالص را به شنونده رساند. حال اسم آن می‌خواهد سملی باشد یا سلمکی، یا...][۲۹].

چند نکته راجع به ترانه‌ها و ضربی‌های محمودی

محمود خوانساری علی‌الاصول آوازخوان بود و به اجرای ترانه و تصنیف چندان تمایل نداشت.

۲۹. مفید همانجا

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

دلیل عمده این امر نیز منوط به نحوه تلقی‌اش از هنر آواز می‌گشت. چون همانطور که گفته‌ایم او برای شعر (به عنوان محملی برای انتشار پیام خویش) اهمیت بسیار قائل بود و از آنجا که در تصنیف‌خوانی این حق انتخاب شعر عملاً از خواننده سلب می‌شود، لذا معمولاً از خواندن تصنیف پرهیز داشت. زیرا هیچگاه مایل نبود که شعر انتخابی دیگران را بخواند. بنابراین از آنجا که در تصنیف‌خوانی همواره شعر را کس دیگری می‌سراید و آهنگ و نغمه آن را نیز کس دیگری می‌سازد، به همین دلیل علیرغم تسلط و مهارت فوق‌العاده‌ای که در کار خواندن تصنیف داشت تا مدت‌های طولانی از این کار خودداری کرد. در یک مصاحبه رادیویی گفته است، [من سال‌ها پیش می‌خواستم خواندن تصنیف را شروع کنم ولی امروز خوشحالم که این کار را نکردم. چون آن روزها تجربه کافی برای این کار نداشتم و مسلماً اگر این کار را می‌کردم چندان رضایت‌بخش نمی‌شد][۳۰].

در یک مصاحبه مطبوعاتی نیز می‌گوید [ترانه‌های امروزی اغلب کم عمق، بدون محتوی و به دور از قواعد ترانه‌سازی ساخته می‌شوند. در واقع ترانه‌ها سفارشات عشق و عاشقی خوانندگان هستند... ولی اگر ترانه‌ای ساخته شود که با روحیات و روش خوانندگی من هماهنگ باشد آن را اجرا می‌کنم][۳۱].

چنانکه از گفته خود او برمی‌آید او حاضر نیست ترانه‌ای را که با روحیات و روش کار او سازگار نیست بخواند. نمی‌خواهد ترانه‌های سفارشی بخواند. تا اینکه در چند ساله آخر فعالیت هنری‌اش (سال‌های ۵۰ تا ۵۷) از آن‌جا که دیگر شخصیت او برای تمام دوستان هنرمندش شناخته شده بود و معدودی از ترانه‌سرایان که ضمن دوستی با او نسبت به عوالم باطنی و روحیات اجتماعی‌اش آگاهی یافته بودند، ترانه‌هایی از زبان او، و مناسب برای بیان پیام‌های خاص او سرودند و محمودی نیز آنها را در نهایت زیبایی و بسیار گرم و پر تاثیر اجرا نمود. محتوای این تصنیف‌ها نیز مثل آوازهایش به طور کامل بیانگر مسائل، درد و رنج‌ها، ناکامی‌ها، بی‌سر و سامانی‌ها، و تنهایی و غربتش در این مغاک خراب‌آباد است. هرکس به ترانه‌های او، از قبیل لاله پرپر، مرغ شباهنگ، دعای دل، رنج هستی، گریه پنهان، میخانه،... و غیره توجه کند به خوبی

۳۰. مصاحبه با برنامه راه زندگی

۳۱. زن روز شماره ۷۰۲

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

در می‌یابد که چه ارتباط نزدیک و تشابه معنوی کاملی بین محتوای تمامی آنها وجود دارد و چگونه تمامی آنها می‌توانند اختصاصاً بیانگر احوال یک فرد معین باشند. به خصوص محمودی از خواندن ترانه‌های دیگران به شدت اکراه داشت و مثل خوانندگان بزرگی چون قوامی و بنان سخت بیزار بود از اینکه به بهانه‌ای ظاهری مثل بازسازی و اجرای مجدد، و غیره دهان زده‌ی دیگران را بخواند.

اما در مورد ضربی خوانی (کار عمل) وضع فرق می‌کند. ضربی‌خوانی اصولاً یک نوع بداهه‌خوانی است، خواننده در آن کار از حق انتخاب شعر برخوردار است. مهارت و استادی محمودی در خواندن ضربی‌های زیبا و دل‌انگیز مورد تصدیق تمام هنرشناسان بوده است. از آن‌جا که در نواختن تمبک مهارت و تسلط کافی داشت و ریتم‌های مختلف را به خوبی می‌شناخت در اجرای ضربی‌ها با ریتم‌های سنگین و لنگ به قدری دقیق و شایسته عمل می‌کرد که همه را به تحسین وامی‌داشت. جناب منوچهر همایون‌پور در این باره گفته‌اند: [محمودی ریتم‌های سنگین را خیلی خوب اجرا می‌کرد. چون خودش ضرب می‌زد با همان ضرب، ضربی‌هایی نیز می‌خواند که خود این ضربی خواندن یک هنریست افزون بر آوازخوانی. به طوری‌که حتی برخی از خوانندگان بزرگ در این کار ضعف‌هایی داشتند. محمودی این هنر را به عالی‌ترین وجه دارا بود. هیچگاه شنیده نشد که محمودی در کارهایش از ریتم بازمانده باشد][۳۲].

همچنین آقای نعمت‌الله ستوده‌نیا نوشته‌اند: [ضربی‌های آخر آوازهای محمودی بسیار زیبا بود. وی نیز مانند استاد تاج اصفهانی قبل از اینکه شنونده از طول مدت آواز خسته شود ابیات آخر غزل را به نوعی ضربی تبدیل می‌کرد که چیزی از آهنگ‌های معروف کم نداشت][۳۳].

و بالاخره جناب فرهنگ شریف در این باره گفته‌اند: [محمودی در خواندن ضربی‌ها مهارت فوق‌العاده‌ای داشت، و شناختش از ریتم و ضرب در موسیقی بسیار عالی بود. سنگین‌ترین ضرب‌ها را به دقت تمام (درست مثل مترونوم) بدون یک آن پس و پیش اجرا می‌کرد. بنده کمتر کسی را دیده‌ام که مثل او در خواندن ضربی‌های فوق‌العاده قشنگ موفق بوده باشد. به خصوص که در محافل دوستانه اغلب این ضربی‌ها را به قول معروف فی‌البداهه می‌ساخت و

۳۲. مصاحبه

۳۳. نامه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

می‌خواند][۳۴].

و اما راجع به حال یا (لطیفه نهانی) یا
(معنای باطنی) آواز محمودی

تمام آنچه که تا کنون در بحث سبک‌شناسی آواز محمودی خوانساری گفته‌ایم مربوط به زیبایی‌های صورت آواز بودند. اکنون نوبت می‌رسد به سخن در باب زیبایی‌های باطنی آثارش یعنی آنچه در هنر موسیقی ما تحت عنوان «حال» یا «آن» مورد نظر است.

اساساً در بحث زیبایی‌شناسی (خواه در طبیعت و خواه در هنر) تامّل در این معنی کاریست بغایت دشوار و توضیح چند و چون تجلی این حال در هنر آواز (یا هر هنر دیگری) چندان به سادگی تن به اسارت الفاظ و حصر در قالب عبارات نمی‌دهد. به طوری‌که حتی زیباشناس خردمند و صاحب نظری چون حافظ وقتی به این مهم می‌پردازد جز آنکه با اشارات و کنایات کوتاه و پر از راز و رمز از آن درگذرد چاره‌ای نمی‌یابد. وقتی خواجه می‌فرماید:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد
بنده طلعت آن باش که آنی دارد

در واقع با وضع اصطلاح «آن» ما را متوجه زیبایی در باطن وجود می‌سازد نه در ظاهر وجود. اما هرچه در اشعار او و سخنان دیگر بزرگان جستجو می‌کنیم هیچ جا توضیحی راجع به این موضوع که بالاخره «آن» چیست نمی‌یابیم. حداکثر به این هشدار اکید می‌رسیم که این مفهوم را نباید در بدایع صوری خلقت طبیعی یا خلاقیت هنری جستجو کنیم.

جمال یار نه زلف است و خط و عارض خال
هزار نکته در این کار و بار دلداریست

اما باز وقتی در جستجوی آن هزار نکته به کاوش در دفتر اشعار او می‌پردازیم، هیچ حرف و کلام روشن و توضیح آشکاری نمی‌یابیم. بلکه باز با اشاره مبهم دیگری مواجه می‌شویم که:

لطیفه‌ای است نهانی، که عشق از آن خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست

۳۴. مصاحبه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بهر تقدیر، کوشش ما در این قسمت از کار خود بر آن است که ابتدا در حدّ امکان، ضمن کنکاش نظری مجملی پیرامون همین سه بیت حافظ، لااقل به یکی دو نکته از آن هزار نکته اشاره کنیم و برای حس آن لطیفه نهانی زمینه مناسبی فراهم سازیم. آنگاه بر اساس همین زمینه توضیحی راجع به کیفیت حال در آواز محمودی خوانساری بدهیم.

آنچه مسلّم است اینکه ادراک زیبایی من حیث‌المجموع جنبه اشراقی و ذوقی دارد، و کمتر متکی به چون و چراهای عقلانی است. بدین معنی که وقوف نسبت بدان در نهایت امر مبتنی بر کشف و شهودی باطنی و احساسی است، نه متکی بر تعقل و استدلال توسط مفاهیم و مقولات نظری.

البته انسان همواره سعی داشته است که تا حدّ مقدور برای استنباط خویش از زیبایی توجیهی عقلانی داشته باشد و پارامترهای دخیل در پیدایی زیبایی را تحت اصول و ضوابط قابل مطالعه عقلانی تدوین نماید. برای این کار نیز در زیبایی‌های بصری دو فاکتور اندازه و رنگ و در زیبایی‌های سمعی دو فاکتور ریتم و فواصل صوتی را به عنوان مواد استدلال خویش برگزیده است.

به عنوان مثال انسان همیشه کوشیده است تا در هندسه زیبایی اشکال و احجام را با تکیه بر نسبت ریاضی میان ابعاد و زوایای تقاطع آنها مشخص نماید. بر مبنای چنین اندیشه‌ای می‌توان پذیرفت که انسان‌ها باید عموماً در تشخیص زیبایی اشکالی چون دایره و مربع وحدت نظر داشته باشند. زیرا نسبت میان ابعاد این دو شکل همواره مقدار ثابتی است. بنابراین قایل شدن به دایره یا مربع زیبا و نازیبا امری خطاست. زیرا دایره‌ها و مربع‌ها همه مشابه‌اند. اما مثلاً درباره مستطیل یا مثلث یا متوازی‌الاضلاع قائل شدن به زیباترین یا زشت‌ترین (بر حس تناسب میان اضلاع و زوایای تقاطع آنها) امری است در خور تامّل. تا آن‌جا که می‌توان قبول کرد انسان‌های مختلف در تشخیص زیبایی میان مستطیل‌های مختلف نظریات مختلفی داشته باشند.

حال اگر بر مبنای یک همه‌پرسی از تعداد زیادی از انسان‌ها، فی‌المثل به این نتیجه برسیم که زیباترین مستطیل در نظر ایشان آن مستطیلی است که میان اضلاعش فلان نسبت برقرار باشد، سئوال اینجاست که: آیا حق داریم نتیجه این همه‌پرسی را به مثابه یک قانون زیبایی‌شناسی هندسی قرارداد کنیم؟ مسلماً به این پرسش نمی‌توان به طور مطلق پاسخ آری داد. این تازه در مورد زیبایی‌های هندسی است که چون فقط مبتنی بر یک فاکتور (یعنی بُعد) هستند تشخیص

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

آنها ساده‌تر است. اما چنانچه فاکتور دوم یعنی رنگ نیز در مشاهده ما دخیل گردد، آنگاه می‌توان با یقین کامل گفت که برای آن سئوال هرگز نمی‌توان پاسخ قطعی و مورد وحدت نظر همگانی یافت. پس در نهایت ما هیچگاه نمی‌توانیم در باب زیبایی آثار (اعم از طبیعی یا هنری) از تمام مشاهده کنندگان تلقی واحدی را انتظار داشته باشیم. البته معمولاً در هر جامعه‌ای مردم هر عصر و هر نسل به دلایلی راجع به بسیاری از زیبایی‌ها، خودآگاه یا ناخودآگاه به یک وحدت نظر نسبی می‌رسند و به اصطلاح در فهم و تشخیص زیبایی ملاک‌های استاندارد و همه‌پسند می‌یابند. نحوه پیدایش و باور یک چنین استانداردهایی در میان آحاد یک جامعه نیز موضوعی قابل بررسی است. به نظر می‌رسد این امر احتمالاً بدین صورت وقوع می‌یابد که ابتدا یک اقلیت صاحب ذوق و صاحب خودآگاهی و سلیقه، طی زمان پسند خویش از یک زیبایی ویژه را که در آن اتفاق نظر حاصل کرده‌اند مطرح می‌کنند. بعداً باقی مردم (که احیاناً درجه خودآگاهی و میزان ذوق و سلیقه آنها چندان هم قابل اعتناء نیست) بر اساس تقلید و تلقین آن را می‌پذیرند و بدین ترتیب است که مثلاً در ادبیات ملتی و نزد اکثر آحاد آن مردم طی چندین سال، همواره لاله قرمز به صفت زیبا متصف می‌گردد. در حالی‌که به گفته سهراب سپهری، باز همچنان جای این سئوال باقی است که به راستی «گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد».

مثال دیگری بزنیم. در تشخیص زیبایی جمال از قدیم تا کنون هر نسلی نشانه‌های ویژه‌ی پسند خویش را ابراز داشته که، مثلاً دهان چنین و چشم و ابروی چنان و لب و دندان اینگونه و قرص صورت و خال آنگونه... و الخ در جمال شخص بدیع‌ترین ترکیب و زیباترین حالت را ایجاد می‌کند، ولی با این همه وجود یک چنین استاندارد مورد توافق اکثریت لزوماً ایجاب نمی‌کند که آن مردم همواره چنان «ترکیب اعضاء»یی را در جمال بشری دوست داشته باشند. چنانکه زیباشناسان صاحب قریحه‌ی هر نسل و عصر گاه ممکن است به سبب وقوف به «آنات» غیر قابل تبیین و توضیح، آن جمالی را زیبا بدانند که در مقایسه با آن پسند همگانی استاندارد اصولاً نتوان آن را زیبا دانست. پس معلوم می‌شود که در تشخیص زیبایی باید به قول آندره ژید تا حدودی نیز اهمیت را در نگاه بیننده جست، نه در چیزی که به آن می‌نگرد. چنانکه خردمندان در قصه لیلی و مجنون نیز به کرات این موضوع را نقل کرده‌اند که آن لیلی که در چشم مجنون زیبا و دوست داشتنی است، در نگاه دیگران از سایر خوبان چیزی افزون ندارد.

به قول مولانا:

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

گفت لیلی را خلیفه، کاین تویی کز تو مجنون شد پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی گفت خامش چون تو مجنون نیستی

پس باید قبول کنیم که صرف نظر از تمام ملاک‌های استاندارد زیبایی‌شناسی که نزد مردم هر نسلی جنبه عرف به خود می‌گیرد، گهگاه نیز باید زیبایی را در لطایف نهانی و جذابیت‌های مربوط به «آن» در وجود اشخاص جستجو نمود. هرچند حافظ این بحث را در حوزه جمال‌شناسی مطرح می‌کند، اما می‌توان توسعاً نظر او را در کشف زیبایی‌های هنری نیز لحاظ کرد و پذیرفت که در کشف زیبایی‌های آثار هنری هم باید دقت نظرمان را بیشتر متوجه همین آنات غیر قابل تعریف و توضیح نماییم.

اکنون موقع آن است که از این مقدمات برای توضیح کلی‌ترین ویژگی زیبایی در آثار محمودی خوانساری مدد جوییم و بگوییم، صرف‌نظر از نکاتی که قبلاً راجع به زیبایی‌های صوری آواز محمودی برشمردیم، ممیزه و خصیصه اصلی آواز او منوط به حال، یا آن، یا لطیفه‌ای نهانی است که از صاحب نظران موسیقی ما، آنها که با تامّل و تفحّص آثار او را مطالعه کرده‌اند، همگی به طور صریح یا مضمر بدان اشاره کرده‌اند.

چنانکه گفتیم در زمینه هر هنری خواه ناخواه نزد مردم یک جامعه در یک نسل نوعی زیبایی استاندارد و همه‌پسند به وجود می‌آید، و طبعاً هر هنرمندی که تجلی زیبایی در آثارش با آن تجلی استاندارد متفاوت باشد، به زودی از دیگران متمایز می‌گردد. اما این تفاوت به دو حالت ممکن است جلوه کند.

حالت اول: معمولاً با نفی تمام یا بسیاری از ضوابط استاندارد رایج در عرف زیبایی‌شناسی مردم یک عصر همراه است، و به مثابه بدعت و نوآوری انقلابی در مقابل سنت تلقی می‌شود. دعوت به باور اینگونه زیبایی غیر متعارف و غیر استاندارد همواره با مخالفت و اعتراض سنت‌گرایان مواجه می‌شود و تا مدت‌ها با طرد و انکار نسبت به آن رفتار می‌گردد. اما اگر این بدعت و نوآوری خاستگاهی ضرور و حقیقی داشته باشد، به تدریج جای خود را باز می‌کند و خود به سنت و عرف نوینی تبدیل می‌گردد. به عنوان مثال می‌توان از کار نیمایوشیج در هنر شعر یاد کرد، که زیبایی فرم و محتوای را در کار خود به نحوی مطرح ساخت که به کلی و از بن با تصور زیبایی نزد گذشتگان فرق می‌کرد. به همین دلیل آن همه مخالفت‌ها را برانگیخت و مدت‌ها طول کشید تا پذیرفته گردد.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

حالت دوم: موقعی است که هنرمند با حفظ تمام ملاک‌ها و ضوابط قدیم در فرم و محتوای آثار خود زیبایی را طوری متجلی می‌سازد که اگرچه سنت‌شکنی محسوب نمی‌گردد، ولی ترکیب آن به سبک و سیاق استاندارد و منطبق با پسند همگانی عصر خویش نیست. به عنوان مثال می‌توان از شیوه غزلسرایی حافظ در مقایسه با گذشتگان و معاصرانش یاد کرد. چنانکه می‌دانیم حافظ در عین حال که تمام ملاک‌ها و ضبواط قدیم زیبایی را در هنر خویش حفظ نمود، با این همه تجلی زیبایی در کار او به نحوی بارز با تجلی استاندارد حاکم بر شعر زمانش فرق داشت. یعنی شعر او اگر چه بر حسب ظاهر با شعر خواجو، سعدی، سلمان، تفاوت نداشت، اما هر صاحب نظری علاوه بر آن ضوابط استاندارد در کار او «آنات» غیر قابل تبیین و توضیحی می‌یافت که آشکارا او را از سایرین متمایز می‌ساخت.

در هنر محمودی این تفاوت در تجلی زیبایی به گونه حالت دوم است. یعنی بدون سنت‌شکنی، با حفظ تمام موازین معمول عصر خود، در عین حال در ترکیب آن «جمال فرضی» تغییراتی ایجاد کرد که به نحو کامل مطابق با الگوی استاندارد و همه‌پسند روزگارش نبود، و به طرزی غیر متعارف جلوه‌ای خاص‌الخاص به کار او می‌بخشید. به هر حال اینکه آثار محمودی با وجود چنین تفاوت‌های (محسوس اما غیر قابل توضیح) در هر صورت زیباست و شایسته تحسین، قولی است مورد نظر تمامی زعمای موسیقی ایران. اما در عین حال همین تفاوت‌ها باعث گشته تا همه کسانی که عادت ندارند زیبایی را خارج از چهارچوب استاندارد عصر خویش درک کنند راجع به هنر او دچار نوعی ابهام بشوند و در تصمیم راجع به قبول زیبایی آنها مردد و ساکت بمانند. اصولاً هنردوستانی که از یک هنر استقبال و بدان اظهار علاقه می‌کنند دو گروه‌اند. عوام و خواص. عوام کسانی هستند که از هنر مورد توجهشان کمترین شناسایی فنی و تخصصی ندارند، بلکه فقط در اثر تقلید از یکدیگر زیبایی را فقط آنطور که مُد باشد تصدیق می‌کنند (بی‌آنکه معمولاً حس و درکی از آن داشته باشند) خواص نیز کسانی هستند که هم با ذوق و سلیقه و احساسی پرورده و پخته به هنر نزدیک می‌شوند، و هم تا حدودی راجع به جنبه‌های فنی هنر مورد توجهشان آگاهی‌هایی دارند. با توجه به این تقسیم‌بندی می‌توانیم بگوییم محمودی هیچگاه هنرمند مورد توجه عوام نبود. زیرا میزان توجه عوام به هنر یک هنرمند معمولاً بستگی به عوامل و مسایل نامعقولی چون تبلیغات و شایعات و جنجال و هیاهویی که در اطراف زندگی آنها برپا می‌شود دارد. پس طبیعی است که محمودی با آن زندگی بی‌سر و صدا،

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بی‌تبلیغات و شایعات، غایب از صحنه تلویزیون و محافل و کاباره‌ها و مهمانی‌ها و غیره هیچ‌گاه نمی‌توانست هنرمند عوام بشود. در بین خواص نیز تنها کسانی او را شناختند که علاوه بر قدرت درک زیبایی به معنای استانداردش از بصیرت لازم برای درک لطایف نهانی در جلوه‌های بدیع آثار متفاوت نیز برخوردار بودند. اما آنها که برای آن «جمال فرضی» فقط ترکیب سنتی تلقین شده از طرف تکنسین‌های کلاسیک، و زیبایی‌شناسان درسنامه‌ای را زیبا می‌دیدند با همه کاردانی و اهل فن بودنشان از درک آنات منحصر به فرد جمال و جلال در جلوه‌های عروس طبع محمودی عاجز ماندند.

هنرمند گرامی آقای اسدالله سلک برای بنده نقل کرده‌اند که: [یک روز در محضر استاد تاج اصفهانی از ایشان پرسیدم که نظرشان راجع به دو تا خوانساری‌ها (ادیب و محمودی) چیست؟

استاد پس از کمی درنگ و تأمّل پاسخ دادند، ادیب البته استادی یگانه و بی‌همتا و افتخار ملت ایران است اما محمودی چیز دیگری است][۳۵].

همچنین آقای نعمت‌الله ستوده‌نیا نوشته‌اند: [مرحوم تاج به صدای محمودی علاقه بسیار داشت و حتی یک روز شاهد بودم که در یک برنامه‌ای که از رادیو پخش می‌شد وقتی محمودی چند بیت آخر غزلی را که در مایه‌ی دشتی می‌خواند به ضربی تبدیل کرد پهلوان آواز ایران (تاج) در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود به ما که در خدمتش بودیم گفت: بابا ببین این صداست که آتش به جان آدم می‌زند زیرا از حنجره کسی در می‌آید که روح کامل است و مثل اینست که اصلاً به این دنیای مادی اهمیتی نمی‌دهد][۳۶].

به راستی این اشارات که استاد تاج درباره محمودی بیان داشته یعنی «روح کامل است» یا اینکه «محمودی چیز دیگریست» چه معنایی می‌تواند داشته باشد به جز توجه به همان لطیفه‌ی نهانی محسوس اما غیر قابل توضیح! چنانکه استاد عبادی نیز با وجود اطلاع از کیفیت متعالی آواز نزد هنرمندانی چون ادیب، قوامی، بنان و غیره، به طور خاص‌الخاص از ستایشگران حال معنوی موجود در آوازهای محمودی بودند. آقای ستوده‌نیا گفته‌اند: [استاد عبادی تا زمانی که اتومبیل داشت و بعدها در منزل همواره نوارهای محمودی را به عنوان بهترین صدای مورد

۳۵. مصاحبه

۳۶. نامه

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

علاقه‌اش در کنار خود داشت. زیرا از سبک خواندن محمودی بسیار لذت می‌برد][37].

از میان هنرمندان قدیمی مرحوم عبدالله طالع همدانی نیز گفته‌اند: [از خوانندگان کنونی محمودی خوانساری است که وقتی می‌خواند به دنیایی از شور و حال فرو می‌روم][38].

همچنین مرحوم استاد اسماعیل مهرتاش نیز [همیشه به شاگردان خود می‌گفتند سعی کنید مثل محمودی خوانساری با صداقت بخوانید و هرچه ممکن است در بیان احساس خود به حال روح‌پرور آواز او نزدیک شوید][39].

همچنین مرحوم قباد ظفر که از بهترین شاگردان حبیب سماعی و از هنرمندان بزرگ و بسیار مشکل پسند روزگار خود بود آواز محمودی خوانساری را به خاطر حال کرم و گیرای آن از دل ستایش می‌کرد[40].

منوچهر همایون‌پور با نقل یک رباعی زیبا (به عنوان زبان حال محمودی) نظرش را در توصیف سوز و گدازی که به طور طبیعی از جان محمودی برمی‌خاست بدینگونه بیان می‌دارد که؛

ای شمع به خیره چند بر من خندی تو سوز دل مرا کجا مانندی
فرق است میان سوز کز جان خیزد با آنکه به ریسمانش بر خود بندی

وی همچنین می‌افزاید که آواز غالب خوانندگان به طور طبیعی «حال»ی ندارد، بلکه ایشان به لطایف الحیل با شیوه‌های مصنوعی آواز را به اصطلاح «می‌حالانند» و چنانکه در شعر آمده به مدد ریسمانی از تکنیک سوز و گدازی به آن می‌افزاید.

به همین سان سایر اساتید و صاحب نظران موسیقی ما نیز جملگی راجع به کیفیت حال در آوازهای محمودی خوانساری مطالبی گفته‌اند که در قسمت‌های قبل نقل کرده‌ایم.

بر اساس این تمهیدات می‌خواهیم در پایان این فصل بگوییم علاوه بر زیبایی‌های صوری، آنچه به طور خاص الخاص هنر محمودی را نزد صاحب نظران ادبیات و موسیقی کشور ما در خور تمجید می‌ساخت مربوط به همین لطیفه‌ی نهانی و معنای باطنی آثارش بود، و این امر نیز

۳۷. نامه
۳۸. مجله تماشا شماره ۲۱۰ مورخ ۵۴/۲/۲۰
۳۹. نقل از مصاحبه با آقای محمّدرضا نوابی که از شاگردان قدیمی استاد مهرتاش بوده‌اند
۴۰. نقل از مصاحبه با استاد تجویدی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

یقیناً نشأت یافته از روح بزرگ و طبع والای او بود.

آری، هرچند تمامی اساتید بزرگ آواز در کشور ما وجودهایی مکرم و در زمره‌ی مفاخر فرهنگی برای ملت ما بوده‌اند اما در میان ایشان به قول استاد تاج اصفهانی محمودی خوانساری به راستی چیز دیگری بود.

از قدیم‌الایّام تا کنون، در میان هر گروه از سازندگان کاخ معنویّت و فرهنگ ایران زمین برخی چهره‌ها نه فقط به خاطر استعداد و قابلیّت‌های خداداد که زیور وجودشان بوده، و نه فقط به خاطر جهد و جهادی که در کار خلاقیّت معنوی خود بدان اهتمام ورزیده‌اند، و نه فقط به خاطر رنج بزرگی که در قبال این امر تحمّل نموده‌اند، بلکه بیشتر به لحاظ عظمت عشق و اخلاصی که از خود نشان داده‌اند در میان همراهان و حریفان خود درخششی خاص داشته‌اند. به عنوان چند نمونه؛

در میان عُرفا و شعرای بزرگ ما، حافظ

در میان فلاسفه‌ی بزرگ ما، ملاصدرا

در میان انساندوستان هنرمند، میرزاده‌ی عشقی

در میان روشنفکران معاصر، دکتر علی شریعتی

در میان شعرای معاصر، نیما یوشیج

در میان ورزشکاران معاصر، غلامرضا تختی

در میان موسیقیدان‌های معاصر، ابوالحسن صبا

.....

.....

و همچنین در میان خوانندگان آواز اصیل ایرانی، محمودی خوانساری.

بجاست که بدین مناسبت یاد و نام این بزرگان و تمامی دیگر سوختگان آتش عشق را گرامی بداریم، و از خداوند برای جملگی ایشان رحمت و آمرزش طلب نمائیم. که به قول حافظ؛

نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند خدای عزّ و جلّ جمله را بیامرزاد

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بخش پنجم

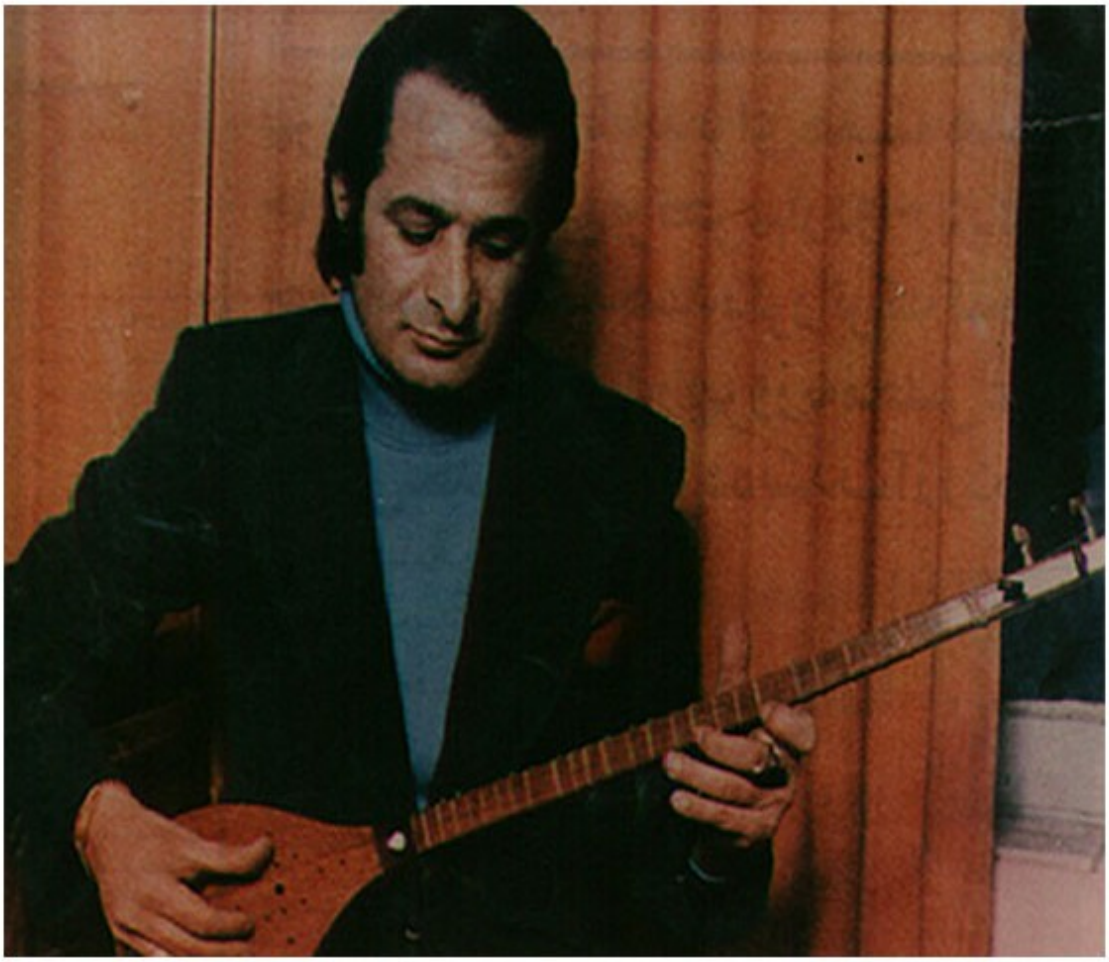

مرغ شباهنگ

به روایت حمید تجریشی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

بخش پنجم

محمودی خوانساری و شأن و منزلت آواز ایرانی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

سال‌های میان ۴۰ تا ۵۷ شمسی در فضای فکری، و محیط اجتماعی روشنفکران ایران؛ هرگاه بحثی پیرامون هنر و مسائل آن در می‌گرفت، نهایتاً به طرح این سئوال کلی می‌انجامید که آیا هنر باید در خدمت ایدئولوژی‌ها، و به اصطلاح مسئول و متعهد در مقابل خلق باشد یا نه؟

به سخن دیگر، اساسی‌ترین مسئله در آن مناظرات کتبی یا شفاهی منوط به موضوع «هنر برای هنر، یا هنر برای خلق» بود، و از آنجا که در تمام جهان عصر عصر سلطه‌ی ایدئولوژی‌ها بر اذهان روشنفکران بود، لذا همیشه در آنگونه مباحث کفه‌ی ترازو به نحو بارزی به سود طرفداران هنر مسئول و متعهد سنگینی می‌کرد. به عنوان مثال، در جهان شعر و شاعری، در نزاع میان طرفداران شعر کهنه و نو، صرفنظر از مسائل فنی و لفظی (همچون شکستن اوزان عروضی به وسیله‌ی نیما و سایر مسائل مربوط به بدیع و قافیه و...) یکی از داغ‌ترین بخش‌های معرکه مربوط به تمسخر محتوای غیر مسئول، شخصی و اندیوید و آلیستی شعر قدیم (توسط نوپردازان) بود. زیرا تز «رئالیسم اجتماعی در ادبیات و هنر» چنان در بین روشنفکران پذیرفته شده بود که در هر اثر هنری کمترین نشانه از تمایلات عرفانی و حدیث نفس‌های شخصی و آرزوهای رویایی به عنوان جرمی نابخشودنی هنرمندان را به قعر دوزخ تمسخر و ریشخند می‌فرستاد. آن روزها در نظر روشنفکران انقلابی هیچ عشقی جز عشق به خلق و مبارزه‌ی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

ایثارگرانه برای حقوق انسان‌های محروم واجد ارزش نبود.

البته اینکه چنان ادعائی نزد ایشان تا چه حد یک اعتقاد قلبی و مومنانه، و تا چه حد از مقوله‌ی هذیان‌های ناخودآگاه و «لقلقه‌ی لسان» بود خود جای بحث دارد. ولی به هر حال در عرصه‌ی حرف و سخن چنین عشقی می‌رفت که در هنر و ادبیات ما عشق‌های قدیم را به تدریج منسوخ نماید، و به جای عاشقان کلاسیک، یعنی مجنون (در عرصه‌ی عشق خاکی) و حلاج (در عرصه‌ی عشق عرفانی) قهرمانان و عاشقان خود را مطرح سازد. به عبارت دیگر، معشوق که در ادبیات ما بیش از هزار سال همواره یا زن (لیلی) و یا خدا بود، حالا جای خود را به خلق می‌سپرد. دیگر در دنیای هنر سخن گفتن از عشق‌های زمینی و عشق‌های عرفانی (ولو باز زبان حافظ و سعدی) کار بی‌دردانِ فارغ از غم خلق محسوب می‌شد.

خلاصه آنکه جریان گرایشات اجتماعی روز به روز شدت می‌یافت و از هنرمندان هرکس که در بند رد و قبول «خلقی‌ها» بود، و دلش نمی‌خواست آثارش را در انزوا (و فقط برای معدودی از امثال خود) بیافریند، حتی اگر هم در اجتماع وابسته به ایدئولوژی‌های رایج نبود، با این همه سعی می‌کرد خود را فردی سوسیالیست، نه اندیویدوآلیست بنماید. گوئی یک مُهلت محدود تعیین شده بود که اهل هنر هم معشوق خود را، و هم موضع اجتماعی خود را سریعاً تغییر دهند، تا بتوانند باز هم به عنوان هنرمند مطرح باشند. مثلاً در نظر روشنفکران انقلابی آن نقاشی شایسته‌ی عنوان هنرمند بود که اگر تصویری از چهره‌ای می‌کشید آن چهره متعلق به یک انسان مفلوک و محروم و مظلوم بود نه متعلق به مونالیزای مورد علاقه‌اش. همچنین اگر می‌خواست به عنوان یک منظره‌ی طبیعی قسمتی از یک جنگل را نقش بزند هنگامی همه را به تحسین خود وامی‌داشت که درخت‌های تصویرش به نحوی مضمر یا صریح به قلم یا تفنگ شبیه بودند.

البته هنر نقاشی ظرفیت و امکان برای چنین «تغییر محبوب و تغییر موضع» از سوی هنرمندان داشت. در هنر شعر هم با راهی که نیما باز کرده بود برای شاعران امکان تغییر محبوب و تغییر موضع وجود داشت. در نثر و قصه‌نویسی هم، با راهی که هدایت (در حاجی آقا) باز کرده بود این امکان برای هنرمندان وجود داشت،... اما در عرصه‌ی هنر آواز برای هنرمندان امکان تغییر موضع و تغییر محبوب وجود نداشت. در چنان شرایطی که هنرمندان سایر رشته‌ها بالاخره راهی برای پیوستن به قافله‌ی «مترقی‌ها» و پاک نمودن تهمت کهنگی از دامان هنر خویش یافته بودند، هنر آواز اصیل به چنان بن بستی رسیده بود که نه فقط در مقابل روشنفکران انقلابی، بلکه حتی

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

در مقابل فوج روزافزون خوانندگان برخاسته از «پنجره‌ها و چاتانوگا، و میامی، و کوچینی،... و غیره» هم ناگزیر از پذیرش سکوت و انزوا بود. آری، در آن سال‌ها هنر آواز اصیل ایرانی که جز مهرورزی و عشق پیامی برای طرح کردن نداشت و دست‌اندرکارانش یک بار و برای همیشه از زبان حافظ و با آواز محمودی خوانساری اعلام کرده بودند، «بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود» چنان بی‌طرفدار مانده بود که جز در نظر معدودی از اهل علم و اطلاع، در نظر باقی مردم، خاصه روشنفکران سیاست‌باز، به موسیقی مُرده، و لای لای هنگام خواب مشهور گشته بود. تا آن‌جا که برخی از ایشان هرگاه می‌خواستند شعری را مسخره کنند می‌گفتند به درد خواندن در شور و ابوعطا می‌خورد.[1]

متاسفانه رشد چنین فکری، و توسعه‌ی چنین فضای ناامید کننده‌ای کار را به جائی رسانید که بالاخره در آخرین سال‌های استقرار رژیم سلطنتی، پهلوان نامی هنر آواز اصیل ایرانی ـ یعنی شادروان غلامحسین بنان ـ به نشانه‌ی ناامیدی و تسلیم «سپر انداخت» و در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اعلام کرد؛ [من دیگر از خواندن و شنیدن ابوعطا، و دل ایدل کردن خسته شده‌ام،... شاید اگر سال‌ها پیش کسی مرا نیز تعلیم داده بود برای خود یک شماعی‌زاده شده بودم...][2].

البته بنان از مدت‌ها پیش نسبت به این کیفیت «غم‌انگیز» آواز سنتی بدبین و شاکی شده بود، و اعلام نموده بود که؛ [بنده میل دارم از ین پس آهنگ‌هائی بخوانم که شنونده را به وجد بیاورد، نه او را وادار به ریختن اشک نماید.][3] و از قرار معلوم برای همین «به وجد آوردن» بود که به قول آقای حسین شاه زیدی، پس از آنکه سال‌ها [با آهنگ‌های خالقی و کلنل، و همراه با کلام شاعران بزرگ خوانده بود و دل‌ها را به طپش افکنده بود...][4] بالاخره در مواردی [به حکم عاطفت و مردم‌دوستی سطح کار خود را پائین آورد و به خواندن ترانه‌های روز تن درداد][5] یعنی برای اینکه

۱. همین اواخر نیز دیدیم که یکی از مشاهیر شعر انقلابی، حتی بدون یک «بلانسبت» آواز همه را ـ کلهم اجمعین ـ به نهیق حمار تعبیر فرمود

۲. جوانان امروز ـ شماره ۴۶۸، مورخه ۵۴/۸/۱۲

۳. از نور تا نوا ـ چاپ اول، صفحه ۵۱.

۴. ـ از نور تا نوا ـ صفحه ۱۳۱.

۵. از نور تا نوا ـ صفحه ۱۳۱.

متأسفانه بنده‌ی حقیر هرچه به این گفته‌ی آقای شاه‌زیدی فکر کردم دستگیرم نشد که چرا از نظر ایشان، اینکه یک هنرمند بزرگ سطح کار خود را تا اجرای ترانه‌های بازاری پائین آورد نشانه‌ی «عاطفت و مردم‌دوستی» است.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

مردم را به وجد آورد پس از خواندن شاهکارهائی چون «من از روز ازل» یا «کاروان» و «دیلمان» و غیره به ترانه‌های بازاری چون «دخترک فالگیر»... پرداخت.

به هر حال، ماجرای آن مصاحبه‌ی بنان به راستی فاجعه‌ای غم‌انگیز بود که آن روزها شاید کسی به عمق آن پی نبرد، و حتی بر حسب ظاهر، همه، کمابیش آن را به نشانه‌ی «هواخواه تجدد بودن» و «امروزی بودن» آن پهلوان بزرگ تلقی کردند. ولی آیا واقعاً پس از یک عمر تلاش در راه حفظ و تعالی اصیل‌ترین شکل آواز، بنان از صمیم قلب متاسف بود که چرا شماعی‌زاده نشده است؟! مسلماً خیر. او شاید بهتر از هرکس می‌دانست که اگر چیزی به نام هنر آواز وجود داشته باشد جز کار او و اسلاف و اخلاف اصیل او نیست. اما دریغ که بی‌خریدار ماندن هنرش، و بی‌پناه ماندن خودش در جامعه‌ی هویت گم کرده‌ی آن سال‌ها او را (که شاید تاب و تحمل مهجور ماندن و فقط مورد توجه اقلیتی از اهل نظر بودن را نداشت) بدانجا رساند که آخرین آوازش را در دستگاه تسلیم و گوشه‌ی «ابوالچپ» بدانگونه تلخ و تا آن حد «خارج» بخواند.

باری، یکی دو هفته بعد از بنان، محمودی خوانساری دومین پهلوان هنر آواز نیز در مصاحبه‌ای با همان مجله ضمن مدارای مصلحتی با آن فوج یورشگر تا حدودی به تصحیح فرمایشات استاد پرداخت و ضمن تأکید بر این حقیقت که بالاخره باید به جوانان هم میدان داد، و آنها هم حق دارند در یک بازار رقابت سالم و هنرمندانه نوع دیگری از موسیقی را ترویج نمایند، در عین حال این نکته را نیز متذکر شد که باید شرایطی ایجاد گردد که: [هر جوانِ علاقه‌مند به خوانندگی و نوازندگی و آهنگسازی و ترانه‌سرائی لااقل یک کلاس آمادگی یکساله بگذارند. اگر این کلاس یکساله را با موفقیت پشت سر گذاشت بدون شرایط سخت کنونی وارد رادیو - تلویزیون شده و ادامه‌ی فعالیت بدهد... طی این کلاس جوان علاقه‌مند با ردیف موسیقی ایران و همه‌ی زیر و بم گوشه‌ها آشنا شده و همین آگاهی به اصالت و مسائل فنی نه تنها راه او را هموارتر می‌سازد، بلکه خواننده، آهنگساز، و ترانه‌سرا را ماندنی‌تر و استوارتر خواهد ساخت][۶] و همه‌ی این سخنان در مجموع جز این معنی نداشت که دست‌اندرکاران باید هوشیار باشند که این سیل خروشان از جوانان کم‌تجربه و کم‌اطلاع را پس از آموزش دادنِ اصول اصیل موسیقی ایرانی به جائی برسانند که به تدریج شماعی‌زاده‌ها راغب به بنان شدن گردند، نه آنکه بی‌هیچ آموزش و

۶. جوانان امروز، شماره ۴۷۱، مورخه‌ی ۵۴/۹/۳

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

آزمون، با قرار دادن تمام امکانات در اختیار آنها آنقدر به ایشان میدان بدهند که چنان بر اذهان مردم مسلط شوند که بنان در مقابل ایشان احساس کهنگی بنماید.

در آن مصاحبه، بر خلاف بنان که موسیقی اصیل ما را یک موسیقی گریه‌انگیز و ملال‌آور خواند، و از خواندن و شنیدن ابوعطا و... اظهار خستگی نمود، محمودی اظهار داشت که: [موسیقی ایرانی مرده، خسته، وامانده و بی‌تحرک نیست، اما باید موزیک مدرن و پر جنب و جوش امروزی را نیز در کنار آن پذیرفت. باید جوان‌ها را با حمایت بی‌دریغ و با تشویق به سمت این موسیقی کشاند، نه اینکه کارشان را، ذوق‌شان را و بالاخره همه‌ی شور و حالشان را ندیده گرفت و به کلی تخطئه کرد...][۷]

البته در آن شرایط چند تن از نوازندگان و خوانندگان (که در واقع مربیان پیشگام نسل جوان‌تر بعد از انقلاب بودند) از آن‌جا که نه می‌توانستند منکر اصالت و حقانیت هنر خویش گردند، و نه می‌توانستند نسبت به ردّ و قبول «مترقّی‌ها» بی‌اعتنا باشند، در حالی‌که مجّدانه می‌کوشیدند تا برای این مشکل راه حلّی بیابند، در جهانی میان یأس و امید، سعی نمودند با پیوند زدن میان موسیقی اصیل و شعر نیمائی با خلق آثاری چون داروگ ضمن پایداری بر حقانیت و اصالت هنر خویش، در عین حال خود را از انتقادات و اتهامات روشنفکران مترقی برهانند. متاسفانه این کار با همه‌ی نو بودن و توجه‌برانگیز بودن، به علت اشکالات اصولی که با آن توأم بود نتوانست زیاد دوام یابد، و بعد از همان یکی، هنرمندان در تهیه دومی فرومانده بودند که از شانس خوبشان انقلاب شد، و به اقتضای اوضاع و احوالی که پیش آمد، پس از مدت کوتاهی دوباره موضوعات عشق و عرفان نه تنها از اتهامات «مترقی‌ها» برائت حاصل کردند، بلکه حتی قدر دیدند و بر صدر نشستند. لذا این هنرمندان نیز پس از چند صباحی خلاقیت در زمینه‌ی هنر اجتماعی ـ مردمی، و خلق آثاری چون «برادر بی‌گناهه، برادر بی‌پناهه» دست از خلاقیت‌های خلقی برداشتند، و به تعزیه‌خوانی با دو بیتی‌های سوزناک باباطاهر و غزلیات مولانا و حافظ... پرداختند.

باری، زمان گذشت و روشنفکران با گذشت زمان دیگر و دیگرگون شدند. نظریه‌ی هنر در خدمت ایدئولوژی رنگ باخت و اصلاً کار نظریه‌پردازی متوقف شد، و چنان «فضای باز نظری»

۷. جوانان امروز، شماره ۴۷۱، مورخه‌ی ۵۴/۹/۳

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

در عالم هنر پدید آمد که دیگر هرکس هرچه دلش خواست کرد، بدون آنکه لحظه‌ای به نظر و نظریه‌های قبلی‌اش فکر کند. تب معنویت‌گرائی چنان در احساسات روشنفکران بالا گرفت که حتی طرفداران ایدئولوژی‌های ضد عرفان و ایدآلیسم (در اندک مدتی) به صف صوفی و شان پیوستند و تا به خود آمدیم در خروش دف و ناله‌ی تنبور و تار و سه‌تار بانگ «الله مدد ـ یا شمس تبریزی مدد» بر آسمان شد.

این شرح مختصری از چگونگی ذلت و بعد هم عزت موسیقی آوازی ما در یک دوره‌ی ۳۰ ساله (از ۴۰ تا ۷۰) بود. اکنون باید تا دوباره روشنفکران نظریاتشان را عوض نکرده‌اند، و تا دوباره موسیقی آوازی ما از سریر عزت به خاک مسکنت نیفتاده (که عنقریب در شرف افتادن است) به این نکته بپردازیم که به راستی آواز سنتی ایران، به عنوان یک هنر، با چه محسنات یا مضرات، چه عملکردهائی در جامعه می‌تواند داشته باشد، و اصولاً ضرورت وجودی‌اش چیست؟

هرچند بنده‌ی کمترین جای دیگری به تفصیل راجع به «فلسفه‌ی موسیقی کلامی ایران» نوشته‌ام، و در حدّ «فهم ضعیف رأی» خویش آن را از جهات گوناگون مطرح کرده‌ام[۸] . اما بجاست که در این‌جا نیز به مناسبت موضوع پاره‌ای از نتایج آن را بیان نمایم. زیرا چنانکه شاهد بوده‌ایم طی چند سال گذشته برخی از روشنفکران به طور کلی این هنر را از اصل و اساس زیر سئوال برده، و هرگونه ضرورت برای وجود آن را منکر گشته‌اند. اما متاسفانه از دست‌اندرکاران و صاحب‌نظران موسیقی ما کسی در ردّ آراء ایشان سخن در خور توجهی نگفته.[۹]

در این زمینه نخستین نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که موسیقی اصیل ایران (بر خلاف تصور روشنفکران در آن سال‌ها) هنری مطلقاً «فردگرا» که از پرداختن به دردها و مسائل اجتماعی انسان عاجز باشد نیست. اینکه می‌بینیم در تمام مقاطع حساس تاریخی

۸. رجوع نمائید به کتاب مطرب عشق (به همین قلم) از دفتر نشر سمر ـ سال ۱۳۷۱

۹. جالب است که مثلاً احمد شاملو برای موسیقی سنتی ما (به عنوان یکی از مظاهر فرهنگی) نقشی در حدّ «اشکنه‌ی یخ‌زده» قائل می‌شود، و دست‌اندرکاران آن را شاغلین به «حرفه‌ی سیاه» می‌خواند، آنگاه چند تن از کارشناسان این هنر در میز گردی برای بررسی هنر آواز تمام هم و غم‌شان صرف مطالعه در این نکته‌ی بسیار پیچیده می‌شود که بالاخره آیا خواننده‌ی آواز سنتی حق دارد در آوازش محبوب من، عزیز من، و غیره بگوید یا خیر! یعنی شاملو خانه را از پای‌بست ویران می‌بیند و اساتید همچنان در بند نقش ایوان مانده‌اند. برای نگاه به آن میز گرد رجوع کنید به ـ روزنامه‌ی همشهری، شماره‌ی ۶۶۸ مورخه‌ی ۷۴/۲/۶.

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

همپای سایر هنرها و نیز همپای توده‌های مردم پا به عرصه‌ی مبارزات اجتماعی نهاده و برای دفاع از حق و عدالت به تصویر کردن «لاله‌های دمیده از خون جوانان وطن» پرداخته،و برای تلطیف و بر شوراندن پر نسیپ‌های مردم «اعم از ملی و مذهبی» سرودهای جاودانه‌ای چون «ای ایران» یا «ای سرای امید»... و غیره به پیشگاه ملت تقدیم نموده، خود دلیل بر آن است که برای اجتماعی شدن ظرفیت کافی دارد. اما در عین حال این را نیز نباید از نظر دور داشت که رسالت اصلی و اساسی‌اش به این ختم نمی‌شود. این موسیقی در حقیقت موسیقی مجنون‌هاست، و بشردوستی را نه با رنگ و لعاب‌های موقتی ایدئولوژیک، بلکه به شکلی ناب و پیراسته از تعلقات مشخصِ فرقه‌ای، گروهی، مسلکی، و حتی ملی ترویج می‌کند. از مجنون انسان‌تر و انسان‌دوست‌تر کیست؟ مجنون یعنی، چهره‌ی ایده‌آل و همیشه مطلوبِ انسانی تا آن حدّ شریف که حتّی درندگان وحشی نیز با دیدنش آرام می‌گیرند، و از توحش باز می‌مانند. آواز سنتی ایران در جستجوی ایده‌آل‌ها، و ذاکر و ستایشگر انسانی است که خواهان صعود به قلّه‌ی کوهسار علّو است. لاجرم از هر مقوله‌ای به نحوی کلّی (و صد البته رمزی و سمبلیک) سخن می‌گوید، و برای پرداختن به جزئیات حوصله و مجال چندانی ندارد. بلکه همواره در صدد طرح و شرح مسائل همیشگی بشر است. و در میان این مسائل کلی و جاودانی چه مسئله‌ای عمیق‌تر، جدی‌تر، و فطری‌تر از عشق وجود دارد؟ این تنها موضوعی است که به قول حافظ (از هر زبان که می‌شنویم نامکرر است) پس موسیقی اصیل ما هنر خاص عاشقان است. هنر اقلیّتی خاص‌الخاص از انسان‌های خراب و خراباتی است. هنر غریبان، تنهایان، و «سوته‌دلان» است. هنر اهل معنی، و اهل عقبیٰ است. خلاصه بگوئیم، این موسیقی نسخه‌ی ملودیک دیوان حافظ و مثنوی مولانا، و شاهنامه‌ی فردوسی است. سفینه‌ی پرواز روح به عوالم معنوی در لحظات خلوت و تامّل است. بدین جهت است که اگر به معنای حقیقی‌اش توجه کنیم به درد اجرا در عروسی و جشن تولد و استادیوم آزادی و نمایشگاه بین‌المللی و سایر اماکن و محافل پر قیل و قال نمی‌خورد، و به همین علت است که برای یک آدم عاقل (به معنای کسی که اهل زندگی دنیائی، و زد و بند و معامله و دلالی و خوش‌گذرانی و تفریح و تفنن است...) هیچ جذابیتی ندارد.

وقتی می‌گوئیم این موسیقی نسخه‌ی ملودیک دیوان حافظ است، طبعاً این نتیجه نیز از سخن ما برمی‌آید که برای انسان‌ها میزان درک لذّت معنوی از این موسیقی بسته به دوری یا نزدیکی‌شان از دنیای «حافظ‌ها» متفاوت است. البته این نکته را نیز باید در نظر داشت که دوری و

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

نزدیکی با دنیای امثال حافظ هم صرفاً منوط به جنبه‌ی فهم نظری اندیشه‌های ایشان نیست. بلکه علاوه بر آن منوط به عمل به شیوه‌ی سلوک واقعی آنهاست. لاجرم عالی‌ترین لذت این هنر نصیب کسی می‌گردد که نه فقط از نظر ذهنی با امثال حافظ آشناست، بلکه در واقعیت زندگی نیز هرچه بیشتر «حافظوار» عمل می‌کند.

اکنون با توجه به این ضابطه‌ی دوری یا نزدیکی از دنیای حافظ جای این سئوال هست که بپرسیم، به راستی در جامعه‌ی ما چند در صد از کل نفوس قادر به کسبِ (نه حداکثر، بلکه) حداقل لذت از این موسیقی هستند؟ و اساساً این موسیقی به معنای حقیقی‌اش چه میزان ممکن است مطلوب توده‌های بازاری مردم ایران باشد؟ پس نباید فریب این هیاهوی بی‌حقیقت را خورد که می‌بینیم در این چند ساله‌ی پس از انقلاب فوج عظیمی از مردم بازاری نیز از آن استقبال کرده‌اند. اگر بخواهیم فقط به رشد کمّی هواداران و استقبال ظاهری ایشان از این موسیقی توجه کنیم، بله درست است، امروزه آواز سنتی آنقدر مقبول طبع مردم واقع شده که در تمام قهوه‌خانه‌ها، تاکسی‌ها، بوتیک‌ها، فروشگاه‌های قدس و سپه، سالن‌های ورزشی، مهمانی‌ها و عروسی‌ها... می‌توانیم آواز شجریان، ناظری، افتخاری، تعریف،... و غیره را بشنویم. ولی این نمایشِ یک رشد و توسعه‌ی کاذب و موقت است. یک شایعه‌ی مبتنی بر مُد است. زیرا انسان‌ها معمولاً تابع مد هستند. اصطلاح مد به معنای فراوانی است. هرچه فراوان شد (یعنی به صورت مُد درآمد) توده‌های مردم ممکن است به تقلید از هم آن را طلب کنند. بی‌آنکه اصلاً به «چرا»ی طلب خویش توجه داشته باشند. وقتی در ایران بعد از انقلاب کار به جائی رسید که مشهورترین خوانندگان آواز سنتی بیشتر از هر کالائی آواز اصیل تولید کردند و بازار زندگی را از آن لبریز نمودند، خود به خود همه‌ی مردم شنونده‌ی آن شدند، و در اثر تکرار و تکرار برای ایشان به صورت یک عادت موقت درآمد، و آنها این عادت را با علاقه اشتباه گرفتند. آری شرایطی پیش آمد که کثیری از مردم به این موسیقی عادت کردند، بی‌آنکه بین معنا و مضمون آنچه در این آوازها بیان می‌شد، با منویات قلبی و آمال و افکار ایشان سنخیّتی وجود داشت باشد.

خوانندگان آواز سنتی ایران همواره از اشعار عارفانه ـ عاشقانه استفاده کرده‌اند، و مضمون آن اشعار در مجموع جز آموزش‌های سلوک اخلاقی نبوده است. آنچه عُرفا گفته‌اند من حیث‌المجموع عبارتست از بیان حقایقی راجع به فلسفه‌ی عقل عملی، و بیش از آن آموزش علم اخلاق. دیوان حافظ یا مثنوی و... کتاب‌هائی فقط برای خواندن و دانستن نیستند، آن

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

خواندنی‌هائی برای تبدیل به عمل‌اند. یعنی فضیلت اصلی در عمل کردن به دستورات اخلاقی آنهاست، نه فقط فهم و درک نظری‌شان. حافظ خود فرموده است؟

نه من ز بی‌عملی در جهان ملولم و بس ملالت علماء هم ز علم بی‌عمل است

حالا به راستی چنین اشعار مملو از احکام اخلاقی و پند و اندرزهای نیازمند به عمل چگونه ممکن است در همه حال مقبول طبع انسان‌های گریزان از عمل و غالباً حتی متنفر از مسئولیت و تکلیف باشد؟!

البته شکی نیست که این انسان‌ها از آن‌جا که به طور بالقوّه در اعماق فطرت خود خمیر مایه‌ی عشق و جنون را دارند، لذا ممکن است گهگاه، در آن اوقاتی که خسته از دوندگی‌های عبث در پی سوداهای پوچ، دمی در خلوت به حقیقت وجود خویش می‌اندیشند، و ندای مجنون درونی خویش را از سیاهچال‌های خفت و ذلت این نَفسِ پتیاره می‌شنوند، و آرزوی بازگشت به اصل و رسیدن به وصلِ «لیلای حقیقت» دلشان را سرشار از شور و شوق می‌سازد، آری تنها در چنین لحظاتی نادر ممکن است از این هنر شریف به عنوان مرحمی بر زخم‌های حسرت و غفلت خود استفاده کنند.

به زبان تمثیل اگر بگوئیم اهل دنیا کودکان بازیگوش در کوچه پس کوچه‌های غفلت و تباهی را می‌مانند، و عارفان پدرانِ دلسوز و ناصحانِ مشفق ایشان را. کودکان تنها آنگاه که در کشاکش این بازی پوچ پای‌شان به سنگ مصیبت می‌خورد و به چاه و چاله‌ی غفلت و مذلت می‌افتند قدر نصایح پدر را می‌شناسند و به سوی او بازمی‌گردند. در غیر این صورت، در مواقع خوشی و شنگولی از بازی‌های تباه‌ساز غفلت، نه تنها از نصایح پدر خرسند نمی‌شوند، بلکه معمولاً از آن بیزار و گریزانند. در سخنان این پدران روحانیِ فرهنگ ما جز تلخیِ منع از بازی‌های غفلت‌زا هیچ سخنی نیست و کودکانی (امثال من بنده) که پندار و گفتار و کردارشان همه متوجه به بازی است، چگونه می‌توانند ادعا کنند که در همه حال از شنیدن آوازی که با شعر حافظ همینگونه نصایح تلخ و آزار دهنده را به ایشان گوشزد می‌کند لذت می‌برند.

بر مبنای این حقایق است که می‌خواهیم بگوئیم، در دنیای هنر آواز، محمودی خوانساری از آن فرزندانی بود که اگر سخنان این پدران پیر و فرزانه را برای ما می‌خواند، در زندگی‌اش نیز بدان‌ها عمل می‌نمود.

اما چه می‌توان گفت راجع به آنانکه بی‌خبر از حقیقت پیام‌های این بزرگان هر ساعت

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com

www.irtanin.com www.irebooks.com www.ircdvd.com

اشعار ایشان را برای ما می‌خوانند، اما در عمل درست بر خلاف آن گفته‌ها رفتار می‌کنند. از زبان حافظ ما را پند می‌دهند که «بر سر دنیای دون نزاع نکنیم» آن وقت خودشان برای تصاحب همین دنیای دون حتی شعر حافظ را مستمسک قرار می‌دهند و... الخ.

بر اساس این نظریات بود که گفتیم هنر آواز سنتی ایران (به معنای حقیقی‌اش) تنها برای اقلیتی از وارستگان فرهیخته می‌تواند مطلوب باشد. ناوارستگان و نافرهیختگان، چه تولید کننده‌ی آن باشند، و چه مصرف کننده، در هر صورت از درک لذت مربوط به کنه و مغز آن بی‌نصیب‌اند، و جز به لذتی از قشر و پوست آن دسترسی نخواهند یافت.

شگفتا! همچنانکه حافظ در روزگار خود با قاریان بی‌عمل قرآن یعنی واعظان غیرمتعظ مواجه بود و ایشان را نکوهش می‌کرد که از خواندن و شنیدن قرآن ـ بدون عمل ـ مشکلی حل نمی‌شود، گویا در روزگار ما نیز باید رند دیگری پیدا شود و با همان لحن نکوهش و ملامت این حقیقت را بر ما بانگ زند که: ایها الناس، دیگر خواندن حافظ و مولوی، در سه‌گاه ابوعطا... مشکل‌گشای نابسامانی‌های فرهنگی ما نیست. بلکه در عمل به حافظ اقتدا کردن و به دنبال او راه پیمودن (ولو با فاصله‌ی زیاد، چون محمودی خوانساری) راهگشا و نجات‌بخش است.

والسّلام

www.omideiran.ir کتابخانه الکترونیکی امید ایران www.yekdi.com